باسمه تعالی
فهرستبرگه منابع چاپ سنگی - اداره مخطوطات

شماره ثبت: ۱۲۵۵۴

رده‌بندی دیویی: ۱۳۰۲ ط ش/ ن ۹۴ الف فا ۳ ۴۹۲٫۷۳

سرشناسه: طالقانی، محمدحسین بن محمدرضا، قرن ۱۲ق.، شارح

عنوان قراردادی: نصاب الصبیان. شرح. فارسی

عنوان: شرح نصاب الصبیان

کاتب: محمدحسن گلپایگانی تاریخ کتابت:

محل نشر: [تهران] ناشر: چاپخانه سیدحسین تاریخ نشر: ۱۳۰۲ق.

صفحه شمار: ۳۰۴ ص. مصور☐ درسی☐ گراور یا افست☐

زبان: فارسی ابعاد: ۱۶٫۵×۲۵ نوع خط: نسخ

روش تهیه: وقفی☑ اهدایی☐ خریداری☐ ارسالی☐

توضیحات: سید محمدباقر سولوی عرب‌شاهی سبزواری تاریخ ثبت: بهمن ۱۳۶۴

یادداشتها: ناشر: محمد بن اسدالله کاشانی

موضوع(ها): ۱. ابونصر فراهی، مسعود بن ابی‌بکر، - ۶۴۰ق. نصاب الصبیان - نقد و تفسیر. ۲. زبان عربی - واژه‌نامه‌ها - فارسی.

شناسه(های) افزوده: الف. ابونصر فراهی، مسعود بن ابی‌بکر، - ۶۴۰ق. نصاب الصبیان. شرح. ب. گلپایگانی، محمدحسن، کاتب. ج. سولوی عرب‌شاهی سبزواری، محمدباقر، واقف. د. عنوان.

فهرستنگار: [امضا] تاریخ فهرستنگاری: آبان ۸۹

۷۷۲۵

سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مر...
اداره مخطوطا...

نام کتاب: شرح نصاب الصبیان
مؤلف: محمدحسین بن محمدرضا شریف طالقانی
موضوع: لغت - ادبیات   زبان: فارسی و عربی
سال چاپ: ۱۳۰۲ ق   محل چاپ:
شماره عمومی: ۱۲۵۵٤   کتابخانه / بخش:
وقفی / خریداری: مرحوم سید محمدباقر مولوی شاهچی سبزواری   تاریخ: بهمن ۱۳۶۳
طول: ۲۵   عرض: ۱۶٫۵   شماره صفحه ها: ۳۰٤
ملاحظات:

٧٧٢٥

وقف کتابخانه ... مرحوم استاد ...

وقف کتابخانه آستان قدس
مرحوم استاد
٧٧٢٥

۴۹۲/۷۳
۱۰۳
۱۹۴۱۰
۱۳۰۲

وقف کتابخانه آستان قدس رضوی
واقف - مرحوم استاد سید محمد باقر مولوی
عربشاهی سبزواری محرم الحرام ۱۴۰۵ ه‍ ق

السلطان ناصر الدین شاه قاجار

لله الحمد و المنة که
در زمان خجسته و روزگار فرخنده آثار مالک
الملوک عجم و وارث ملک کی و جم ظل الله
فی الارضین قهرمان الماء و الطین کاسر الاصنام
و المشرکین ناصر الاسلام و المسلمین المجاهد فی مناهج الدین
المتمسک بحبل الله المتین السلطان بن السلطان بن السلطان
و الخاقان بن الخاقان بن الخاقان ابو المظفر سلطان
صاحبقران خلد الله ملکه و شید الله
دولته کتاب مستطاب نصاب الصبیان
[illegible]

کتابخانه آستان قدس مشهد
شماره ثبت ۲۴۷۸۵
تاریخ ۸/۲/

خوش خورشید
عالم آرا گشت
فی ۱۳۰۲

کتابخانه آستان قدس رضوی
ویژه کتاب

# هذا کتاب شرح نصاب الصبیان

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی خیر خلقه وافضل بریته محمد صلی الله علیه و آله اجمعین الطیبین الطاهرین الاکرمین **اما بعد** اقل عباد الله واحوجهم الی رحمته المذنب الجانی ابن محمد رضا الشریف محمد حسین الطالقانی صورت این مدعا بر سرابای ضمایر خورشید نظایر ارباب فطنت و ذکا چنین چهره نما میگرداند که چون بعضی از دوستان یقینی و برادران دینی این قصیر بی بضاعت و حقیر بی استطاعت را تکلیف نمودند که رساله نصاب الصبیان را که گفته حضرت مولانا اعظم خواجه ابونصر فراهی است که فهم عبارات و لغات مشکله آن بر دادراک قاصران نظر ظاهر بین است بشرح مشرحی که بمشاطگی استعارات و کنایات لطیفه اش نقاب حجاب از چهره شاهد مقصود کشوده گردد نوشته شود و قضاء حوایج اخوان بر ذمه اهل ایمان لازم بل فرض و متحتم است لهذا جرئت بر شرح کتاب مذکور نموده عقد لغات مشکله اش را بناخن فکرت گشاده و قدری از علم عروض را



کتابخانه آستان قدس رضوی
ویژه کتاب



نیز بهمنا سبت ذکر بحور در آن دخل داده بسبب تزیین و تقطیع قامت قابلیت عرایس عبارات ش کوشیده و من الله الاعانة والتوفیق **اصل** همی گوید ابونصر فراهی **شرح** هاء در همی گوید برای تنبیه است ابونصر کنیه مصنف است اسمش محمد است لقبش بدر الدین کنیه هر نامیست که مصدر باشد باب یا ام یا ابن یا بنت مثل ابو القاسم و ابن عامر در مردان و ام کلثوم و بنت شعیب در زنان و لقب هر نامیست که دلالت کند بر مدح یا ذم مثل شمس الدین و بدر الدین و بطه و تفه شمس الدین یعنی آفتاب دین و بدر الدین یعنی ماه دین و بطه کسی را گویند که شکمش بر آمده باشد و تفه کسیرا گویند که پشتش بر آمده باشد و اسم هر نامیست که مصدر نباشد باب یا ام یا ابن یا بنت و دلالت هم نکند بر مدح و یا ذم مثل زید در مردان و زینب در زنان فراهی بفتح فاء و تخفیف راء قرشت و الف و هاء و شدّها نسبت منسوب بفراهه بروزن صحابه است و فراهه نام ولایتی است از ولایات خراسان که واقع است در میانه هرات و سیستان اگر گویند که چرا مصنف در اول کتاب خود را بکنیه ذکر کرد نه باسم و لقب جواب گوئیم که از جهة اشتهار او بکنیه و از جهة تفأل چون مصنف در تصنیف و معلم در تعلیم و مبتدی در تعلم این کتاب محتاج بودند بیاری الله تعالی و مدد کنه او لطفی بود که دلالت میکرد باین معنی که آن حضرت لهذا خود را بکنیه ذکر کرد نه باسم و لقب که الفال علی ما جری یعنی فال بر چیزیست که جاری شده است بر زبان اگر گویند که چرا مصنف در اول کتاب خود شروع نموده است بمصراعی جواب گوئیم که از جهة حصول براعت

استهلال براعت استهلال در لغت طلب بلند جستن است از جهت دیدن ماه ودر اصطلاح موافقت اول کتاب است با مطلب چون مطلب مصنف ابراد لغات بود بنظم پس مناسب آن بود که در اول کتاب خود شروع نماید بمصراعی تا موافق باشد اول کتاب با مطلب **اصل** حسد حافده وحفد حاسده ما حرکت الشمال النخل الدقیق وتحرکت الشمال النخل الدقیق

**شرح** حسد بحاء حطی وسین سعفص ودال ابجد بصیغه ماضی مجهول باب نصر وضرب است الحسد آرزوی زوال نعمت وفضیلت کردن از محسود بسوی خود حافد بحاء حطی وکسر فاء ودال ابجد بچهار معنی آمده است نواده ونبیره وخادم ویاری دهنده واینجا هر چهار معنی مناسبت اما انسب آنست که مراد نواده باشد چه تصنیف این کتاب از جهت اوست وآن مفعول بجای فاعل حسد وضمیرش راجع با بونصر است حفد بحاء حطی وفاء ودال ابجد بصیغه ماضی مجهول باب ضرب است الحفد بخدمت شتافتن حاسد بحاء حطی وکسر سین سعفص ودال ابجد مفعول بجای فاعل حفد وضمیرش راجع بحافد وابونصر هردو میتواند بود اما اول نظر بفقره سابقه است که دعای نواده است وفق وبغرض ازتا لیف مناسب الیق هرچند که مستلزم تفکیک ضمیر است اما در ما حرکت ما دام است حرکت بحاء حطی وشد راء قرشت بصیغه غایب ماضی معلوم باب تفعیل است التحریک جنبانیدن الشمال بفتح وکسر شین قرشت وتخفیف میم والف ولام وشمل بفتح شین وسکون باء حطی وفتح میم ولام وشأمل بفتح شین وسکون همزه وفتح میم ولام وشمل بفتح شین وفتح وسکون میم ولام وشمال بفتح شین وسکون میم وهمزه وتخفیف وتشدید لام وشومل





بروزن جوهر وشمول بروزن صبور وشمأل بروزن امیر نیز هر یازده نام بادیست که میوزد از جانب راست کسی که رو بقبله باشد در بلاد خراسان وآن فاعل حرکت ومؤنث مستعمل است النخل بفتح نون وسکون خاء نخذ ولام بمعنی درخت خرما ومفعول به حرکت ومذکر نیز مستعمل است الدقیق بفتح دال ابجد وکسر قاف اول وباء حطی وقاف دیگر صفت مشبهه بمعنی فاعل از دق بکسر از باب نصر وضرب بمعنی باریک شدن وصفت النخل است واو در وتحرکت از برای عطف بر جمله سابقه است وتحرکت بتاء قرشت وخاء حطی وشد راء قرشت بصیغه غایب ماضی معلوم باب تفعل است التحرک جنبیدن الشمال بکسر شین قرشت وتخفیف میم بمعنی دست چپ وفاعل تحرک ومؤنث مستعمل ودر میانه آن وشمال اول تجنیس ناقص است وتجنیس ناقص اتحاد در حروف است در حرکات با اختلاف در معنی النخل بفتح نون وسکون خاء نخذ مصدر باب نصر بمعنی بیختن است واو مجرور بلام حرف جر ودر میانه آن ونخل اول تجنیس تام است وتجنیس تام اتحاد در حروف وحرکات است مع اختلاف در معنی الدقیق بفتح دال ابجد وکسر قاف اول وباء حطی وقاف دیگر صفت مشبهه بمعنی مفعول از دق بفتح از باب نصر بمعنی کوفتن است پس آرد را بجهت آنکه کوفته وخورد کرده شده است دقیق گویند وآن مضاف الیه نخل ودر میانه آن ودقیق اول نیز تجنیس تام است یعنی حسد برده شد باد نواده ابونصر وبخدمت شتافته شد باد حسد برنده خافد وما حصل این جمله آنکه نواده ابونصر در فضایل وکمالات چنان باشد که فاضلان وکاملان که مخدوم مانند یعنی بخدمت شتافته شده کاننده برو حسد برند مادام که دنیا معمور است چه کنایه

مخدوم و بزرگ باشد بر غیر فاضل و کامل حسد برد و اگر خرما وارد نباشد
ملک عرب و عجم غالبا معمور نباشد زیرا که دنیا غالبا باین دو چیز معمور
است چنانکه در تواریخ مسطور و مذکور است اگر گویند که چرا مصنف
بجهت حصول حسد که صفت مذمومست دعا کرده است جواب گوییم از جهت
لزوم حسد معنی ممدوحی است که آن اتصاف محسود بکمالات است پس فی الحقیقة
دعا بجهت حصول صفت ممدوحی است که کرده است اگر گویند که چرا مصنف
در میان اشجار اختیار کرده است درخت خرما را جواب گوییم از جهت شرافت آن
بر سایر اشجار زیرا که خلق کرده شده است از بقیهٔ گل آدم علی نبینا
وآله وعلیه السلام چنانچه در حدیث وارد شده است که اکرموا عمتکم النخلة
فانها خلقت من بقیة طین آدم علی نبینا وآله وعلیه السلام یعنی گرامی دارید
درخت خرما را که بمنزلهٔ عم شما است پس بدرستیکه خلق کرده شده است
از بقیهٔ گل آدم علی نبینا وآله وعلیه السلام و قرینه بر این است که هرگاه سر
درخت خرما را ببرند یا فرا گیرند سرش را آب خشک و خفه میشود بخلاف سایر
اشجار که چنین نیست و دیگر هم چنانکه انسان را مذکر و مؤنث است آن را
نیز هم مذکر و مؤنث هست تا از مذکر بمؤنث تخم نیفشانند بار نمیدهد اگر
گویند که چرا مصنف درخت چنار را اختیار کرده است بر درختان جواب
گوییم که از جهت تجنیس که واقع است در میان شمال و شمال اصل که صبیان را
پیش از تعلم لغت عرب رغبت میافتد باشعار فارسی و چون خوش آمد
شعر بر طبعهای موزون از آن غرض نیست و تعلم لغت عرب کلید همه علمهاست
قدری از وی بنظم یاد کردیم تا بی تکلف یاد گیرند شرح این جمله
بقیهٔ عبارت قبل از جملهٔ دعائیه است یعنی همی گوید ابونصر فراهی که

صبیان را



که صبیان را صبیان بکسر و ضم صاد سعفص جمع صبی بفتح صاد و تشدید یا
حطی است یعنی پسر نابالغ تعلم بعین سعفص و شد لام مصدر باب تفعلات
بمعنی آموختن لغت بضم لام و فتح غین ضظغ و تاء ممدوده معوضه از واو
یعنی آوازیست که با آن هر قومی تعبیر کنند از غرضهای خود و در اینجا مراد
زبان عربیست و رغبت بفتح راء قرشت و سکون غین ضظغ و باء ابجد و تاء
مصدریه و رغب بفتح و ضم نیز مصدر باب علم بمعنی میل کردن و خواهش
در چیزیست اگر متعدی بفی باشد بمعنی میل و خواهش کردن باشد و از چیزی
اگر متعدی بعن باشد و باء باشعار بمعنی فی است و اشعار بفتح همزه جمع شعر
بکسر است و شعر در لغت مصدر باب حسن بمعنی دانستن و دریافتن است و
در اصطلاح سخن موزون قافیه دار را گویند که دلالت کند بر معنی و قائل
قصد موزونی آن سخن کرده باشد طبع بفتح طاء حطی و سکون باء ابجد و عین
سعفص بمعنی قوه ایست که ادراک کند شخص بآن علوم و معارف را و آنرا ذهن
و سلیقه و قریحه و طبیعت نیز گویند موزون صفت از وزن بفتح وزنه
بکسر از باب ضرب بمعنی سنجیدن و صفت طبع یا صفت شعر است بحذف مضاف
در ثانی یعنی طبعهای شعر موزون غریزی بفتح غین ضظغ و کسر راء قرشت
و یاء حطی و کسر زاء و شد یاء نسبت منسوب بغریزه است بمعنی طبیعت یعنی خود
سرشتیکه انسان بر آن آفریده شده باشد قدر بفتح قاف و فتح و سکون ذال ابجد
و راء قرشت بر وزن نظر بمعنی اندازه و مقدار از چیزیست وی بفتح واو و سکون
یاء دو نقطه در پایین فارسی و اسم اشاره است بمعنی او و در اشاره با انسان
مستعمل است پس ایراد آن در این مقام بدل لفظ آن خالی از تکلفی نباشد
نظم بفتح نون و سکون ظاء ضظغ در لغت مصدر باب ضرب بمعنی مروارید برشته

کشیدن

کشیدن و در اصطلاح کلام موزون را گویند تکلف مصدر باب تفعّل است
بمعنی رنج چیزی کشیدن است یعنی میگوید ابونصر فراهی که آگاه باش دلیران
تا بالغ را پیش از آموختن و یاد گرفتن زبان عرب میل و خواهش میشود بشعرهای
فارسی و چون خوش آمدن شعر و کلام موزون مر ذهن و سلیقه‌های سنجیده و مستقیم را
طبیعی و خلقی است و آموختن و یاد گرفتن زبان عرب کلید همه علمها است یعنی
موقوف علیه علوم دیگر است پس پاره از وی یعنی از لغة عرب بشعر یاد کردیم
تا بمشقت و رنج یاد گیرند **اصل** و چند بیتی که ضابط بود مر چیزها را
از علوم بمیان این قطعه‌ها در آوردیم تا بنوشتن و خواندن این نسخه همه را
رغبت افتد **شرح** بیت بفتح باء ابجد در لغة بمعنی خانه است و در اصطلاح
کلام موزون مرکب از دو مصراع را گویند و در اینجا مراد معنی اصطلاحی
ضابط بضاد ضظغ و کسر باء ابجد و طاء حطی صفة از ضبط و ضبط بفتح
از باب نصر بمعنی نگاه داشتن علوم بضم عین سعفص جمع علم بکسر بمعنی دانستن
است و بمیان بمعنی فی است قطعه بکسر قاف و سکون طاء حطی و فتح عین سعفص
و تاء در لغة بمعنی پاره هر چیز است و در اصطلاح شعرها را گویند که ابیات او
کمتر از دو بیت نباشد و قافیه مرعی باشد در مصراعهای آخر و بس
چنانکه شیخ سعدی گفته **قطعه** ای کریمی که از خزانهٔ غیب … گبر و ترسا
وظیفه خور داری … دوستان را کجا کنی محروم … تو که با دشمنان نظر داری
پس در اینجا مراد از قطعه معنی لغوی است چه در مصراعهای اول قافیه مرعی و
بعضی نیز یک بیتی است و میتواند بود که مراد معنی عرفی باشد چه گاهی
اطلاق قطعه بر آنچه قافیه در دو مصراع اول مرعی با یک بیتی باشد نیز میتوان
کرد نسخه بضم نون و سکون سین سعفص و خاء ثخذ و تاء در لغة نوشته است





که از روی آن کتاب نمایند و در اصطلاح کتاب مختصر را گویند و در اینجا مراد
معنی اصطلاحیست یعنی و چند بیتی که دارنده بود مر چیزها را از علوم و مثال آن
غیر علم لغة از قرائت و هیئت و نجوم و طب و تاریخ و غیره در میان این
پارها در آوردیم تا بنوشتن و خواندن این کتاب مختصر همه کس را رغبت
افتد و خواهش شود **اصل** و چون مجموع این دویست بیت بیت
آمده بود او را نصاب صبیان نام نهادیم و بالله التوفیق و علیه التکلان
**شرح** مجموع بفتح میم صفة از جمع بفتح از باب منع بمعنی فراهم آوردن
متفرق است نصاب بکسر نون و تخفیف صاد سعفص و باء ابجد در لغة
بمعنی اصل است و در اصطلاح اهل شرع مالیرا گویند که زکوة در آن
واجب شده باشد و در اینجا مراد معنی اصطلاحیست التوفیق مصدر
باب التفعیل بمعنی ساز و مهیا گردانیدن کار است التکلان بضم تاء قرشت
و سکون کاف مصدر باب ضرب یعنی اعتماد کردن بر غیر است یعنی و چون
این ابیات فراهم آورده شده دویست بیت بیت آمد او را نصاب صبیان
نام کردیم و بالله تعالی است توفیق و بر وی است توکل و اعتماد ما حاصل
وجه تسمیه این کتاب بنصاب صبیان آنکه نصاب در شرع قدری از مال را
گویند که زکوة بر آن تعلق گرفته باشد که آن دویست درهم است در نقره
و بیست دینار است در طلا و چون عدد ابیات این کتاب بعدد نصاب نقره
و طلا رسیده بود لهذا او را نصاب نام کرد و اضافه کرد بصبیان از جهة
اشعار باینکه هرگاه صبیان این مقدار از علم را فرا گیرند علم و دانش ایشان
بحد نصاب میرسد و زکوة بر ایشان واجب میشود و زکوة ایشان آنست که آنچه
خود فرا گرفته اند بدیگران یاد دهند و خود شروع نمایند بتحصیل علوم دیگر

تمهید در بیان بعضی مسائل و اصطلاحات علم عروض که موقوف علیه شروع در
مقصود است و درین تمهید دوازده فائده است **فائدهٔ اولی** در بیان
حاجت بعلم عروض بدانکه شعر کلامیست موزون و هر موزونی را ناچار است
از میزانی تا زیاده و نقصان کلام بآن میزان ظاهر شود و میزان شعر بعلم عروض
دانسته میشود پس بر هر شاعر و متتبع شعر لازم است اشتغال بآن **فائدهٔ
دوم** در بیان واضع علم عروض بدانکه واضع علم عروض خلیل بن احمد
بصریست که اسمش ابو عبد الرحمن است و چنین گفته اند که او روزی در دکان
قصاری یعنی گازری میگذشت و از کوبهٔ قصاری شنید و چون اصوات
بود متجاوب و ایقاعی متناسب گفت والله لیظهرن منها شیء یعنی قسم بخدا که
ظاهر میشود ازین آواز چیزی و آن آواز منشاء استخراج علم عروض همان
آواز شد **فائدهٔ سیوم** در وجه تسمیهٔ علم عروض بدانکه عروض
بفتح عین سعفص و ضم راء قرشت و ضاد ضظغ صفت مشبهه بمعنی مفعول
از عرض بفتح از باب ضرب یعنی عرضه کرده شده و چون این علم معروض علیه
شعر است یعنی شعر را برین عرض میکنند تا موزون از ناموزون جدا و
ممتاز گردد لهذا عروضش نامیده اند **فائدهٔ چهارم** در بیان
موزون و معنی تقطیع بیت و کیفیت آن بدانکه وزن در اصطلاح عروضیان
سنجیدن کلام است بمیزان بحری از بحور مقرره پس هر شعری که بمیزان بحری
از بحور موافق در آید موزون است و آنچه بمیزان هیچ بحری درست
نیاید ناموزون است و این سنجیده را باصطلاح عروضیان تقطیع گویند
و کیفیت تقطیع آنست که الفاظی را که بیت مرکب است و آن از یکدیگر
منفصل و جدا سازند و حرفیکه برابر باشد حرفی از موزون با حرفی از





میزان از بحری که این بیت در آن بحر است بطریقیکه حروف متحرک و ساکن ملفوظی
موزون برابر باشد با حروف ساکن و متحرک میزان پس در تقطیع عدد حروف
ملفوظی و حرکات و سکنات معتبر باشد و خصوصیت حروف و حرکات را دخلی
نباشد **تتمه** بدانکه نون تنوین را عروضیان ظاهر نویسند تا ملفوظ
و مکتوب شعر یکسان باشد و التباس نشود **فائدهٔ پنجم** در بیان
حروف ملفوظهٔ غیر مکتوبه بدانکه حروف ملفوظهٔ غیر مکتوبه که در تقطیع
بیت معتبر و نوشته میشود چهار است اول الف اشباع فتحه است یعنی الفی
که از کشیدن فتحه الف حاصل میشود و آن در تقطیع دو الف نوشته میشود
اول متحرک و ثانی ساکن مانند آمد که بر وزن فعلن است ثانی واو اشباع
ضمه است و آن نیز در تقطیع دو واو نوشته میشود اول متحرک و ثانی ساکن
مانند داود که بر وزن فعلان است ثالث یاء اشباع کسره است و آن نیز در
تقطیع نوشته و حرف ساکن محسوب میشود مانند یائی که از اشباع کسرهٔ نون
من بیدل در تقطیع مینی بیدل نوشته میشود که بر وزن مفاعیلن است
رابع حرف مشدده است و آن نیز در تقطیع دو حرف نوشته میشود اول
متحرک و ثانی ساکن مانند فرّخ که بر وزن فعلن است **تتمه** بدانکه الف
الله و واو له و یاء به و امثال آن که در بعضی الفاظ عربی ملفوظ و غیر
مکتوبست نیز در تقطیع معتبر است **فائدهٔ ششم** در بیان حروف
مکتوبهٔ غیر ملفوظه که در تقطیع غیر معتبر و ساقط میشود پنج است اول
الف وصل است و آن در وقتیکه در میان مصراع باشد حرکتش نقل
بما قبل و ما قبلش متصل با بعد و آن ساقط میشود مانند سیر است
که در تقطیع بصورت سیرس نوشته میشود که بر وزن فعلن است ثانی واو

عطف است که در تقطیع ساقط میشود مانند دل و جان که بروزن
فعلاتن ثالث واو بیان ضمه است یعنی واو بکه دلالت کند بر انکه ما قبلش
مضموم است که ان نیز ساقط میشود مانند همچو تو کو که در تقطیع بصورت
همچنکو نوشته میشود که بروزن مفتعلن است رابع واو اشمام ضمه است
که از او او معدوله نیز نامیده اند یعنی واوی که بعد از خاء مفتوح نوشته
میشود برای انکه مفهوم گردد که فتحهٔ خاء خالص نیست بلکه بوئی از ضمه دارد
که ان نیز در تقطیع ساقط میشود مانند خواب که بروزن فاع است و خور که بروزن
فع است خامسها بیان حرکت است یعنی هائی که باخر کلمه شوند تا دلالت
کند بر اینکه ما قبلش متحرک است و ان در وقتی که ما قبلش مفتوح یا مکسور در
میان مصراع باشد در تقطیع ساقط میشود مانند خنده کردم که بروزن
فاعلاتن است و چه میگوئی که بروزن مفاعیلن است و اگر ملفوظه باشد یعنی متحرک
که در تقطیع بجای ان یا نوشته میشود مانند خندهٔ من که بروزن مفعولن
**تتمه** بدانکه هر یک از این پنج حرف مذکور هرگاه ملفوظه شود در تقطیع معتبر
و غیر ساقط است **فائده هفتم** در بیان نون ساکن و بعضی دیگر از حروف
ساکن مکتوب بدانکه هرگاه در بیت دو ساکن جمع شود و ساکن اول حرف
مد یعنی الف ما قبل مفتوح و واو ما قبل مضموم و یاء ما قبل مکسور باشد
و ساکن ثانی نون باشد و در میان مصراع باشد نون ساقط میشود مانند
جان و چون و چین در جان کنم و چون کنم و چین روم که نون هر سه در
تقطیع ساقط و بصورت جاکنم و چوکنم و چی روم نوشته میشود که بروزن
فاعلن است اگر ساکن اول حرف مد باشد اما ساکن ثانی نون نباشد
مانند یار یا ساکن ثانی نون باشد اما ساکن اول حرف مد نباشد مانند





امن یا هیچیک نباشد مانند شکر و ان دو ساکن در میان مصراع باشد
ساکن ثانی در تقطیع متحرک میشود مانند یار شو و امن جو و شکر گو که ر یار
و شکر و نون امن هر سه در تقطیع متحرک میشود چه هر یک بروزن فاعلن
است و هرگاه بعد از حرف مد دو ساکن جمع شود مانند کارد و در میان مصراع
باشد پس اگر ان دو ساکن در برابر یک متحرک از میزان باشد ساکن اول
در تقطیع متحرک و ساکن ثانی ساقط میشود مانند کارد من گو که در تقطیع
میزان فاعلاتن بصورت کار منگو نوشته میشود چه دو ساکن ان که را و
دال است در برابر یک متحرک از میزانها و فتاده که عین است و اگر دو ساکن
در برابر دو متحرک از میزان باشد هر دو ساکن متحرک میشود مانند کارد گو که در تقطیع
میزان مفتعلن بتحریک را و دال است در برابر دو متحرک از میزان او فتاده که تا و
عین است **تتمه** بدانکه هرگاه سه ساکن در اخر مصراع جمع شود ساکن اخر در
تقطیع ساقط میشود مانند مردیست که بصورت مردیس نوشته میشود که بروزن
فعلاتن **فائده هشتم** در بیان اساس و بنای میزان بیت بدانکه بیت
مرکب است از ارکان و ارکان مرکب است از اجزاء و مراد از اجزائیکه ارکان مرکب است
از ان سه چیز است سبب و وتد و فاصله سبب دو قسم است خفیف و ثقیل
سبب خفیف کلمه ایست که مرکب باشد از دو حرف که اول ان متحرک و ثانیش ساکن
باشد مانند هل و سبب ثقیل کلمه ایست که مرکب باشد از دو حرف متحرک مانند
لک و وتد نیز دو قسم است مجموع و مفروق و وتد مجموع کلمه ایست که مرکب
باشد از سه حرف که اول و ثانی ان متحرک و ثالثش ساکن باشد مانند الی و وتد
مفروق کلمه ایست که مرکب باشد از سه حرف که اول و اخر ان متحرک و ثانیش ساکن
باشد مانند نیل و فاصله نیز دو قسم است صغری و کبری فاصله صغری

کلمه ایست که مرکب باشد از چهار حرف که سه حرف اول آن متحرک و رابعش ساکن
باشد مانند شرفن و فاصله کبری کلمه ایست که مرکب باشد از پنج حرف که چهار
حرف اول آن متحرک و خامسش ساکن باشد مانند طلبتن **تتمه** بدانکه
بعضی از عروضیان فاصله‌ها را از اجزاء نمیدانند بلکه فاصله صغری را مرکب
از سبب ثقیل و خفیف و فاصله کبری را مرکب از سبب ثقیل و وتد مجموع میدانند
**فائدهٔ نهم** در بیان اساس و بنای بیت بدانکه بیت دو مصراع است و هر مصراع
مشتملست بر چند رکن و رکن اول مصراع اول را باصطلاح عروضیان صدر
و رکن آخر آنرا عروض گویند و رکن اول مصراع ثانی را ابتدا، و رکن آخر آنرا
ضرب و عجز گویند و باقی ارکان میان صدر و عروض و ابتداء و ضرب را حشو
گویند چنانکه ناظمی بجهت سهولت ضبط نظم کرده است **قطعه** صدر است و
عروض ابتدا آنکه ضرب     و آنچه که در میانه افتد حشو است **فائدهٔ
دهم** در بیان ارکان اصل بحور بدانکه ارکانی که بحور مرکب از آنست هشت
دو از آنجمله خماسی یعنی پنج حرفی و شش تای دیگر سباعی یعنی هفت حرفیست
اول فعولن است و آن مرکب است از وتد مجموع مقدم که فعو است و سبب خفیف
مؤخر که لن است دوم فاعلن است و آن مرکب است از سبب خفیف مقدم که فا است
و وتد مجموع مؤخر که علن است و هر یک از این دو رکن مرکب است از سه حرف
متحرک و دو حرف ساکن سیم مفاعیلن است و آن مرکب است از وتد مجموع مقدم
که مفا است و دو سبب خفیف مؤخر که عی و لن است چهارم مستفعلن و آن
مرکب است از دو سبب خفیف مقدم که مس و تف است و وتد مجموع مؤخر
که علن است و این در وقتی است که آن از ارکان بحر غیر مجتث و خفیف باشد
چه در وقتی که از ارکان دو بحر مذکور باشد مرکب است از وتد مفروق که در میان





دو سبب خفیف است و در این وقت عین آن از لام جدا نوشته میشود بر این صورت
مس تفع لن تا معلوم شود که تفع وتد مفروق است و مس و لن دو سبب خفیف اند
و هر یک از این دو رکن مرکب است از چهار حرف متحرک و سه حرف ساکن پنجم
فاعلاتن است و آن مرکب است از وتد مفروق مقدم که فاع است و دو سبب
خفیف که لا و تن است و این در وقتیست که آن از ارکان بحر مضارع باشد
که در این وقت عین آن از لام جدا نوشته میشود بر این صورت فاع لاتن
تا معلوم شود که فاع وتد مفروق است و لا و تن دو سبب خفیف اما در وقتی
که آن از ارکان بحر غیر مضارع باشد مرکب است از وتد مجموع که در میان
دو سبب خفیف است ششم مفعولات بضم تاء است و آن مرکب است
از دو سبب خفیف مقدم که مف و عو است و وتد مفروق مؤخر که لات است
و هر یک از این دو رکن نیز مرکب است از چهار حرف متحرک و سه حرف ساکن
هفتم مفاعلتن است و آن مرکب است از وتد مجموع مقدم که مفا است و فاصله
صغری که علتن است هشتم متفاعلن است و آن مرکب است از فاصله صغری
که متفا است و وتد مجموع مؤخر که علن است و هر یک از این دو رکن مرکب است
از پنج حرف متحرک و دو حرف ساکن **تتمه** بدانکه این ارکان را بحسب
صورت هشت و بحسب اعتبار ده است اجزاء و افاعیل و تفاعیل و مفاعیل
و مفاعیل و افعال و مثل و امثال و موازین و اوزان و عروضی نیز گویند
و هیچ یک از اصول ارکان عروضی کمتر از پنج حرف و بیشتر از هفت حرف نباشد
**فائدهٔ یازدهم** در بیان عدد و اسامی بحوریکه از تکرار ارکان یا از ترکیب
بعضی با بعضی حاصل میشود نوزده است اول طویل دوم مدید سیم بسیط
چهارم وافر پنجم کامل ششم هزج هفتم رجز هشتم رمل نهم سریع دهم منسرح

یازدهم خفیف دوازدهم مضارع سیزدهم مقتضب چهاردهم مجتث پانزدهم
متقارب شانزدهم متدارک هفدهم جدید هیجدهم قریب نوزدهم متشاکل و
پنج بحر اول از انجمله که از طویل تا کامل است خاصهٔ عربست که غیر عرب از عجم و ترک
وغیره دران بحور شعر کمتر گویند چه اگر گویند نا مطبوع آید و هرچند که
موزون باشد شاید که ناموزون نماید و سه بحر اخر که جدید و قریب و
متشاکل است خاصهٔ عجم است که عرب دران بحور شعر نگویند و یازده بحر دیگر
که از هزج تا مدارک متدارک مشترک است درمیانهٔ عرب و عجم
**تتمه** بدانکه یازده بحر از جملهٔ بحور مذکوره ذاکر از طویل تا متقارب ثبت
خلیل بن احمد و بحر متدارک را ابوالحسن اخفش و بحر جدید را ابوزد جمهر و بحر
قریب را مولانا یوسف عروضی نیشاپوری که اول کسیست که در فارسی تصنیف
علم عروض کرده استخراج کرده اند و بحر متشاکل را یکی از مؤخرین استخراج کرده است
**فائدهٔ دوازدهم** در بیان اصول اوزان بحور مذکوره نزد عرب و
عجم بدانکه اصل وزن بحر طویل هر بیتی چهار فعولن مفاعیلن است و اصل
وزن بحر مدید هر بیتی چهار فاعلاتن فاعلن است و اصل وزن بحر بسیط
هر بیتی چهار مستفعلن فاعلن است و اصل وزن بحر وافر هر بیتی شش مفاعلتن
است و اصل وزن بحر کامل هر بیتی شش متفاعلن است و اصل وزن
بحر هزج هر بیتی نزد عرب شش مفاعیلن است و نزد عجم هشت مفاعیلن است
و اصل وزن بحر رجز هر بیتی نزد عرب شش مستفعلن و نزد عجم هشت مستفعلن است
و اصل وزن بحر رمل هر بیتی نزد عرب شش فاعلاتن و نزد عجم هشت فاعلاتن
است و اصل وزن بحر سریع هر بیتی نزد عرب دو مستفعلن مستفعلن مفعولات بضم
تا است و اصل بحر منسرح هر بیتی نزد عرب و عجم دو مستفعلن مفعولات مستفعلن





و نزد عجم چهار مستفعلن مفعولات بضم تا است و اصل وزن بحر خفیف هر بیتی نزد
عرب و عجم دو فاعلاتن مستفعلن فاعلاتن است و اصل وزن بحر مضارع
هر بیتی نزد عرب دو مفاعیلن فاعلاتن مفاعیلن و نزد عجم چهار مفاعیلن
و فاعلاتن است و اصل وزن بحر مقتضب هر بیتی نزد عرب دو مفعولات
مستفعلن مستفعلن و نزد عجم چهار مفعولات مستفعلن است و اصل وزن
بحر مجتث هر بیتی نزد عرب دو مستفعلن فاعلاتن فاعلاتن و نزد عجم چهار
مستفعلن فاعلاتن است و اصل وزن بحر متقارب هر بیتی نزد عرب و عجم
هشت فعولن است و اصل وزن بحر متدارک هر بیتی نزد عرب و عجم هشت فاعلن
است و اصل وزن بحر جدید هر بیتی دو فاعلاتن فاعلاتن مستفعلن است
و اصل وزن بحر قریب هر بیتی دو مفاعیلن مفاعیلن فاعلاتن است و اصل وزن
بحر متشاکل هر بیتی دو فاعلاتن مفاعیلن مفاعیلن است **اصل** القطعة الاولی
فی بحر المتقارب المثمن المقصور **شرح** القطعه بکسر قاف و فتح و سکون طاء
حطی و فتح عین سعفص و تاء است الاولی بضم همزه و سکون واو و فتح لام و الف مقصوره
مؤنث اول بفتح همزه و شد فا و مفتوحه است بحر بفتح باء ابجد و سکون حاء حطی
و راء قرشت در لغت بمعنی دریاست و در اصطلاح عروضیان هر طایفه و پاره از
کلام موزون را گویند المتقارب بتاء قرشت و قاف و راء قرشت و باء ابجد بصیغه
اسم فاعل باب تفاعل است المتقارب یکدیگر نزدیک شدن المثمن بتاء ثخذ بصیغه
اسم مفعول باب تفعیل است التثمین هشت گوشه کردن المقصور بقاف و صاد
سعفص و راء قرشت بصیغه اسم مفعول باب ضرب است القصر کوتاه کردن یعنی قطعه
اول در بحر متقارب مثمن مقصور است و آن بحریست که هر مصراعش از تقطیع سه
فعولن با نون و یک فعول بسکون لام حاصل شود چنانکه ناظمی گفته **نظم**

[illegible]

۱۲۵۵۴



بحر تقارب تقرّب نمای — بدین وزن میزان طبع آزمای
فعولن فعولن فعولن فعول — چه گفتی بگوی مه دلربای

وفی الحقیقة این بحر از فروع متقارب است چه اصلش هر مصراعی چهار فعولن با نون است و وجه تسمیه این بحر بمتقارب مثمن مقصور آنست که متقارب بمعنی بیکدیگر نزدیک شونده است و چون اوتاد و اسباب این بحر هم نزدیک شده است چه هر وتد با سببی در پی است لهذا متقاربش نامیده اند و چون هر بیت این بحر از ارکان ثمانیه حاصل شده لهذا مثمنش نامیده اند و چون از عروض و ضرب نون ساکن لفظ لن که سبب خفیف است ساقط و ما قبلش که لام متحرک است ساکن شده لهذا مقصورش نامیده اند قصر بفتح قاف و سکون صاد سعفص و راء قرشت نزد عروضیان اسقاط حرف ساکن از سبب آخر رکن و اسکان ما قبل آنست و تقطیعش چنین است الاهی فعولن تعالا فعولن هر رحمان فعولن خدا فعول و در این قطعه نه بیت اصل و سه بیت ملحق است اصل

اِله است و الله و رحمن خدای — دلیلست و هادی ترا رهنمای

شرح اله بکسر همزه و تخفیف لام و الف و هاء و الله بفتح همزه و شدّ لام و الف و هاء و رحمن بفتح راء قرشت و سکون خاء حطی و میم و الف و نون زائده هر سه عربیست بمعنی خدای تعالی شانه اول مستحق للعباده و معبود بحق و باطل را گویند جمعش آلهه است و آن فعال بمعنی مفعول از اله بکسر از الوهیه و الوهه بضم از باب نصر بمعنی پرستیدنست و ثانی معبود بحق را گویند و بروان با صح اقوال علم و غیر مشتق است و اصلش اله بوده است همزه را حذف کردیم و الف و لام تعریف را عوض آوردند و لام اول را چون ساکن بود در ثانی متحرک ادغام کردند الله شد و ثالث اطلاق کرده میشود بر ذات مقدس خدا تعالی و بس

برخلاف



برخلاف رحیم که اطلاق کرده میشود بر ذات اقدس و غیر آن و آن صفت مشبهه بمعنی فاعل از رحمت از باب علم بمعنی بخشیدنست دلیل بفتح دال ابجد و کسر لام و یاء حطی و لام و هادی بها و کسر دال ابجد و یاء حطی هر دو عربیست بمعنی راهنمای اول راهنمای بحق و باطل را گویند جمعش ادله و ادلاء بفتح است و ثانی راهنمای بحق را گویند و بس جمعش هادون و هداة بضم است و هر دو صفت مشبهه بمعنی فاعل است اول از دلالت بحرکات دال و دلول بفتح از باب نصر بمعنی راه نمودن و ثانی از هدی بضم ها و فتح دال و قصر و هدایه بکسر از همان باب بمعنی راه راست نمودنست اصل

سما آسمان ارض و غبرا زمین — محل و مکان و معانست جای

شرح سما بفتح سین سعفص و تخفیف میم و الف ممدوده منقلبه از واو عربیست بمعنی آسمان و آن مذکر نیز مستعمل و جمعش اسمیه و سموات و سمی بر وزن حلی و سماء بفتح و تنوین و قصرش از جهة وزن شعر است آسمان بمد همزه و الف و سکون سین بی نقطه مرکب از آس بمعنی آسیا و از مان بمعنی مانند و ماننده آسیاست ارض بفتح همزه و سکون راء قرشت و ضاد ضظغ و غبراء بفتح غین ضظغ و سکون باء ابجد و راء قرشت و الف ممدوده هر دو عربیست بمعنی زمین اول مطلق زمین را نامند و آن مونث مستعمل و اسم جنس یا جمع بلا واحد و جمعش باعتبار اول ارضات و ارضون و اراضی بفتحتین و اروض و آراض بمد است و ثانی زمینی را گویند که در او گیاه و درخت نباشد پس تفسیرش مطلق زمین و قصرش از جهة ضرورت شعر است محل بفتح میم و فتح حاء حطی و شد لام و مکان بفتح میم و تخفیف کاف و الف منقلبه از واو و نون و مکانت بتاء زائده نیز و معان بفتح میم و تخفیف عین سعفص و الف منقلبه از واو

و نون

ونون هر سه عربیست یعنی جای اول جای فرود آمدن را گویند جمعش محال بفتح میم
دوم جای بودن را گویند جمعش امکنه واماکن بفتح است سیم جای یاری کردن را گویند
جمعش معن بکسر است پس تفسیرش بمطلق جای از جهت وزن شعر است و هر سه اسم
مکانست اول از حل بفتح وحلول بضم از باب نصر وجای بمعنی فرود آمدن وثانی
از کون بفتح از باب نصر بمعنی بودن وثالث از عون بفتح اسم مصدر باب افعال
بمعنی یاری کردن

## اصل

سقر دوزخ و نار آتش ولی    جنت بهشت اخری آن سرای

شرح سقر بفتح سین سعفص و فتح قاف و راء قرشت و صقر بفتح صاد سعفص
و فتح قاف نیز عربیست بمعنی دوزخ و آن معرفه بدون الف و لام مستعمل است
نار بنون و الف و نون منقلبه از واو و راء قرشت عربیست بمعنی آتش و آن بجای
مذکر مستعمل و جمعش انوار بفتح و نیران و نیار بکسر و نیره بر وزن تیره و نور
بضم است جنت بفتح جیم و تشدید نون و تاء عربیست بمعنی بهشت یعنی باغ و بوستان
جمعش جنات بفتح و جنان بکسر است اخری بضم همزه و الف و کسر خاء ثخذ و فتح راء
و تاء قرشت و اخری بضم همزه و قصر نیز عربیست بمعنی آن سرای یعنی دار بقا
آن سرای مرکب از آن اسم اشاره بچیز دور و از سرای بمعنی خانه و فارسی دو چیز از جهت
ضرورت شعر است

## اصل

رئه شش قفا جبهه و جبین روی    فخذ ران عقب پاشنه رجل پای

شرح رئه بکسر راء قرشت و فتح همزه و تاء مدوره معوضه از یاء و سحر بفتح
و ضم سین سعفص و سکون حاء حطی و راء قرشت بر وزن فرس نیز هر دو
عربیست بمعنی شش یعنی جگر سفید که جای نفس است جمع اول رئات و رئون
بکسر و جمع ثانی سحور بضم و اسحار بفتح است شش بضم شین با نقطه فارسیست





قفا بفتح قاف و تخفیف فاء و الف مقصوره منقلبه از واو و گاهی ممدوده و قفیه
نیز عربیست بمعنی پس گردن و آن مذکر نیز مستعمل میشود جمعش اقفیه
و اقفیه و اقفاء بفتح و قفی بر وزن حلی و قفین بکسر است جبهه بکسر جاء حطی
بی نقطه و اخفاء ها فارسی ما وراء النهر است وجه بفتح واو و سکون جیم و ها
عربیست بمعنی روی هر چیزی جمعش اوجه بفتح و وجوه و اجوه بضم است و روی
بضم راء بی نقطه و واو معروف فارسی است فخذ بفتح فاء و کسر و سکون خاء
ثخذ و ذال ثخذ و بر وزن مثل نیز عربیست بمعنی ران یعنی ما بین ساق و سرین
و آن مؤنث مستعمل و جمعش افخاذ بفتح است عقب بفتح عین سعفص و کسر قاف
و باء ابجد عربیست بمعنی پاشنه جمع اعقاب بفتح است رجل بکسر راء قرشت
و سکون لام و جیم عربیست بمعنی پای یعنی قدم یا از اصل ران تا قدم جمعش ارجل بفتح

## اصل

شفه لب لسان چه زبان فم دهان    ید چه دست حلقوم نای

شرح شفه بفتح و کسر شین قرشت و فتح فاء و تاء عربیست بمعنی لب تثنیه اش
شفتان بفتحتین و جمعش شفاه بکسر و شفوات بفتحتین است لسان بکسر لام
و تخفیف سین سعفص و معقول بر وزن منبر نیز هر دو عربیست بمعنی زبان
اول مؤنث مستعمل و جمعش السنه و السن بفتح و لسن بضمتین و جمع ثانی
مقاول و مقاوله بفتح است و آن اسم آلت از قول از باب نصر بمعنی گفتن آمده
فم بحرکات فاء و تخفیف میم منقلبه از واو و گاهی بتشدید و حرکات میم و فاء و فوه
و فنه نیز عربیست بمعنی دهان تثنیه اش فمان و فموان بفتحتین و جمعش
افواه و افمام بفتح است ید بفتح یاء حطی و تخفیف و تشدید دال ابجد
و حذف یاء حطی و یدی بر وزن فتی نیز و جارحه بجیم و کسر راء قرشت و فتح
حاء حطی و تاء هر دو عربیست بمعنی دست یعنی از سر انگشتان تا بند دست

یا ناشانه جمع اول ایدی بفتح و یُدی بروزن حلی و جمع جمعش ایادی بفتح و جمع
ثالث جوارح بفتح است و آن صفت از جرح بضم از باب منع بمعنی خسته کردن
و کسب کردن و نیز زدنست و چون اغلب صدور این افعال از دستست
لهذا جارحه اش نامیده اند حلقوم بضم حاء حطی و سکون لام و ضم قاف عربیست
بمعنی نای یعنی گلو جمعش حلاقیم بفتح است **اصل**

**فرس اسب و بغل استر و سرج زین — بعیر اشتر است و جرس را درای**

**شرح** فرس بفتح فاء و فتح راء قرشت و سین سعفص عربیست بمعنی اسب و ماده و
او را نیز گویند جمعش افراس بفتح و فروس بفتح بغل بفتح باء ابجد و سکون غین ضظغ
و لام عربیست بمعنی استر و جمعش بغال بکسر و اسم جمعش مبغولاء بفتح و مد و مؤنثش
بغله است سرج بفتح سین سعفص و سکون راء قرشت و جیم عربیست بمعنی زین جمعش
سروج بضم است بعیر بفتح و کسر باء ابجد و کسر عین سعفص و یاء حطی و راء قرشت
عربیست یعنی اشتر نر هشت ساله یا دو ساله که از آن بازل گویند یا از چهار ساله یا در پنج
که از آن جذع گویند جمعش ابعره و اباعر و اباعیر بفتح و بعران بضم و کسر و گاهی
از برای ماده نیز مستعمل است جرس بفتح جیم و فتح راء قرشت و سین سعفص عربیست
بمعنی درای یعنی زنگ و زنگله مطلق جمعش اجراس بضم است درای بفتح دال بی نقطه
و تخفیف راء بی نقطه و الف و یاء دو نقطه در پایین فارسیست **اصل**

**رجل مرد و مرئه زن و زوج جفت**
**غنی مالدار است و مسکین گدا**

**شرح** رجل بفتح راء قرشت و ضم و سکون جیم و لام عربیست یعنی مردان وقتی
که محتلم یا از سال غنی که متولد شود جمعش رجال و رجالات و رجله بکسر و رجله
بروزن عنبه مرحله یا راجل بفتح و مؤنثش رجله است مرئه بحرکات میم و سکون





راء قرشت و فتح همزه و تاء تانیث امرأة بکسر همزه و سکون میم و فتح راء قرشت
و فتح همزه و تاء تانیث نیز عربیست یعنی زن جمعش نسوه بکسر و ضم و نساء و
نسوان و نون بکسر و مذکرش مرء بفتح است زوج بفتح زای و سکون واو و جیم
عربیست بمعنی جفت یعنی خلاف فرد و بمعنی شوهر زن نیز آمده است و میاید در اصل
هفتم از قطعه سوم غنی بفتح غین ضظغ و کسر نون و شد یاء حطی و غانی نیز
عربیست بمعنی مالدار جمعش اغنیاء بمد است و آن صفت مشبهه بمعنی فاعل از
غنی بروزن الی و سما و غنیه بضم و کسر و غنیاء بضم از باب نصر و علم بمعنی توانگر
شدن مسکین بکسر و فتح میم و سکون سین سعفص و کسر کاف و یاء حطی و نون
عربیست بمعنی مرد گدا یعنی بیچیز جمعش مساکین بفتح و مسکینون بکسر و مؤنثش
مسکینه و مسکین نیز و جمعش مسکینات و آن صفت مشبهه بمعنی فاعل از
سکون از باب نصر بمعنی آرمیدنست و چون بیچیز ساکن و آرمیده است از هوسها
لهذا مسکینش نامیده اند **اصل**

**قناة کاریز و عذب آب خوش — چه ینبوع چشمه حمأت لای**

**شرح** قناة بفتح قاف و تخفیف نون و تاء مدوره و کظامه بکسر کاف و تخفیف
ظاء ضظغ و فتح میم و تاء و کظیمه بروزن صحیفه نیز هر سه عربیست بمعنی کاریز
یعنی چاهها که در پهلوی هم که میانه آنها در زیر زمین مجری و جوی باشد جمع
او قنی بروزن حلی است کاریز بکاف و کسر راء و یاء معروف و زای فارسیست عذب
بفتح عین سعفص و سکون ذال ثخذ و باء ابجد عربیست بمعنی آب خوش و
گوارا یعنی شیرین و زود هضم و آن صفت مشبهه از عذوبه بضم از باب حسن
بمعنی خوش شدن آبست ینبوع بفتح یاء حطی و سکون نون و ضم باء ابجد و عین
سعفص عربیست یعنی چشمه آب جمعش ینابیع بفتح است و میاید در اصل دوازدهم

از قطعهٔ پنجم وان مفعول از نبع بفتح و نبوع بضم از باب منع و نصر و ضرب بمعنی
پدید آمدن آب از چشمه است حماء بفتح حاء حطی و فتح میم و همزه و حمات بفتح
حاء و سکون میم و همزه و تاء نیز عربیست بمعنی لای یعنی گل سیاه که ته نشین حوض
و چاه و امثال آن گردد و الجن نیز گویند و آن صفت از حماء بفتحتین و مد حماء
بفتح از باب علم بمعنی بالجن شدن چاه است لای بلام و الف و یاء دو نقطه
در پایین و لجن بفتح لام و فتح جیم هر دو فارسیست **اصل**

کران عود و بربط وتر شاعر ولی صنج چنگست مزامیر نای

شرح کران بکسر کاف و تخفیف راء قرشت و الف و نون و بربط بفتح هر دو باء
ابجد و سکون راء قرشت و طاء حطی اول عربی و ثانی معرب بربط مرکب از بر فارسی
یعنی سینه و بط عربی بمعنی اردک است بمعنی عود یعنی ساز مشهور شبیه
بسینهٔ اردک که مینوازند و عود بضم عین سعفص و واو و دال ابجد نیز عربیست
بنا بر شهرت تفسیر زبان شده وتر بفتح واو و فتح تاء قرشت و راء قرشت و شاعر
بکسر و فتح شین قرشت و سکون راء قرشت و عین سعفص و تاء هر دو عربیست
بمعنی رود یعنی تار که نوازند و بترکی بونقار گویند جمع اول اوتار بفتح و جمع
ثانی شرع بر وزن مثل و بغل و عنب است رود بضم راء قرشت بی نقطه
و واو مجهول و دال بی نقطه فارسیست صنج بفتح صاد سعفص و سکون
نون و جیم معرب چنگ فارسی است بمعنی ساز تارداری که مینوازند جمعش
صنوج بضم است مزامیر بکسر میم و سکون زای و میم و الف و راء قرشت و مزمور
نیز عربیست بمعنی نای یعنی نی که نوازند جمعش مزامیر بفتح است و آن اسم
آلت از زمر بفتح از باب نصر و ضرب بمعنی نای نواختن است نای بنون
و الف و یاء دو نقطه در پایین فارسیست **ملحق**





ثمن چه بها و بها روشنی
ثبور است ویل و بود ویل وای

شرح ثمن بفتح ثاء ثخذ و فتح میم و نون عربیست بمعنی بهاء یعنی قیمت چیزی
که خریده شود جمعش اثمان و اثمن و اثمنه بفتح است بها بفتح باء بکسفطم و تخفیف
ها و الف مقصوره فارسیست بهاء بفتح باء ابجد و تخفیف هاء و الف ممدوده
منقلبه از واو یا یاء عربیست مصدر باب حسن و علم و نصر و منع است بمعنی
خوب و زیبا شدن پس تفسیرش بروشنی مجاز و از باب تفسیر بلازم و قصرش
از جهت وزن شعر است و روشنی سفیدی معنی حاصل مصدر است ثبور
بضم ثاء ثخذ و ضم باء ابجد و واو و راء قرشت عربی و مصدر باب نصر است بمعنی
هلاک شدن و مردن و ویل بفتح واو و سکون یاء حطی و لام نیز عربی و مصدر
باب نصر است بنا بر شهرت تفسیر زبان شده ویل بفتح واو و سکون یاء حطی و لام
عربیست بمعنی وای فوس از راحت و خوشحالی و آن کلمه ایست که در وقت
فرو ماندن درد و عذاب گفته میشود وای بواو و الف و یاء دو نقطه در پایین
فارسیست **ملحق**

عیون شوخ چشم شوم بلید است کند ولوذعی المعی تیز رای

شرح عیون بفتح عین سعفص و ضم یاء حطی و واو و نون عربیست بمعنی
شخص شور چشم یعنی شوم و بد چشم و آن صفت مشبهه بمعنی فاعل از عین بفتح
از باب نصر بمعنی چشم زدن است شور چشم بضم شین با نقطه و واو مجهول مرکب
از شور بمعنی شوم و از چشم و فارسیست بلید بفتح باء ابجد و کسر لام و یاء
حطی و دال ابجد و بر وزن احمد نیز عربی بمعنی کند ذهن و تفسیرش بمطلق کند
از جهت ضرورت شعر است و این هر دو صفت مشبهه از بلادت بفتح از باب حسن

وحلم بمعنی کندذهن شدنست لوذعی بفتح لام و سکون واو و فتح ذال ثخذ
وکسر عین سعفص و شد یاء حطی و لوذع بی یا نیز و المعی بفتح همزه و سکون لام
و فتح میم و کسر عین سعفص و شد یاء حطی و الملخ یا و الملعی بتبدیل همزه بیا
و شد یاء اخر نیز هر سه بمعنی تیزذهن یعنی تند عقل و زیرک تیز رای
بکسر تاء دو نقطه و یاء الامر کبان تیز فارسی بمعنی تند و از رای عربی بمعنی عقل و
اعتقاد و جمعش آرا و آراء بمد و آراء بفتح همزه و مد و اوای بفتح و روی بضم کسر
را و شد یاء و روی بر وزن غنی و قلب همزه اش با لف و جمعه رغابت غیر ثبت

## ملحق

حقیق و جدیر و قمین و حری — سزاوار و لایق بکیر و بعد و ره را

**شرح** حقیق بفتح حاء حطی و کسر قاف و جدیر بفتح جیم و کسر دال ابجد و یاء
حطی و راء قرشت و قمین بفتح قاف و کسر میم و یاء حطی و نون و بر وزن کتف
و فرس نیز و حری بفتح حاء حطی و کسر راء قرشت و شد یاء حطی و حری بفتح
حاء حطی و فتح و تنوین زاء و حر بفتح و کسر و تنوین نیز هر هشت عربیست بمعنی
سزاوار یعنی لایق بچیزی جمع جدیر جدیرون بفتح و جدذاء بضم و تثنیه
حری بتثنیه حریان و جمعش حریون و مونثش حریه است و این هر هشت صفت
مشبهه است اول و ثانی از حق از باب نصر و ضرب بمعنی سزاوار گردانیدن و ثالث
و رابع از جدارت و قمانت بفتح از باب حسن و باقی از حری بفتح از باب ضرب
بمعنی سزاوار شدن سزاوار بفتح سین بی نقطه فارسیست هاء بها و الف
مقصوره عربیست بمعنی کیر یعنی بکیر و ان اسم فعل بمعنی خذ و فاعل و مفعول
طلب است ادخل بضم همزه و سکون دال ابجد و ضم خاء ثخذ و لام عربیست
بمعنی درآی یعنی داخل شو و ان امر حاضر از دخول از باب نصر بمعنی راه داخل است





[illegible]

## القطعة الثانية في البحر المجتث المثمن المخبون المقصور

**شرح** المجتث بجیم و ثاء قرشت و شد ثاء ثخذ بصیغه اسم مفعول مضاعف باب
افتعال است الاجتثاث از بیخ بر کندن المخبون بخاء ثخذ و باء ابجد بصیغه اسم مفعول
باب ضرب است الخبن بر گردانیدن جامه و دوختن آن برای کوتاه شدن یعنی قطعه
دوم در بحر مجتث مثمن مخبون مقصور است و آن بحریست که هر مصراعش از تقطیع
مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلان حاصل شود چنانکه ناظمی گفته **نظم**

زهی بگلشن جانها قد تو سرو روان — رخ تو بر فلک دل ابر مه تابان
مفاعلن مفاعلن فعلان — بگوی مجتث بحر و بخوش بر خوان

و فی الحقیقه این بحر از فروع مجتث است چه اصلش هر مصراعی دو مستفعلن فاعلاتن است
و وجه تسمیه این بحر بمجتث مثمن مخبون مقصور آنست که مجتث بمعنی از بیخ بر کنده شده
و چون مسدس این بحر که مستفعلن فاعلاتن فاعلاتن است از بحر خفیف کنده
و بر آورده شده است چه ارکان این هر دو بحر یکیست و اختلاف با نست که در مسدس این
بحر مستفع لن مقدم بر هر دو فاعلاتن است و در بحر خفیف مستفع لن در میان دو
فاعلاتن است لهذا مجتثش نامیده اند و چون هر بیت این بحر از ارکان ثمانیه حاصل
شده لهذا مثمنش نامیده اند و از چهار رکن حرف ثانی ساکن سبب خفیف که در اول
و ثالث سین و در ثانی و رابع الف است و مستفعلن در اول و ثالث بمفاعلن
که هم وزن آنست نقل شده لهذا مخبونش نامیده اند چه خبن بفتح خاء ثخذ در عروضیان
حذف حرف ثانی ساکن رکن است و چون از عروض و ضرب نون ساکن لفظ تن که
سبب خفیف است ساقط و ما قبلش که تاء متحرک است ساکن و فعلات بفعلان که
هم وزن آنست نقل شده لهذا مقصورش نامیده اند چه قصر نزد عروضیان
اسقاط حرف ساکن از سبب آخر رکن و اسکان ما قبل آنست و تقطیعش چنین است

ضیاء نو مفاعلن ز سنا رو فعلاتن شنی افق مفاعلن چو کران فعلان

قطعهٔ نه بیت اصل و دو بیت ملحق است **اصل**

ضیا نور و سنا روشنی افق چو کران　　فتی جوان و خفیف سبک ثقیل گران

**شرح** ضیا بکسر ضاد ضظغ و تخفیف یاء حطی و الف ممدوده و ضواء بکسر ممد
وضوء بفتح و ضم ضاد و سکون واو و همزه نیز و نور بضم نون و واو و راء قرشت
و سنا بفتح سین سعفص و تخفیف نون و الف مقصوره و ممدوده نیز هر سه
عربیست بمعنی روشنی سراول روشنی بسیار را گویند مانند روشنائی آفتاب
نور روشنی کمتر از ضیاء را گویند مانند روشنی ماه جمعش انوار بفتح و نیران
بکسر است سنا روشنی کمتر از نور را گویند مانند روشنی برق جمعش اسناء بفتح
و سنی بر وزن حلی و تفسیر بطلوع روشنی از جهة وزن شعر است و سناء ممدوده
مصدر و باب نصر بمعنی رفعت یعنی بزرگوار و غالب قدر شدن نیز آمده و مباید
در اصل سیزدهم از قطعهٔ نهم بیت افق بضم همزه و ضم و سکون فا و قاف عربیست
بمعنی کران یعنی کنار هر چیزی یا کناره آسمان جمعش آفاق بهمزه و الف است کران
بفتح کاف فارسیست فتی بفتح فا و تخفیف تاء قرشت و الف مقصوره منقلبه
از یاء و خفیف بفتح خاء ثخذ و کسر فاء و یاء حطی و فاء الف و نشر مرتب یعنی
در هم پیچیده و از هم کشوده بترتیب است فتی عربیست بمعنی مرد جوان
تثنیه اش فتیان و فتوان بفتحتین و جمعش فتیان و فتوه بکسر و فتو بضمتین
و شد واو و فتی بر وزن حلی و مؤنثش فتاة و جمعش فتیات بفتحتین است و آن
صفت از فتی بفتح و قصر از باب علم بمعنی جوان شدن است خفیف عربیست بمعنی
چیزی سبک جمعش خفاف بکسر است و آن صفت مشبهه بمعنی فاعل از خفت
خفت بکسر و فتح از باب ضرب بمعنی سبک شدن است ثقیل بفتح ثاء ثخذ





وکسر قاف و یاء حطی و لام و بر وزن سحاب و غراب نیز عربیست بمعنی گران یعنی چیز سنگین
جمعش ثقال بکسر و ثقل بضم است و آن صفت مشبهه بمعنی فاعل از ثقل بکسر و ثقاله
بفتح از باب حسن بمعنی سنگین شدن است گران بکسر کاف عجمی فارسی است **اصل**

ذهب زر است و حدید آهن و رصاص ارزیز
لجین سیم و زجاج آبگینه معدن کان

**شرح** ذهب بفتح ذال ثخذ و فتح ها و باء ابجد عربیست بمعنی زر یعنی طلای
گداخته غیر مسکوک و آن مؤنث نیز مستعمل و پاره اش ذهبه جمعش اذهاب بفتح
و ذهوب و ذهبان بضم است زر بفتح زای فارسیست حدید بفتح حاء حطی و
کسر دال ابجد و یاء حطی و دال دیگر عربیست بمعنی آهن جمعش حدائد و حدیدات بفتح
است و آن صفت مشبهه بمعنی فاعل از حد بفتح از باب نصر بمعنی باز داشتن است و چون
آهن باز دارنده صاحب است از دشمن لهذا حدیدش نامیده اند و حدید بمعنی چیز
تیز و تند نیز آمده و مباید در اصل نهم از قطعهٔ یازدهم رصاص بفتح راء قرشت
و تخفیف صاد سعفص و الف و صاد دیگر و رزاز بفتح را و تخفیف زای و الف و زای
دیگر نیز هر دو عربیست بمعنی ارزیز یعنی قلع ارزیز بفتح همزه و سکون را بی نقطه
و کسر زاء و یاء دو نقطه در پایین و زای دیگر فارسیست لجین بضم لام و فتح
جیم و سکون یاء حطی و نون و فضه بکسر فا و شد ضاد ضظغ و تاء نیز هر دو
عربیست بمعنی سیم یعنی نقره گداخته غیر مسکوک سیم بکسر سین بی نقطه فارسیست
زجاج بحرکات زای و تخفیف جیم و الف و جیم دیگر عربیست بمعنی آبگینه یعنی شیشه
آبگینه بهمزه و الف و سکون باء یک نقطه در پایین و کسر کاف عجمی فارسیست معدن
بفتح میم و سکون عین سعفص و کسر دال ابجد عربیست بمعنی کان یعنی جای روئیدن
طلا و نقره و امثال آن جمعش معادن بفتح است و آن اسم مکان از عدن بفتح از باب

ضرر یعنی پیوسته در خانی ایستادنست و چون پیوسته جمعی در مقام بجهة
تحصیل جواهرات مقیم و ایستاده اند لهذا معدنش نامیده اند **اصل**

نحاس و صفر مس و روی آنکه سرب
خلیست نور و غالی گران رخیص ارزان

**شرح** نحاس بحرکات نون و تخفیف خاء خطی و سین سعفص و صفر بحرکات صاد
سعفص و سکون فاء و راء قرشت بر وزن کتف و عنق نیز لف و نشر مرتب است
نحاس عربیست بمعنی مس سرخ و بمعنی دود نیز آمده و مناید در ملحق سیم از
قطعهٔ ششم صفر عربیست بمعنی روی یعنی مس زرد و معدنی جمعش اصفار
بفتح است روی بضم راء بی نقطه و واو مجهول فارسی و تفسیرش بهفت جوش از
باب اشتباه است آنک بهمزه و الف و ضم نون و کاف و رصاص اسود نیز عربیست
بمعنی سرب یعنی قلع سرب بضم سین سعفص و ضم راء قرشت و باء ابجد
نیز عربی و مخفف اسرب بضم همزه و تخفیف و تشدید باء است بنابر شهرت
تفسیر یافت شده حلی بضم حاء حطی و کسر لام و شد یاء حطی عربی و جمع حلی
بفتح حا و سکون لام است بمعنی زیور یعنی آرایش و تفسیر جمع بمفرد از جهة
ضرورت شعر است و ان فعول بحلی بفتح از باب ضرب بمعنی زیور کردنست
زیور بکسر زای فارسیست غالی بغین ضطغ و الف و کسر لام و تخفیف یاء حطی
غلاء بر وزن علی نیز عربیست بمعنی نرخ گران یعنی سنگین و آن صفة
مشبهه از غلاء بفتح و مد از باب نصر بمعنی گران شدن نرخست گران بکسر
کاف عجمی فارسیست رخیص بفتح راء قرشت و کسر خاء تخذ و یاء حطی و صاد
سعفص عربیست بمعنی نرخ ارزان یعنی سبک و آن صفة مشبهه بمعنی فاعل
از رخص بضم از باب حسن بمعنی ارزان شدن نرخست **اصل**





جراز و سیف و حسام است و عضب و صارم تیغ
مجن و جنه سپر سهم تیر و قوس کمان

**شرح** جراز بضم جیم و تخفیف راء قرشت و الف و زای و سیف بفتح سین سعفص
و سکون یاء حطی و فاء و حسام بضم حاء حطی و تخفیف سین سعفص و الف و میم
و عضب بفتح عین سعفص و سکون ضاد ضطغ و باء ابجد و صارم بصاد سعفص
و الف و کسر راء قرشت و میم و صمصام بر وزن صبو نیز هر شش عربیست بمعنی
تیغ یعنی شمشیر سیف و عضب مطلق شمشیر تیز را گویند جمع سیف اسیاف
و اسیف و سیفه بفتح و سیوف بضم و جمع صارم صوارم بفتح است تیغ
بکسر تاء دو نقطه در بالا فارسیست مجن بکسر میم و فتح جیم و شد نون و
مجنه با تاء زائده نیز و جنه بضم جیم و شد نون و تاء و جنانه و جنان بر وزن
غراب و نخاله نیز هر پنج عربیست بمعنی سپر جمع اول مجان بفتح و جمع جنه جنن
بر وزن رطب است سهم بفتح سین سعفص و سکون ها و میم عربیست بمعنی
تیر جمعش سهام بکسر است قوس بفتح قاف و سکون واو و سین سعفص عربیست
بمعنی کمان و آن گاهی مذکر مستعمل و جمعش قسی بکسر سین و شد یاء و بر وزن
حلی و اقواس بفتح و قیاس بکسر است **اصل**

عضب پی و یلبه جوشن است و درع زره
وهق کمند و رمح نصل و معبله پیکان

**شرح** عضب بفتح عین سعفص و فتح و سکون صاد و باء ابجد و بر وزن قفل
و اعصاب نیز عربیست و جمع عصبه بفتحها است بمعنی پی یعنی طناب مفاصل
اعضا و تفسیر جمع بمفرد از جهة وزن شعر است یلبه بفتح یاء حطی و فتح لام
و باء ابجد و تاء و هو جوشن بفتح جیم و سکون واو و شین قرشت و نون و درع

بکسر ذال ابجد و سکون زاء قرشت و عین سعفص هر سه عربیست بمعنی زره اول
زره پوستی و ثانی زره آهنی را گویند جمع جوشن جواشن بفتح است و اسقاط واو
عطفش از جهت ضرورت شعریست و درع گاهی مذکر مستعمل و جمعش ادرع و ادراع
بفتح و دروع بضم است زره بکسر زای و کسر راء بی نقطه و هاء فارسیست وَهَق
بفتح واو و فتح و سکون هاء و قاف عربیست بمعنی کمند که گرفته میشود بآن دابه
و انسان جمعش اوهاق بفتح است نصل بفتح نون و سکون صاد سعفص و
لام و معبله بکسر میم و سکون عین سعفص و باء ابجد و لام و تاء زائده هر دو
عربیست بمعنی پیکان تیر و نیزه را گویند و جمعش انصل بفتح و نصال بکسر
و نصول بضم است ثانی پیکان پهن بلند تیر را گویند جمعش معابل بفتح است **اصل**

**عجاج نقع و قتام و هبا و هیج غبار**
**کلوم خستگی و موتان و مره توان**

**شرح** عجاج بفتح عین سعفص و تخفیف جیم و الف و جیم دیگر و نقع بفتح
نون و سکون قاف و عین سعفص و قتام بفتح قاف و تخفیف تاء قرشت و الف
و میم و هبا بفتح هاء و تخفیف باء ابجد و الف ممدوده منقلب از واو و هیج
بفتح هاء و سکون یاء حطی و جیم هر پنج عربیست چهار اول بمعنی غبار
یعنی گرد و هیج مصدر باب ضرب است بمعنی برانگیخته شدن و برانگیختن و چون
غبار برانگیخته شده است لهذا هیجش نامیده اند جمع نقع نقوع بضم و نقاع
بکسر است و غبار بضم غین ضظغ و تخفیف باء ابجد و راء قرشت نیز عربیست
بنابر شهرت تفسیر آن شده کلوم بضم کاف و ضم لام و واو و میم و بروزن
کتاب نیز عربی و جمع کلم مصدر باب ضرب است بمعنی خستگی یعنی زخم و جراحت
کردن و تفسیر جمع بمفرد از جهت ضرورت شعریست و یا خستگی مفید معنی حاصل





مصدر است موتان بفتح میم و سکون واو و تاء و مُوات بروزن غراب نیز عربی
و مصدر باب نصر و ضرب و منع است بمعنی مرگ یعنی مردن مِرّه بکسر میم و شد راء
قرشت و تاء عربیست بمعنی توان یعنی قوت جمعش مِرَر بروزن عنب و امرار بفتح است
توان بضم تاء دو نقطه در بالا فارسیست **اصل**

**حشاشه باقی جان و عراضه راه آورد**
**قراضه ریزه زر و ربح سود و خسر زیان**

**شرح** حشاشه بضم خاء حطی و تخفیف شین قرشت و الف و شین دیگر و تاء
و حشاش بی تاء نیز عربیست بمعنی باقی جان که در بدن مریض و جریح مانده باشد جمعش
حشاشات بضم است عراضه بضم عین سعفص و تخفیف راء قرشت و الف و ضاد
ضظغ و تاء و عراض بی تاء نیز عربیست بمعنی راه آورد یعنی سوغات و ارمغان
جمعش عراضات بضم است راه آورد فارسیست قراضه بضم قاف و تخفیف
راء قرشت و الف و ضاد ضظغ و تاء عربیست بمعنی ریزه هر چیزی که از بریدن
ساقط شود پس تخصیص بریزه زر از جهت وزن شعر است و آن فعاله از قرض
بفتح از باب ضرب بمعنی بریدنست ربح بکسر راء قرشت و سکون باء ابجد و حاء
حطی و بروزن فرس و سحاب نیز عربیست بمعنی سود یعنی فایده که از کسب و تجارت
بهم رسد جمعش ارباح بفتح و فعلش از باب علم مستعمل است سود بضم سین بی نقطه
و واو معروف فارسیست خسر بضم خاء ثخذ و سکون و ضم سین سعفص و راء
قرشت و بروزن قفل و فرس و خسران بضم و خسار و خساره بفتح نیز عربیست و مصدر
باب علم و ضرب است بمعنی زیان کردن **اصل**

**یغوث و نسر و یعوقست بعل و ود و عزی**
**سواع و لات و منات نامهای بتان**

شرح یغوث بفتح یاء حطی وضم غین ضظغ وواو وثاء ثخذ ونسر بفتح نون
وسکون سین سعفص وراء قرشت ویعوق بفتح یاء حطی وضم عین سعفص وواو
وقاف وبعل بفتح باء ابجد وسکون عین سعفص وود بضم واو وشد دال ابجد
وعزی بضم عین سعفص وشد زای والف مقصوره است وسواع بضم سین سعفص
وتخفیف واو والف وعین سعفص واللات بالف ولام زایده لازمه وتخفیف وتشدید
تاء مطوله ومناة بفتح میم وتخفیف نون والف وتاء ومناف بفتح میم وتخفیف
نون والف وفا نیز هر ده عربیست بمعنی نامهای بتانی که کفار میپرستیدند
یغوث ونسر ویعوق وسواع نامهای بتانیست که قوم نوح علی نبینا وآله وعلیه السلام
میپرستیدند ونسر بمعنی کرکس نیز آمده ومیآید در اصل هشتم از قطعه یازدهم
وبعل نام بتیست که قوم الیاس علی نبینا وآله وعلیه السلام در زمین بعلبک میپرستیدند
وبمعنی شوهر زن نیز آمده در ملحق دوم از قطعه نهم وعزی نام بتی است که قریش
میپرستیدند یا نام درخت سمره است که خانه مسمی بر بن بجهة او بنا شد که قبیله
میپرستیدند وخالد بن ولید بامر پیغمبر صلی الله علیه وآله آنخانه را خراب کرد
ودرخت را سوخت واللات نام بتیست که قوم شعیب علی نبینا وعلیه السلام میپرستیدند
ومناة نام بتیست که در میان مکه معظمه ومدینه مشرفه قبیله بنی هذیل
وبنی خزاعه میپرستیدند وتخفیف عزی وحذف الف ولام اللات از جهة
وزن شعر است بتان بضم باء یکنقطه در پایین جمع بت فارسیست وایراد الف ونون
در آن بدل هاء والف از جهة رعایت قافیه است اصل

صنم چون نصب ونُصب وزون وجبت وبد طاغوت
وثن بت وشمن بت پرستش آل پیمان

شرح صنم بفتح صاد سعفص وفتح نون ومیم ونصب بفتح نون وسکون صاد





سعفص وباء ابجد ونُصب بضم نون وضم وسکون صاد سعفص وباء ابجد وزون
بفتح وضم زای وواو ونون وجبت بکسر جیم وسکون باء ابجد وتاء قرشت وبد
بضم باء ابجد وشد دال ابجد وطاغوت بطاء حطی والف وضم غین ضظغ وواو
وتاء ووثن بفتح واو وفتح ثاء ثخذ ونون اول معرب شمن فارسی بمعنی بت وساده دوم
معرب بت وباقی عربیست بمعنی بت یعنی آنچه پرستیده شود غیر باری تعالی شانه جمع
صنم اصنام بفتح وجمع نصب ونصب نصاب بفتح وجمع بد وبده بر وزن قرده و
ابداد بفتح وجمع طاغوت طواغیت بفتح وجمع وثن وُثُن بضمتین واوثان بفتح
واسقاط حرف عطف از زون از جهة وزن شعر وتصحیف شراح باء بد را بنون وتفسیر
بهتان ناشی از تحریف کتابست وشمن بفتح واو وفتح ثاء وکسر نون وشد یاء نسبت عربیست
بمعنی بت پرست آل بکسر همزه وشد لام عربیست بمعنی پیمان یعنی عهد وسوگند
بجهة امری که در میان دو کس یا زیاده مقرر شده باشد که البته محافظت نمایند و
تخفیف وثنی وآل از جهة ضرورت شعر است پیمان بفتح یاء عجمی فارسی است ملحق

چه عود وشارف وناب وثلب باشد پیر
افیل وخاشیه حشو اشتر جوان

شرح عود بفتح عین سعفص وسکون واو ودال ابجد وشارف بشین قرشت
والف وکسر راء قرشت وفاء شارفه بتاء تانیث وناب بنون والف منقلبه از یاء
ونیوب بر وزن تنور نیز وثلب بکسر ثاء ثخذ وسکون لام وباء ابجد هر شش عربیست
بمعنی اشتر پیر عود شتر نر وماده پیر زیاده از سیزده سال وثلب شتر نر پیر را گویند
که از پیری دندانهایش شکسته وموی مژه ریخته باشد جمع اول عِوَده وعیود
بر وزن قرده وجمع ثانی ثلاب بفتح وثلبه بر وزن قرده ومونث ثلبه است
شارف وشارفه وناب ونیوب شتر ماده را گویند جمع اول وثانی شوارف بفتح وشرف بضمتین

وبر وزن عدول و فعلش از باب جین و ضرب مستعمل و جمع ثالث و رابع انیاب بفتح و هنوب بضم و نیب بکسر است اصل انیاب بفتح همزه و کسر فا و یاء حطی و لام و حاشیه بجا حطی و کسر شین قرشت و تخفیف یاء حطی و تا و حشو بفتح خاء حطی و سکون شین قرشت و واو و فرش بفتح فا و سکون را قرشت و شین قرشت نیز هر چهار عربیست بمعنی اشتران جوان اول شتر یکساله باد و دوم از نیز گویند جمعش افال بکسر و افائل بفتح و مونثش افیله است و باقی هر چهار اشتران جوان نر و ماده را نیز گویند

## ملحق

هدف نشانه غرض هم خنبعه هکتر
وتر زه امد معراض تیر کز میدان

**شرح** هدف بفتح هاء و فتح ذال ابجد و فا و غرض بفتح غین ضظغ و فتح راء قرشت و ضاد ضظغ هر دو عربیست بمعنی نشانه که بران تیر انداخته میشود جمع اول اهداف بفتح و جمع ثانی اغراض بفتح است خنبعه بفتح خاء ثخذ و کسر تاء قرشت و باء حطی و عین سعفص و تا عربیست بمعنی ذهکیر پوستی که تیر انداز بر انگشتها الفا فه کند وتر بفتح واو و فتح تاء قرشت عربیست بمعنی زه یعنی چله کمان جمعش اوتار بفتح است و زه بکسر زای فارسیست معراض بکسر میم و سکون عین سعفص و راء قرشت و الف و ضاد ضظغ عربیست بمعنی تیر کز یعنی تیر بی پر و پیکانی که هر دو سرش باریک و میانش کنده باشد جمعش معاریض بفتح است تیر کز بفتح کاف عجمی و زای مرکب از تیر و از کز فارسیست

## اصل

## القطعة الثالثة فی بحر الرمل المثمن المحذوف

**شرح** الرمل بفتح راء قرشت و فتح میم و لام صفت مشبهه بمعنی مفعول از رمل بفتح از باب نصر بمعنی حصیر بافتن است المحذوف بحاء حطی و ذال ثخذ و فاء و صیغه





اسم مفعول از باب ضرب است الحذف انداختن یعنی قطعه سیم در بحر رمل مثمن محذوف و وزن این بحر بیت که هر مصراعش در تقطیع سه فاعلاتن و یک فاعلن حاصل شود چنانکه ناظمی گفته

## نظم

| | |
|---|---|
| ای نبار یکی میانت هیچمو دور کمر | غنچه از تنگی دهانت هیچو در خوشگر |
| فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن | خیز در بحر رمل این قطعه را بر خوان ز بر |

وفی الحقیقه این بحر از فروع رمل است چه اصلش هر مصراعی چهار فاعلاتن است و وجه تسمیه این بحر رمل مثمن محذوف انست که رمل بمعنی حصیر بافته شده است و چون ودتدها ارکان این بحر که لفظهای علا است در میان سببها که لفظها فا و تن است واقع شدند گویا حصیر در میان دیگر بافته و تنیده شده است لهذا رملش نامیده اند و چون هر بیت این بحر از هشت رکن ترکیب یافته شده است لهذا مثمنش نامیده اند و چون از عروض و ضرب لفظ تن که سبب خفیف است ساقط و فاعلا بفاعلن که هم وزن انست نقل شده لهذا محذوفش نامیده اند چه حذف بحاء حطی و سکون ذال ثخذ نزد عروضیان اسقاط سبب خفیف است از اخر رکن و تقطیعش چنین است جبد کردن فاعلاتن صدر سینه فاعلاتن کعبه زانو فاعلاتن راس سر فاعلن و در این قطعه نه بیت اصل و شش بیت ملحق است

## اصل

جبد کردن صدر سینه کعبه زانو راس سر
نوش جامه منزل و ربح زاد توشه باب در

**شرح** جبد بکسر جیم و باء حطی و ذال ابجد عربیست بمعنی کودن جمع اجباد و جبود بضم است صدر بفتح صاد سعفص و سکون دال ابجد و راء قرشت عربیست بمعنی سینه و ان مذکر مستعمل و جمعش صدور بضم است و بمعنی بالا

خانه وچهار بالش ملوک نیز آمده ومباید را اصل اول از قطعه دوازدهم رکبه را
قرشت وسکون کاف وباء ابجد وتاء عربیت بمعنی زانو یعنی موصل اسافل ران و
اعالی ساق جمعش رکب بروزن رطب ورکبات بضم راء وسکون وفتح وضم کاف
وراس بفتح راء قرشت وسکون همزه وسین سعفص عربیت بمعنی سر جمعش ارؤس
بفتح اول وضم ثالث ورؤس بضمتین است بمعنی مهتر یعنی بزرگ مرتبه نیز آمده
ومباید را اصل اول از قطعه دوازدهم ثوب بفتح ثاء ثخذ وسکون واو وباء
ابجد عربیت بمعنی جامه یعنی آنچه پوشیده شود جمعش اثوب واثواب بفتح وثیاب
بکسر است رزق بکسر راء قرشت وسکون زای وقاف ومرتزق بکسر زای نیز عربیت
بمعنی روزی یعنی آنچه نفع برده شود از آن جمعش ارزاق بفتح است زاد بزای
والف منقلبه از واو ودال ابجد عربیت بمعنی توشه یعنی خوراکی که مسافر
با خود برد وجمعش ازواد بفتح است توشه بضم تاء دو نقطه در بالا و واو
مجهول وشین با نقطه واخفای ها فارسیست باب بباء ابجد والف منقلبه از
واو وباء دیگر عربیت بمعنی در جمعش ابواب وابوبه بفتح وبیاب بکسر است **اصل**

عرش سقف وبیت خانه کحل سرمه رمل ریگ
حسن خوبی قبح زشتی جاف خشک و رطب تر

**شرح** عرش بفتح عین سعفص وسکون راء قرشت وشین قرشت عربیت
بمعنی سقف خانه جمعش عروش وعرش بضمتین واعراش بفتح وعرشه بروزن قرده
وسقف بفتح سین سعفص وسکون قاف وفاء بروزن امر نیز عربیت وجمعش
سقوف وسقف بضمتین است بنابر شهرت تفسیر آن نشده بیت بفتح باء ابجد
وسکون یاء حطی وتاء قرشت عربیت بمعنی خانه چوبی وگلی مطلقا جمعش
ابیات بفتح وبیوت بضم وکسر وجمع جمعش اباییت وبیاوات بفتح وبیوتات بضم است





کحل بضم کاف وسکون حاء حطی ولام بروزن کتاب نیز عربیت بمعنی سرمه و
هر چیزی مانند آن که در چشم کشند رمل بفتح راء قرشت وسکون میم ولام
عربیت بمعنی ریگ روان که بازبان صفهانی ماسه گویند جمعش رمال بکسر
وارمل بفتح اول وضم ثالث است ریگ بکسر رای بی نقطه ویاء مجهول وکاف
عجمی فارسی است حسن بضم حاء حطی وسکون سین سعفص ونون عربی ومصدر
باب حسن ونصر است بمعنی خوبی یعنی نیک شدن جمعش محاسن بفتح وخوبی
وزشتی نیز مفید معنی حاصل مصدر است قبح بضم وفتح قاف وسکون باء
ابجد وحاء حطی وقباح وقباحه بفتح وقبوح وقبوحه بضم نیز عربی ومصدر
باب حسن است بمعنی زشتی یعنی بد شدن جمعش قبائح بفتح جاف بجیم والف و
شد فاء عربیت بمعنی چیز خشک وآن صفت مشبهه از جفوف بضم وجفاف بفتح
از باب ضرب بمعنی خشک شدن وتخفیفش از جهت وزن شعر است رطب بفتح
راء قرشت وسکون طاء حطی وباء ابجد بروزن ناصر نیز عربیت بمعنی چیز
تر جمعش رطاب بکسر است وآن صفت مشبهه از رطوبت بضم ورطابه بفتح
از باب حسن وعلم بمعنی تر شدن است **اصل**

ذئب وسرحان سید گرگ سمع بچه‌اش فاره موش
حبه دارو حوت ماهی طیر مرغ وریش پر

**شرح** ذئب بکسر ذال ثخذ وسکون همزه وباء ابجد وگاهی قلب همزه بیاء نیز
وسرحان بکسر سین سعفص وسکون راء قرشت وحاء حطی والف ونون زائده
وسرحال بتبدیل نون بلام نیز وسید بکسر سین سعفص وباء حطی ودال
هر چهار عربیت بمعنی گرگ جمع اول اذوب بفتح وذئاب بکسر وذؤبان بضم ومؤنثش
ذئبه وجمع ثانی سراح بفتح وکسر وسراحین بفتح ومؤنثش سیده واسقاط حرف

عطفش از جمله ضرورت شعر است سِمع بکسر سین سعفص و سکون میم و عین سعفص
عربیست بمعنی گرگ بچه که از کفتار بهم رسیده باشد و مؤنثش سمعه است و حرف
شین ساکن در بچش ضمیر غایب راجع بگرگ و بمعنی آن و فارسی و الحاقی از جمله
وزن شعر است فاره بفتح فاء و سکون همزه و راء قرشت و تاء عربیست بمعنی موش
نر و ماده مطلقا و نر تنها را فار بدون تا گویند جمع ثانی فئران بکسر فاء و سکون
همزه و فئره بر وزن قرده و فؤره بر وزن رطب است حیه بفتح حاء حطی و شدیا
حطی و تاء وحده عربیست بمعنی مار نر و ماده مطلقا جمعش حیات بفتح و حیوات
بسکون و فتح ثانی است حوت بضم هاء حطی و واو و تاء قرشت عربیست بمعنی ماهی
جمعش احوات بفتح و حوته بر وزن قرده و حیتان بکسر است طیر بفتح طاء حطی
و سکون یاء حطی و راء قرشت عربی و جمع طائر است بمعنی مرغ یعنی پرنده و آن
گاهی بر واحد نیز اطلاق میشود در این وقت جمعش طیور بضم و اطیار بفتح است
ریش بکسر راء قرشت و یاء حطی و شین قرشت عربیست بمعنی پر مرغ جمعش ارباش
بفتح و ریاش بکسر است و بفتح یاء عجمی فارسی است

## اصل

عین چشم و انف بینی حاجب ابرو شعر موی
نقی مغز و شحم پیه و اذن گوش اطروش کر

شرح عین بفتح عین سعفص و سکون یاء حطی و نون عربیست بمعنی چشم
وان مونث و مستعمل و جمعش اعیان و اعین بفتح و عیون و عیون بضم و کسر
و جمع جمعش اعینات بفتح اول و ضم ثالث است و بمعنی زر نیز آمده است و مبادر اصل
شئ از هر قطعه انف بفتح همزه و سکون نون و فاء عربیست بمعنی بینی جمعش آنوف
بضم و آناف و انف بهمزه و الف است حاجب بحاء حطی و کسر جیم و باء ابجد عربیست
بمعنی ابرو یعنی استخوان با گوشت و موی بالای دو چشم با موی آن بتنهائی جمعش





حواجب بفتح است شعر بفتح شین قرشت و سکون و فتح عین سعفص و راء قرشت
عربیست بمعنی جنس موی غیر پشم و وبر و واحدش شعره و جمعش اشعار بفتح و شعور
بضم و شعار بکسر است نقی بکسر نون و سکون قاف و یاء حطی عربیست بمعنی
مغز استخوان شحم بفتح شین قرشت و سکون هاء حطی و میم عربیست بمعنی پیه
یا پاره اش شحمه است اذن بضم همزه و سکون و ضم ذال ثخذ و نون و اذین بر وزن
امیر نیز عربیست بمعنی گوش و آن مونث مستعمل و جمعش آذان بهمزه اطروش بضم
همزه و سکون طاء حطی و ضم راء قرشت و واو و شین قرشت عربیست بمعنی
کر یعنی گران گوش جمعش اطارشه بفتح است کر بفتح کاف فارسیست

## اصل

هدنه صلح و حرب جنگ و یوم روز و لیل شب
غیظ خشم و ضحک خنده حکه خارش نقبه کر

شرح هدنه بضم هاء و سکون دال ابجد و نون و تاء و هادنه نیز هر دو
عربیست اول اسم مصدر و ثانی مصدر باب مفاعله بمعنی با کسی آشتی کردن
و صلح بضم صاد سعفص و سکون لام و حاء حطی نیز عربی و اسم مصدر باب
مفاعله و مونث نیز مستعمل است بنا بر شهرت تفسیر آن شد حرب بفتح حاء حطی
و سکون راء قرشت و باء ابجد و محاربه نیز هر دو عربیست اول اسم مصدر و ثانی
مصدر باب مفاعله بمعنی با کسی جنگ کردن و آن گاهی مذکر مستعمل و جمعش
حروب بضم است یوم بفتح یاء حطی و سکون واو و میم عربیست بمعنی روز
جمعش ایام بفتح است لیل بفتح لام و سکون یاء حطی و لام دیگر و لیلات
نیز عربیست بمعنی شب یعنی از زمان غروب آفتاب تا طلوع صبح صادق یا
تا طلوع آفتاب جمعش لیال و لیائل بفتح است غیظ بفتح غین ضظغ و سکون
یاء حطی و ظاء ضظغ عربی و مصدر باب ضرب است بمعنی خشم یعنی قهر

وغضب کردن ضیحان بفتح وکسر ضاد ضظغ وسکون خاء حطی وکاف بر وزن
ابلق کتف نیز عربی ومصدر باب علم است بمعنی خندیدن حکه بکسر حاء حطی
وشدّ کاف وتاء وحکاک بر وزن غراب نیز عربیست بمعنی خارش جعش حکک
بر وزن عنب وان صفه مشبهه او حلک بفتح از باب نصر بمعنی خاریدنست نقیبه
بضم نون وسکون قاف وباء ابجد وتاء وجرب بفتح جیم وفتح راء قرشت وباء ابجد
نیز هردو عربیست بمعنی کر یعنی جوششی که در انسان وحیوان بهم رسد وعلامتش
خارش بسیار است جمع لول نقب بر وزن رطب است کر بفتح کاف عجمی

## اصل

فارسیست

شارق وشمس وذکا ویوح بیضا افتاب
سام وتبر وعسجد وعقیان ونضر زر دی

**شرح** شارق بشین قرشت وکسر را قرشت وقاف بر وزن راحم وامیر وبعلو
فرس نیز وشمس بفتح شین قرشت سکون میم وسین سعفص وذکاء بضم ذال ثخذ وتخفیف
کاف والف ممدوده ویوح بضم یاء حطی وواو وحاء حطی ویوحی بالف مقصوره نیز
وبیضاء بفتح باء ابجد وسکون یاء حطی وضاد ضظغ والف ممدوده هر یازده عربیست
بمعنی افتاب شارق وشرقه وشریق وشرق افتاب را گویند وحین بر آمدن وهر شش
صفه مشبهه از شروق بضم وشرق بفتح از باب نصر بمعنی بر آمدن افتابست وباقی افتابرا
گویند مطلقا شمس مؤنث مستعمل وجمعش شموس بضم است وذکا غیر منصرف وبدون
الف ولام مستعمل وقصر بیضاء از جهه وزن شعر است وبیضا مؤنث ابیض نیز آمده
ومنابید در ملحق پنجم از قطعه ششم سام بسین سعفص والف منقلبه از واو ومیم
وتبر بکسر تاء قرشت وسکون باء ابجد وراء قرشت وعسجد بفتح عین سعفص سکون
سین سعفص وفتح جیم ودال ابجد وعقیان بکسر عین سعفص وسکون قاف وبا





حطی ونون ونضر بفتح نون وسکون ضاد ضظغ وراء قرشت بر وزن امیر وغراب
احمد نیز هر نه عربیست ولی بمعنی زرها وباقی بمعنی زر یعنی طلا سام بمعنی طلا اما باگی
طلای در معدن را گویند واحدش سامه وتفسیر بمفرد از جهه ضرورت شعر است
وتبر طلای گداخته غیر مسکوک با قبات یعنی ناگداخته را گویند وهم چنین عسجد
وعقیان ونضر ونضار بکسر وانضر بفتح اول وضم ثالث است وعین طلای مسکوک
وغیر مسکوکرا نیز گویند نیک بمعنی چشم نیز آمده وگذشت در اصل چهارم از همین قطعه

فتات بضم فا وتخفیف تا قرشت آمده منه

## اصل

نیک صحبت وقبله بوسه مهر کابین خلذ دوست
زوج شوی وجفت زن عزهاه سست وفحل

**شرح** نیک بفتح نون وسکون باء حطی وکاف عربی ومصدر باب ضرب است
بمعنی صحبت کردن زن وشوهر با یکدیگر یعنی جماع کردن وصحبت بضم صاد
سعفص نیز عربی ومصدر باب علم است بنابر شهرت تفسیر شده قبله بضم قاف و
سکون باء ابجد ولام وتاء عربیست بمعنی بوسه مهر بفتح میم وسکون هاء و
راء قرشت وصداق بفتح وکسر صاد سعفص وصدقه بر وزن ندسه وغرفه وصدقه
وبضمتین وفتحتین نیز هر هشت عربیست بمعنی کابین زن جمع مهر مهور بضم
وفعلش از باب منع ونصر مستعمل وجمع صدقه بر وزن ندسه صدقات بفتح اول وضم
ثانی وجمع صدقه بر وزن غرفه صدقات بضم اول وسکون وفتح وضم ثانیست
کابین بکاف فارسیست خلذ بکسر خاء ثخذ وسکون ذال ابجد ونون وبر وزن
امیر نیز عربیست بمعنی دوست ظاهری وباطنی جمعش اخدان بفتح است زوج بفتح
زای وسکون واو وجیم عربیست بمعنی شوی یعنی شوهر زن و بمعنی جفت خلاف
فرد نیز آمده وگذشت در اصل هفتم از قطعه اول شوی بضم شین با نقطه وواو
مجهول فارسیست وزوجه بفتح زای وسکون واو وجیم وتاء ثانیست وزوجه بفتحتین ا

عزهاة بکسر عین سعفص و سکون زای و ها و الف و فتح همزه و تاء و عزه بر وزن
کنف و مثل و عزهی بکسر عین و سکون و فتح زای و شد یاء حطی و عنزهو بکسر عین
و سکون نون و فتح زای و سکون هاء و واو و عنزهوه بکسر و فتح عین و سکون نون
و فتح زای و سکون ها و واو و تاء و عنزهای بضم عین و سکون نون و ضم زای
و تخفیف ها و الف و کسر نون و تخفیف یای حطی نیز هر ده عربیست بمعنی مرد است
یعنی مردی که بزنان و بازی رغبت و میلی نداشته باشد فحل بفتح فاء و سکون
حاء حطی و لام عربیست بمعنی نر یعنی مذکر از هر حیوان جمعش فحول و فحوله
بضم و افحل بفتح اول و ضم ثالث و فحال و فحاله بکسر است نر بفتح نون فارسیست

وتاء مدوره و عزهاء بکسر عین و سکون زای

## اصل

حنطه کندم دخن ارزن خبز نان لحم کوشت
اصل بیخ و فرع شاخ و بذر تخم و قطف بر

شرح حنطه بکسر حاء حطی و سکون نون و طاء حطی و تاء عربیست بمعنی
کندم جمعش حنط بر وزن عنب است دخن بضم دال ابجد سکون خاء ثخذ
و نون و جاورس بجیم و الف و واو و راء قرشت و سین سعفص نیز اول عربی و ثانی
معرب کاورس فارسیست بمعنی ارزن ارزن بفتح همزه و سکون راء بی نقطه و زاء
و نون فارسیست خبز بضم خاء ثخذ و سکون باء ابجد و زای عربیست بمعنی
نان و احدش خبزه و جمعش اخباز بفتح و خبوز بضم است لحم بفتح لام و سکون
و فتح خاء حطی و میم عربیست بمعنی کوشت جمعش لحم بفتح اول و ضم ثالث و لحوم
و لحمان بضم و لحام بکسر و پاره از لحم است اصل بفتح همزه و سکون صاد
سعفص و لام و با اصول بباء حطی و ضم صاد و واو و لام نیز عربیست بمعنی بیخ
و بنیان هر چیزی جمعش اصول بضم و اصل بهمزه و الف و ضم صاد است فرع





بفتح فاء و سکون راء قرشت و عین سعفص عربیست بمعنی شاخ یعنی بالای هر چیزی
جمعش فروع بضم است بذر بفتح باء ابجد و سکون ذال ثخذ و راء قرشت
عربیست بمعنی تخم زراعت مطلقا جمعش بذور بضم و بذار قطف بکسر قاف و سکون
طاء حطی و فاء عربیست بمعنی بر یعنی میوه چیده شده مطلقا جمعش قطاف بکسر است
و قطوف بضم است بر بفتح باء یکنقطه در پایین مخفف بار در فارسیست اصلک

لجه دأما و یم و بحر دریا قعر تک
فیل پیل و بق پشه ظبی و حمار اهو و خر

شرح لجه بضم لام و شد جیم و تاء و لج بضم و کسر لام و شد جیم نیز و دأما بفتح
دال ابجد و سکون همزه و میم و الف ممدوده و یم بفتح یاء حطی و شد میم و بحر
بباء ابجد و سکون حاء حطی و راء قرشت هر پنج عربیست بمعنی دریا لجه و لج
میان و جاهای عمیق دریا را کویند جمع لج لجج بر وزن رطب و جمع بحر ابحر بفتح
اول و ضم ثالث و بحور بضم و بحار بکسر و تصغیرش نزد فیروزآبادی ابیحر است نه بحیر
دریا بفتح دال بی نقطه فارسیست قعر بفتح قاف و سکون عین سعفص و راء قرشت
عربیست بمعنی ته یعنی ته و بن هر چیزی جمعش قعور بضم است تک بفتح تاء دو
نقطه در بالا و کاف عجمی فارسیست فیل بکسر فاء و یاء حطی و لام عربیست بمعنی پیل
و جمعش افیال بفتح و فیول بضم و فیله بر وزن قرده و مونثش فیله است پیل بکسر
باء عجمی و یاء معروف فارسیست بق بفتح باء ابجد و شد قاف و بعوض بفتح باء
ابجد و ضم عین سعفص و ضاد ضظغ نیز هر دو عربی و جمع بقه و بعوضه بفتح است
بمعنی پشه و تخفیف اول و تفسیرش بمفرد از جهت وزن شعر است پشه بفتح باء
عجمی و تخفیف و تشدید شین با نقطه و اخفای هاء فارسیست ظبی بفتح ظاء ضظغ
و سکون باء ابجد و یاء حطی و حمار بکسر حاء حطی و تخفیف میم و راء قرشت الف

و نرم تب است ظبی عربیست بمعنی آهوی نر جمعش اظب اظب بفتح و ظبی بر وزن
حلی و مؤنثش ظبیه و جمعش ظبیات بفتحتین و جمع مذکر و مؤنث ظباء بکسر و
مد است حمار عربیست بمعنی خر نر اهلی و وحشی مطلقا جمعش احمره و حمیر
بفتح و حمر و حمور بضمتین و حمرات بضم و مؤنثش حماره است ملحق

شط و شاطی عدوه جلهه عیقه و ساحل کنار
مزرعه حاره کلاته ذا فرساتش برزن کوی

شرح شط بفتح شین قرشت و شد طاء حطی و شاطی بشین قرشت و کسر
طاء حطی و همزه منقلبه از یاء و عدوه بحرکات عین سعفص و سکون دال ابجد
و واو و تاء بر وزن الده علی نیز و جلهه بفتح جیم و سکون لام و هاء و تاء و عیقه
بفتح عین سعفص و سکون یاء حطی و قاف و تا و ساحل بسین سعفص و کسر حاء
حطی و لام و طره بضم طاء حطی و شد راء قرشت و تا و ضفه بکسر و فتح ضاد
ضظغ و شد فاء و تاء نیز هر دو عربیست بمعنی کنار شط و ضفه کنار رود و طره کنار
هر دو خانه و کنار هر چیزی را نیز گویند جمع شط شطوط و شطاط بضم
و جمع طره طرر بر وزن رطب و طرار بکسر است و عدوه و عدا و جلهه کنار
رود خانه و عیقه و ساحل کنار دریا و شاطی کنار مطلق را گویند جمع ساحل
سواحل بفتح و جمع شاطی شواطی بفتح است و اسقاط حرف عطف از عدوه و
جلهه و عیقه و حاره از جهت وزن شعر است مزرعه بفتح میم و سکون زای و حرکات
راء قرشت و عین سعفص و تا و حاره بحاء حطی و الف منقلبه از یاء و راء قرشت
و تا هر دو عربیست اول بمعنی کشت زار و ثانی بمعنی کلاته یعنی ده و محله که
خانهای آن بیکدیگر نزدیک باشد جمع مزرعه مزارع بفتح و تفسیرش بکلاته
مجاز است و آن اسم مکان از زرع بفتح از باب منع بمعنی کشت کردن و رویانیدن





جمع حاره حارات کلاته بفتح کاف و تخفیف لام و تاء دو نقطه در بالا و اخفای
هاء فارسیست حارث بحاء حطی و کسر راء قرشت و ثاء ثخذ عربیست بمعنی زرکر
یعنی زراعت کننده جمعش حارثون و آن صفت از حرث بفتح از باب نصر و ضرب
بمعنی کشت کردنست برزگر بفتح باء یک نقطه در پایین و سکون راء بی نقطه و
زای و فتح کاف عجمی و راء بی نقطه مرکب از برز بمعنی زراعت و از گر بمعنی
کننده و فارسیست و تبدیلش ببذر بذال با نقطه از باب اشتباهست ملحق

شنشنه هجیره و شیمه و دیدن و دأب خوی
غیث باران ثلج برف و ثأد نم مبلول تر

شرح شنشنه بکسر هر دو شین قرشت و سکون نون اول و فتح نون و هاء و
هجیره بکسر هاء و شد جیم مکسوره و یاء حطی و راء قرشت و شیمه بکسر شین قرشت
و یاء حطی و فتح میم و تاء و گاهی قلب یا بهمزه نیز و دیدن بفتح هر دو دال ابجد و
سکون یاء حطی و نون و دیدان و دیدان بفتح نیز و دأب بفتح دال ابجد و سکون
و فتح همزه و باء ابجد هر هفت عربیست بمعنی طبیعت و عادت جمع اول شناشن بفتح
و جمع ثالث شیم بر وزن عنب و جمع رابع دیادن و دیادین بفتح و اسقاط حرف
عطف از هجیره و دیدن از جهت وزن شعر است خوی بضم خاء با نقطه و واو مجهول
و یاء دو نقطه در پایین فارسیست غیث بفتح غین ضظغ و سکون یاء حطی و ثاء
ثخذ عربیست بمعنی باران جمعش غیوث بضم است ثلج بفتح ثاء ثخذ و سکون
لام و جیم عربیست بمعنی برف جمعش ثلوج بضم است ثأد بفتح ثاء ثخذ و سکون و فتح
همزه و دال ابجد عربیست بمعنی نم و فعلش از باب علم مستعمل است مبلول بفتح
میم و سکون باء ابجد و ضم لام اول عربیست بمعنی چیز تر و آن صفت از بلل
بفتحتین و بل و بلال بکسر و بلاله بضم از باب نصر بمعنی تر کردنست ملحق

کوّه و روزن دکّه دکان غرفه بالا سکّه کوی
سدّه درگه درب دروازه رتب معبر رهگذر

شرح کوّه بفتح وضم کاف و شدّ واو مفتوحه و تاء و کوّ بفتح کاف و شدّ واو و مشکوه بکسر میم و سکون شین قرشت و کاف و الف منقلبه از یاء و واو و تاء نیز هرسه عربیست بمعنی سوراخ و در بجهت دیوار کوّه و کوّ سوراخی را گویند که عقبش باز باشد جمعش کوی بضم و قصر و کواء بکسر و مدّ است مشکوه سوراخی را گویند که عقبش بسته باشد جمعش مشاکی بفتح است و روزن بفتح راء قرشت و سکون واو و زاء و نون نیز عربی و مخفف روزنه است بنا بر شهرت تفسیر بآن شده دکّه بفتح دال ابجد و شدّ کاف و تاء عربیست بمعنی دکان که اهل حرفه در آن نشینند دکان بروزن رمّان نیز عربی و جمعش دکاکین بفتح و تخفیف کاف است بنا بر شهرت تفسیر بآن شده غرفه بضم غین ضظغ و سکون راء قرشت و فاء و تاء و علیّه بضم و کسر عین سعفص و کسر و شدّ لام و شدّ یاء حطی و تاء نیز هر دو عربیست بمعنی بالا خانه جمع اول غرف بروزن رطب و غرفات بضم اول و سکون و فتح و ضم ثانی و جمع ثانی علالی بفتح عین و تخفیف یاء و تفسیرش بمطلق بالا از جهة ضرورت شعر است سکّه بکسر سین سعفص و شدّ کاف و تاء عربیست بمعنی کوی یعنی کوچه مستوی و راست و کوی بضم کاف و واو مجهول و یاء دو نقطه در پائین فارسی است سدّه بضم سین سعفص و شدّ دال ابجد و تاء عربیست بمعنی درگاه سرای که بکوچه کشوده شود جمعش سدد بروزن رطب درب بفتح دال ابجد و سکون راء قرشت و باء ابجد عربیست بمعنی دروازه شهر و قلعه جمعش دراب بکسر است معبر بفتح میم و سکون عین سعفص و فتح باء ابجد و راء قرشت عربیست بمعنی رهگذر یعنی گذرگاه رود و نهر جمعش معابر بفتح است و آن اسم مکان از عبر بفتح و عبور بضم از باب نصر





ملحق بمعنی برهم گذشتن است

بزّه جامه ستر پرده رقعه پاره رثّ کهن
خیط رشته ابره سوزن ذالنّطا بطانه آستر

شرح بزّه بفتح باء ابجد و شدّ زاء و ی عربیست بمعنی جامه یعنی ابجد پوشیده شود یا متاع خانه از پوشیدنیها و مانند آن ستر بکسر سین سعفص و سکون تاء قرشت عربیست بمعنی پرده یعنی پوشش مطلقا جمعش ستور بضم و استار بفتح و آن صفت مشبهه از ستر بفتح از باب نصر بمعنی پوشیدن است رقعه بضم راء قرشت و قاف و عین سعفص و تاء عربیست بمعنی پارچه که پینه کرده شود بآن جمعش رقاع بکسر است و آن صفت مشبهه از رقع بفتح از باب منع بمعنی پینه در جامه دوختن است رثّ بفتح راء قرشت و شدّ ثاء ثخذ و ارث بفتح همزه و فتح راء و شدّ ثاء و رثّ نیز عربیست بمعنی چیز کهنه جمعش رثث بروزن فرس و عنب و رثاث بکسر است و آن صفت مشبهه از رثاثت بفتح از باب ضرب بمعنی کهنه شدن است خیط بفتح خاء ثخذ و سکون یاء حطی و طاء حطی و بروزن کتاب سلکه بکسر سین سعفص و سکون لام و کاف و تاء نیز هر دو عربیست بمعنی رشته خیاط جمع خیط اخیاط بفتح و خیوط و خیوطه بضم و جمع سلکه سلک بکسر و جمع جمعش اسلاک بفتح و سلوک بضم است رشته بکسر راء بی نقطه و سکون شین بی نقطه و تاء دو نقطه در بالا و اخفاء ها فارسیست ابره بکسر همزه و سکون باء ابجد و راء قرشت و تاء عربیست بمعنی سوزن سوزن جوهری و جمعش بمعنی جوالدوز اهمنی نزد فیروزابادی جمعش ابر بروزن عنب و ابار بکسر است و بمعنی نیش عقرب و زنبور و غیرهما نیز آمده و منابر در اصل اول از قطعه سی و هفتم بطانه بکسر باء ابجد و تخفیف طاء حطی و نون و تاء عربیست بمعنی آستر جامه جمعش بطانات بکسر و بطائن بفتح است و ابره ابراز ظهارو

کوبند بطاء ضظغ وراء قرشت بر وزن بطانه جمعش ظهائر بفتح است **ملحق**

زبره از یکپاره آهن کسره از یکپاره نان
جذ از یکپاره آتش فلذه بکیاره جگر

**شرح** زبره بضم زاء وسکون باء ابجد و راء قرشت و تاء وحدت عربیست بمعنی پاره از آهن جمعش زبر بر وزن رطب و عنق است کسره بکسر کاف و سکون سین سعفص و راء قرشت و تاء وحدت عربیست بمعنی پاره از هر چیز جمعش کسر بر وزن عنب و تفسیرش بخصوص نان از جهت وزن شعر است و آن صفت مشبهه از کسر بفتح از باب ضرب بمعنی شکستن است جذوه بحرکات جیم و سکون ذال ثخذ و واو و تاء وحدت عربیست بمعنی پاره از آتش جمعش جذی بضم و کسر جیم و تنوین ذال و جذا بکسر است فلذه بکسر فاء و سکون لام و ذال ثخذ و تاء وحدت عربیست بمعنی پاره از جگر و گوشت و سیم و زر جمعش فلذ بر وزن عنب و تخصیصش بجگر از جهت ضرورت شعر است

**ملحق**

خمع و طلبن شبذمان و اوس باشد نام گرگ
فرض و عجوه نام خرما شرق و شارق نام خور

**شرح** خمع بکسر خاء ثخذ و سکون میم و عین سعفص و طلبن بکسر طاء حطی و سکون باء ابجد و سین سعفص و شبذمان بفتح شین قرشت و سکون باء حطی و ضم ذال ثخذ و تخفیف میم و الف و نون زائده و اوس بفتح همزه و سکون واو و سین سعفص و اوس بر وزن زبیر نیز هر پنج عربیست بمعنی گرگ فرض بفتح فاء و سکون راء قرشت و ضاد ضظغ و عجوه بفتح عین سعفص و سکون جیم و واو و تاء و علجاوه و عجایه بضم نیز هر چهار عربیست بمعنی خرما اول نوع اعلی از خرما عمان و باقی نوع اعلی از خرمای حجاز و مدینه مشرفه ذکو بند شرق بفتح





شین قرشت و سکون و فتح راء قرشت و قاف و شارق بشین قرشت و کسر راء قرشت و قاف بر وزن دحم و قرحد و امیر نیز هر سه عربیست بمعنی خور یعنی آفتاب در حین برآمدن و هر سه صفت مشبهه از شروق بضم و شرق بفتح از باب نصر بمعنی برآمدن آفتاب است خور بفتح خاء با نقطه و واو معدوله و راء بی نقطه فارسیست

**اصل**

القطعة الرابعة فی بحر المجتث المثمن المخبون المقصور

**شرح** یعنی قطعه چهارم در بحر مجتث مخبون مقصور است و آن بحریست که هر مصراعش از تقطیع مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلان حاصل شود چنانچه ناظمی گفته **نظم** زهی طراوت روی تو گل همیشه بهار قد تو در چمن حسن سرو خوش رفتار مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلات بگوی مخمد این بحر را بکن تکرار وجه تسمیه این بحر گذشت در قطعه دوم و در این قطعه دوازده بیت اصل و پنج بیت ملحق است **اصل**

فریز چنبر و کم استین و دستار است
چه زد بدان عمامه و بکمه بند او را

**شرح** فریز بفتح فاء و کسر راء قرشت و یاء حطی و سین سعفص عربیست بمعنی چنبر چوبی که حمالان بر سر و پشتهای بار میبندند کم بضم کاف و شد میم عربیست بمعنی آستین جامه که دستها از آن بیرون کنند جمعش اکمام بفتح و کممه بر وزن قرده سب بکسر سین سعفص و شد باء ابجد و عمامه بکسر عین سعفص و تخفیف میم نیز هر دو عربیست بمعنی دستار که مردان بر سر پیچند جمع سب سبوب و سباب بفتح و جمع عمامه عمائم بفتح و عمام بکسر است دستار بفتح دال بی نقطه مرخم دستار او فارسی و تخفیف که از جهت وزن شعر است نیل بفتح

کوبند بظاء ضظغ و راء قرشت بر وزن بطانه جمعش ظهائر بفتح است **ملحق**

زبره از یکی آهن کسره از یکی پاره نان
جذوه از یکی پاره آتش فلذه بکی پاره جکر

**شرح** زبره بضم زاء وسکون باء ابجد و راء قرشت وتاء وحدت عربیست بمعنی پاره از آهن جمعش زبر بر وزن رطب وعنق است کسره بکسر کاف وسکون سین سعفص وراء قرشت وتاء وحدت عربیست بمعنی پاره از هر چیز جمعش کسر بر وزن عنب وتفسیرش بخصوص نان از جهة وزن شعر است وان صفة مشبهه از کسر بفتح از باب ضرب بمعنی شکستن است جذوه بحرکات جیم وسکون ذال ثخذ و واو وتاء وحدت عربیست بمعنی پاره از آتش جمعش جذی بضم وکسر جیم وتنوین ذال وجذا بکسر است فلذه بکسر فاء وسکون لام وذال ثخذ وتاء وحدت عربیست بمعنی پاره از جکر وکوشت وسیم وزر جمعش فلذ بر وزن عنب وتخصیصش بجکر از جهت ضرورت شعر است

**ملحق**

خمع وطلبس شبذمان واوس باشد نام کرک
فرض وعجوه نام خرما شرق وشارق نام خور

**شرح** خمع بکسر خاء ثخذ وسکون میم وعین سعفص وطلبس بکسر طاء حطی وسکون باء ابجد وسین سعفص وشبذمان بفتح شین قرشت وسکون باء حطی وضم ذال ثخذ وتخفیف میم والف ونون زائده واوس بفتح همزه وسکون واو وسین سعفص واوس بر وزن زبیر نیز هر پنج عربیست بمعنی کرک فرض بفتح فاء وسکون راء قرشت وضاد ضظغ وعجوه بفتح عین سعفص وسکون جیم و واو وتاء وعلجاوه وعجایه بضم نیز هر چهار عربیست بمعنی خرما اول نوع اعلی از خرما عمان وباقی نوع اعلی از خرمای حجاز ومدینه مشرفه ذا کو بند شرق بفتح





مال از بهر آسایش عمر است نه عمر از بهر کرد کردن مال
نیکبخت آنکه خورد و کشت و بدبخت مرد و هشت

شین قرشت وسکو[illegible]
وقاف وبر وزن[illegible]
در حین بر آمدن و[illegible]
بمعنی بر آمدن آفتاب[illegible]

القطعة[illegible]

**شرح** یعنی قط[illegible]
که هر مصراعش[illegible]
ناظمی کفته که فض[illegible]

حسن سرو خوش رفتار | مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلات | بکوی محمد و
این بحر را بکن تکرار | ووجه تسمیه این بحر کذشت در قطعه دوم و

در این قطعه دوازده بیت اصل وپنج بیت ملحق است **اصل**

فریس چنبر و کام استبر وسب دستار
جمه دنبال دستار خانه رست و تکه بند ازار

**شرح** فریس بفتح فاء وکسر راء قرشت وباء حطی وسین سعفص عربیست بمعنی چنبر چوبی که حمالان بر سر وشانه بار میبندند کم بضم کاف وشد میم عربیست بمعنی آستین جامه کر دستار زان بیرون کنند جمعش اکمام بفتح وکمه بر وزن قرده سب بکسر سین سعفص وشد باء ابجد وعمامه بکسر عین سعفص وتخفیف میم نیز هر دو عربیست بمعنی دستار که مردان بر سر بپیچند جمع سب سبوب وسباب بفتح وجمع عمامه عمائم بفتح وعمام بکسر است دستار بفتح ذال بی نقطه مرخم دستار او وفارسی وتخفیف کم از جهة وزن شعر است ذیل بفتح



ازین اللهم ...

کوبند بظاء ضظغ و راء قرشت بر وزن بطانه جمعش ظهائر بفتح است **ملحق**

زبره را بکمان آهن کره راز یکپاره نان

... احکم

حبا...

مال از بهر آسایش عمر است نه عمر از بهر گرد کردن مال
عاقلی را پرسیدند که نیکبخت کیست و بدبخت چیست
گفت نیکبخت آنکه خورد و کشت و بدبخت آنکه مرد و هشت

**شرح** زبره بف... یعنی
پاره از آهن جمع...
و راء قرشت و...
و تفسیرش بجد...
باب ضرب یعنی
عربیت
فلذه بکسر
و گوشت و سیم و ر...

**ملحق**

خمع و طلس و شبذمان ز او بر باشد هم

فرض و عجوه نام خرما شرف و شادو نام خور

**شرح** خمع بکسر خاء ثخذ و سکون میم و عین سعفص و طلس بکسر طاء حطی و سکون لام ابجد و سین سعفص و شبذمان بفتح شین قرشت و سکون باء حطی و ضم ذال ثخذ و تخفیف میم و الف و نون زائده و اوس بفتح همزه و سکون واو و سین سعفص و اوس بر وزن زبیر نیز هر پنج عربیت بمعنی گرگ فرض بفتح فاء و سکون راء قرشت و ضاد ضظغ و عجوه بفتح عین سعفص و سکون جیم و واو و تاء و علجاوه و عجایه بضم نیز هر چهار عربیت بمعنی خرما اول نوع اعلی از خرما عمان و باقی نوع اعلی از خرمای حجاز و مدینه مشرفه ذاکو بند شرق بفتح





شین قرشت و سکون و فتح راء قرشت و قاف و شاره بشین قرشت کسر راء قرشت و قاف و بر وزن دحرجه و قرحه و امید نیز هر شش عربیت بمعنی خور یعنی آفتاب در حین بر آمدن و هر شش صفه مشبهه از شروق بضم و شرق بفتح از باب نصر بمعنی بر آمدن آفتاب است خور بفتح خاء با نقطه و واو معدوله و راء بی نقطه فارسیست

**اصل**

**القطعة الرابعة فی بحر المجتث المثمن المخبون المقصور**

**شرح** یعنی قطعه چهارم در بحر مجتث مخبون مقصور است و آن بحریست که هر مصراعش از تقطیع مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلان حاصل شود چنانچه ناظمی گفته **نظم** ز هی طراوت روی تو گل همیشه بهار    قد تو در چمن حسن سرو خوش رفتار    مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلات    بگوی مجتث و این بحر را بکن تکرار    و وجه تسمیه این بحر گذشت در قطعه دوم و در این قطعه دوازده بیت اصل و پنج بیت ملحق است **اصل**

فربس چنبر و کم آستین و سب دستار

چه ذبل از خامه رشت و تکه بند ازار

**شرح** فربس بفتح فاء و کسر راء قرشت و باء حطی و سین سعفص عربیت بمعنی چنبر چوبی که حمالان بر سر و شبان بار میبندند کم بضم کاف و شد میم عربیت بمعنی آستین جامه که دستار از آن برون کنند جمعش اکمام بفتح و کمه بر وزن قرده سب بکسر سین سعفص و شد باء ابجد و عمامه بکسر عین سعفص و تخفیف میم نیز هر دو عربیت بمعنی دستار که مردان بر سر پیچند جمع سب سبوب و سباب بفتح و جمع عمامه عمائم بفتح و عمام بکسر است دستار بفتح دال بی نقطه و ضم دستار او فارسی و تخفیف کم از جهه وزن شعر است ذبل بفتح

ذال ثخذ و سکون یاء حطی و لام عربیست بمعنی دامن جامه است و بمعنی آخر هر چیز نیز آمده و مناید در اصل چهارم از قطعهٔ سی و هشتم و جمعش اذیال و اذیل بفتح و ذیول بضم است تکه بکسر تاء قرشت و شد کاف و تاء عربیست بمعنی بند ازار یعنی بند جامه جمعش تکک است و ازار بکسر همزه و تخفیف زای و راء قرشت نیز عربی و مؤنث مستعمل و جمعش آزره بر وزن توده و ازر بضم و ضمتین است بنا بر شهرت تفسیر نشده **اصل**

**کثیر مجید و وافر تمام و ناقص کم**
**قلیل نزر و یسیر اندک و حساب شمار**

**شرح** کثیر بفتح کاف و کسر ثاء ثخذ و یاء حطی و راء قرشت و بر وزن بغل و غراب و صاحب و جعفر نیز عربیست بمعنی چیز بسیار پس تفسیرش به مجید بمعنی غیر متناهی مجاز است و هر پنج صفت از کثرة بفتح و کثر بضم از باب حسن بمعنی بسیار شدن مجید مرکب از بی فارسی و حد عربی و بفتح حاء و شد دال بمعنی آخر و منتهی و تخفیف از جهت وزن شعر است وافر بواو و کسر فاء و راء قرشت عربیست بمعنی چیز تمام یعنی چیزی که ناقص و کم نباشد و آن صفت مشبهه از وفاره و وفر بفتح و وفور بضم و فوه بکسر از باب حسن و ضرب بمعنی تمام شدن و تمام بحرکات تاء قرشت نیز عربی و مصدر باب ضرب است بنا بر شهرت تفسیر نشده ناقص بنون و کسر قاف و صاد سعفص عربیست بمعنی چیز کم و ناتمام و آن صفت از نقص بفتح از باب نصر بمعنی کم کردن و از نقصان بضم از همان باب بمعنی کم شدن کم بفتح کاف فارسیست قلیل بفتح قاف و کسر لام و یاء حطی و لام دیگر و بر وزن غراب و شراب نیز و نزر بفتح نون و سکون زای و راء قرشت و نزیر و منزور و نیز و یسیر بفتح یاء حطی و کسر سین سعفص و یاء حطی و راء قرشت هر هفت عربیست بمعنی چیز کم و بمعنی چیز سهل نیز آمده و مناید در اصل اول از قطعهٔ بیست و هشتم و هر هفت صفت





سه اول از قله بکسر و قل بضم از باب ضرب و باقی از نزور و نزاره بفتح و نزوره و نزور بضم از باب و یسر بضم از باب حسن بمعنی اندک شدن حساب بکسر حاء حطی و تخفیف سین سعفص و باء ابجد و حسب بفتح و حسبان بضم و حسبان و حسبه بکسر نیز عربی و مصدر باب نصر است بمعنی شمردن و نگاه داشتن **اصل**

**قطاب و جیب و سراویل ازار و خف موزه**
**عتاد ساز ره و جسر پل ازانی ما مهار**

**شرح** قطاب بکسر قاف و تخفیف طاء حطی و باء ابجد عربیست بمعنی جیب یعنی گریبان جامه که سر از آن بیرون کنند و جیب بفتح جیم و سکون یاء حطی و باء ابجد نیز عربی و جمعش جیوب بضم است بنا بر شهرت تفسیر نشده سراویل بفتح سین سعفص و تخفیف راء قرشت و کسر واو و یاء حطی و لام و سراوین بنون بدل لام و سروال و سروالة و سروین بکسر و شروال بکسر شین قرشت نیز هر شش عربیست بمعنی ازار یعنی زیر جامه و آن گاهی مذکر مستعمل و جمعش ازره بر وزن قرده و ازر بضم و ضمتین است بنا بر شهرت تفسیر نشده خف بضم خاء ثخذ و شد فاء عربیست بمعنی موزه یعنی چکمه جمعش خفاف بکسر است موزه بفتح میم و سکون واو و زای و اخفای هاء فارسی و معربش موزج بفتح میم و سکون واو و فتح زای و جیم و جمعش موازجه و موازج بفتح است عتاد بفتح عین سعفص و تخفیف تاء قرشت و دال ابجد بر وزن عرفه و عتد بضم عین و شد دال ابجد و تاء نیز هر سه عربیست بمعنی ساز ره یعنی چیزی از مال و صلاح که برای حوادث روزگار حاضر و مهیا کنند و جمع عتاد اعتد بفتح اول و ضم ثالث و فعلش از باب حسن مستعمل و جمع عتد عتد بر وزن رطب است ساز ره فارسیست جسر بکسر و فتح جیم و سکون سین سعفص و راء قرشت عربیست بمعنی پل که بر آن

کذر کذ جمعش اجبر بفتح وجسور بضم است پل بضم بای عجمی فارسیست نماء بکسر زای وتخفیف میم ومخطر بفتح خاء ثخذ وکسر طاء حطی وراء قرشت نیز هردو عربیست بمعنی ویمانی که بسته میشود بر چوب یا حلقه که در استخوان بینی شتر خراسانی کنند جمعش ازمه وتفسیرش مهار بمعنی چوبی که در استخوان بینی شتر خراسانی کنند مبازاست ومهار بکسر نیز عربیست **اصل**

مدینه و بلد و مصر شهر و سور ربض
چنانکه معرکه لشکرگاه است و حصن حصار

**شرح** مدینه بفتح میم وکسر ذال ابجد ویاء حطی ونون وتاء وبلد بفتح باء ابجد وفتح لام ودال ابجد وبلده بفتح باء ابجد وسکون لام وتاء نیز ومصر بکسر میم وسکون صاد سعفص وراء قرشت وکوره بضم کاف وواو وفتح راء قرشت وتاء نیز هر پنج عربیست بمعنی شهر یعنی ولایت جمع اول مداین بفتح میم وکسر همزه ومدن بضم وضمتین وجمع ثانی بلدان بضم وبلاد بکسر وجمع ثالث امصار بفتح وجمع رابع کور بروزن رطب است شهر بفتح شین با نقطه فارسیست سور بضم سین سعفص وواو وراء قرشت عربیست بمعنی ربض یعنی دیوار باروی شهر وقلعه جمعش اسوار بفتح وسیران بکسر است وربض بفتح راء قرشت وفتح باء ابجد وضاد ضطغ نیز عربیست بنابر شهرت تفسیر یافته شده وربض بمعنی زن نیز آمده وما یحیط ملحق ودیم از قطعه نهم معرکه بفتح میم وسکون عین سعفص وفتح وضم وراء قرشت وکاف وتاء ومعترک ومعسکر نیز عربیست بمعنی لشکرگاه یعنی جای لشکر وجنگ جمعش معارک بفتح است وان اسم مکان اعتراک بکسر ومعارکه بضم از باب مفاعله بمعنی با کسی جنگ کردن است لشکرگاه مرکب از لشکر وازگاه مخفف گاه بمعنی جای ومکان وفارسیست حصن بکسر حاء حطی وسکون صاد سعفص ونون دیروزنامه نیز عربیست بمعنی





حصار یعنی جای محکم جمعش حصون بضم واحصان بفتح وحصنه بفتحات وان صفه احصانه بفتح از باب حسن بمعنی محکم واستوار شدن حصار وغیر است وحصار بکسر خاء حطی وتخفیف صاد سعفص وراء قرشت نیز عربی ومصدر از حصر بفتح از باب نصر وضرب بمعنی باز داشتن از سفر وغیر است چون جای محکم باز دارنده محصن است از سفر واز دشمن لهذا تفسیر بحصار شده **اصل**

صحیفه نامه قلم خامه دوات سکینه کارد
خیاط ومخیط وسوزن ثقبه خرزن وسم سوفار

**شرح** صحیفه بفتح صاد سعفص وکسر حاء حطی وفاء وتاء عربیست بمعنی نامه یعنی کتاب مکتوب جمعش صحایف وصحف بضم وضمتین است نامه بنون فارسیست قلم بفتح قاف وفتح لام ومیم عربیست بمعنی مطلق خامه یا خامه تراشیده جمعش اقلام بفتح واقلام بکسر است خامه بخاء با نقطه واخفای هاء فارسیست سکینه بکسر سین سعفص وشد کاف ویاء حطی ونون وسکینه با تاء نیز عربیست بمعنی کارد وان مونث نیز مستعمل است خیاط بکسر خاء ثخذ وتخفیف یاء حطی وطاء حطی ومخیط بکسر میم وسکون خاء ثخذ وفتح یاء حطی هردو عربیست بمعنی سوزن ثانی اسم آلت از خیاط بکسر از باب ضرب بمعنی دوختن است خرزن بفتح وضم خاء ثخذ وسکون راء قرشت وتاء قرشت وسم بحرکات سین سعفص وشد میم هردو عربیست بمعنی سوفار یعنی سوراخ زن وکوش وغیره مطلقا جمع ثانی سموم بضم وسمام بکسر وتخفیفش از جهت وزن شعر است سوفار بضم سین بی نقطه فارسیست بمعنی سوراخ کوش ومطلق سوراخ شدن نیز **اصل**

لبیب عاقل وغمر غبی غافل نول
شفیق دایه رزق وبر فتوح صبا

شرح لبیب بفتح لام وکسر باء ابجد و باء حطی وبا دیگر عربیست بمعنی شخص عاقل جمعش الباء والباب بفتح است وآن صفت مشبهه از لبابه بفتح از باب علم بمعنی خردمند شدن وعاقل بعین سعفص وکسر قاف ولام نیز عربیست وجمعش عقلا وعقال وفعلش از اعقل ومعقول بفتح از باب ضرب مستعمل است بنا بر شهرت تفسیر آن نشده غمر بجر کات غین ضطغ وفتح وکسر باء ابجد و شد باء حطی وغافل بغین ضطغ وکسر فاء ولام هر سه عربیست اول بمعنی شخص ناآموده و بی تجربه جمعش اغمار بفتح وغمور بضم است و ثانی بمعنی شخص سهو کننده پس تفسیر مکول بمعنی ابله و بازی خور مجاز است و هر سه صفت است اول از غماره بفتح از باب نصر و یا حسن بمعنی از موده کار شدن و ثانی از غباوه بفتح از باب نصر بمعنی در نیافتن و ثالث غفول بضم وغفلت بفتح از باب نصر بمعنی سهو کردن کول بضم کاف عجمی و واو مجهول فارسیست شقیق بفتح شین قرشت وکسر قاف و یاء حطی و قاف دیگر عربیست بمعنی داور یعنی برادر و آن صفت مشبهه بمعنی مفعول از شق بفتح از باب نصر بمعنی شکافتن است چون نصف برادر شکافته شد لهذا شقیقش نامیده اند آدر بفتح همزه و دال ابجد نقطه دار و راء بی نقطه فارسی مادر ا النهر بیست رد یعنی بکسر راء قرشت و سکون دال ابجد وهمزه و رفیق بفتح راء قرشت وکسر فاء و یاء حطی و قاف و صاحب بصاد سعفص وکسر حاء حطی و باء ابجد هر سه عربیست اول بمعنی یار یعنی شخص معین جمعش اردا بفتح است و ثانی بمعنی شخص چرب و نرم جمعش رفقاء بضم راء و فتح فاء و مد است و ثالث بمعنی شخص مختلط جمعش اصحاب و اصاحب و صحب بفتح و صحابه بفتح وکسر و صحبان و صحاب بکسر و تفسیر ثانی و ثالث بیار مجاز است و هر سه صفت است اول از رده بکسر از باب منع بمعنی یاری کردن و ثانی از رفق بکسر و هر نوعی رفتن مجلس و منبر از باب نصر و ضرب و منع بمعنی چرب و نرمی کردن و ثالث از صحابه بفتح وکسر و صحبه بضم از باب علم بمعنی





اختلاط کردن و همراه شدن یار فارسیست **اصل**

حدیقه باغ و خشب چوب و خوخ شفتالو

سفرجل ابی و تفاح سیب و رمان انار

شرح حدیقه بفتح حاء حطی وکسر دال ابجد و یاء حطی و قاف و تاء عربیست بمعنی باغ با درخت جمعش حدائق بفتح است خشب بفتح خاء تخذ و فتح شین قرشت و باء ابجد عربیست بمعنی چوب کنده جمعش خشب بفتحتین نیز و بضم و ضمتین و خشبان بضم است خوخ بفتح خاء تخذ و سکون واو و خاء دیگر و خوخه بفتح و مد نیز عربی و جمع خوخه بفتح هر دو خاء است بمعنی شفتالو اسفرجل بفتح سین سعفص و فتح فاء و سکون راء قرشت و جیم ولام عربیست بمعنی ابی یعنی بهمزه و الف وکسر باء یکنقطه در پایین و یاء دو نقطه فارسیست تفاح بضم تاء قرشت و شد فاء و حاء حطی عربیست بمعنی سیب رمان بضم راء قرشت و شد میم و الف و نون زائده نزد سیبویه و الف زائده و نون اصلیه نزد اخفش عربیست بمعنی نار و احدش رمانه است نار بنون مخفف انار و فارسیست **اصل**

عقار و قهوه و راح و مدام و قرقف می

کمی دلاور و فارس سوار و صید شکار

شرح عقار بضم عین سعفص و تخفیف قاف قرشت و قهوه بفتح قاف و سکون هاء و تاء مدوره و راح براء قرشت و الف و حاء حطی و رباح بفتح راء و تخفیف باء حطی نیز و مدام بضم میم و تخفیف دال ابجد و مدامه با تاء نیز و قرقف بفتح هر دو قاف و سکون راء قرشت و فاء و بروزن عصفور نیز هر هشت عربیست بمعنی می یعنی شراب انگوری یا مطلق شراب می بفتح میم فارسیست کمی بفتح کاف وکسر میم و شد یاء حطی عربیست بمعنی دلاور یعنی شخص صاحب دل و پهلوان جمعش کماة

بضم واکاآء بفتح ومد وتخفیفش از جهت وزن شعر است وان صفت مشبهه بمعنی نالنده
ان کمی بفتح از باب ضرب بمعنی زره وکلاه خود پوشیدن است چون لابس سلاح
پهلوان است لهذا کمی نامیده اند ودلاور بکسر دال بی نقطه مرکب از دل وآور واو بمعنی
صاحب وفارسیست فرس بفاء وکسر راء قرشت وسین سعفص عربیست بمعنی شخص اسب سوار
جمعش افراس وفوارس بفتح وفرسان بضم است وان صفت از فراسة بفتح از باب حسن بمعنی سوار
شدن است صید بفتح صاد سعفص وسکون یاء حطی ودال ابجد عربیست بمعنی شکار
یعنی آنچه شکار کرده میشود از وحوش وطیور وغیره وان صفت از صید بفتح از باب ضرب
بمعنی شکار کردن است شکار بکسر شین با نقطه مخفف شکار است وتخفیفش از جهت رعایت قافیه است

## اصل

احد یکی عشرة ده مائة صد اثنان دو
ثلث وخمس سه وپنج واربع است چهار

شرح احد بفتح همزه وفتح حاء حطی ودال ابجد وواحد نیز همچو عربیست
بمعنی یک عدد مذکر جمع اول آحاد بمد واحدان بضم ومؤنثش احدی بکسر وثانی گاه
تثنیه آورده میشود جمعش واحدون است عدد یکم را اول وحادی گویند در مذکر
واولی بضم وحادیه در مؤنث عشرة بفتح عین سعفص وفتح شین قرشت وراء قرشت
وتاء عربیست بمعنی ده عدد مذکر جمعش عشرات بفتحتین ومؤنثش عشر بی تاء است
وعدد دهم را عاشر گویند در مذکر وعاشره در مؤنث مائة بکسر میم وفتح همزه
وتاء مدوره معوض از یاء عربیست بمعنی صد عدد مذکر ومؤنث مطلقا وجمعش
مئات ومئون بکسر ومئی بکسر میم وتنوین همزه است اثنان بکسر همزه وسکون ثاء
ثخذ ونون عربیست بمعنی دو عدد مذکر مؤنثش اثنتان وثنتان بکسر وعدد دوم را
ثانی گویند در مذکر وثانیه در مؤنث ثلثة بفتح ثاء ثخذ ولام والف وثاء





دیکر وتاء وخمسة بفتح خاء ثخذ وسکون میم وسین سعفص وتاء لف ونشر مرتب است
ثلثة عربیست بمعنی سه عدد مذکر مؤنثش ثلث بی تاء است وعدد سیم را ثالث گویند
در مذکر وثالثه در مؤنث خمسة عربیست بمعنی پنج عدد مذکر مؤنثش خمس بی تاء است
وعدد پنجم را خامس گویند در مذکر وخامسه در مؤنث اربعة بفتح همزه وسکون
راء قرشت وباء ابجد وعین سعفص وتاء عربیست بمعنی چهار عدد مذکر مؤنثش
اربع بی تاء است وعدد چهارم را رابع گویند در مذکر ورابعه در مؤنث اصل

ولیک ستة وسبعة ثمانیة تسعة
شش است هفت ودیگر هشت ونه الف هزار

شرح ستة بکسر سین سعفص وشد تاء قرشت وتاء دیگر وسبعة بفتح سین
سعفص وسکون وفتح باء ابجد وعین سعفص وتاء وثمانیة بفتح ثاء ثخذ وتخفیف
میم وکسر نون ویاء حطی وتاء وتسعة بکسر تاء قرشت وسکون سین سعفص وعین
سعفص وتاء لف ونشر مرتب است ستة عربیست بمعنی شش عدد مذکر ومؤنثش
ست بی تاء است وعدد ششم را سادس گویند در مذکر وسادسه در مؤنث سبعة
عربیست بمعنی هفت عدد مذکر مؤنثش سبع بی تاء است وعدد هفتم را سابع گویند
در مذکر وسابعه در مؤنث ثمانیة عربیست بمعنی هشت عدد مذکر مؤنثش ثمان
بی تاء است وعدد هشتم را ثامن گویند در مذکر وثامنه در مؤنث تسعة
عربیست بمعنی نه عدد مذکر مؤنثش تسع بی تاء است وعدد نهم را تاسع گویند در
مذکر وتاسعه در مؤنث الف بفتح همزه وسکون لام وفاء عربیست بمعنی هزار عدد مذکر
ومؤنث مطلقا وان مذکر مستعمل وجمعش الوف بضم وآلاف بمد است اصل

غرب بید است وصنوبر خلاف ناژو بید
چه نخل خرما فرصاد توت ودلب چنار

شرح غَرَب بفتح غین ضظغ و فتح راء قرشت و باء ابجد عربیست بمعنی عربیست بمعنی
درخت بید یعنی درخت سفیدار یا درخت حجازی که باصفهان سلک و بفتح
و ذم گویند جمعش اغراب بفتح بیدٰ بفتح باء عجمی و فتح دال بی نقطه و اخفاء هاء فارسیست
صنوبر بفتح صاد سعفص و فتح نون و سکون واو و باء ابجد و راء قرشت و خاء
بکسر خاء ثخذ و تخفیف لام موافق لف و نشر مرتب است صنوبر عربیست بمعنی نازو
یعنی درخت کاج خلاف عربیست بمعنی درخت بید بری نازو بنون و ضم زای
عجمی و واو و بید بکسر باء یکنقطه در پایین هر دو فارسیست نخل بفتح نون و
سکون خاء ثخذ و لام و نخیل نیز عربیست بمعنی درخت خرما و آن مذکر نیز مستعمل
و واحدش نخله و جمعش نخیل است نیز فرصاد بکسر فاء و سکون راء قرشت و صاد
سعفص و دال ابجد عربیست بمعنی درخت توت و با مطلق بار درخت توت یا توت
سیاه و توت بضم تاء قرشت و واو و تاء دیگر و توث بتبدیل تاء اخر بثاء ثخذ نیز
نزد ابن فارس هر دو معرب توذ فارسیست بذال بی نقطه دُلب بضم دال ابجد و سکون
و باء ابجد عربیست بمعنی درخت چنار و واحدش دلبه است چنار بکسر جیم عجمی و تخفیف
نون و راء بی نقطه فارسی و معربش صنار بکسر صاد سعفص و تخفیف و تشدید
نون و راء قرشت است ملحق

تصافح است گرفتن دست یکدیگر
تعانق است گرفتن کنار هجر کنار

شرح تصافح بفتح تاء قرشت و تخفیف صاد سعفص و ضم فاء و حاء حطی
و مصافحه بضم میم و تخفیف صاد سعفص و فتح فاء و حاء حطی و تاء نیز هر دو
عربی و مصدر است اول از باب تفاعل و ثانی از باب مفاعله بمعنی دست یکدیگر را
گرفتن در سلام تعانق بفتح تاء قرشت و تخفیف عین سعفص و ضم نون و قاف





و معانقه بضم میم و تخفیف عین سعفص و فتح نون و قاف و تاء نیز هر دو عربی و مصدر
است اول از باب تفاعل و ثانی از باب مفاعله بمعنی یکدیگر را در بغل گرفتن و دست
در گردن یکدیگر کردن در دوستی هجر هجران هاء حطی و سکون جیم و راء قرشت
و هجران بضم و کسر هر دو عربی و مصدر باب نصر است بمعنی کنار کردن یعنی باز
داشتن و منع کردن کسی را از تصرف در مال خود و از حرام کردن و بمعنی اول
متعدی بعلی و بمعنی ثانی متعدی بعلی و بنفسه هر دو مستعمل است و هجر بکسر بمعنی عقل
نیز آمده و هنا مراد اصل عمر از قطعه تمام کنار بفتح کاف فارسیست ملحق

شمامه عطر بود بوی و بوی دان جونه
بمقصد تو ماورد را گلاب شمار

شرح شمامه بفتح شین قرشت و تخفیف میم و فتح میم دیگر و تاء و عطر بکسر عین
سعفص و سکون تاء حطی و راء قرشت هر دو عربیست بمعنی بوی خوش جمع اول شمائم
بفتح و جمع ثانی عطور بضم و بتغییر مطلق بوی و اسقاط حرف عطف از ثانی از جهت
وزن شعر است جونه بضم جیم و سکون واو منقلبه از همزه و نون و تاء عربیست بمعنی بوی
دان یعنی ظرف بوی خوش جمعش جون بر وزن رطب است بوی دان بضم باء یک
نقطه در پایین مرکب از بوی و از دان مفید معنی ظرفیه و فارسیست ماورد بمیم و الف
مقصوره و ممدوده و فتح واو و سکون راء قرشت و دال ابجد عربیست بمعنی
گلاب و آن مرکب از ماء ممدوده بمعنی آب و از ورد بفتح بمعنی گل گلاب و
بعد از ترکیب بقصر و مد هر دو مستعمل است ملحق

رحض شستن است و خصر زمهریر
ذلول رام و وسن خفته و یقظ بیدار

شرح رحض بفتح راء قرشت و کسر حاء حطی و باء حطی و ضاد ضظغ و مرحوض

نیز عربیست بمعنی چیز شستن و آن صفت از رحض بفتح از باب منع بمعنی شستن است

دلن بفتح دال ابجد و کسر نون و سین سعفص عربیست بمعنی چیز شوخگن یعنی چرک و آن صفت از دناسة و دلن بفتحتین از باب علم بمعنی چرکن شدن است شوخگن بضم شین با نقطه و واو معروف و سکون خاء با نقطه و کسر کاف عجمی و نون مرکب از شوخ بمعنی چرک و از گن مخفف گین مفید معنی اتصاف بچیزی و فارسیست جربن بفتح

بفتح جیم و کسر راء قرشت و باء حطی و نون و بروزن تقفل و منبر و سید ربفتح باء ابجد و سکون هاء و دال ابجد و راء قرشت نیز هر چهار عربیست بمعنی خرمن اگوفته مطلقا جمع اول جرن بضمتین است خرمن بکسر خاء با نقطه فارسیست تولل بفتح ذال تخذ و ضم اول عربیست بمعنی حیوان رام یعنی ضد وحشی جمعش ذلل بضمتین و اذله بفتح است و آن صفت از ذل بضم و کسر از باب ضرب بمعنی رام شدنست و سن بفتح واو و کسر سین سعفص و نون و سنان بفتح و میثان بکسر نیز عربیست بمعنی مرد خفته مونثش وسنة و وسنی است و آن صفت از وسن بفتحتین و وسنه بکسر از باب علم بمعنی درخواب رفتن است یقظ بفتح یاء حطی و کسر و ضم قاف و ظاء ضظغ و بروزن سکران نیز عربیست یعنی مرد بیدار جمعش ایقاظ بفتح و مونثش یقظی و جمعش یقاظی است و آن صفت از یقاظه و یقظه بفتحتین از باب حسن و علم بمعنی بیدار شدن است

## ملحق

مراح جاشتر مریض است جای غنم

کناس دان و جار از آهو و کفنا

شرح مراح بضم میم و تخفیف راء قرشت و الف منقلبه از واو و حاء حطی عربیست بمعنی جای شب بسر کردن چارپای مطلقا و تخصیص شتر از جهة ضرورت شعریست و آن اسم مکان از اراحه بکسر از باب افعال بمعنی چهارپای را بجای شبانگاه بردن است





مربض بفتح میم و سکون راء قرشت و کسر باء ابجد و ظاء ضظغ و بروزن مقعد نیز عربیست بمعنی جای فروختن غنم یعنی گوسفند مطلقا جمعش مرابض بفتح است و آن اسم مکانست از ربوض بضم از باب ضرب بلغة اول و از باب نصر بلغة ثانی بمعنی فروختن گوسفند و غنم بفتح غین ضظغ و فتح نون و میم نیز عربی و اسم جنس و مونث مستعمل و جمعش اغنام و اغانم بفتح و غنوم بضم است بنا بر شهرت تفسیر بان شده کناس بکسر کاف و تخفیف نون و سین سعفص و وجار بکسر و فتح واو و تخفیف جیم و راء قرشت لغت نیز عربیست کناس عربیست بمعنی آناهو یعنی جای آهو جمعش کنس بضمتین و بروزن رکع و فعلش از باب ضرب و تفعل نیز مستعمل است و جار عربیست بمعنی جای و سوراخ کفتار و امثال آن جمعش اوجره بفتح اول و کسر ثالث و وجر بضمتین است آن بمد همزه و الف و سکون نون اشاره بلفظ جای مذکور در مصراع اول و فارسیست کسر نونش از جهة وزن شعریست

## ملحق

قضیم دان جو خر معلف اخاری

چو دست آخیه لستوار و جره دان تخار

شرح قضیم بفتح قاف و کسر ضاد ضظغ و یاء حطی و میم عربیست بمعنی جوی که بستور دهند جمعش قضائم بفتح و تخصیص بجو خر از جهة وزن شعر است و آن صفت مشبهه بمعنی مفعول از قضم بفتح از باب علم بمعنی بکناره دندان خوردنست معلف بفتح میم و سکون عین سعفص و فتح لام و فاء عربیست بمعنی آخر ستور جمعش معالف بفتح است و آن اسم مکان از علف بفتحتین از باب نصر بمعنی علف دادن ستور است آخر بهمزه و الف و ضم خاء با نقطه و راء بی نقطه فارسیست اری بهمزه و الف و کسر راء قرشت و تخفیف و تشدید یاء حطی عربیست بمعنی آخیه یعنی چوبی که دو طرفش را در دیوار پنهان و میانش را برای بستن نقطه باقی

ستور ظاهر کنند جمعش اواری بفتح همزه و تخفیف و تشدید یاء حطی و تازی
عربی و جمعش اهنایا بفتح و قصر و از آخی بفتح همزه و تخفیف و تشدید یاء است بنا
بر شهرت تفسیر یافته نشوار بکسر نون و سکون شین قرشت و واو و راء قرشت
و جرّه بکسر و فتح جیم و شد راء قرشت و تاء هر دو عربیست اول بمعنی باقی علفی
که ستور در جا گذارند و ثانی بمعنی چیزی که شتر و امثال آن برای خوابیدن از معده
بدهن کنند و خورد نا نیا و فعل اول از باب فعل مستعمل و تفسیر هر دو بر نشخوار
صحیح است چه نشخوار بضم نون و سکون شین با نقطه و خاء با نقطه مشترک در میان
معنی مذکور و فارسیست

# ملحق

قبیل ام و عصبه جیه رهط و فرقه گروه
چنانکه ایم و هلش اخزم انت و اشجع مار

**شرح** قبیل بفتح قاف و کسر باء ابجد و یاء حطی و لام و امّ بضم همزه و شد میم و تاء
و عصبه بضم عین سعفص و سکون صاد سعفص و سکون صاد سعفص و سکون صاد
سعفص و باء ابجد و تاء و عصابه بکسر نیز و رهط بفتح راء قرشت و سکون هاء
و طاء حطی و فرقه بکسر فاء و سکون راء قرشت و قاف و فاء هر شش عربیست بمعنی گروه
قبیل گروه مردان و زنان یا مردان تنها هر چه باشد از سه تا نه بالا تر گویند بشرطی که از طوایف مختلفه
و پراکنده باشند مانند رومی و هندی و جمعش قبل بضمتین است و امّت گروه از
هر حیوانی را گویند جمعش امم بر وزن رطب است و عصبه و عصیه و عصابه گروه
مردان و اسبان و مرغان از ده تا چهل را گویند و رهط گروه مردان تنها را از سه تا ده
یا از هفت تا ده یا کمتر از ده را گویند جمعش ارهط و اراهط و ارهاط و اراهیط
بفتح است و فرقه گروه امّتان را گویند مطلقا جمعش فرق بر وزن عنب و جمع جمعش افراق
و جمع جمع جمعش افاریق بفتح است و فرقه همین معنی میآید در اصل هشتم از قطعه





سی ام ایم بکسر همزه و یاء حطی و میم بر وزن صید و هلش بفتح خاء حطی و فتح لام
و شین قرشت و اخزم بفتح همزه و سکون خاء تخذ و فتح راء و میم و اشجع بفتح همزه
و سکون شین قرشت و فتح جیم و عین سعفص بر وزن غراب و کتاب نیز هر هفت عربیست
بمعنی مار ایم مار سفید یا مطلق مار را گویند جمعش ایوم بضم است و خلش مطلق مار
یا مار افعی را گویند جمعش احناش بفتح است و اخزم مار نر و اشجع و شجاع بضم و کسر
مطلق مار یا مار نر را گویند جمع اشجع اشاجع و جمع ثانی و ثالث شجعان بضم و کسر است

# اصل القطعة الخامسة فی بحر المجتث المثمن المخبون المحذوف

یعنی قطعه پنجم در بحر مجتث مثمن مخبون محذوف و آن بحریست که هر مصراعش از
تقطیع مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلن حاصل شود چنانکه ناظم گفته **نظم**

بریز آب صفت خواطر هنر پرور | ز بحر مجتث دلکش سفینه ها گهر
مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلن | بخوان بعد و از قطعه نصاب ازبر

و فی الحقیقة این بحر از فروع مجتث است چه اصلش هر مصراعی دو مستفعلن فاعلاتن
فاعلاتن است و وجه تسمیه این بحر بمجتث مثمن مخبون محذوف آنست که مجتث بمعنی
از بیخ بر کنده شده است چون مسدس این بحر که مستفع لن فاعلاتن فاعلاتن
از بحر خفیف کنده شده است و آورده شده است چه ارکان هر دو بحر یکیست و
اختلاف بآنست که در مسدس این بحر مستفعلن بر هر دو فاعلاتن است و در بحر
خفیف مستفعلن در میان دو فاعلاتن است لهذا مجتثش نامیده اند و چون هر بیت
این بحر از ارکان ثمانیه حاصل شده لهذا مثمنش نامیده اند و چون از هر چهار
رکن حرف ساکن سبب خفیف که در اول و ثالث سین و در ثانی و رابع الف است حذف
و مستفعلن در اول و ثالث بمفاعلن که هم وزن آنست نقل شده لهذا مخبونش نامیده اند
چه خبن نزد عروضیان حذف حرف ثانی ساکن است و چون از عروض و ضرب لفظ تن که

سبب خفیف است ساقط و فعلا بفعلن که هم وزن است نقل شده لهذا محذوف نامید
چه حذف نزد عروضیان اسقاط سبب خفیف است از اخر ان و تقطیعش چنین است
قریب لک مفاعلن نجمین فعلاتن تخلیش اب مفاعلن نبیکر فعلن و در این قطعه
شانزده بیت اصل و سه بیت ملحق است

## ۱ اصل

قریب و رکن و حمیم است خویش و ابن پسر
ولید و طفل بچه ام و والده مادر

**شرح** قریب بفتح قاف و کسر راء قرشت و یاء حطی و باء ابجد و رکن بضم راء
قرشت و سکون کاف و نون و حمیم بفتح حاء حطی و کسر میم و یاء حطی و میم دیگر
و مُحِم بضم میم و کسر حاء حطی و شد میم نیز هر چهار عربیست بمعنی خویش قریب و حمیم
مرد خویش را گویند واحد و جمع در قریب مساوی و مؤنثش قریبه و جمع حمیم احماء بفتح
و مد و مؤنثش حمیمه و کاهی جمع و مؤنث در و مساویست رکن مرد و زن خویش را گویند
جمعش ارکان بفتح است و هر چهار صفت است اول از قربان و قرب بضم از باب
حسن و قربان از باب علم بمعنی نزدیک شدن و ثانی از رکون بضم از باب نصر و علم
و خلع بمعنی میل کردن و ثالث و رابع از حم بفتح از باب نصر بمعنی قصد کردن
چون خویش نزدیک و مایل و قاصد بخویش است لهذا قریب و رکن و حمیمش نامید
ابن بکسر همزه معوض از واو و یا باو بسکون باء ابجد و نون و ابنم بکسر همزه و صل
و سکون باء ابجد و فتح نون و میم زایده نیز هر دو بمعنی پسر جمعش ابناء و بنون
بفتح و مؤنثش ابنه است و لید بفتح و کسر لام و یاء حطی و دال ابجد طفل بکسر طاء
حطی و سکون فاء و لام هر دو عربیست بمعنی بچه اول بمعنی کوچک زاییده شده نر
و ماده را گویند و آن صفت مشبهه از ولادت بفتح و ولدان بکسر و ثانی کوچک از هر جنس
و یا کوچک زاییده شده نر و ماده را گویند جمعش اطفال بفتح است و هر دو صفت است





اول بمعنی مفعول از ولاد و ولاده و ولاده و الده بکسر و مولد بر وزن مجلس از باب ضرب
بمعنی زادن و ثانی از طفاله بفتح و طفوله بضم از باب حسن بمعنی کوچک و نازک
شدن امّ بکسر همزه و شد میم و امّه بضم همزه و شد میم و تاء و امّهه بضم همزه و شد
میم و فتح هاء و تاء نیز و والده بواو و کسر لام و فتح ذال ابجد و تاء تانیث هر چهار
عربیست بمعنی مادر جمع امّات و امّهات بضم با امّهات در زادمی و امّات در غیر ان
و جمع والده والدات است

## اصل

رحم قرابت و زهدان بود ختن داماد
چنانکه صهر خسر و الد و اب است پدر

**شرح** رحم بفتح راء قرشت و کسر حاء حطی و میم و بر وزن مثل عربیست هم بمعنی
قرابت یعنی خویشاوندی هم بمعنی زهدان یعنی بچه دان یعنی جای بچه در شکم
جمعش ارحام بفتح است و قرابت بفتح قاف و تخفیف راء قرشت و فتح باء ابجد و تا
نیز عربی و جمعش اقرباء بفتح و مد و اقاربست بفتح بنا بر شهرت تقسیر آن شده
زهدان بکسر زاء مرکب از زه بمعنی بچه و دان بمعنی جا و مکان و فارسیست
ختن بفتح خاء و تحد و فتح تاء قرشت و نون عربیست بمعنی داماد یعنی شوهر دختر
و خواهر جمعش اختان بفتح است صهر بکسر صاد سعفص و سکون هاء و راء قرشت
عربیست بمعنی خویش زن مطلقا از پدر و برادر و امثال ان جمعش اصهار
بفتح و صهراء بضم صاد و فتح هاء و مد و تخصیص خسر بمعنی پدر زن از جهت
ضرورت شعر است خسر بضم خاء با نقطه و ضم سین بی نقطه و راء بی نقطه
فارسیست والد بواو و کسر لام و دال ابجد و اب بفتح همزه و تخفیف باء ابجد
هند واو و ابا ء بفتح همزه و تخفیف باء و الف مقصوره منقلبه از واو هر سه
عربیست بمعنی پدر جمع اول والدون و جمع اب آباء بهمزه و الف و مد و ابون

بفتح اول وضم ثانیست **اصل**

زکی پاک حفی مهربان خفی نهان    جلی پدید نبی و رسول پیغمبر

**شرح** زکی بفتح زای و کسر کاف و شد یاء منقلبه از همزه عربیست بمعنی پاک
و آن صفت مشبهه بمعنی فاعل از زکاء بفتح و مد از باب نصر بمعنی بصلاح آمدن
وچون پاک بصلاح آمده است از فساد و گناه لهذا زکی را پاک نامیده اند حفی
بفتح حاء حطی و کسر فاء و شد یاء منقلبه از واو و بر وزن صاحب نیز عربیست
بمعنی مهربان مؤنثش حفیه است و آن صفت مشبهه بمعنی فاعل از حفاوه
بفتح و کسر و حفاوه بکسر از باب علم بمعنی مهربانی کردن و مبالغه از حال کسی
پرسیدن است خفی بفتح خاء تخذ و کسر فاء و شد یاء منقلبه از همزه عربیست
بمعنی چیز پنهان و آن صفت مشبهه بمعنی مفعول از خفاء بفتح و مد از باب
علم بمعنی پنهان شدن و از خفی بفتح وخفی بر وزن حلی از باب ضرب بمعنی
پنهان کردن است جلی بفتح جیم و کسر لام و شد یاء منقلبه از همزه عربیست بمعنی
چیز پدید یعنی ظاهر و هویدا و آن صفت مشبهه بمعنی فاعل از جلا و جلاء بفتح
و مد از باب نصر بمعنی ظاهر و روشن شدن است نبی بفتح نون و کسر باء ابجد و
شد یاء منقلبه و رسول بفتح راء قرشت و ضم سین سعفص و واو و لام هر دو
عربیست بمعنی پیغمبر جمع اول انبیاء و انباء بفتح و مد و نبیون و نباء بضم
نون و فتح باء و جمع ثانی ارسل بفتح اول و ضم ثالث و رسل بضمتین و هر دو
صفت مشبهه است اول بمعنی فاعل از انباء بفتحتین اسم مصدر باب افعال
بمعنی خبر دادن و ثانی بمعنی مفعول از رسالت بکسر از باب علم بمعنی فرستادن
وچون پیغمبر خبر دهنده و فرستاده از جانب خدا است لهذا نبی و رسولش نامیده اند
پیغمبر بفتح یای عجمی و سکون یاء دو نقطه در پایین و فتح غین با نقطه مخفف





پیغام بر و فارسیست **اصل**

ملک فرشته فلک چرخ و مشتری برجیس
شهاب و کوکب و دری ونجم چهار اختر

**شرح** ملک بفتح میم و فتح لام و کاف عربیست بمعنی فرشته جمعش ملائک و ملائکه
بفتح است فلک بفتح فاء و فتح لام و کاف عربیست بمعنی چرخ یعنی آسمان و سپهر
جمعش افلاک بفتح و فلک بضمتین مشتری بضم میم و سکون شین قرشت و فتح
تاء قرشت و کسر راء قرشت و یاء حطی عربیست بمعنی برجیس بکسر باء ابجد و سکون
راء قرشت و کسر جیم و یاء حطی و سین سعفص از لغات مشترکه میان عرب و عجم است
شهاب بکسر شین قرشت و تخفیف هاء و باء ابجد کوکب بفتح هر دو کاف و سکون
واو و باء ابجد و کوکبه با تاء نیز و دری بحرکات دال ابجد و شد راء قرشت و شد
یاء حطی و نجم بفتح نون و سکون جیم و میم هر چهار عربیست بمعنی اختر یعنی ستاره
شهاب و دری ستاره روشن را گویند جمع اول شهب بضمتین و شهباء بضم
و کسر و جمع ثانی دراری بفتح دال و شد یاء و کوکب و نجم مطلق ستاره را گویند
جمع اول کواکب بفتح و جمع ثانی انجم و انجام بفتح و نجوم و نجم بضمتین است
اختر بفتح همزه فارسیست **اصل**

فلق سفیده شفق روشنی در اول شب
ربیبه دختر زن بنت و ابنه را دختر

**شرح** فلق بفتح فاء و لام و قاف عربیست بمعنی سفیده یعنی روشنائی صبح صادق
یا کاذب جمعش فلقان بضم است شفق بفتح شین قرشت و فتح فاء و قاف عربیست
بمعنی روشنی اول شب یعنی سرخی که در افق از غروب آفتاب تا عشاء آخره میباشد
جمعش اشفاق بفتح است ربیبه بفتح راء قرشت و کسر باء ابجد و یاء حطی و فتح

تاء ابجد و تاء تانیث عربیست بمعنی دختر زن که از شوهر دیگر آورده باشد جمعش
ربائب بفتح و مذکرش ربیب و ربوب بفتح است و آن صفت مشبهه بمعنی مفعول از ربّ
بفتح از باب نصر بمعنی پرورد نست بنت بکسر باء ابجد و سکون نون و تاء مطوله
معوض از یا یا واو و ابنة بکسر همزه و سکون باء ابجد و فتح نون و تاء تانیث هر دو
عربیست بمعنی دختر جمع بنت بنات بفتح است

## اصل

حمل بره بقر و ثور گاو و عجل بچش
مزاره زهره طحال و کبد سپرز جگر

**شرح** حمل بفتح حاء حطی و فتح میم و لام عربیست بمعنی بره نر مطلقا یا نر
یکساله یا دو ساله و گر از جذع نیز گویند جمعش حملان بضم و احمال بفتح و بقر بفتح
باء ابجد و فتح قاف و راء قرشت و بقرات بفتحتین و بقر بضمتین و بقار بکسر و
ابقر بضم و بواقر بفتح نیز و ثور بفتح ثاء ثخذ و سکون واو و راء قرشت هر هفت عربیست
شش اول جمع بقر بفتحات است بمعنی گاو نر و ماده مطلقا و ثور بمعنی گاو نر جمعش
اثوار بفتح و ثیار بکسر و ثوره و ثیره بر وزن قرده و ثیره و ثیران بکسر عجل بکسر
عین سعفص و سکون جیم و لام و عجول بر وزن صبو نیز عربیست بمعنی بچه نر
و ماده گاو و بعضی گوساله کمتر از یکساله جمعش عجاجیل بفتح و مونثش عجلة نیز نزد
جوهری مستعمل است و حرف شین ساکن در بچش ضمیر غایب راجع بگاو و بمعنی
آن و غاو سبب الحاق از جهت وزن شعر است مراره بفتح میم و تخفیف هر دو راء
قرشت و تاء عربیست بمعنی زهره ملصقه بجگر سیاه هر ذی روح مگر شتر مرغ
و شتر طحال بکسر طاء حطی و تخفیف حاء حطی و لام و کبد بفتح کاف و کسر باء ابجد
و دال ابجد بر وزن مثل نیز لف و نشر مرتب است طحال عربیست بمعنی سپرز
و مشهور است که آن در هر ذی روحی هست مگر در اسپ جمعش طحل بضمتین است





کبد عربیست بمعنی جگر سیاه و آن کاهی مذکر مستعمل و جمعش اکباد بفتح و کبود بضم

## اصل

بعید دور و وراء پس امام پیش و وسط
میانه وسط و میانه تحت زیر و فوق زبر

**شرح** بعید بفتح باء ابجد و کسر عین سعفص و یاء حطی و دال ابجد بر وزن صحاح
و غراب نیز عربیست بمعنی چیز دور جمعش بعداء بضم باء و فتح عین و مد و بعد بضمتین
و بعدان بضم است و آن صفت مشبهه بمعنی فاعل از بعد بضم از باب حسن و بعد بفتحتین
از باب علم بمعنی دور شد نست وراء بفتح واو و تخفیف راء قرشت و الف و حرکات
مبنیه همزه و الوراء معرفه و مبدا نیز عربیست بمعنی پس چیزی و آن ظرف مکان و اسم
نیز میباشد و مونث نیز مستعمل و قصرش از جهت وزن شعر است امام بفتح همزه
و تخفیف میم اول و قدام بضم قاف و شدة دال ابجد و الف و میم و قیدام و قیدوم
بفتح نیز هر چهار عربیست بمعنی پیش چیزی و هر چهار اسم و ظرف مکان نیز میباشد
و کاهی مذکر نیز مستعمل است وسط بفتح واو و فتح سین سعفص و طاء حطی
بر وزن احد نیز عربیست بمعنی میانه حقیقی چیزی بمعنی مذکر و مونث ثانی وسطی
بضم و قصر است وسط بفتح واو و سکون سین سعفص و طاء حطی عربیست بمعنی
میان و اندرون چیزی مطلقا و آن ظرف مکانست تحت بفتح تاء قرشت و سکون حاء
حطی و تاء دیگر عربیست بمعنی زیر یعنی پایین چیزی و آن ظرف مکان و اسم نیز
میباشد و در حال اسمیت مبنی بر ضم مستعمل است مانند من تحت و فوق بفتح فاء
و سکون واو و قاف عربیست بمعنی زبر یعنی بالای چیزی و آن اسم و ظرف مکان
مبنی نیز میباشد و در حال اضافه معرب مستعمل است

## اصل

علاة سندان فطیس پتک و ضیغم دم   قدوم تیشه حصن و فاس تبر

شرح علاة بفتح عین سعفص و تخفیف لام و الف و تاء مدوّره معوضه از واو عربیست بمعنی سندان اسندان بفتح سین سعفص از لغات مشترکه میان عرب و عجم است فطیر بکسر فاء و شد طاء حطی و یاء حطی و سین سعفص عربیست نان ریحی یا سرنانی بمعنی پُتک یعنی چکش بزرگ آهنگران جمعش فطاطیس بفتح است پتک بضم پای عجمی و سکون نون و فتح فاء و خاء تخذ و منفاخ بکسر نیز عربیست بمعنی دم آهنگران جمعش منافخ و منافیخ بفتح است و آن اسم آلت از نفخ بفتح از باب نصر بمعنی در دمیدنست قدوم بفتح قاف و ضم دال ابجد و واو و میم و منحت بکسر میم و سکون نون و فتح خاء حطی و تاء قرشت هر دو عربیست بمعنی تیشه اول مؤنث مستعمل و جمعش قدام بفتح و قدوم بضمتین و جمع ثانی مناحت بفتح است و آن اسم آلت از نحت بفتح از باب نصر و ضرب و علم بمعنی تراشیدنست خصین بفتح خاء تخذ و کسر صاد سعفص و یاء حطی و نون و فاس بفتح فاء و سکون همزه و سین سعفص هر دو عربیست بمعنی تبر اول تبر کوچک را گویند و آن مذکر نیز مستعمل و جمعش خصن بضمتین و اخصن بفتح اول و ضم ثالث است و ثانی مطلق تبر را گویند و آن مؤنث مستعمل جمعش فؤوس بفتح و فؤس بضم است

## اصل

سوار رهت بر نجن چه یای دان خلخال
وشاح و عقد و حمایل دان تاج افسر

شرح سوار بکسر و ضم سین سعفص و تخفیف واو و الف و راء قرشت و اسوار بضم همزه و قلب بحرکات قاف و سکون لام و باء ابجد نیز هر دو عربیست بمعنی دست برنجن زنان یعنی دستانه جمع سوار اسوره و اساور و اساوره بفتح و سور بضم سین و سکون واو و سُوُر بضمتین سین و همزه و جمع قلب اقلاب بفتح و قلوب بحرکات قاف و قلب بروزن قرده است دست برنجن نار سنست خلخال بفتح هر دو خاء





تخذ و سکون لام اول و خلخل بفتح و ضم خاء اول و فتح خاء ثانی و حجل بکسر و فتح خاء حطی و سکون جیم و لام نیز هر سه عربیست بمعنی پای برنجن زنان عرب جمع اول خلاخل و خلاخیل بفتح و جمع حجل حجول بضم و احجال بفتح است و شاح بضم و کسر واو و تخفیف شین قرشت و الف و حاء حطی و اشاح بکسر و ضم همزه نیز و عقد بکسر عین سعفص و سکون قاف و دال ابجد هر سه عربیست و شاح و اشاح بمعنی حمایل یعنی زیور منظوم و مرتب از مروارید و جوهر که زنان از کردن حمایلی او یخته بکد کشتا از آن بر زیر کنند مثل عنبر چه و تسبیح مثالا از جمعش وشح بضم واو و اشحه بفتح همزه و کسر شین و وشایح بفتح است و عقد بمعنی گردن بند جمعش عقود بضم و تفسیرش بحمایل مجاز است و حمائل بفتح حاء حطی و تخفیف میم و کسر همزه نیز عربی و جمع حماله بکسر یا جمع محمل بروزن منبر است بمعنی بند شمشیر است بنا بر شهرت تفسیر بآن شده دغات بکسر راء قرشت و تخفیف عین سعفص و الف و تاء تخذ و تاج بتاء قرشت و الف منقلبه از واو و جیم هر دو عربیست بمعنی افسر اول افسرها را گویند مثل سربند کلاه و برج بارو و حیل سنجاق و باین معنی مفرد است تا زیورهای منظوم و مرتب از جواهر را گویند که زنان عرب از سر بجانب گوش او بزند و از انها بعربی قرطا علا نیز گویند و باین معنی جمع و واحدش رعثه بفتح راء و سکون و فتح عین و تفسیرش بمفرد از جهة وزن شعر و تبدیل شراح شرح از ابتر قیم یافت شده ناشی از عدم استقصاء و ثانی افسر پادشاهان را گویند جمعش تیجان بکسر است افسر بفتح همزه فارسیست

## اصل

بدی بخشتین ثانی دو هم اخر سین
نقیض اولی اخری اخرانست دیگر

شرح بدی بفتح باء ابجد و کسر دال ابجد و یاء حطی و همزه و بدء بفتح واو لفتح

همزهٔ اصلیه نا منقلبه از واو و شد واو و مدغمه و لام نیز عربیست بمعنی نخستین
یعنی چیز اول لین اول صفت مشبهه از بدء بفتح و بدء و بداءة بفتح وضم از باب
منع بمعنی ابتدا کردن و قصر شد از جهت وزن شعر و جمع ثانی اوائل و اوالی و اولون
بفتح و مونثش اولی بضم و قصر است نخستین بفتح نون وضم خاء با نقطه فوقانی و سین
ثانی بثاء ثخذ والف و کسر نون و یاء حطی عربیست بمعنی چیز دوم همین دان
صفت از ثنی بفتح از باب ضرب بمعنی دو تهم شدن و دو تا کردن است آخر بفتح همزه
وکسر خاء ثخذ و یاء حطی و راء قرشت و آخر بهمزه والف و کسر خاء و راء نیز عربی است
بمعنی چیز پسین یعنی آخرین جمع اخری و آخر بفتح و مونث آخر است نقیض اولی
اخری یعنی هم چنانکه اولی بضم همزه و واو والف مقصوره مونث اول بفتح همزه
وفتح و شد واو است اخری بضم همزه و سکون خاء ثخذ و راء قرشت و الف
مقصوره و اخراة بضم همزه و سکون خاء و راء والف و تاء مدوره نیز مونث
آخر بهمزه والف و فتح خاء است جمع اول بروزن رطب و رکع و جمع اخری اخر
بروزن رطب جمع اخراة اخریات بضم اول و فتح ثالث است آخر بهمزه والف
وفتح خاء ثخذ و راء قرشت عربیست بمعنی دیگر یعنی غیر جمعش آخرون بمد و آخر
بروزن رطب و مونثش اخری بضم و قصر و اخراة بضم و جمعشان اخر بروزن
رطب و اخریات بضم اول و فتح ثالث است

## ۱ اصل

قمیص کرته و یلمق قباء ربطه کوی
نصیف هیچو خمار است و مقنعه معجر

**شرح** قمیص بفتح قاف و کسر میم و یاء حطی و صاد سعفص و سربال بکسر
سین سعفص و سکون راء قرشت و باء ابجد والف و لام نیز هردو عربیست بمعنی
کرته یعنی پیراهن اول کاهی مونث مستعمل و جمعش قمص بضمتین و اقمصه بفتح اول





وکسر ثالث و قمصان بضم است کرته بضم کاف و سکون راء بی نقطه و تاء دو نقطه در
بالا و با اخفاء هاء فارسیست یلمق بفتح یاء حطی و سکون لام و فتح میم و قاف معرب
یلمه فارسیست بفتح یاء دو نقطه در پایین و سکون لام و فتح میم و اخفای ها
بمعنی قبا جمعش یلامق بفتح است و قبا بفتح قاف و تخفیف باء ابجد والف ممدوده
منقلبه از واو نیز عربی و جمعش اقبیه بفتح و بنا بر شهرت تفسیر زبان شده ریطه
بفتح راء قرشت و سکون یاء حطی و طاء حطی و تاء و ملائه بضم میم و تخفیف
لام والف و فتح همزه و تاء نیز هردو عربیست بمعنی کوی یعنی چادر یکتخته زنان
که بی درز بافته شده جمع اول ریط بروزن عنب و ریاط بکسر و جمع ثانی ملاء
بضم و مد است کوی بضم زاء بی نقطه و ضم کاف عجمی و واو و یاء دو نقطه در پایین
و بی یاء نیز فارسیست نصیف بفتح نون و کسر صاد سعفص و یاء حطی و فاء
و خمار بکسر خاء ثخذ و تخفیف میم والف و راء نیز و مقنعه بکسر میم و سکون قاف
وفتح نون و عین سعفص و تاء و مقنع بی تاء نیز هر چهار عربیست بمعنی سرانداز
و روپاک زنان جمع خمار اخمره بفتح اول و کسر ثالث و خمر بضم و ضمتین
و جمع مقنعه مقانع بفتح است و معجر بکسر میم و سکون عین سعفص و فتح جیم و راء
قرشت نیز عربیست بنا بر شهرت تفسیر زبان شده

## ۱ اصل

اجاج تلخ و تفه بی مزه است و مالح شور
فرات عذب و زبیب و اصف موز کبیر

**شرح** اجاج بضم همزه و تخفیف جیم والف و جیم دیگر عربیست بمعنی
آب تلخ و آن صفت از اجوج بضم از باب نصر بمعنی تلخ شدن است تفه بفتح تاء فوقانی
وکسر فاء و هاء عربیست بمعنی اطعمه بیمزه یعنی اطعمه که نه شیرین و نه تلخ و نه
ترش باشد و آن صفت است مالح بمیم وکسر لام و حاء حطی و بروزن مثل و امیر

واحمر نیز هر چهار عربیست بمعنی آب شور جمعش ملحه و ملاح بکسر و املاح بفتح و ملح
بر وزن عنب است و هر چهار صفت از ملوحة بضم و ملاحة بفتح از باب حسن و منع و
نصر بمعنی شور شدن آبست و فرات بضم فاء و تخفیف راء قرشت و الف و تاء قرشت
عربیست بمعنی عذب یعنی آب شیرین و فرود بضم و آن صفت مشبهه از فروته بضم
از باب حسن بمعنی خنک شدن آبست و عذب بفتح عین سعفص و سکون ذال
ثخذ و باء ابجد نیز عربیست بنا بر شهرت تفسیر آن شده و گذشت در اصل هشتم
از قطعه اول و مکرر بنا شد حیه و اینجا تفسیر فرات واقع شده است و زبیب بفتح زاء
و کسر باء ابجد و یاء حطی و باء دیگر و اصف بفتح همزه و فتح صاد سعفص و فاء
لف و نشر مرتب است و زبیب عربیست بمعنی مویز یعنی انگور خشک دانه دار و آن
مؤنث نیز مستعمل و واحدش زبیبه است و دانه بیرون کرده را منقی گویند
اصف عربیست بمعنی کبر یعنی گیاه خاردار پوشاخی که با کل و خاوان ترشی سازند
و ابن عمر کرات بمعنی گندنا است و کبر بفتح کاف و فتح باء ابجد و راء قرشت
معرب بکور فارسیست بنا بر شهرت تفسیر آن شده

اصل

شراره خدره بود مارج و شواظ لهب
زبانه هم چه انگشت و ماه خاکستر

شرح شراره بکسر شین قرشت و تخفیف راء قرشت و الف و راء دیگر و تاء
و خدره بر وزن شفقه نیز عربیست بمعنی خدره یعنی ریزه که از آتش بیرون
جهد جمع اول شرار بکسر و جمع ثانی شرر بفتحتین است خدره بضم خاء
با نقطه و سکون دال بی نقطه و راء بی نقطه و اخفای هاء فارسیست مارج
بمیم و الف و کسر راء قرشت و جیم و شواظ بضم و کسر شین قرشت و تخفیف واو و الف
و ظاء ضظغ و لهب بفتح لام و فتح و سکون هاء و باء ابجد بر وزن امر و غرا





ولهبان بفتحتین نیز هر هفت عربیست بمعنی زبانه آتش بی دود و فحم بفتح فاء و سکون
و فتح حاء حطی و میم بر وزن امر نیز عربیست بمعنی انگشت یعنی زغال و امدش
فحم است انگشت بفتح همزه و سکون نون و کسر کاف عجمی و سکون شین با نقطه
و تاء دو نقطه در بالا فارسیست و رماد بفتح راء قرشت و تخفیف میم و الف و دال
ابجد و رمداد بکسر راء و سکون میم و فتح دال اول و تخفیف دال دیگر و الف ممدود
و ارمداء بفتح همزه و سکون راء و کسر میم و تخفیف دال و الف ممدود نیز عربیست بمعنی خاکستر

اصل

عجین خمیر و دقیق آرد دان نخاله سبوس
ادام نان خورش قند و سکر است شکر

شرح عجین بفتح عین سعفص و کسر جیم و یاء حطی و نون و معجون نیز عربیست
بمعنی خمیر و آن صفت مشبهه بمعنی مفعول از عجن بفتح از باب ضرب و نصر بمعنی سرشتن
آرد است و دقیق بفتح دال ابجد و کسر قاف و یاء حطی و نون نیز هر دو عربیست بمعنی
آرد و هر دو صفت مشبهه است اول از دق بفتح از باب نصر بمعنی کوفتن و چون آرد
کوفته شده است لهذا دقیقش نامیده اند و ثانی از طحن بفتح از باب منع بمعنی آرد شدن
نخاله بضم نون و تخفیف خاء ثخذ و الف و لام و تاء عربیست بمعنی سبوس یعنی
زیاده آرد و در شرع هر چیزی که بعد از بیختن او غربال باقی ماند و این در معنی
موافق عرف عام است و بمعنی بیخته شده یعنی آنچه از غربال بیرون رود نیز آمده است
و آن فعاله از نخل بفتح از باب نصر بمعنی بیختن است سبوس بفتح و کسر سین بی نقطه
و ضم باء یک نقطه فارسیست ادام بکسر همزه و تخفیف دال ابجد و الف و میم عربیست
بمعنی نان خورش یعنی قاتق مطلقا جمعش ادم است قند بفتح قاف و سکون
نون و دال ابجد و قنده با تاء قندید بکسر همزه و سکر بضم سین سعفص و شد کاف

وراء قرشت والعرب کنند فارسی بفتح کاف است بمعنی شکر جمعش قنود بضم است و ثانی
معرب شکر فارسی است بمعنی آن نی شکر که بعد از طبخ بسته گردد **أصل**

**خزام تنك و ثفر پاردم لجام لکام**
**عنان دوالوی و منطق و نطاق کمر**

**شرح** خزام بکسر خاء حطی و تخفیف زاء والف و میم و بر وزن کتاب و سبز
و مکتنه نیز عربیست بمعنی تنك زین و پالان و جل اسب و استر و غیره مطلقا جمعش
خزم بضمتین است ثفر بفتح ثاء ثخذ و فتح و سکون فاء و راء قرشت عربیست بمعنی
پاردم بمعنی توشقون زین پاردم بباء عجمی و ضم دال بی نقطه فارسیست لجام
بکسر لام و تخفیف جیم والف و میم معرب لکام است بمعنی دهنه اسب و استر
و غیره جمعش لجم بضمتین و الجم بفتح اول و کسر ثالث است لکام بکسر لام و
تخفیف کاف عجمی فارسیست عنان بکسر عین سعفص و تخفیف نون و الف و نون
دیگر عربیست بمعنی دوالوی یعنی بند لکام که سوار بدست گیرد جمعش اعنه بفتح
اول و کسر ثانی و شد ثالث و عنن بضمتین است دوالوی بضم دال بی نقطه
فارسی و مرکب از دوال بمعنی بند و از وی که اسم اشاره بمعنی او و در اشاره باشد
مستعمل و اینجا بترد را بمقام بدل لفظ آن از جهة وزن شعر است منطق بکسر میم و
سکون نون و فتح طاء حطی و قاف و منطقه بتاء نیز و نطاق بکسر نون و تخفیف طاء
حطی و الف و قاف هر سه عربیست بمعنی کمربند اول مطلق کمربند را گویند جمعش مناطق
بفتح است و ثانی جامه را گویند که زنان بر کمر بسته اسفل آن را تا بساق و اعلی آن را تا
بر آن فرو گذارند جمعش نطق بضمتین است **أصل**

**رکاز و کنز بود گنج و صیرفی صراف**
**ستوق سهته و حداد و قین آهنگر**





**شرح** رکاز بکسر راء قرشت و تخفیف کاف و الف و زای و کنز بفتح کاف و سکون
نون و زای و دفینه بفتح دال ابجد و کسر فاء و یاء حطی و نون و تاء نیز هر سه عربیست
بمعنی گنج یعنی مال مدفون و اول مال مدفون اهل جاهلیه و ثانی و ثالث مطلق مال
مدفون را گویند جمع ثانی کنوز بضم و جمع ثالث دفائن بفتح است و هر سه صفة
مشبهه بمعنی مفعول اول از رکز بفتح از باب ضرب و نصر بمعنی در زمین فرو بردن
و ثانی و ثالث از کنز و دفن بفتح از باب ضرب بمعنی گنج نهادن و در زیر خاک کردن
صیرفی بفتح صاد سعفص و سکون یاء حطی و راء قرشت و کسر فاء و شد یاء نسبت
عربیست بمعنی صراف جمعش صیارفه بفتح اول و کسر راء است و صراف بفتح صاد سعفص
و شد راء قرشت و الف و فاء نیز عربیست بنابر شهرت تفسیر آن شده ستوق بفتح
و ضم سین سعفص و ضم و شد تاء قرشت و واو و فتح قاف و تاء و ستوق بتاء
و ستوق بضم هر دو نیز معرب ستوبه است بمعنی سهته یعنی سیم زر قلب و تا و واو
تخفیف وزن شعر است سهته بکسر سین بی نقطه و سکون هاء و فتح تاء دو نقطه
و بالا و اخفاء هاء فارسی و مرکب از سه و از ته مخفف تاه است و چون سیم زر قلب
دو ورق نقره یا طلا و میانش مس یا آهن است لهذا سه ته نامیده اند و کیفیتو
سهته از جهة وزن شعر است حداد بفتح حاء حطی و شد دال ابجد و الف و دال
دیگر و قین بفتح قاف و سکون یاء حطی و نون هر دو عربیست بمعنی آهنگر
یعنی سازنده آهن جمع اول حدادون و جمع ثانی اقیان بفتح و قیون بضم است
آهنگر مرکب از آهن و از گر بفتح کاف عجمی بمعنی سازنده و فارسیست **ملحق**

**شفا جرف لب از دری و هار افتاده**
**جهت جهه و جهة و شطر است سوی شعبه**

**شرح** شفا بفتح شین قرشت و تخفیف فاء و الف مقصوره منقلبه جوف

بضم جیم و ضم و سکون را و قرشت و فاء هوز و عربیست بمعنی لب دریا و کنار رود و بخانه
اول کنار هر چیزی را نیز گویند جمع ثانی ملغة اول اجوف بر وزن توده و ملغه ثانی اجزام
بفتح و اسقاط حرف عطف از جهة وزن شعر است و دیوار و بکسر دال ابجد و تخفیف
باء حطی نیز عربی و جمعش ادوار واو دیه واو داة واو دابه بفتح و تفسیر ثانی شد
باء ثبت از جهت ضرورت وزن شعر ساقط و بها و الف منقلبه از واو و راء قرشت و هاء و بکسر
همزه نیز عربیست بمعنی افتاده یعنی خراب و آن صفة از هوی و بفتح از باب نصر بمعنی خراب
شد نست جهة بحرکات جیم و فتح هاء و تاء و جهة بکسر و ضم واو و سکون جیم و فتح ها
و تاء زائده شعر نیز و شطر بفتح شین قرشت و سکون طاء حطی و راء قرشت هر سه
عربیست بمعنی سوی یعنی جانب چیزی جمع جهة جهات بکسر است و شطر بمعنی نیمه چیزی
نیز آمده و میآید و اصل سو نیز از قطعه سی بکسر و سوی بضم سین بی نقطه و واو
معروف و باء دو نقطه در پایین فارسیست شقه بضم و کسر شین قرشت و تشدید قاف
و تاء عربیست بمعنی سفر دور و جمعش شقق بر وزن رطب و عنب است و سفر بفتح سین
سعفص و فتح فاء و راء قرشت نیز عربی و جمعش اسفار و بفتح است بنا بر شهرت تفسیر یافته

ملحق

بکیم کنگ و ذریعه و سبیله حبل بلک
نذیف ینبه شید شناس و قدر خطر

شرح بکیم بفتح باء ابجد و کسر کاف و یاء حطی و میم و بر وزن احمر نیز عربیست بمعنی
لال مادرزاد و با عارضی جمعش بکم و بکما بضم و مؤنثش بکماء بفتح و مد است و آن
صفة مشبهه از بکم و بکمه بفتحتین از باب علم بمعنی کنگ بودن و کنگ شدن است
ذریعه بفتح ذال ثخذ و کسر راء قرشت و یاء حطی و عین سعفص و تاء و ذرعه بضم
نیز عربیست بمعنی وسیله یعنی چیزی که سبب نزدیک شدن بسوی غیر شود و جمعش ذرایع





بفتح است و سیله بفتح واو و کسر سین سعفص نیز عربی و جمعش وسائل بفتح است
بنا بر شهرت تفسیر یافته شده و هر دو صفة مشبهه است اول از ذرع و ثانی از
توسل از باب تفعل بمعنی نزدیکی جستن بکسی مرحل بکسر میم و سکون راء قرشت
و فتح جیم و لام عربیست بمعنی دیگ مثل دیگ سنگی مطلق جمعش مراجل بفتح و مذکر مستعمل است
و آن اسم آلة از ارتجاله از باب افتعال بمعنی در دیگ پختن است نذیف بفتح نون
و کسر ذال ابجد و یاء حطی و فاء بر وزن مفعول نیز عربیست بمعنی پنبه شید یعنی
زده شده و آن صفة مشبهه از ندف بفتح از باب ضرب بمعنی پنبه زدن است شید بکسر
شین با نقطه و یاء دو نقطه در پایین و فتح دال بی نقطه و اخفاء هاء فارسی
ما وراء النهر است قدر بفتح قاف و سکون دال ابجد و راء قرشت عربیست بمعنی
خطر یعنی جاه و مرتبه و اندازه چیزی و خطر بفتح خاء ثخذ و فتح طاء حطی و راء قرشت
نیز عربیست بنا بر شهرت تفسیر یافته شده و هر دو صفة است اول از قدر بفتح از باب
ضرب و ثانی از خطوره بضم از باب حسن بمعنی با قدر و جاه شدن ملحق

عقیم و عاقر نازای و حامل آبستن
حفید و سبط نبیره است و زاب زادند

شرح عقیم بفتح عین سعفص و کسر قاف و قرشت و سکون یاء حطی و میم و
عاقر بفتح عین سعفص و الف و کسر قاف و راء قرشت هر دو عربیست بمعنی نازای
جمع عقیم عقما بفتح و عقم بضمتین است و مرد را که فرزند نشود نیز عقیم و عقام
بفتح گویند جمعش عقماء بضم عین و فتح قاف و مد و عقام بکسر و عقمی بفتح و قصر
و جمع عاقر عقر بضمتین است بر وزن رکع و مذکرش نیز عاقر و بر وزن نامر آید
و هر دو صفة مشبهه است اول از عقم بفتحتین و بفتح و ضم از باب علم و نصر و
ثانی از عقر بفتح و ضم و عقار بضم از باب ضرب بمعنی نازاینده شدن حامل بحاء حطی

والف و کسر میم و لام و حامله با تاء تانیث و حبلی بضم حاء حطی و سکون باء ابجد و
لام و الف مبدله از یاء منقلبه از الف تانیث نیز هر سه عربیست بمعنی آبستن
جمع حامل حمله بفتحتین و جمع حبلی حبالی بفتح و حبلیات بضم حاء حطی و فتح لام است
و هر سه صفت مشبهه است و لد و تا مانی از حمل بفتح از باب ضرب و حبلی از حبل بفتحتین
از باب علم بمعنی بار دار گشتن زن و آبستن شدن حفیده بفتح حاء حطی و کسر فاء
و یاء حطی و دال ابجد و سبط بکسر سین سعفص و سکون باء ابجد و طاء حطی
هر دو عربیست بمعنی نبیره یعنی فرزند زاده و سبط جمع ثانی اسباط بفتح است و تبر راء
قرشت و الف و شد باء ابجد تاء تانیث عربیست بمعنی مادندر یعنی زن پدر که
عبارت از نه مادر بچه باشد و تخفیف تا از جهة وزن شعر است مادندر بفتح هر دو دال
دال بی نقطه فارسیست

القطعة السادسة فی بحر الرمل المثمن المقصور

## اصل

## القطعة السادسة فی بحر الرمل المثمن المقصور

یعنی قطعه ششم در بحر رمل مثمن مقصور است و این بحر بیتی که هر مصراعش از تقطیع
سه فاعلاتن و یک فاعلان حاصل شود چنانکه ناظم گفته **نظم**

ای که چشم شوخت از مستی دل و عقلم ربود — وز زبانم نیست جز ذکر لبت گفت و شنود
فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلان — چون بدانستی که این بحر رمل شد گوش دو

وفی الحقیقة این بحر از فروع رمل است چه اصلش هر مصراعی چهار فاعلاتن است
و وجه تسمیه این بحر برمل مثمن مقصور آنست که رمل بمعنی بافته شده است و چون
وتدهای این بحر که لفظهای علا است در میان سببها که لفظهای فا و تن است مانند
نیهای حصیر در میان رشتها نهاده آمده و بیکدیگر بافته شد لهذا رملش نامیده اند
و چون هر بیت این بحر از ارکان ثمانیه حاصل شده لهذا مثمنش نامیده اند و چون
از عروض و ضرب نون ساکن لفظ تن که سبب خفیف است ساقط و ما قبلش که تاء





متحرک است ساکن و فاعلات بفاعلان که هم وزن آنست نقل شده لهذا مقصورش نامیده اند
چه قصر نزد عروضیان اسقاط حرف ساکن از سبب آخر رکن و اسکان ما قبل آن است
و تقطیعش چنین است فرخ و فرق فاعلاتن خشت و جوزه فاعلاتن
بیض تخمی فاعلاتن مرغ خود فاعلان و در این قطعه شش بیت اصل پنج بیت ملحقات

## اصل

فرخ و فرق خشت جوزه بیضه تخم مرغ و خود
جوز عنب انگور و تین انجیر و کمثری مرود

**شرح** فرخ بفتح فاء و سکون راء قرشت و خاء ثخذ و فروج بفتح و ضم فاء
و ضم و شد راء قرشت و جیم هر دو عربیست بمعنی جوزه یعنی بچه مرغ خانگی که
بترکی فرهاک گویند فرخ بچه هر مرغی و هر کوچکی از حیوان و نبات را نیز گویند
جمعش افراخ و افرخ و فراخ بفتح جمع تفرخه بکسر تاء و جمع فرخه و بتم بمعنی کتاب
میان انگشتها نیز آمده و مانند در اول قطعه چهار دهم جوزه بضم جیم عجمی و فتح زای
عجمی و اخفای هاء فارسیست بیضه بفتح باء ابجد و سکون یاء حطی و ضاد ضظغ
و تاء و حلد عربیست هم بمعنی تخم مرغ و هم بمعنی کلاه خود جمعش بمعنی اول بیوض بضم
و بیضات بفتح است عنب بکسر عین سعفص و فتح نون و باء ابجد و عنباء بکسر عین
و فتح نون و باء و الف ممدوده نیز عربیست بمعنی انگور تازه واحدش عنبه و جمع عنبه
عنبات بکسر و اعناب بفتح است تین بکسر تاء قرشت و یاء حطی و نون عربیست بمعنی
انجیر خشک واحدش تینه است و ترا انضیج گویند بفتح نون و کسر ضاد ضظغ و
یاء حطی و جیم کمثری بضم کاف و فتح و شد میم و سکون ثاء ثخذ و راء قرشت و
الف مقصوره عربیست بمعنی مرود یعنی کلابیان کاهی مذکر مستعمل و واحدش
کمثراة و جمعش کمثریات بضم اول و فتح رابع است مرود بضم میم و ضم راء بی نقطه

مخفف امرود بفتح وفارسیت

## اصل

اصفر وفاقع چیز زرد و احمر وقانیست سرخ
هست اخضر سبز و واضح روشن و ازرق کبود

شرح اصفر بفتح همزه وسکون صاد سعفص وفاء وزاء قرشت وفاقع بفا والف وکسر قاف وعین سعفص هر دو عربیست بمعنی چیز زرد وثانی چیز بسیار زرد را کویند جمع اول صفر وصفران بضم ومؤنثش صفراء بفتح ومد است وهر دو صفت مشبهه است اول از صفره بضم بمعنی زرد شدن وثانی از فقع بفتح وفقوع بضم از باب منع ونصر بمعنی بسیار زرد شدن احمر بفتح همزه وسکون حاء حطی ومیم و راء قرشت وقانی بقاف والف وکسر نون ویاء حطی هر دو عربیست بمعنی چیز سرخ اول چیز سرخ وثانی چیز بسیار سرخ را کویند جمع اول حمر وحمران بضم ومؤنثش حمراء بفتح ومد است وهر دو صفت مشبهه است اول از حمره بضم بمعنی سرخ شدن وثانی از قنوء بضم از باب منع بمعنی بسیار سرخ شدن اخضر بفتح همزه وسکون خاء تخذ وضاد ضظغ و راء قرشت بر وزن صبور وکنف واخضر وتخضر بفتح وتخضور بضم نیز هر سه عربی بمعنی چیز سبز جمعش خضر وخضران بضم ومؤنثش خضراء بفتح ومد است وان صفت مشبهه از خضره بمعنی سبز شدنست واضح بواو والف وکسر ضاد ضظغ وحاء حطی بر وزن شداد نیز عربیست بمعنی چیز روشن وهویدا وان صفت مشبهه از وضوح بضم وضحه بکسر وفتح از باب ضرب بمعنی روشن وهویدا شدنست ازرق بفتح همزه وسکون زای هوز وراء قرشت وقاف عربیست بمعنی چیز کبود جمعش زرق وزرقان بضم ومؤنثش زرقاء بفتح ومد است وبمعنی هر چیزی صاف یعنی پاک نیز آمده ومیاید در ملحق بتم از قطعه ملحقه بقطعه وان صفت مشبهه از زرق بفتحتین وزرقه بضم از باب علم بمعنی کبود شدنست

## اصل





جندل وصخر وحجر چون جلمد وجلمود سنگ
هست حصبا سنگ ریزه ماء وادی آبرود

شرح جندل بفتح جیم وسکون نون ودال ابجد ولام وصخر بفتح صاد سعفص و سکون وفتح خاء تخذ وراء قرشت وصخور بضم وصخرات بفتحتین وفتح نیز وحجر بفتح حاء حطی وفتح جیم وراء قرشت وأحجر بضم همزه وضم حاء حطی وضم وشد جیم وراء قرشت نیز وجلمد بفتح جیم وسکون لام وفتح میم ودال ابجد وجلمود بضم جیم وسکون لام وضم میم وواو ودال ابجد هر هشت عربیست حجر واحجر بمعنی سنگ وجندل بمعنی مطلق سنگها وباقی بمعنی سنگهای بزرک سخت جمع حجر احجار واحجر بفتح وحجار وحجاره بکسر وواحد باقی بالحاق تاء وحدت در اثنان وتفسیر شان بمفرد از جهت وزن شعر است حصباء بفتح حاء حطی وسکون صاد سعفص وباء ابجد والف ممدوده وحصبا بفتح حاء حطی وفتح صاد سعفص والف مقصوره منقلبه از واو نیز هر دو عربیست بمعنی جنس سنگ ریزه واحد اول حصبه بفتحتین وقصرش از جهت وزن شعر وواحد ثانی حصاة بفتح وتاء مدوره وجمعش حصیات بفتحتین وحصی بر وزن حلی ماء بمیم والف منقلبه از واو وهمزه منقلبه از هاء وماه بمیم والف وهاء وماءه بمیم والف وفتح همزه وهاء نیز ووادی بواو والف وکسر دال ابجد وتخفیف یاء حطی لف ونشر مرتب است ماء عربیست بمعنی آب جمعش مویه بضم میم وفتح واو است نزد فراء و آبادی وامواه بفتح ومیاه بکسر است نزد جوهری ووادی عربیست بمعنی رودخانه جمعش اوداء واودیه واودات واوادیه بفتح است

## اصل

جود فیض وجود بخشش جوده نیکی جواد نیک
وعظ ومیثاق وتحیت پند وپیمان ودرود

شرح جود بفتح جیم وسکون واو ودال ابجد عربیست ومصدر باب نصرت

بمعنی فیض یعنی روان شدن آب و مانند آن از کثرت و فیض بفتح فاء و یاء حطی و ضاد
ضظغ نیز عربی و مصدر باب ضرب است بنا بر شهرت تفسیر یافته جود بضم و واو
و دال ابجد عربی و مصدر باب نصر است بمعنی بخشش کردن و مرد و زن بخشنده را جواد
بفتح گویند جمع جواد اجواد و اجاود و بفتح جود بضمتین و جودت بضم است جود
بفتح و ضم جیم و سکون واو و دال ابجد و تاء مصدریه عربی و مصدر باب نصر است
بمعنی نیکی یعنی خوب شدن و چیز خوب را جید گویند بر وزن سید جمعش جیاد
و جیادات بکسر و جیاده بفتح است جوده بضم جیم و واو و دال ابجد و تاء مصدریه
عربی و مصدر باب نصر بمعنی نیک شدن و پیدا است و تفسیر نیک بمعنی مطلوب و پیدا از
جهة ضرورت شعر است تک بفتح تاء دو نقطه در بالا و کاف عجمی فارسی است و وعظ
بفتح واو و سکون عین سعفص و ظاء ضظغ و عظه بر وزن عده و موعظه بفتح
میم و کسر عین نیز و میثاق بکسر میم و سکون یاء حطی منقلبه از واو و موثق بر وزن
مجلس نیز و تحیت بفتح تاء قرشت و کسر حاء حطی و شد یاء حطی و تاء مصدریه لف
و نشر مرتب است و وعظ عربیست و مصدر باب ضرب بمعنی پند دادن و میثاق
عربیست بمعنی پیمان یعنی عهد جمعش مواثیق و میاثق و میاثیق بفتح است و تحیة
عربیست و مصدر باب تفعیل است بمعنی درود یعنی سلام بر کسی کردن جمعش تحیات
بفتح است و آن از خدا بمعنی رحمت و از ملائکه استغفار و از انسان دعا و از
بهایم و طیور تسبیح است درود بضم دال بی نقطه و ضم راء بی نقطه و واو و دال
بی نقطه فارسیست

## اصل

غبن دیده در کارها زبانست و غبن دیده دلها
چو زر غنا از پی بینازی و زمهد خوانی سرود

**شرح** غبن بفتح غین ضظغ و سکون باء ابجد و نون عربی و مصدر باب ضرب بمعنی





زیان کردن در زرها یعنی در بیع و شراء و شخص زیان رسیده را مغبون گویند
غبن بفتح غین ضظغ و باء ابجد و نون عربی و مصدر باب علم است بمعنی زیان
کردن در دلها یعنی در اعتقادها و دانشها و شخص کم اعتقاد و دانش را غبین
و مغبون گویند و رای بفتح راء قرشت و سکون همزه و یاء حطی نیز عربیست
بنا بر شهرت تفسیر یافته شده غنا بکسر غین ضظغ و تخفیف نون و الف مقصوره
منقلبه از یاء بر وزن سماء و غنیه بضم و کسر و غنیان بضم نیز عربی و مصدر
باب نصر و علم است بمعنی بی نیازی یعنی توانگر و مالدار شدن و شخص توانگر را غنی
بتشدید یاء و غانی بتخفیف یاء گویند و غناء مکسوره را اگر با الف ممدوده
خوانی بمعنی سرود است یعنی نغمه و خوانندگی و فعلش از باب تفعیل مستعمل است
و شخص خواننده را مغنی گویند سرود بضم سین بی نقطه و ضم راء بی نقطه و واو و دال
بی نقطه فارسیست

## اصل

ظئر دایه حی زنده دبس شیره طبع امید
تو مهر سیر جلجلان کشنیز دل از حمص نخود

**شرح** ظئر بکسر ظاء ضظغ و سکون همزه و راء قرشت عربیست بمعنی دایه
یعنی زن شیر دهنده و مهربان و مرد مهربان بر بچه دیگری از انسان و حیوان
مطلقا جمعش اظئور و اظآر بفتح و ظئور و ظئوره بضم و ظئار بر وزن غراب و
ظئره بر وزن وطئه است و آن صفت مشبهه بمعنی فاعل الاظئار بفتح و ظئار بکسر
از باب منع بمعنی شیر دادن و مهربانی کردن بر بچه دیگریست حی بفتح حاء حطی
و شد یاء حطی عربیست بمعنی زنده جمعش احیاء بفتح و مد است و آن صفت مشبهه
از حی بکسر و از حیوان بفتحتین و حیوة بر وزن سحاب از باب علم بمعنی زنده
شدن است دبس بکسر دال ابجد و سکون و کسر باء ابجد و سین سعفص عربیست

بمعنی شبرهٔ خرمای خشک و تر یعنی دوشاب خرما و رطب طعم بفتح طاء حطی و فتح
میم و عین سعفص و طماع و طماعة بضم و تخفیف نیز عربی و مصدر از باب علم است بمعنی
امید بوچیزی داشتن و سکون میم از جهة ضرورت شعریست توم بضم تاء تخذ
و واو و میم عربیست بمعنی سیر بستانی و بری مطلق واحدش تومة است جلجلان
بضم هر دو جیم و سکون لام اول از لغات مشترکه میان عرب و عجم است بمعنی کشنیز
خشک یعنی تخم کشنیز و سبز او کزبره و میآید در اصل بمعنی تخم از قطعه ها زد حمص
بکسر حاء حطی و شد میم مفتوحه مکسوره و صاد سعفص عربیست بمعنی نخود **ملحق**

زاز بانج بادیان سک بو خوش اذخر فریز
نثر و شتی پراکنده شمر مجموع کود

**شرح** راز بانج براء قرشت و کسر زای و باء حطی و فتح نون و جیم معرب رازیانه
فارسیست بمعنی بادیان سک بضم سین سعفص و شد کاف عربیست بمعنی بوی خوش
مصنوعی از مشک و رامک براء قرشت و کسر و فتح میم چیزیست سیاه هیئت که از آن اکثر
با مشک مخلوط و خشک نموده بخور نمایند اذخر بکسر همزه و سکون ذال تخذ
و کسر خاء تخذ و راء قرشت عربیست بمعنی فریز یعنی علف خشک خوشبوی
که از آن کاه مکه و کزنه دشتی نیز گویند و اطبا در دواها بکار برند فریز بفتح فاء
و کسر راء بی نقطه و یاء مجهول و زای فارسیست نثر بفتح نون و فتح ثاء تخذ و راء
قرشت و نثار بر وزن شجاعة و شتی بفتح شین قرشت و شد تاء قرشت و الف
مقصوره هر دو عربیست بمعنی چیز پراکنده یعنی پاشیده و متفرق و هر سه صفة
مشبهه است نثر و نثار بفتح و نثار بکسر از باب ضرب و نصر و شتی از شت و شتات
و شتت بفتح از باب ضرب بمعنی پراکنده شدن و سکون نثر از جهة وزن شعر است
پراکنده بفتح پای عجمی و فتح کاف عجمی فارسی مجموع بجیم و عین سعفص عربیست





بمعنی چیز گرد یعنی فراهم آورده شده و آن صفة از جمع بفتح از باب منع بمعنی گرد
کردنست کود بضم کاف و واو مجهول فارسیست **ملحق**

فول باشد باقلا و تریه ارزن گل جو
پس عدس نرد انجبر ماش و قلیبا نخود

**شرح** فول بضم فاء و واو و لام عربیست بمعنی جنس باقلای تر و خشک یا
خشک تنها واحدش فولة است و باقلا بباء ابجد و کسر قاف و تخفیف و تشدید
لام و الف مقصوره و باقلاء بتخفیف لام و مد نیز عربی و اسم جنس واحدش باقلاة است
بنا بر شهرت تفسیر بآن شده ذره بضم ذال تخذ و تخفیف راء قرشت و تاء مدوره
معوضه از واو و یاء عربیست بمعنی ارزن یعنی گاورس و باکند مکه و شد راء
از جهة ضرورت شعریست سلت بضم سین سعفص و سکون لام و تاء قرشت
عربیست بمعنی مطلق جو یا نوعی از جو که بی پوست باشد یا جو ترش عدس بفتح
عین سعفص و فتح دال ابجد و سین سعفص عربیست بمعنی جلبن دانجه یعنی مرجمک
واحدش عدسه و انجبر بدال بی نقطه و کسر نون و تخفیف جیم و اخفای هاء
فارسی خراسانیست مج بفتح میم و شد جیم عربیست بمعنی ماش و تخفیفش از جهة
وزن شعر است و ماش بالف منقلبه از واو و عربی یا مولدات قلبان بکسر قاف و سکون
لام و یاء حطی و الف و نون عربیست بمعنی نخود سفید **ملحق**

هاویه نار و جهنم دوزخ و غساق ریم
دود دو کوره دخ نحاس مثل و رجا نجوم

**شرح** هاویه بها و الف و کسر واو و تخفیف یاء حطی و تاء تانیث و الهاویه
معرفه نیز و جهنم بفتح جیم و فتح هاء و شد نون و میم و لظی بفتح لام و تخفیف ظاء
ضظغ و الف مقصوره منقلبه از یاء و حطمه بضم حاء حطی و فتح و تخفیف طاء

حطی و بهم تاء تا بدش نیز هم منبع عربیست بمعنی دو شخ ها و نیز با الف و لام نیز مستعمل
و لطی معرفه و غیر منصرف است عشانی بفتح عین سعفص و تشدید و تخفیف سین
سعفص و الف و فاء عربیست بمعنی نیم بمعنی چوک و ذرد ابه دو زخیان دیم بکسر
راء بی نقطه و یاء دو نقطه دو پایین و میم فارسیست ثوثو دبضم ذال ابجد و واو و ذال
دیکو و دیدان بکسر نیز عربی و جمع دوده بضم کرم و نفیر جمع بمفرد از جهة ضرورت شعر است
دخ بفتح و ضم دال ابجد و شد خاء ثخذ و نخاس محرکات نون و تخفیف حاء حطی
و الف و سین سعفص و دخان بضم دال ابجد و تخفیف و تشدید خاء ثخذ و الف و نون
و بر وزن فرس نیز و یحموم بفتح یاء زایده و سکون حاء حطی و ضم میم و عثان بضم
عین سعفص و تخفیف ثاء ثخذ و الف و نون و بر وزن فرس نیز هم هست عربیست
بمعنی دود سیاه جمع دخان ادخنه بفتح همزه و کسر خاء و دواخن و دواخین بفتح
و جمع عثان عواثن بفتح و اسقاط حرف عطف از نخاس از جهة وزن شعر است
و نخاس بمعنی مس سرخ نیز آمده و کنشت در اصل تیها و قطعه دویم دود بضم ذال
بی نقطه و واو معروف فارسیست

## ملحق

تاجر از سالار و بازرگان فاجر نابکار
صاعد از مردی که بالا میرود هابط ز بر

**شرح** تاجر بتاء قرشت و الف و کسر جیم و راء قرشت بمعنی مردی که اجناس را
بجهة انتفاع خود فروشد پس تفسیر بخصوص از سالار بازرگان بمعنی سرکرده
و مهتر از جهة ضرورت شعر است جمعش تاجرون بکسر جیم و تجار بر وزن رمان و تجر
و کتاب بروزن بغل و عنق و مونثش تاجره و جمعش تاجرات و ان صفة از تجر
بفتح و تجاره بکسر از باب نصر بمعنی بازرگانی کردنست سالار بازرگان بهمزه
و الف و نون ساکن و سین و راء بی نقطه و باء یک نقطه و ضم زاء فارسی و مرکب





ازان اسم اشاره بمشار الیه بعید غیر انسان و از سالار بمعنی سرکرده و مهتر
و از بازرگان بمعنی تجار و ابراد لفظ ان در اینمقام بدل لفظ او از جهة وزن
شعر است فاجر بفاء و الف و کسر جیم و راء قرشت بر وزن صبور و فاجور نیز عربیست
بمعنی مرد نابکار یعنی بدکار بی عصمت جمع فاجر فجار بر وزن رمان و فجر بفتحات
و جمع ثانی و ثالث فجره بفتحتین و مونثش فاجره و جمعش فاجرات و ان صفة از
فجر بفتح و فجور بضم از باب نصر بمعنی بی سامانی و بی عصمتی کردنست صاعد بصاد
سعفص و الف و کسر عین سعفص و دال ابجد عربیست بمعنی مردی که از پستی به بلند
رود جمعش صاعدون و مونثش صاعده و جمعش صاعدات است و ان صفة از صعود
بضم از باب علم بمعنی بالا بر شدنست هابط بهاء و الف و کسر باء ابجد و طاء حطی عربیست
بمعنی مردی که از بلندی بر پستی آید یا دیگری را فرود آرد جمعش هابطون و مونثش
هابطه است و جمعش هابطات است و ان بمعنی اول صفة از هبوط بضم از باب
ضرب و نصر بمعنی فرود آمدن و بمعنی ثانی از هبط بفتح از باب نصر بمعنی فرود
آوردنست فرود بکسر فاء فارسیست

## ملحق

اسود و سودا سیاه است ابیض و بیضا سفید
غزل ریس و جو شد ذات لحمه باشد تار و پود

**شرح** اسود بفتح همزه و سکون سین سعفص و واو و دال ابجد و سودا بفتح
سین سعفص و واو و دال ابجد و الف ممدوده هر دو عربیست بمعنی چیز سیاه
جمع اول سود و سودان بضم و ثانی مونث اول و قصرش از جهة وزن شعر است
و هر دو صفة مشبهه از سواد بفتح بمعنی سیاه شدنست ابیض بفتح همزه و سکون
یاء ابجد و یاء حطی و ضاد ضظغ و الف ممدوده هر دو عربیست بمعنی چیز سفید
جمع اول بیض بکسر و ثانی مونث اول و قصرش از جهة وزن شعر است و هر دو صفة

[illegible]

ازبیاض بفتح بمعنی سفید شدنست و اسود و ابیض هر دو مبالغه در اصل چهارم از قطعهٔ نهم و بیضا بمعنی افتاب نیز امده و گذشت در اصل ششم از قطعهٔ دوم غزل
بفتح غین ضطغ و سکون زای و لام عربیست بمعنی رسن یعنی ریسمان و آن صفة
مشبهه بمعنی مفعول از غزل بفتحتین و مغزل بر وزن مقعل از باب ضرب بمعنی رشتن
است سداة بفتح سین سعفص و تخفیف دال ابجد و الف و تاء مدوره معوضه از یاء
بر وزن علی و اسدی بر وزن ترکی و بفتح نیز و لحمه بضم و فتح لام و سکون خاء حطی
و میم و تاء لف و نشر مرتب است سداة و سدا و اسدی عربیست بمعنی تار پارچه است
یعنی ریسمانی که در طول پارچه بافته میشود جمعش اسدیه بفتح اول و کسر ثالث آمده
لحمه عربیست بمعنی پود پارچه یعنی ریسمانی که در عوض پارچه بافته میشود پود بضم
یاء عجمی و واو معروف فارسیست **اصل** **القطعة الثامنة**
**فی بحر المجتث المخبون المقصور**

یعنی قطعهٔ هفتم در بحر مجتث مثمن مقصور است و این بحریست که هر مصراعش از تقطیع
مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلان حاصل شود چنانکه ناظم گفته **قطعه** چه دل ز پردهٔ
عشاق بر کشد آهنگ بیحر مجتث خواند غزل بنغمه و چنگ مفاعلن فعلاتن مفاعلن
فعلان بگوی تا شود بارد انش و فرهنگ وجه تسمیهٔ این بحر گذشت در قطعهٔ
دوم و درین قطعه شش بیت اصل و هفت بیت ملحق است **اصل**

سعال سرفه و سرعت شتاب لبث درنگ
قصیر کوته و واسع فراخ و ضیق تنگ

**شرح** سعال بضم سین سعفص و تخفیف عین سعفص و الف و لام و سعله
بضم نیز عربی و مصدر باب نصر است بمعنی سرفه کردن سرعة بضم سین سعفص
و سکون راء قرشت و عین سعفص و تاء مصدریه و بر وزن فرح و عنب نیز عربی





ومصدر باب حسن است بمعنی شتاب یعنی زود کردن لبث بفتح لام و سکون باء ابجد
و ثاء ثخذ و لبات و لباثه و لبیثه بفتح نیز عربی و مصدر باب علم است بمعنی درنگ
یعنی دیر کردن درنگ بکسر دال و فتح راء بی نقطه و سکون نون و کاف عجمی
فارسیست قصیر بفتح قاف و کسر صاد سعفص و یاء حطی و راء قرشت و قصیره
با تاء نیز عربی بمعنی چیز کوتاه جمع قصیر قصراء بضم قاف و فتح صاد و مد و قصار
بکسر و جمع قصیره قصار و قصاره بکسر است و آن صفة مشبهه از قصر بفتح است
بر وزن عنب و قصاره بضم از باب حسن بمعنی کوتاه شدن است واسع بواو و الف و
کسر سین سعفص و عین سعفص و بر وزن آمر نیز عربیست بمعنی چیز فراخ و
هر دو صفة مشبهه ان سعة بفتحتین و بر وزن عنب از باب علم بمعنی فراخ شدن است
ضیق بفتح ضاد ضطغ و کسر و شد یاء حطی و قاف و بر وزن بغل و صاحب
نیز عربیست بمعنی چیز تنگ و هر دو صفة مشبهه از ضیق بکسر و فتح از باب ضرب بمعنی تنگ شدن

**اصل**

هلال ماه نو است و قمر ماه و قمراء
شعاع اوست و هر دو صنیع چیز و درنگ

**شرح** هلال بکسر هاء و تخفیف لام و الف و لام دیگر عربیست بمعنی ماه نو یکشبه
تا دو شب یا تا سه شب یا تا هفت شب و ماه شب بیست و ششم و بیست و هفتم نیز جمعش
اهله و اهالیل بفتح قمر بفتح قاف و فتح میم و راء قرشت عربیست بمعنی ماه بعد
از دو شب یا سه شب یا هفت شب تا شب بیست و نهم و ماه شب بیست و هشتم و بیست و
نهم نیز قمراء بفتح قاف و سکون میم و راء قرشت و الف ممدوده عربیست بمعنی شعاع
ماه یعنی پرتو و روشنائی ان یعنی ماهتاب و شعاع بضم شین قرشت و تخفیف
عین سعفص و الف و عین دیگر نیز عربی و واحدش شعاعه و جمعش اشعه بفتح اول

وکسر ثانی و شد ثالث و شُجع بضمتین شجاع بکسر است بنابر شهرت تفسیر آن شده
او بضم همزه فارسی و در اشاره با انسان مستعمل و ایرادش در اینمقام بدل لفظ آن
از جهة وزن شعر است هژبر بفتح زای و سکون هاء و زاء قرشت و از آثار سنج نیز
و صبغ بکسر صاد سعفص و سکون باء ابجد و غین ضظغ و بر وزن نعمه و عنب و
کتاب نیز لف و نشر مرتب است و زهر و ازهار و عزه و جمع زهره بفتح زاء و سکون و
فتح هاء است بمعنی شکوفه و فتح هاء زهر و تفسیرش بمفرد از جهة ضرورت شعر است
و جمع ازهار ازاهیر بفتح است صبغ عربیست بمعنی رنگ جمع اصباغ بفتح است
و آن صفة مشبهه از صبغ بفتح از باب منع و ضرب و نصر بمعنی رنگ کردن است شکوفه
بکسر شین با نقطه فارسیست

## اصل

اشج شکسته سر لحیه ریش و اقرع کل
اشل و اقطع بیدست دراز و اعرج لنگ

شرح اشج بفتح همزه و فتح شین قرشت و شد جیم عربیست بمعنی مرد شکسته
جمعش شج و شجان بضم و مؤنثش شجاء بفتح و مد است و آن صفة مشبهه از شج بفتح
شین و شد جیم از باب ضرب و نصر بمعنی شکسته سر شدن است لحیه بکسر لام و سکون
حاء حطی و یاء حطی و تاء عربیست بمعنی ریش یعنی موی در رخسار و ذقن جمعش
لحی بکسر و ضم لام و فتح و تنوین حاء است اقرع بفتح همزه و سکون قاف و راء قرشت
و عین سعفص عربیست بمعنی مرد کل یعنی کچل جمعش قرع و قرعان بضم و مؤنثش
قرعاء بفتح و مد است و آن صفة مشبهه از قرع بفتح از باب علم بمعنی بیموی شدن است
کل بفتح کاف فارسیست اشل بفتح همزه و فتح شین قرشت و شد لام و اقطع بفتح
همزه و سکون قاف و طاء حطی و عین سعفص هر دو عربیست اول بمعنی مرد خشک
دست و ثانی بمعنی بریده دست پس تفسیر اول به بیدست مجاز است جمع اشل شل و شلان





بضم و مؤنثش شلاء بفتح و مد و جمع اقطع قطع و قطعان بضم و مؤنثش قطعاء
بفتح و مد است و هر دو صفة مشبهه است اول از شلل بفتح شین و شد لام و شلل
بفتحتین از باب منع بمعنی خشک شدن دست و ثانی از قطع و قطعه بفتح و قطع بضم از باب
علم بمعنی بریده دست شدن اعرج بفتح همزه و سکون عین سعفص و راء قرشت
و جیم عربیست بمعنی مرد لنگ عاری بمعنی و خلقی جمعش عرج و عرجان بضم و مؤنثش عرجاء
بفتح و مد است و آن صفة مشبهه است بنابر معنی اول از عروج بضم و معرج بر وزن مقعد
از باب نصر بمعنی مانند لنگ رفتن و بنابر معنی ثانی از باب علم بمعنی لنگ شدن است اصل

قتیل کشته و عظم استخوان و ضبع کفتار
چه فهد دب و نمر یوز ببر شیر پلنگ

شرح قتیل بفتح قاف و کسر تاء قرشت و یاء حطی و لام عربیست بمعنی مرد و زن
کشته شده جمعش بمعنی اول قتلی بضم قاف و فتح تاء و قصر است و آن مفرد مقدمة بمعنی
مفعول از قتل بفتح از باب نصر بمعنی کشتن است عظم بفتح عین سعفص و سکون
ظاء ضظغ و میم عربیست بمعنی استخوان با گوشت جمعش اعظم بفتح اول و ضم ثالث
و عظام و عظامه بکسر است ضبع بفتح ضاد ضظغ و ضم و سکون باء ابجد و عین
سعفص عربیست بمعنی جانور کفتار و آن مؤنث مستعمل و جمعش اضبع بفتح اول و ضم
ثالث است و ضباع بکسر و ضبع بضمتین و ضم و مضبعه بر وزن مرحمت و مذکر
ضبعان بکسر و ضباعین بفتح و ضباع بکسر و مؤنثش ضبعانه بکسر و جمعش ضبعانات
و ضباع بکسر است نیز فهد بفتح فاء و سکون هاء و دال ابجد است دب بفتح دال ابجد
و شد باء ابجد نمر بفتح نون و کسر میم و راء قرشت و بر وزن قفل نیز لف و نشر مرتب است
فهد عربیست بمعنی یوز و زو ماده که بترکی پارس گویند جمعش فهود بضم و افهد
بفتح اول و ضم ثالث است دب عربیست بمعنی خرس جمعش ادباب بفتح و مؤنثش

دبیر بروزن قبره است نمر عربیست بمعنی پلنگ نر وماده جمعش انمار بفتح اول وضم ثالث و نمار بفتح و نمر بضم وضمتین و نمار بکسر است ویوز بضم یاء دو نقطه در پایین و واو مجهول وزای فارسیست

# اصل

غراب زاغ و هزار است عندلیب و کعیت

ولی حمامه و کرکی کبوتر است و کلنگ

**شرح** غراب بضم غین ضطغ و تخفیف راء قرشت و الف و باء ابجد عربیست بمعنی جنس زاغ یعنی کلاغ جمعش اغرب و اغربه بفتح و غربان بکسر و غرب بضمتین و جمع جمعش غرابین بفتح است و زاغ بزای و الف و غین ضطغ نیز عربی و جمعش زیغان بکسر زای و سکون یاء حطی است بنابر شهرت تفسیر بان شد عندلیب بفتح عین سعفص و سکون نون و دال ابجد و کسر لام و یاء حطی و باء ابجد و کعیت بضم کاف و فتح عین سعفص و یاء حطی و تاء قرشت و بلبل بضم هر دو نیز عربیست بمعنی هزاردستان جمع اول عنادل بفتح و جمع ثانی کعتان بکسر است و هزار بفتح و تخفیف زای و الف و راء قرشت نیز عربیست بنابر شهرت تفسیر بان شد حمامه بفتح حاء حطی و تخفیف میم و الف و میم دیگر و تاء و حذف و کرکی بضم کاف و سکون راء قرشت و کسر کاف دیگر و یاء زائده لف و نشر مرتبست حمامه عربیست بمعنی کبوتر نر و ماده صحرائی یا هر مرغ طوقدار صحرائی مانند فاخته و قمری و غیره جمعش حمام و حمائم بفتح است و کرکی عربیست بمعنی کلنگ که بتر کی درنا گویند جمعش کراکی بفتح کاف و شد یاء و تخفیفش از جهت وزن شعر است کلنگ بضم کاف عجمی و فتح لام و سکون نون و کاف عجمی دیگر فارسیست

# اصل

قصب نی آمد و طرفا گز و براعه غرو

چنانکه ثعبان تمساح اژدها و نهنگ

**شرح** قصب بفتح قاف و فتح صاد سعفص و باء ابجد عربیست بمعنی مطلق نی مانند





برماندنی شکر و نی نیزه و احدش قصبه است طرفاء بفتح طاء حطی و سکون راء قرشت و فاء و الف ممدوده عربیست یعنی درخت گز کوچکی که در کنار رود خانه و جویها ابد و ببار و میوه اش را گزمازج گویند و احدش طرفاءه و قصرش از جهة وزن شعر است گز بفتح کاف عجمی و زاء فارسیست براعه بفتح باء حطی و تخفیف راء قرشت و عین سعفص و تاء و مد عربیست بمعنی غرو یعنی نی میان خالی مانند نی قلم و نی بوریا جنس براع است غرو بفتح غین با نقطه و سکون راء بی نقطه و واو فارسی و فتح راء از جهة وزن شعر است ثعبان بضم ثاء ثخذ و سکون عین سعفص و باء ابجد و الف و نون و تمساح بکسر تاء زائده و سکون میم و سین سعفص و الف و حاء حطی لف و نشر مرتب است ثعبان عربیست بمعنی اژدهای نر و ماده مطلقا یا نر تنها یعنی مار بلند عظیم الجثه جمعش ثعابین بفتح است تمساح عربیست یعنی نهنگ یعنی جانوری عظیم الجثه شبیه بلاتیت

# ملحق

چه ابزاوی و ثعلب شغال و روبه دان

سمک مه بکسر سرطانست و ماهی و خرچنگ

**شرح** ابزاوی بکسر همزه و سکون باء ابجد و نون و همزه و الف و فتح واو و الف مقصوره منقلبه از یاء و ثعلب بفتح ثاء ثخذ و سکون عین سعفص و فتح لام و باء ابجد و ثعلبان بضم ثاء و سکون عین و ضم لام و تخفیف باء لف و نشر مرتب است ابزاوی عربیست بمعنی مطلق شغال جمعش بنات آوی بفتح باء و کسر واو و منون دش از جهة وزن شعر است ثعلب و ثعلبان عربیست بمعنی روباه نر جمع ثعلب ثعالب و ثعال بفتح و مؤنثش ثعلبه است سمک بفتح سین سعفص و فتح راء قرشت و طاء حطی و الف و نون زائده لف و نشر مرتب است سمک عربیست بمعنی ماهی جمعش سماک بکسر و سموک بضم است سرطان عربیست بمعنی ماهی جمعش سماک بکسر و سموک بضم آمده

سرطان عربیست بمعنی خرچنگ که بهندی کیکرا خرچنگ بفتح خاء با نقطه و
سکون راء بی نقطه و فتح جیم عجمی فارسی است

## ملحق

نفاهه دانش و کافی پسند و طبع منش
ذلیل خوار و عزیز ارجمند و قصد آهنگ

**شرح** نفاهه بفتح تاء و تخفیف قاف و الف و هاء و تاء مصدریه عربی و مصدر
باب حسن و علم است بمعنی دانشمند شدن کافی بکاف و الف و کسر فاء و یاء حطی و
بر وزن غنی نیز عربیست بمعنی چیز پسند یعنی چیزی که کفایت کننده و بس باشد
و آن صفت از کفایه بکسر از باب ضرب بمعنی پسند کردن است پسند بفتح باء ابجد با نقطه
و فتح سین بی نقطه و سکون نون و دال بی نقطه فارسیست طبع بطاء حطی و
سکون باء ابجد و عین سعفص و طبیعه بر وزن نصیحه و طباع بکسر نیز عربیست
بمعنی منش یعنی خوی و سرشتی که مردم بران آفریده شده اند منش بفتح میم و کسر
نون و شین با نقطه فارسیست ذلیل بفتح ذال ثخذ و کسر لام و یاء حطی و لام
دیگر و ذلان بر وزن زمان نیز عربیست بمعنی مرد خوار و خفیف جمعش
ذلال بکسر و اذلاء و اذله بفتح است و آن صفت مشبهه از ذل بضم ذال و شد
لام و ذلاله بضم و فتح و ذله بکسر و مذله بفتحتین از باب ضرب بمعنی خوار شدن است
عزیز بفتح عین سعفص و کسر زاء و یاء حطی و زاء دیگر عربیست بمعنی مرد
ارجمند یعنی صاحب قدر و مرتبه جمعش عزاز بکسر و اعزه و اعزاء بفتح است
و آن صفت مشبهه از عز و عزه بکسر و عزازه بفتح از باب ضرب بمعنی ارجمند شدن است
ارجمند بفتح همزه و سکون راء بی نقطه و کسر جیم و فتح میم و سکون نون و
دال بی نقطه فارسی و مرکب از ارج بمعنی قدر و مرتبه و از مند بمعنی صاحب است
قصد بفتح قاف و سکون صاد سعفص و دال ابجد عربی و مصدر باب ضرب است





بمعنی آهنگ کردن و بمعنی راه راست نیز آمده و میانه روی اصل از قطعه ۳

## ملحق

چه طابه طیبه یثرب مدینه ام القری
چه بکه مکه شناس و صفا و مروه و سنگ

**شرح** طابه بطاء حطی و الف و فتح باء ابجد و تاء و طیبه بفتح طاء حطی
و تخفیف و تشدید یاء حطی و فتح باء ابجد و تاء و مطیبه بضم میم و فتح طاء
و فتح و شد یاء نیز و یثرب بفتح یاء حطی و سکون ثاء ثخذ و کسر راء قرشت و باء
ابجد و اثرب بفتح همزه نیز هر شش عربیست بمعنی مدینه پیغمبر صلوات الله و سلامه
علیه و آله و مدینه بفتح نیز عربی و جمعش مدائن و مدن بضمتین و ضم اشتباه
بر شهرت تفسیر بان شد ام القری بضم همزه و شد میم و ضم قاف و تخفیف راء
قرشت و الف مقصوره منقلبه از یاء و بکه بفتح باء ابجد و شد کاف و تاء هر دو
عربیست بمعنی مکه معظمه یعنی شهر مکه با اصل بیت الله الحرام و مکه بفتح نیز
عربیست بنا بر شهرت تفسیر بان شد صفا بفتح صاد سعفص و تخفیف فاء و الف
مقصوره منقلبه از واو و مروه بفتح میم و سکون راء قرشت و واو و تاء هر دو عربیست
بمعنی دو سنگ یعنی دو کوه واقع در مکه معظمه که حاجیان در میان آنها سعی کنند

## ملحق

جدید و غض و قشیب بدیع تازه و نو
شریجه هیجه حتنه کمان مقاتله جنگ

**شرح** جدید بفتح جیم و کسر دال ابجد و یاء حطی و دال دیگر و غض بفتح غین
ضطغ و شد ضاد ضظغ و بر وزن امیر نیز و قشیب بفتح قاف و کسر شین قرشت
و یاء حطی و باء ابجد و بدیع بفتح باء ابجد و کسر دال ابجد و یاء حطی و عین سعفص
هر پنج عربیست بمعنی چیز تازه و نو جمع قشیب قشب بضمتین است و هر پنج
صفت مشبهه است اول از جده بکسر از باب ضرب و ثانی از غضاضه بفتح از باب

منع وعلم وثالث ازقشابه بفتح ازباب حسن ورابع ازبدع بكسر ازباب نصر بمعنی تازه
ونوشدن شريجه بفتح شين قرشت وكسر راء قرشت باء حطی وجيم وتاء وحنيه
بفتح حاء حطی وكسر نون وشد ياء حطی وتاء هردو عربيست بمعنی كمان اول كمانيرا
كويند كه از دو چوب مختلف اللون تركيب يافته شند وثانی مطلق كمانرا كويند جمعش
حنی بروزن غنی وحنايا بفتح است مقاتله بضم ميم وتخفيف قاف وفتح تاء قرشت
ولام وتاء مصدريه وقتال وقيتال بكسر نيز عربی ومصدر باب مفاعله است بمعنی
جنك ومحاربه كردن

ملحق

فراش دار نوع بساط وفراش پروانه
ابدشتر مغناطيس هكشت نوعی سنك

شرح فراش بكسر فاء وتخفيف راء قرشت والف وشين قرشت بروزن نقبه
نيز عربی بمعنی بساط يعنی بساط كه كسترده شود جمعش فرش بضمتين است وان
صفت از فرش بفتح وفراش بكسر ازباب نصر بمعنی كسترانيدن وبساط بكسر باء ابجد
وتخفيف سين سعفص والف وطاء حطی نيز عربی وجمعش بسط بضمتين وفعلش
ازباب نصر مستعمل است بنا برشهرت تفسيرش شده فراش بفتح فاء وتخفيف راء
قرشت والف وشين قرشت عربی وجمع فراشه بفتح است بمعنی پروانه كه خودرا
بشعله شمع وچراغ سوزد وتفسير جمع بمفرد از جهة وزن شعر است ابل بكسر
همزه وسكون باء ابجد ولام عربی واسم جمع شتران نر وماده وموث مستعمل است
باواحديست كه اطلاق كرده ميشود بر جمع وجمعش آبال بهمزه والف است مغناطيس
بفتح ميم وسكون غين ضظغ ونون والف وكسر طاء حطی وسين سعفص و
مغنطيس بی الف ومغنطيس با زد ياء حطی بعد از نون عربيست بمعنی نوعی
از سنك يعنی سنك آهن ربا

ملحق





سويق پست جشبت وجريش يا مروش
جشب طعام درشت است جوق ونزاك

شرح سويق بفتح سين سعفص وكسر واو وياء حطی وقاف عربيست بمعنی پست
يعنی آرد كندم وجو ونخود بريان كرده كه بفارسی قاوت وبتركی تلقان كويند
پست بكسر باء عجمی وسكون سين بی نقطه وتاء دو نقطه در بالا فارسيست جشيش
بفتح جيم وهردو شين قرشت وياء حطی وجريش بفتح جيم وكسر راء قرشت وياء
حطی وشين قرشت هردو عربيست بمعنی بلغور كندم وجو يعنی جو وكندم كه در آسيا
نيم شكسته ومقشر كرده باشند وهردو صفت مشبهه است اول از جشش بفتح از
باب نصر وثانی از جرش بفتح ازباب نصر وضرب بمعنی بلغور كردن وشكستن بلغور
بضم باء يكنقطه وسكون لام وضم غين با نقطه وواو وراء بی نقطه فارسيست وحرف
شين ساكن وزان ضمير غايب را جمع بسويق وبمعنی ان فارسيست والحاقش از جهت
وزن شعر است جشب بفتح جيم وكسر وسكون شين قرشت وباء ابجد بروزن محر
وامير ومفعول نيز عربيست بمعنی طعام درشت وزبر يانانی كه بی نان خورش وقاتوق
باشد وان صفت مشبهه از جشب بفتح ازباب نصر وعلم بمعنی درشت شدن طعام است
جوك بفتح خاء حطی وسكون واو وكاف عربيست بمعنی بورنك يعنی ديجان كوچه
كه بلغة بنطی بادروج كويند از ادويه قلبيه غير با دبجنوبه است بورنك
بضم باء يكنقطه وفتح راء بی نقطه وكاف عجمی فارسيست ملحق

قفار نان لمچی فوج وحزب ثله كروه
سبات خواب وشقر قوه لاله وزنبك

شرح قفار بفتح قاف وتخفيف فاء والف وراء قرشت بروزن بغل نيز عربيست
بمعنی نان لمچی يعنی نان خالی بی نان خورش لمچی بكسر تاء دو نقطه در بالا فارسيست

فوج بفتح فاء و سکون واو و جیم و حزب بکسر حاء حطی و سکون زای و باء ابجد و ثله بضم و فتح ثاء ثخذ و شد لام و تاء هوّز عربیست بمعنی گروه فوج گروه مطلقا و حزب و ثله گروه آدمیان را گویند جمع اول فوج بضمتین و افواج بفتح و جمع جمعش افاوج بفتح و جمع ثانی احزاب بفتح است سبات بضم سین سعفص و تخفیف باء ابجد و الف و تاء قرشت عربیست بمعنی مطلق خواب یا خواب سبک یعنی پلنکی یا اول خواب یعنی خوابی که از سر هنوز بدل نرسیده باشد شقر بفتح شین قرشت و کسر قاف و راء قرشت و فوّه بضم فاء و شد واو و تاء مدوّره معوضه از واو لفونه مهتاب است شقر عربیست بمعنی جنس لاله صحرائی یعنی شقایق النعمان و احدش شقره و جمعش شقرات بفتح شین و کسر قاف است فوه عربیست بمعنی روین یعنی روناس که بان جامه ابریشم و غیره را رنگ کنند روین بضم راء بی نقطه و واو مجهول و فتح یاء دو نقطه در پایین و نون فارسی الحاق کاف عجمی از جهة رعایت قافیه است

## اصل

## القطعة الثامنة في بحر المتقارب المثمن السالم

**شرح** السالم بسین سعفص بصیغه اسم فاعل باب علم است السالم بری از عیب و علت یعنی قطعه هشتم در بحر متقارب مثمن سالم است این بحر بیت که هر مصراع از تکرار فعولن چهار [illegible] حاصل شود چنانکه ناظم گفته **نظم**

| | |
|---|---|
| زشرم رخت لاله را داغ بر دل | زو شد قدت سرو را پای در گل |
| فعولن فعولن فعولن فعولن | تقارب از این وزن گردید حاصل |



نامیده اند و چون تغییری بهیچ یک از ارکانش راه نیافته لهذا سالمش نامیده اند و تقطیعش چنین است ترابو فعولن رغامو فعولن ثری خا فعولن ک طین کل فعولن و در این قطعه پنج اصل و دو بیت ملحق است

## ۲ اصل

ثراب و رغام و ثری خاک و طین گل
وطن جای که گرم و رزد ربع منزل

**شرح** تراب بضم تاء قرشت و تخفیف راء قرشت و الف و باء ابجد و ترب و تربه بضم و ترباء بضم تاء و فتح راء و مد و تورب و ترباء بفتح و مد و تیره بفتح تاء و سکون راء و فتح یاء و تری بر وزن نامیز و رغام بفتح راء قرشت و تخفیف غین ضطغ و الف و میم بر وزن بغل نیز و ثری بفتح ثاء ثخذ و تخفیف راء قرشت و الف مقصوره منقلبه از یاء و ثریاء بفتح و مد نیز هر یازده عربیست بمعنی خاک تراب بلغات مطلق خاک خشک را گویند جمع تراب اتربه بفتح همزه و کسر راء و تربان بکسر است رغام خاک نرم یا ریگ مخلوطه بخاک و ثری و ثراء خاک نمناک را گویند جمع ثری اثراء بفتح و مد است طین بکسر طاء حطی و یاء حطی و نون عربیست بمعنی گل پاره اش را طینه گویند وطن بفتح واو و فتح و سکون طاء حطی و نون و موطن بر وزن مجلس نیز عربیست بمعنی جای یعنی جا افاده می جمعش اوطان بفتح و فعلش از باب ضرب مستعمل است کرم بفتح کاف و سکون راء قرشت و میم عربیست بمعنی رز یعنی تاک انگور بستانی و بری مطلقا جمعش کروم بضم است رز بفتح راء بی نقطه و سکون زای فارسیست و ربع بفتح راء قرشت و سکون

شرح العيون لابن نباته ۵۲



بنا بر شهرت تفسیر **اصل** بان شده
ده اسبند در تراختن هر یکی را
بترتیب نامیست روشن نه مشکل
**شرح**
مجلی مصلی مسلی و تالی جومر تاح و عاطف خطی و مؤمل
**اصل**
لطیم و سکیت ارب و حاجت عرق و خوی
فؤاد است و قلب و جنان و خشا دل

**شرح** لطیم بفتح لام و کسر طاء حطی و یاء حطی و میم عربیست بمعنی اسب بضم سکیت
بضم سین سعفص و تخفیف و تشدید کاف مفتوحه و سکون یاء حطی و تاء قرشت عربیست
بمعنی اسب دهم ارب بکسر همزه و سکون راء قرشت و باء ابجد بر وزن نعمه و سعد راء
بفتحتین و معرب بحرکات راء نیز عربیست بمعنی حاجت یعنی نیاز و حاجت نیز عربی
و جمعش حاج بتخفیف جیم و حاجات و حوائج بفتح و حوج بر وزن عنب است نا بشهرت
تفسیر بان شده عرق بفتح عین سعفص و فتح راء قرشت و قاف عربیست بمعنی خوی
خوی بفتح خاء با نقطه و واو معدوله و یاء دو نقطه در پایین فارسیست فؤاد
بضم فاء و تخفیف همزه و الف و دال ابجد فواد بفتح فاء و تخفیف واو و الف و دال
ابجد نیز و قلب بفتح قاف و سکون لام و باء ابجد و جنان بفتح جیم و تخفیف نون و الف
و نون دیگر و خشا بفتح خاء حطی و تخفیف شین قرشت و الف منقلبه از واو همه
عربیست چهار اول بمعنی دل و خشا مر بمعنی مطلق چیزی که درون شکم در
حجابست از سپرز و جگر و شکمبه و امثال آن پس تفسیرش بخصوص دل خالی از
تکلف نباشد و اول مذکر و جمعش افئده بفتح همزه و کسر ثالث و جمع قلب قلوب

شماره ........ **یادداشت**

تاریخ ..... ۱ / ۸ ..... ماه ..... ۱۳۴۸ ..... تلفن ..........

| | | | |
|---|---|---|---|
| بالکرم ترکیس سوریه | ۵/۱۱ ۴/۵ | ۱/۲۶ | ۴۴۰ |
| » » سبز | ۶/۹ ۶/۴ | ۴۰/۲ | ۶۶۰ |
| | | | ۵۶۵ |
| جمع جمعیاں | | | |

جمع کل ۲۴۸۶۰ ر

بمعنی ... بفتح همزه و کسر ثالث و جمع قلب قلوب





بضم و جمع حشا احشاء بفتح و مذاست و فواد بمعنی درد دل نیز آمده و مبایدد
اصل سیم از قطعه سی و هفتم دل بکسر دال بی نقطه و سکون لام فارسیست و معرب
دل بفتح دال و تشدید لام است

# اصل

بدیزه دو دیگر الحاق مکن
یکی هست قاشور دیگر چه فنکل

**شرح** یعنی با این اسب دهمین که از اهکیت گویند دو نام دیگر الحاق کن یعنی
از داد و نام دیگر هست یکی قاشور است بقاف و الف و ضم راء قرشت و واو و را
قرشت بر وزن صاحب نیز و دیگر فنکل است بکسر فاء و سکون سین سعفص
و کسر کاف و لام بر وزن قنفد و زنبور این اسب هم را اسم نام باشد و اکثر
شراح گفته اند که قاشور اسب یازدهم و فنکل اسب دوازدهم را گویند از باب
اشتباه است چه نامی از برای غیر ده اسب از اهل لغت منقول نیست ملحق

لبن خشت خام است و اجر چه پخته
عسر ضد آسان عویص است مشکل

**شرح** لبن بفتح لام و کسر باء ابجد و نون بر وزن مثل و ابل نیز عربیست
بمعنی خشت خام و واحدش لبنه بکسر لام و سکون باء است اجر بضم همزه و الف و
ضم و کسر جیم و تخفیف و تشدید راء قرشت و اجور بر وزن قاشور و یاجور
بتبدیل همزه بیاء حطی و اجوربر وزن صبور و اجرون بفتح همزه و ضم و کسر
جیم نیز همه فارسی معربست بمعنی خشت پخته عسر بفتح عین سعفص و کسر
سین سعفص و راء قرشت بر وزن امیر نیز عربیست بمعنی چیز ضد آسان یعنی دشوار
و هر دو صفه مشبهه است اول از عسر بضم و ضمتین و بفتحتین از باب علم و
ثانی از عسر بضم و عسا بفتح از باب حسن بمعنی دشوار شدن چیزی و ضد

بکسر ضاد ضظغ و شد دال ابجد نیز عربی واز لغات اضداد و بمعنی مخالف و مثل
وامده است و دراینجا معنی اول مراد است بنا بر شهرت تفسیر بان شده عویص
بفتح عین و کسر واو و یاء حطی و صاد سعفص عربیست بمعنی چیز دشوار پیچ
تفسیرش بمشکل بمعنی پوشیده و پنهان مجاز است و ان صفه مشبهه از عوض
بفتحتین و فتح از باب علم و منع بمعنی دشوار شدن چیز پیت و مشکل بضم میم و
سکون شین قرشت و کسر کاف نیز عربیست بنا بر شهرت تفسیر بان شده **ملحق**

**حصان است حجر از ماد یان**
**فلو مهر کره شتر بچه قرمل**

**شرح** حصان بکسر حاء حطی و تخفیف صاد سعفص و الف و نون عربیست
بمعنی اسب نر جمعش حصن بضمتین است حجر بکسر حاء حطی و سکون جیم و راء
قرشت عربیست بمعنی ما دیان و جمعش حجور و حجوره بضم و احجار بفتح است
فلو بفتح و ضم فاء و ضم لام و شد واو و بر وزن مثل نیز و مهر بضم میم و سکون
هاء و راء قرشت مهر دو عربیست بمعنی کره لکن اول کره نر خر و اسب و شتر خواره
یا یکساله و ثانی کره نر اسب را گویند مطلقا جمع فلو افلاء بفتح و مد است و فلاو
بفتح و قصر و مونثش فلوه بفتح و ضم فاء و شد واو و فلوه بکسر و تخفیف از جمله
وزن شعر جمع مهر مهار بفتح و مهاره بکسر و مونثش مهره و جمعش مهر
بر وزن رطب و مهرات بضم میم و فتح هاء و اسقاط حرف عطفش از جهت ضرورت
شعر است قرمل بکسر قاف و سکون راء قرشت و کسر لام عربیست بمعنی شتر بچه
نر و ماده خراسانی یا شتر بچه دو کوهان جمعش قرامل بفتح است **اصل**

## القطعة التاسعة فی بحر المتقارب المثمن المقصور

یعنی قطعه نهم در بحر متقارب مثمن مقصور است و ان بحر یست که هر مصراع





از تقطیع سه فعولن با نون و یک فعول بسکون لام حاصل شود چنانکه ناظم
گفته **نظم** یا عارضت مثل خورشید و ماه کرت در تقارب شوا شتبا
فعولن فعولن فعولن فعول بخوانش برابر وزن هر صبحگاه و وجه تسمیه
این بحر گذشت در قطعه اول و در این قطعه ده بیت اصل و سه بیت ملحق است **اصل**

**ثمر میوه حب دانه و تبن کاه**
**طریق و سبیل صراط است راه**

**شرح** ثمر بفتح ثاء ثخذ و فتح میم و راء قرشت بر وزن سحاب نیز عربیست بمعنی
میوه مادام که در درخت باشد واحدش ثمره بفتحتین و ثمره بر وزن ندسه و جمعش
ثمار بکسر و جمع جمعش اثمار بفتح است حب بفتح حاء حطی و شد باء ابجد عربیست
بمعنی جنس دانه از گندم و جو و غیره مطلقا واحدش حبه و جمع حبه حبات بفتح و
جمع جمعش حبوب بضم و حبان بر وزن رمان است تبن بکسر و فتح تاء قرشت و سکون
باء ابجد و نون عربیست بمعنی کاه گندم و جو و غیره مطلقا طریق بفتح طاء حطی
و کسر راء قرشت و یاء حطی و قاف و سبیل بفتح سین سعفص و کسر باء ابجد و یاء
حطی و لام و سبیله با تاء نیز و صراط بکسر صاد سعفص نیز و زراط بکسر زای نیز
هر سه عربیست بمعنی راه طریق و سبیل مونث نیز مستعمل و جمع اول اطرق بفتح
همزه و ضم راء و طرق بضمتین و جمع ثانی سبل بضمتین است **اصل**

**صبی کودک و شیخ خواجه بفر دمر**
**دمر و جند و جیش است و عسکر سپاه**

**شرح** صبی بفتح صاد سعفص و کسر باء ابجد و شد یاء حطی عربیست بمعنی
کودک یعنی پسر از شیر باز گرفته تا حد بلوغ جمعش اصبیه و اصب و صبوه و صبیه
و صبیان بکسر و ضم و مونثش صبیه و جمعش صبایا بفتح است و ان صفه مشبهه

بمعنی فاعل او صبوه بفتح از باب نصر بمعنی میل کردن بجهل است و چون کودک
مایل بجهل است لهذا صبیش نامیده اند و تخفیفش از جهة وزن شعر است شیخ
بفتح شین قرشت و سکون یاء حطی و خاء ثخذ و شیخون بفتح شین و ضم خاء نیز
عربیست بمعنی خواجه یعنی مرد پیر مطلقا یا از پنجاه یا از پنجاه و یک تا آخر عمر یا تا هشتاد سال جمعش شیوخ بضم و کسر و اشیاخ بفتح و شیخه بکسر شین و فتح و سکون یاء و شیخان
بکسر و شیخه بروزن رحمه و مشیخه بفتح میم و کسر شین و مشیوخاء بفتح و مد و شیخا
بی واو و مشایخ بفتح میم و کسر یاء و مونثش شیخه است و مشایخ را اصل هم از قطعه
سی و هشتم پس مکرر باشد خواجه بفتح خاء با نقطه و واو معدوله فارسیست
نفس بفتح نون و فاء و سین سعفص عربیست بمعنی دم یعنی بادی که از دهن و بینی
بدر رود و برآید جمعش انفاس بفتح است دم بفتح دال بی نقطه فارسیست
جند بضم جیم و سکون نون و دال ابجد و جیش بفتح جیم و سکون یاء حطی و شین
قرشت و عسکر بفتح عین سعفص و سکون سین سعفص و کاف و راء قرشت اول
و ثانی عربی و ثالث معرب لشکر فارسیست بمعنی سپاه جمع اول جنود بضم و جمع
ثانی جیوش بضم و جمع ثالث عساکر بفتح است

## اصل

عرض خواسته طارف و تالد دان
نوش ایک هن دلا ز فاید تبا

شرح عرض بفتح عین سعفص و فتح و سکون راء قرشت و ضاد ضظغ عربیست
بمعنی خواسته یعنی متاع و هر ما یحتاج و هر مالی غیر سیم و زر و آنرا نیز گویند جمعش
اعراض بفتح است خواسته بفتح خاء با نقطه و واو معدوله فارسیست و چون
مال و اسباب را همه کس خواهان است لهذا خواسته اش نامیده اند طارف بطاء حطی
و الف و کسر راء قرشت و فاء و بروزن امیر و مثل و قفل و مطوف بضم میم و فتح را





بهر و تالد بتاء قرشت و الف و کسر لام و دال ابجد و بروزن بغل و قفل و فرس و
امیر و کتاب و اتلاد بفتح و متلد بضم و فتح لام نیز لف و نشر مرتب است طارف
عربیست بمعنی مال نو یعنی مالی که تازه در نزد این کس بهم رسیده باشد تالد عربیست
بمعنی مال کهن یعنی مالی که از قدیم در نزد این کس بهم رسیده یا بوده باشد و آن
صفت مشبهه از تلود بضم از باب نصر و ضرب بمعنی کهنه شدن مال است حرف
شین ساکن در تالدش و در نوش ضمیر غایب و راجع بخواسته و بمعنی آن و فا در سیم
الحاقش از جهة وزن شعر است فاسد بفا و الف و کسر سین سعفص و دال ابجد
بروزن امیر نیز عربیست بمعنی چیز تباه یعنی برطرف شده جمعش فسدی بفتح و قصر و امت
وهر و صفت از فساد بفتح و فسود بضم از باب نصر و ضرب و حسن بمعنی تباه شدن

## اصل

غد و امس هستند فردا و دی
جو ابیض سفید است و اسود سیاه

شرح غد بفتح غین ضظغ و سکون دال ابجد و واو محذوفه و امس بفتح همزه
و سکون میم و حرکات مبنیه سین سعفص لف و نشر مرتب است غد عربیست بمعنی فردا یعنی روز
آینده امس عربیست بمعنی دی یعنی روز گذشته جمعش آمس و آموس و آماس بهمزه
و الف است و آن در وقتی که معرفه بعلم باشد نزد بعضی مبنی بحرکات ثلث و نزد
بعضی معربست در وقتی که معرفه بعلم یا الف و لام یا نکره یا مضاف باشد باتفاق
معربست دی بکسر دال بی نقطه فارسیست و از دیک با کاف عجمی نیز گویند ابیض
بفتح همزه و سکون باء ابجد و یاء حطی و ضاد ضظغ عربیست بمعنی چیز سفید
جمعش بیض بکسر و مونثش بیضاء بفتح و مد است اسود بفتح همزه و سکون
سین سعفص و فتح واو و دال ابجد چیز سیاه است و آن صفت مشبهه از سواد

بفتح بمعنی بنا شد نشست و هم گذشت در ملحق نجم از قطعهٔ ششم **اصل**

ذنوبست و غربست و سجلست دلو
رکی حب و بئر و قلیب است چاه

**شرح** ذنوب بفتح ذال ثخذ و تخفیف نون مضمومه و واو و باء ابجد و غرب بفتح غین ضظغ و سکون راء قرشت و باء ابجد و سجل بفتح سین سعفص و سکون جیم و لام هر سه عربیست بمعنی دلو خالی یا پر آب را گویند مطلقا خواه پر و خواه خالی و جمعش اذنبه و ذنائب بفتح و ذناب بکسر است و غرب دلو بسیار بزرگ خالی و سجل دلو بسیار بزرگ پر آب را گویند و ثانی مذکر مستعمل و جمعش سجال بکسر و سجول بضم است و دلو بفتح دال ابجد و سکون لام و واو نیز عربی است و گاهی مذکر مستعمل و جمعش ادل بفتح و دلاء بکسر و دلو و دلی بر وزن حلی و غنی است بنا بر شهرت تفسیر یافته شده و رکی بفتح راء قرشت و کسر کاف و شد یاء حطی و حب بضم جیم و شد باء ابجد و بئر بکسر باء ابجد و سکون همزه و راء قرشت و قلیب بفتح قاف و کسر لام و یاء حطی و باء ابجد هر چهار عربیست رکی بمعنی چاهها و باقی بمعنی چاه و رکی چاهها را نیز گویند واحدش رکیه بر وزن عنبه و تفسیر جمع بمفرد از جهت ضرورت شعر است و حب چاه نو یا چاه پر آب بعید القعر یا چاه بسیار کهنه یا چاهی را گویند که مردمان از احفر نکرده باشند بلکه یافته شده باشد جمعش احباب بفتح و حباب بکسر و حببه بر وزن عنبه است و بئر چاه نو را گویند و آن مؤنث مستعمل و جمعش آبار بفتح و ابار بهمزه و الف و ابور بفتح اول و ضم ثالث و بئار بکسر است و قلیب چاه نو یا چاه بزرگ کهنه را گویند و آن مؤنث نیز مستعمل و جمعش قلب بفتح و قلب بضم و ضمتین است **اصل**

حجی حجر و لب عقل و نهیه خرد
خطا جرم و ذنب است عصیان گناه





**شرح** حجی بکسر حاء حطی و تخفیف جیم و الف مقصوره منقلبه از واو و حجر بکسر حاء حطی و سکون جیم و راء قرشت و لب بضم لام و شد باء ابجد و عقل بفتح عین سعفص و سکون قاف و لام و نهیه بضم نون و سکون هاء و یاء حطی و تاء هر پنج عربیست بمعنی خرد یعنی عقل و دانش جمع حجی احجاء بفتح و مد و جمع حجر احجار و حجوره بضم و احجار بفتح و جمع لب الباب و البب بفتح و تخفیفش از جهت وزن شعر و جمع عقل عقول بضم و جمع نهیه نهی بضم و قصر و حذف حرف عطف از حجر و عقل از جهت ضرورت شعر است و حجر بحرکات حاء حطی بمعنی کنار نیز آمده و گذشت در اصل دوازدهم از قطعهٔ چهارم خرد بکسر خاء با نقطه و فتح راء بی نقطه و دال بی نقطه فارسی خطاء بفتح خاء ثخذ و تخفیف طاء حطی و الف ممدوده و خطاء بفتح خاء و سکون و فتح طاء حطی و همزه بر وزن مثل و خطیئه نیز و جرم بضم جیم و سکون راء قرشت و میم و جرم و جرم بر وزن کلمه نیز و ذنب بفتح ذال ثخذ و سکون نون و باء ابجد و عصیان بکسر عین سعفص و سکون صاد سعفص و یاء حطی و الف و نون هر شش عربیست بمعنی گناه یعنی نافرمانی خطاء بفتحتین گناه غیر عمد و خطاء بکسر و خطیئه گناه از روی عمد را گویند جمع خطیئه خطایا بفتح و قصر و خطائی بفتح خاء و شد یاء و جمع جرم اجرام بفتح و جروم بضم و جمع ذنب ذنوب بضم و جمع جمعش ذنوبات بضم و فعل خطا از باب علم و جرم و عصیان از باب ضرب و ذنب از باب نصر مستعمل است **اصل**

حطب هیزم است و ضرام و حصب
فروزینه عشب و کلاء دان گیا

**شرح** حطب بفتح حاء حطی و طاء حطی و باء ابجد عربیست بمعنی هیزم یعنی هیمه ضرام بکسر ضاد ضظغ و تخفیف راء قرشت و الف و میم و حصب بفتح حاء حطی و فتح صاد سعفص و باء ابجد و حصب بفتح حاء حطی و فتح و سکون صاد ضظغ

و باء ابجد نیز هر سه عربیست بمعنی فروزینه یعنی هیزم و هیزم و خاشاکی که بدان آتش
افروزند فروزینه بضم فا رسیست عشب بضم عین سعفص و سکون شین قرشت
و باء ابجد و کلاء بفتح کاف و فتح لام و همزه و خشیش گیاه خشک و کلاء گیاه
تر و خشک را گویند مطلقا جمع عشب اعشاب بفتح و جمع کلاء اکلاء بفتح و مد
گیاه بکسر کاف عجمی و تخفیف یاء دو نقطه در پایین و الف و هاء زائده فارسی والحاق
هاء از جهة وزن شعر است

## أصل

مناص و مفر جای بگریختن
معاذ و ملاذ است و ملجا پناه

شرح مناص بفتح میم و تخفیف نون و الف و صاد سعفص و مفر بفتح میم و فتح
فاء موافق استعمال و کسر فاء موافق قیاس و شد راء قرشت هر دو عربیست بمعنی جای
گریختن و هر دو اسم مکانست اول از مناص و نوص و نوص بفتح و مناص بکسر و
نوصا بفتحتین از باب نصر و ثانی از فر بفتح فاء و شد راء و فرار بکسر و مفر بفتحتین
و شد از باب ضرب بمعنی گریختن معاذ بفتح میم و تخفیف عین سعفص و الف و ذال
ثخذ و ملاذ بفتح میم و تخفیف لام و الف و ذال ثخذ و ملجا بفتح میم و سکون لام
و فتح جیم و همزه هر سه عربیست بمعنی جای پناه گرفتن و هر سه اسم مکانست اول
از عوذ بفتح و عیاذ بکسر و ثانی از لوذ بفتح و لواذ بحرکات لام و لیاذ بکسر هر دو
از باب نصر و ثالث از لجاء بفتح از باب منع و علم پناه گرفتن از یکی و هیچ
مصدر میمی نیز آمده است

## أصل

حکم داور و محکمه جای او
ولی بینه هم شاهد گواه

شرح حکم بفتح حاء حطی و فتح کاف و میم و حاکم نیز عربیست یعنی داور





یعنی حکم کننده جمعش حکام بضم حاء و شد کاف نیستان صفة از حکم و حکومت
بضم از باب نصر بمعنی حکم کردنست داور بدال بی نقطه مخفف داد آور و فارسیست محکمه بفتح
میم و سکون حاء حطی و فتح کاف و تاء زائده عربیست بمعنی جای حاکم و آن اسم
مکان از همان بابست وی بفتح واو و سکون یاء دو نقطه در پایین اسم اشاره بمعنی
او و در اشاره با انسان مستعمل و فارسیست بینه بفتح باء ابجد و شد یاء حطی
و نون و تاء مبالغه و شاهد بشین قرشت و کسر هاء و دال ابجد هر دو عربیست
اول بمعنی ظاهر سازنده و ثانی بمعنی گواهی دهنده و چون گواه ظاهر سازنده مدعیست
لهذا بینه اش نامیده اند جمع اول بینات و جمع ثانی شهد بفتح و جمع جمعش شهود
بضم و اشهاد بفتح است و هر دو صفت مشبهه است اول از بیان بفتح از باب ضرب
بمعنی ظاهر ساختن و ثانی از شهادت بفتح از باب علم بمعنی گواهی دادن و ایراد
ولی در ولی بینه از جهة وزن شعر است گواه بضم کاف عجمی فارسیست

## أصل

ذهاب و مجی رفتن و آمدن
سیاحت بگشتن سباحت شناه

شرح ذهاب بفتح ذال ثخذ و تخفیف هاء و الف و باء ابجد و ذهوب بضم و مذهب
بر وزن مفعل نیز و مجی بفتح میم و کسر جیم و یاء حطی و همزه و مجیء و مجیئة بفتح
نیز لف و نشر مرتب است سه اول عربی و مصدر باب منع است بمعنی رفتن و
سه ثانی عربی و مصدر باب ضربست بمعنی آمدن و قصر مجی از جهة وزن شعر است
سیاحة بکسر سین سعفص و تخفیف یاء حطی و تاء مصدریه و سیوح و سیحان
بفتحتین و سیح بفتح نیز عربی و مصدر باب ضربست بمعنی بگشتن یعنی گردیدن
سباحة بکسر سین سعفص و تخفیف باء ابجد و حاء حطی و تاء مصدریه و
سبح بفتح و عوم بفتح عین سعفص و سکون واو و میم نیز هر سه عربی و مصدر

اول و ثانی از باب منع و ثالث از باب نصر بمعنی شنا یعنی کردن در آب شنا بکسر شین
با نقطه و تخفیف نون و الف و هاء زائد فارسی والحاق هاء از جهة رعایت قافیه است ملحق

چه مملوک عبد است و مولی غلام
وصیفه امه جاریه هست داه

شرح مملوک بفتح میم و سکون میم و بکسر و ضم لام و واو و کاف و عبد بفتح عین
سعفص و سکون باء ابجد و دال ابجد و عبدل بفتح عین و سکون باء و فتح دال و لام
نیز و مولی بفتح میم و سکون واو و لام و الف مقصوره هر چهار عربیست بمعنی غلام
مؤنث اول مملوکه و جمع عبد عبدون و عبید و معبده بر وزن مرحمه و معابد
بفتح و اعبد بفتح همزه و ضم باء و معبوداء بفتح و مد و عباد بکسر و عبدان بکسرتین
و شد دال و عبدان بکسر و ضم و عبدا بکسرتین و شد دال و مد و قصر و عبد
بضمتین و بر وزن عضد و جمع جمعش اعابد بفتح و جمع مولی موالی بفتح و مؤنثش
مولاة بفتح است و صیفه بفتح واو و کسر صاد سعفص و یاء حطی و فاء و تاء تانیث
و امه بفتح همزه و تخفیف میم و تاء مدوره و واو محذوفه و جاریه بجیم و الف و کسر راء
قرشت و تخفیف یاء حطی و تاء تانیث هر سه عربیست بمعنی داه یعنی کنیز جمع
وصیفه وصائف بفتح واو و کسر همزه و جمع امه اموات بفتحتین و اماء بکسر و مد
و آم بضم همزه و الف و تنوین میم و اموان بحرکات همزه و سکون میم و جمع جاریه جواری
بفتح و اسقاط حرف عطف از امه و جاریه از جهت وزن شعر است و جاریه بمعنی کشتی
نیز آمده و مناسبت در اصل دوم از قطعه سی ام داه بدال بی نقطه فارسیست ملحق

قعیده حلیله ظعینه ربض
زن و بعل شوهر دنیه کلاه

شرح قعیده بفتح قاف و کسر عین سعفص و یاء حطی و نون و تاء تانیث و حلیله

وظعینه



و ظعینه و حلیل و ربض بفتح راء قرشت و فتح باء ابجد و ضاد ضظغ و بر وزن فعل و
عنق و وطیئه هر هشت عربیست بمعنی زن قعیده و حلیله و حلیل و ربض مطلق زن
و ظعینه زنی را گویند که در کجاوه باشد و اسقاط حرف از حلیله و ظعینه و ربض از جهة
وزن شعر است و ربض بفتحتین بمعنی دیوار بیرون شهر و قلعه نیز آمده و گذشت در اصل
چهارم از قطعه چهارم بعل بفتح باء ابجد و سکون عین سعفص و لام عربیست بمعنی
شوهر زن جمعش بعال بکسر و بعول بضم و مؤنثش بعله و بعل است نیز و نام بتی است که
قوم الیاس در زمین بعلبک می پرستیدند نیز آمده و گذشت در اصل هشتم از قطعه
دوم دنیه بفتح دال ابجد و شد نون مکسوره و شد یاء حطی و تاء عربیست بمعنی کلاه
بزرگ بلندی که مخصوص قاضیان است و وجه تسمیه اش با این اسم تشبیه است بدن
بمعنی خم در بزرگی و بلندی و تخفیف نون از جهة وزن شعر است ملحق

غداة و مسا بامداد است و شام
عشا وقت خفتن قلنسو کلاه

شرح غداة بفتح غین ضظغ و تخفیف دال ابجد و الف و تاء و مساء بفتح میم و
تخفیف سین سعفص و مد لف و نشر مرتب است غداة عربیست بمعنی زمان میان
طلوع صبح و طلوع آفتاب جمعش غدو بضمتین و شد واو و غدوات بفتحتین و غدایا
بفتح غین و کسر ذال و شد یاء و غدایا بفتحتین و قصر و تفسیرش ببامداد بمعنی
زمان داد و از آن صبح مجاز و از باب تسمیه کل است باسم جزء و بامداد فارسی و مرکب
از بام بمعنی صبح و ازداد بمعنی فرهاد است مساء عربیست بمعنی شام یعنی زمان
میان غروب آفتاب عشا بکسر عین سعفص و تخفیف شین قرشت و مد عربیست
بمعنی وقت خفتن یعنی از اول وقت نماز شام تا آخر وقت خفتن که از غیبوبه
شفق تا آخر ثلث اول شب تا آخر شب است قلنسو بفتح قاف و تخفیف لام مفتوحه

وسکون

وسکون نون وضم سین سعفص وفتح واو وتاء وقلنسیه بضم قاف وتخفیف لام مفتوح وسکون نون وکسر سین سعفص وفتح یاء حطی وتاء نیز عربیست بمعنی کلاه حبشی قلانس وقلانیس بفتح قاف وکسر نون وقلاسی بفتح قاف وشد یاء است وقصر وعشا وممدنا وتلنسوهکی از جمله نیز درست شرست

## اصل

## القطعة العاشرة فی بحر الخفیف المسدس المخبون المحذوف

**شرح** الخفیف بخاء ثخذ وفاء وباء حطی وفاء دیگر صفة مشبهه بمعنی فاعل از خفّ وخفه بکسر وفتح از باب ضرب یعنی سبک شد نسبت المسدّس بمیم وسین سعفص ودال ابجد بصیغه اسم مفعول مضاعف از باب تفعیل است التدلیس شش سو کردن یعنی قطعه دهم در بحر خفیف مسدس مخبون محذوف وفشان بحر بیست که هر مصراعش از تقطیع فعلاتن مفاعلن فعلن حاصل شود چنانکه ناظمی گفته **نظم** هم موزون نا فناب لقا وزن بحر خفیف جست انما

فعلاتن مفاعلن فعلن     گفتم این است بحر شای دنیا

وگاهی بدل فعلاتن فاعلاتن آمده ودر این وقت سالم است چنانکه صدر وابتدا یعنی از مصاریع این قطعه وقطعات بعد از این قبیل است وفی الحقیقه این بحر از فروع خفیف است چه اصلش در فارسی وعربی هر مصراعی وفاعلاتن مستفعلن فاعلاتن است وجه تسمیه این بحر خفیف مسدس مخبون محذوف آنست که خفیف بمعنی سبک است چون این بحر سبک ترین بحرها است ودر وزن چهار در هر رکن آن دو سبب خفیف محیط است بوند لهذا خفیفش نامیده اند وچون هر بیت این بحر از ارکان سه اسه حاصل شده لهذا مسدس نامیده اند وچون از هر رکن حرف ثانی ساکن سبب خفیف که در اول وثالث الف ودر ثانی سین است حذف ومستفعلن بمفاعلن که هم وزن آنست نقل شد لهذا مخبونش نامیده اند چه خبن نزد





عروضیان حذف حرف ثانی ساکن رکن است وچون از عروض وضرب لفظ تن که سبب خفیف است ساقط وفعلا بفعلن که هم وزن آنست نقل شده لهذا محذوفش نامیده اند چه حذف نزد عروضیان اسقاط سبب خفیف است از آخر رکن وتقطیعش چنین است من و عن از فعلاتن الی وحت مفاعلن تا تا فعلن ودر این قطعه دو بیت اصل ودو بیت ملحوقات

## اصل

من و عن از الی وحتی با

این کو کیف چون ازم واوبا

**شرح** من بکسر میم وسکون وفتح وکسر نون وعن بفتح عین سعفص وسکون وکسر نون هر دو عربیست بمعنی از واول بمعنی الذی مانند فاجتنبوا الرجس من الاوثان وبمعنی بعض مانند انفقوا من الدراهم وبمعنی بدل مانند لو نشاء لجعلنا منکم ملائکة وبمعنی فی مانند اروبی ماذا خلقوا من الارض وبمعنی با مانند ینظرون الیک من طرف خفی وبمعنی عن مانند فویل للقاسیة قلوبهم من ذکر الله وبمعنی علی مانند ونصرناه من القوم الظالمین وبمعنی الی مانند انا اقرب منه وبمعنی عند مانند لن تغنی عنهم اموالهم ولا اولادهم من الله شیئا نیز آمده است والحرف نونش ساکن است اگر ما بعدش متحرک باشد مانند منک ومفتوح اگر معرفه بالف لام باشد مانند من الله ومکسور است اگر غیر معرفه بالف ولام باشد مانند من الله ومکسور است اگر غیر معرفه بالف لام باشد مانند من ابنک وثانی بمعنی بدل مانند لا تجزی نفس عن نفس شیئا وبمعنی بعد مانند لترکبن طبقا عن طبق وبمعنی علی مانند ومن یبخل فانما یبخل عن نفسه وبمعنی جانب ووقتی که داخل شود بر او من مانند جلست من عن یمینک نیز آمده است وآن بر پنج معنی اول حرف جر بمعنی جانب اسم نونش ساکن است اگر بعدش متحرک باشد مانند عنک

وسکون نون وضم سین سعفص وفتح واو وتاء وقلنسیه بضم قاف و تخفیف لام مفتوحه وسکون نون وکسر سین سعفص وفتح باء حطی و تاء نیز عربیت بمعنی کلاه حبشی قلانس وقلانیس بفتح قاف وکسر نون وقلاسی بفتح قاف وشد یاء است وقصر وعشا وحذف تاء قلنسوه کی از جمله نیز ورد شیر بیت

## اصل

## القطعة العاشرة فی بحر الخفیف المسدس المخبون المحذوف

**شرح** الخفیف بخاء ثخذ وفاء و یاء حطی و فاء دیکر صفة مشبهه بمعنی فاعل از خف وخفه بکسر و فتح از باب ضرب یعنی سبک شد السدس المسدس بمیم و سین سعفص و شد دال ابجد بصیغه اسم مفعول مضاعف باب تفعیل است التسدیس شش سو کردن یعنی قطعه دهم در بحر خفیف مسدس مخبون محذوف وآن بحر یست که هر مصراعش از تقطیع فعلاتن مفاعلن فعلن حاصل شود چنانکه ناظمی کفته **نظم** ای موزون ناب لقا وزن بحر خفیف جستانا

فعلاتن مفاعلن فعلن کفتم این است بحر شاء ای دنیا

وکاهی بدل فعلاتن فاعلاتن اید در این وقت سالم است چنانکه صدر و ابتدا یعنی از مصاریع این قطعه و قطعات بعد از این قبیل است وفی الحقیقة این بحر از فروع خفیف است چه اصلش در فارسی و عربی هر مصراعی و فاعلاتن مستفعلن فاعلاتن است و وجه تسمیه این بحر خفیف مسدس مخبون محذوف آنست که خفیف بمعنی سبک است و چون این بحر سبک ترین بحرها است در وزن چه در هر رکن اند و سبب خفیف محیط است بوند لهذا خفیفش نامیده اند و چون هر بیت این بحر از ارکان سد اسیه حاصل شده لهذا مسدس نامیده اند و چون از هر رکن حرف ثانی ساکن سبب خفیف که در اول و ثالث الف و در ثانی سین است حذف و مستفعلن بمفاعلن که هم وزن است نقل شده لهذا مخبونش نامیده اند چه خبن نزد





عروضیان حذف حرف ثانی ساکن رکن است و چون از عروض و ضرب لفظ تن که سبب ... نقل شده لهذا محذوفش نامیده ...

... نیظرون الیک من طرف خفی و بمعنی عن مانند فویل للقاسیة ... من ذکر الله وبمعنی علی مانند و نصرناه من القوم الظالمین و بمعنی الی مانند انا قریب منه و بمعنی عند مانند لن تغنی عنهم اموالهم ولا اولادهم من الله شیئا نیز آمده است وآخر نونش ساکن است اکر ما بعدش متحرک باشد مانند منک و مفتوح است اکر معرفه بالف لام باشد مانند من الله و مکسور است اکر غیر معرفه بالف و لام باشد مانند من الله و مکسور است اکر غیر معرفه بالف لام باشد من ابنک و ثانی بمعنی بدل مانند لا تجزی نفس عن نفس شیئا و بمعنی بعد مانند لترکبن طبقا عن طبق و بمعنی علی مانند و من یبخل فانما یبخل عن نفسه و بمعنی جانب و قتی که داخل شود بر او من مانند جلست من عن یمینک نیز آمده است و آن ببر ینج معنی اول حرف جر و بمعنی جانب اسم و نونش ساکن است اکر بعدش متحرک باشد مانند عنک

وسکون نون وضم سین سعفص وفتح واو وتاء وقلنسیه بضم قاف وتخفیف لام مفتوح
وسکون نون وکسر سین سعفص وفتح یاء حطی وتاء نیز عربیست بمعنی کلاه حبش
قلانس وقلانیس بفتح قاف وکسر نون وقلاسی بفتح قاف وشد یاء است وقصص مسا
وعشاو حذف تاء ... دت شعر ... **اصل**

ال...

**شرح** الخ

از خفف وخ...

سعفص وشد...

شش سو کرد...

بحر نیست که...

ناظمی گفت...

وکاهی بدل ...

از مضارع این قطعه و قطعات بعد از این قبیل است ... بحر از فروع

خفیف است چه اصلش در فارسی و عربی هر مصراعی دو فاعلاتن مستفعلن

فاعلاتن است وکثیر استعمال این بحر خفیف مسدس مخبون محذوف است که

خفیف بمعنی سبک است و چون این بحر سبک ترین بحرها است در وزن چه در

هر رکن او و سبب خفیف محیط است بود لهذا خفیفش نامیده اند و چون هر بیت

این بحر از ارکان سداسیه حاصل شده لهذا مسدس نامیده اند و چون از هر

رکن حرف ثانی ساکن سبب خفیف که در اول و ثالث الف و در ثانی سین است حذف

ومستفعلن بمفاعلن که هم وزن است نقل شده لهذا مخبونش نامیده اند چه خبن نزد





عروضیان حذف حرف ثانی ساکن رکن است و چون از عروض و ضرب لفظ تن که
سبب خفیف است ساقط و فعلا بفعلن که هم وزن است نقل شده لهذا محذوفش
نامیده اند چه حذف نزد عروضیان اسقاط سبب خفیف است از آخر رکن و تقطیعش
چنین است من و عن از فعلاتن الی و حت مفاعلن تا تا فعلن و در این
قطعه دو بیت اصل **اصل** و دو بیت ملحق است

من و عن از الی و حتی با
این کو و کیف جوز ام و او با

**شرح** من بکسر میم و سکون و فتح و کسر نون و عن بفتح عین سعفص و سکون
و کسر نون هر دو عربیست بمعنی از و اول بمعنی الذی مانند فاجتنبوا الرجس من
الاوثان و بمعنی بعض مانند اتدت من الدراهم و بمعنی بدل مانند لو نشاء لجعلنا
منکم ملائکة و بمعنی فی مانند ادونی ماذا خلقوا من الارض و بمعنی با مانند
ینظرون الیک من طرف خفی و بمعنی عن مانند فویل للقاسیة قلوبهم من ذکر الله
و بمعنی علی مانند و نصرناه من القوم الظالمین و بمعنی الی مانند انا قریب منه
و بمعنی عند مانند لن تغنی عنهم اموالهم ولا اولادهم من الله شیئا نیز آمده است
و آخر حرف نونش ساکن است اگر ما بعدش متحرک باشد مانند منک و مفتوح است
اگر معرفه بالف لام باشد مانند من الله و مکسور است اگر غیر معرفه بالف و لام
باشد مانند من الله و مکسور است اگر غیر معرفه بالف لام باشد من ابنک و ثانی
بمعنی بدل مانند لا تجزی نفس عن نفس شیئا و بمعنی بعد مانند لترکبن طبقا عن طبق
و بمعنی علی مانند و من یبخل فانما یبخل عن نفسه و بمعنی جانب و وقتی که داخل
شود بر او من مانند جلست من عن یمینک نیز آمده است و آن بدین معنی اول
حرف جر و بمعنی جانب اسم و نونش ساکن است اگر بعدش متحرک باشد مانند عنک

مکسور است اگر معرفه بالف لام یا غیر معرفه بالف لام باشد مانند عن الرجل و عن ابنك
الی بکسر همزه و تخفیف لام و الف مقصوره و حتی بفتح حاء حطی و فتح و شدّ تاء قرشت
و الف مقصوره هر دو عربیست بمعنی تا و اول بمعنی عند مانند جلست الیك و بمعنی
لام یعنی بمعنی از برای مانند و الامر الیك فانظری ماذا تأمرین و بمعنی فی مانند
لیجمعنکم الی یوم القیمة و بمعنی مع مانند لا تأکلوا اموالهم الی اموالکم و ثانی بمعنی مع
مانند اشتریت الفرس حتی سرجها نیز آمده است هر دو حرف جر است این بفتح همزه
و سکون یاء حطی و فتح نون عربیست بمعنی کو یعنی کجا است و در این وقت اسم نکره
متضمن معنی همزه استفهام و از برای سؤال از مکان و ازظروف مبنیه داخل بر زید
و اسم و محلًا منصوب از مکان و ازظروف مبنیه داخل بر فعل و اسم محلًا منصوب
و مفعول فعل مذکور است اگر مدخولش فعل باشد مانند این تکون و مفعول
فیه عامل مقدر و خبر مبتدا و اسم بعد مبتدا است اگر مدخولش اسم باشد مانند
این زید و بمعنی هر جا نیز آمده است و در انوقت اسم نکره متضمن معنی ان شرطیه و
ازظروف مبنیه زمانیه در فعل و محلًا منصوب و مفعول فیه شرط یا جزا است مانند
این تکن اکن کیف بفتح کاف و سکون یاء حطی و فتح فاء عربیست بمعنی چون
یعنی چونست و آن از برای سؤال از حال و اسم نکره مبنیه داخل بر فعل و اسم
و محلًا منصوب و مفعول مطلق فعل مذکور و یا حال از فاعل فعل مذکور یا حال از مفعول
فعل مذکور است اگر مدخولش فعل باشد مانند کیف قرأت سرًّا ام جهرًا در مفعول
مطلق و کیف سرت راکبا ام راجلا در حال و محلًا مرفوع و خبر مبتدا و اسم بعد
مبتداء است اگر مدخولش اسم باشد مانند کیف زید ام بفتح همزه و سکون میم و او
بفتح همزه و سکون میم و او بفتح همزه و واو هر دو عربیست بمعنی یا هر دو عطف

و از برای **اصل** نزد مبداست





## فی دو رأیت علی و رب کم چند
## نحن ما انا و انا ما

**شرح** فی بکسر فاء و یاء حطی عربیست بمعنی در و بمعنی علی مانند و لاصلبنکم فی
جذوع النخل و بمعنی لام مانند ان امرأة دخلت النار فی هرة حبستها و بمعنی من مانند
فی تسع آیات بینات و بمعنی با مانند و یرکب یوم الروع منا فوارس بصیرون فی
طعن الاباهر و الکلی و لغتی درنم بمعنی دهن مانند سمعت من فی زید و فعل امر حاضر
مانند فی بعهدك نیز آمده است و آن لهفت معنی اول حرف جر و بمعنی ثانی اسم و بمعنی ثالث
از اسماء مسند علی بفتح عین سعفص و تخفیف لام و الف مقصوره عربیست بمعنی بر و
بمعنی عند مانند و لهم علی ذنب و بمعنی مع مانند و اتی المال علی حبه مسکینا
و بمعنی عن مانند اذا رضیت علی بنو قشیر لعمر الله اعجبنی رضاها و بمعنی فی
مانند و دخل المدینة علی حین غفلة من اهلها و بمعنی من مانند اذا اکتالوا
علی الناس یستوفون و بمعنی با مانند علی ان لا اقول و بمعنی فوق در وقتی که
داخل شود بر او من مانند جاوزت من علیه و فعل مانند ان فرعون علا فی الارض
نیز آمده است و آن بیش معنی اول حرف و بمعنی فوق اسم است کم بفتح کاف و
سکون میم عربیست بمعنی چند و در این وقت کم استفهامیه و تمیزش مفرد
منصوبست مطلقا اگر که بی حرف جر باشد مانند کم رجلا و کم فی الدار رجلا
و با حرف جر تمیزش مفرد منصوب یا مفرد مجرور است مانند بکم درهما و درهم اشتریت
و تمیزش گاهی مجرور بمن نیز میباشد مانند کم من رجل ضربته و بمعنی بسیار نیز
آمده است و در انوقت کم خبریه و تمیزش مفرد یا جمع مجرور است اگر در میان
کم و تمیزش جمله یا ظرف یا جار مجرور فاصله نشده باشد مانند کم رجل کریم
لقیته و کم رجال کرام لقیتهم و با فصل بجمله تمیزش منصوبست وجوبا مانند

ودر صورت فصل بالاتفاق منصوب

کم تلك نفسا و با فصل بظرف و جار مجرور منصوب است علی المختار مانند کم عندك
رجلا و در فصل بظرف کم فی الدار رجلا و در فصل بجار مجرور و تمیزش کاهی مجرور
بمن نیز میباشد مانند کم من قریة اهلکناها و کم مطلقا اسم ناقص مبهم مبنی
و از جمله کنایات است مرفوع یا منصوب یا مجرور است نحن بفتح نون و سکون حاء حطی
و ضم نون و نا بنون و الف مقصوره و اننا بکسر و فتح همزه و شد نون اول و الف
مقصوره هر چهار عربیست اول و ثانی بمعنی ما دو مردان و زنان یا جمع مردان
و زنان متکلم و ثالث و رابع بمعنی بدرستیکه ما دو مردان و زنان یا جمع مردان
و زنان متکلم واحد اول انا است و ان ضمیر مرفوع منفصل و از برای تثنیه و جمع
مذکر و مؤنث متکلم و اسم مبنی است و ثانی ضمیر مرفوع یا منصوب یا مجرور متصل
و از برای تثنیه و جمع مذکر و مؤنث متکلم و اسم مبنی است و ثالث و رابع مرکب
از حرف و اسم و از برای تثنیه و جمع مذکر و مؤنث متکلم است **اصل**

**انتم کم شما و ذا این مرد**
**انت تو انت زن ولی تنها**

**شرح** انتم بفتح همزه و سکون نون و ضم تاء قرشت و میم و کم بضم کاف و سکون
میم هر دو عربیست بمعنی شما جماعت مردان حاضر واحد اول انت بفتح و تثنیه اش
انتما و واحد ثانی لك بفتح در مذکر و بکسر در مؤنث و تثنیه اش کما است در مذکر
و مؤنث و اول ضمیر مرفوع منفصل و از برای جمع مذکر مخاطب و مرکب از اسم و حرف
و ثانی ضمیر منصوب متصل بفعل و حرف یا مجرور متصل باسم و حرف و از برای جمع مذکر
مخاطب و اسم مبنی است ذا بذال ثخذ و الف مقصوره عربیست بمعنی این مرد یعنی یك
مرد نزدیك تثنیه اش ذان بتخفیف و تشدید نون و جمعش اولاء بمد و اولی بقصر است
و ان اسم اشاره بمفرد مذکر نزدیك است و بمعنی آنچنان مردی یعنی اسم موصول





بمعنی الذی نیز آمده و مبنی است و اصل همین قطعه انت بفتح همزه و سکون نون و فتح تاء قرشت
عربیست بمعنی تو یکمرد حاضر تثنیه اش انتما و جمعش انتم است و ان ضمیر مرفوع منفصل و
از برای مفرد مذکر مخاطب و مرکب از اسم و حرف است انت بفتح همزه و سکون نون و کسر تاء
قرشت عربیست بمعنی تو یکزن حاضر تثنیه اش انتما و جمعش انتنّ است و ان ضمیر مرفوع
منفصل و از برای مفرد مؤنث مخاطب و مرکب از اسم و حرف است **اصل**

**ان لو کر متی کی و لانه**
**امّا هیچ حیثما هر جا**

**شرح** ان بکسر همزه و سکون نون و لو بفتح لام و سکون واو هر دو عربیست بمعنی کر
یعنی اگر و در این وقت هر دو حرف شرط داخله بر فعل است اگر چه تقدیرا باشد و اول
جازم دو فعل و از برای استقبال است هر چند داخل شود بر ماضی مانند ان اکرمتنی
اکرمتك بمعنی ان تکرمنی اکرمك یعنی اگر گرامی بداری تو مرا در زمان آینده گرامی بدارم
من ترا در آن زمان و ثانی غیر جازم و از برای ماضی است هر چند داخل شود بر مضارع
مانند لو تضربنی اضربك که بمعنی لو ضربتنی ضربتك است یعنی اگر زدی تو مرا در زمان
گذشته زدم من ترا در آن زمان و اول بمعنی نیست مانند ان الکافرون الا فی غرور
و بمعنی بدرستی مانند ان کلا لما لیوفینهم ربك اعمالهم نیز آمده است و ان بمعنی
ثانی حرف ان نافیه مشابهه بلیس و رافع اسم و ناصب خبر و بمعنی ثالث حرف و ان
مخففه از مثقله و ناصب اسم و رافع خبر است متی بفتح و ضم میم و فتح تاء قرشت و الف
مقصوره عربیست بمعنی کی یعنی در چه زمان است در این وقت اسم نکره متضمن معنی
همزه استفهام و از برای سؤال از زمان و از ظروف مبنیه داخله بر اسم و فعل و
محلا منصوب و مفعول فیه فعل مذکور است اگر مدخولش فعل باشد مانند متی تقوم
و مفعول فیه عامل مقدر و خبر مبتدا و اسم بعد مبتدا است اگر مدخولش اسم باشد

ماند متی القتال و بمعنی در هر زمان نیز آمده است و درین وقت اسم نکره متضمن معنی
ان شرطیه و از ظروف مبنیه جازمه در دو فعل و محلا منصوب و مفعول فیه شرط یا جزا است
مانند متی تقم اقم (لا) لام و الف مقصوره عربیست بمعنی نه و باین معنی مشترکست میان
لاء ناهیه جازمه فعل مضارع مانند لا یضرب و لاء نافیه غیر جازمه مانند لا یضرب
و لاء مشابه بلیس که رافع اسم و ناصب خبرست مانند لا رجل افضل منک و لاء نفی جنس
که ناصب اسم و رافع خبرست مانند لا اله الا الله و بمعنی واو عطف مانند زید لا عمرو
و اخوات نیز آمده است و ان هر دو معنی حرفست اینما بفتح همزه و سکون یاء حطی و فتح نون
و فاء زائده و حیثما بفتح حاء حطی و سکون یاء حطی و حرکات ثاء ثخذ و ماء
کافه از عمل جر هر دو عربیست بمعنی هر جا یعنی هر مکان و هر دو اسم نکره متضمن معنی
ان شرطیه و از ظروف مبنیه جازمه و محلا منصوب و مفعول فیه شرط یا جزا و مرکب
از اسم و حرفست مانند اینما تکن اکن و حیثما تجلس اجلس

## اصل ۱

فَ پس و قبل پیش و بعد سپس
لِ مر و لی مرا لنا ما را

**شرح** فَ بفتح فاء عربیست بمعنی پس و آن حرف عطف و از برای ترتیب است بمهلت
قبل بفتح قاف و سکون باء ابجد و لام عربیست بمعنی پیش بعد بفتح باء ابجد و سکون
عین سعفص و دال ابجد عربیست بمعنی سپس یعنی پس و هر دو اسم و از ظروف لازم الاضافه
و معربست بحسب عامل اگر مضاف الیه نها مذکور یا نسیا منسیا محذوف باشد مانند من قبل
و من بعد الفتح در مذکور و لکل قبل بعد در محذوف و مبنی بر ضم است اگر منوی
الیه نها محذوف باشد و منوی مانند لله الامر من قبل و من بعد سپس بکسر سین بی
نقطه و فتح یای عجمی و سکون سین بی نقطه فارسیست لِ بکسر و فتح لام عربیست بمعنی مر و
یعنی از برای او بمعنی عن در وقتی که با قول باشد مانند قال الذین کفروا للذین آمنوا





بمعنی الی مانند فسقناه لبلد میت و بمعنی مع مانند فلما تفرقنا کانا و مالکا
لطول اجتماع لم نبت لیلة معا و بمعنی من مانند و یخرون للاذقان یبکون و بمعنی
فی مانند و نضع الموازین القسط لیوم القیمة و بمعنی عند مانند کتبته لخمس خلون
من شهر کذا و بمعنی بعد مانند اقم الصلوة لدلوک الشمس و بمعنی با مانند و امرت
لان اکون و بلغنا اول و فعل امر حاضر مانند لزید ابن آمده است و آن سه معنی
اول حرف جر و مکسور است اگر مدخولش اسم ظاهر غیر منادی یا یاء متکلم باشد
مانند لزید و لی دوم مفتوحست اگر مدخولش منادی مستغاث یا متعجب یا مهدد یا
ضمیر غیر یاء متکلم باشد مانند یا لله و یا لزید لاقتلنک و لنا و لک و لی
بکسر لام و سکون یاء حطی عربیست بمعنی مرا یعنی از برای من لنا بفتح لام و تخفیف
نون و الف مقصوره عربیست بمعنی ما را یعنی از برای ما و هر دو مرکب از حرف و اسم اند

## اصل ۲

صَه مگو مَه مکن دع و ذر مان
لم الانه و هلمّ بیا

**شرح** صَه بفتح صاد سعفص و سکون هاء با تنوین تنکیر نیز عربیست
بمعنی مگو یعنی خاموش باش و آن اسم فعل بمعنی اسکت است مَه بفتح میم و سکون
ها و کسر ها با تنوین تنکیر نیز عربیست بمعنی مکن و آن اسم فعل بمعنی لا تفعل است
دع بفتح دال ابجد و سکون عین سعفص و ذر بفتح ذال ثخذ و سکون راء قرشت
هر دو عربیست بمعنی واگذار و دست بدار و هر دو فعل امر حاضر است اول
از ودع بفتح از باب منع و ثانی از وذر بفتح از باب علم بمعنی گذاشتن و ماضی
و اسم فاعل و مفعول از اینها مستعمل نیست بلکه گفته میشود در ماضی ترک
و فاعل و مفعول تارک و متروک مان فارسیست امر از گذاشتن است لم بفتح

لام و سکون میم منقلبه از الف و لمّا بفتح لام و شدّ میم و الف مقصوره هر دو عربیست
بمعنی نه و هر دو حرف نفی و از جوازم فعل مضارع است و ثانی بمعنی از وحین در نفی
که با فعل ماضی لفظی یا معنوی مستعمل باشد مانند لمّا قمت قمت و بمعنی الّا در نفی
که با غیر فعل مضارع و ماضی مستعمل باشد مانند ان کلّ لمّا جمیع لدینا محضرون
و تثنیه مذکر غایب از فعل ماضی معلوم از لمّ بفتح لام و شدّ میم از باب نصر بمعنی
گرد کردن و فراهم آوردن نیز آمده است و آن بمعنی از وحین اسم و ظرف زمان
و مفعول فیه جزاو بمعنی الاحرف استثنا است و هلمّ بفتح هاء و ضمّ لام و فتح و شدّ
میم عربیست بمعنی بیا و آن اسم فعل بمعنی تعال و مرکّب از هاء تنبیه و لمّ امر حاضر
از لمّ از باب نصر بمعنی گرد کردن و فراهم آوردن است و بمعنی بیار یعنی متعدی مانند
هلمّ شهداءکم نیز آمده است

## اصل

انا چو زلنی و انّی من
ما چه و من که ثمّ پس مع با

**شرح** انا بفتح همزه و فتح نون و الف زائده مکتوبی غیر ملفوظی و انّی بکسر
و فتح همزه و شدّ نون مفتوحه و کسر نون وقایه و یاء متکلم و انّی بکسر و فتح همزه
و شدّ نون مکسوره و یاء متکلم هر سه عربیست اوّل بمعنی من یکمرد یا زن متکلم و ثانی
و ثالث بمعنی بدرستی که من یکمرد یا زن متکلم و ثانی و ثالث بمعنی بدرستی که ما
یکمرد یا زن متکلم جمع اوّل لغتی است و آن ضمیر مرفوع منفصل و از برای مفرد
مذکر و مؤنث متکلم و اسم مبنی و ثانی مرکب از ان و حرف و اسم و ثالث مرکب از حرف
و اسم است ما بمیم و الف مقصوره عربیست بمعنی چه یعنی چیست و در لغت
استفهامیه است مانند ما عندک و موصوله بمعنی آنچنان چیزی مانند فیه
مانیه و شرطیه بمعنی هرچه مانند ما تفعل افعل و موصوفه بمعنی چیزیکه مانند مررت





بما معجب لک و تامّه بمعنی چیز نیست مانند مررت فنعمّا هی ای نعم شیئا هی و صفه بمعنی
هر فهم مانند اضرب ضربا ما و بمعنی من بمعنی از برای ذوی العقول و بمعنی آنچنان کسی مانند
والسّماء و ما بنیها و نافیه بمعنی نیست مانند ما زید قائما و مصدریه مانند بلغنی ما فعلت
ای فعلک و کافه مانند انّما زید اسد و زائده مانند فبما رحمة من الله ای فبرحمة من
الله نیز آمده است و آن لغت معنی اوّل اسم در او افراد و تثنیه و جمع و تذکیر و تانیث
مساوی و بچهار معنی آخر حرفست من بفتح میم و سکون نون عربیست بمعنی که یعنی کیست و
در این استفهامیه است مانند من عندک و موصوله بمعنی آنچنان کسی مانند اکرمت
من جاءک و شرطیه بمعنی هر که مانند من جاءک تداکرمته و بمعنی ما یعنی از برای غیر
ذوی العقول و بمعنی آنچنان چیزی مانند منهم من یمشی علی اربع نیز آمده است و آن
بجمیع معانی اسم در او افراد و تثنیه و جمع و تذکیر و تانیث مساوی ثمّ بضم
ثاء مثلثه و فتح و شدّ میم و گاهی قلب ثاء بفاء نیز عربیست بمعنی پس و آن حرف عطف
از برای ترتیب است با مهلة مع بفتح میم و فتح و سکون عین سعفص و گاهی فتح عین
با تنوین نیز عربیست بمعنی با و بلغة فتح عین بمعنی بعد مانند انّ مع العسر یسرا و بمعنی
عند مانند ذهبت من معه نیز آمده است و آن بهر سه لغة اسم با بلغة اوّل و ثالث
اسم بلغة اوّل و ثانی حرف جر با بلغة اوّل و ثالث اسم بلغة سکون عین حرف است

## اصل

ذی و هذی و هذه این زن
هر سه ز او ذو است یا هذا

**شرح** ذی بکسر ذال ثخذ و تخفیف یاء حطی و هذی بهاء تنبیه و الف ملفوظی غیر
مکتوبی و کسر ذال ثخذ و تخفیف یاء حطی و هذه بهاء تنبیه و الف ملفوظی غیر مکتوبی
و کسر ذال ثخذ و کسره هاء مشبعه تا بتاء قرشت و الف مقصوره و تی بکسر تاء قرشت
و یاء منقلبه از الف و ذه بکسر ذال ثخذ و سکون هاء منقلبه از یاء نیز هر هفت عربیست

بمعنے اینزن یعنی بکون نزدیک تثنیه رابع تان بتخفیف و تشدید نون وجمع مجموع اولا بمد واولی بقصر است وثانی وثالث مرکب از حرف تنبیه واسم اشاره وباقی اسم اشاره بمفرد مؤنث نزدیک است ذا بذال ثخذ والف مقصوره وذو بضم ذال ثخذ وواو وهذا بها تنبیه والف ملفوظی غیر مکتوبی وذال ثخذ والف مقصوره هرسه عربیست ذا وذو بمعنی انچنان مردی وهذا بمعنے این مرد یعنی یک مرد نزدیک تثنیه ثالث هذان بتخفیف وتشدید نون وجمع الاء بمد واولی بقصر هست و اول وثانی اسم موصول بمعنے الذی وثالث مرکب از ها تنبیه واسم اشاره بمفرد مذکر نزدیک است لکن استعمال ذا بمعنے مذکور در وقتی است که بعد از ما یا من استفهامیه باشد مانند ماذا صنعت ومن ذا رایت واستعمال ذو بمعنے مذکور بلغت بنی طی واز برای مفرد وتثنیه وجمع مذکر ومؤنث امده وذا بمعنے این مرد نیز امده وگذشته در اصل سیم از همین قطعه وذو از اسماء ستة امده است بمعنے صاحب نیز

## اصل

تلک انزن چه ذلک انمرد
ثم انجا وههنا اینجا

**شرح** تلک بکسر تاء قرشت وسکون لام وفتح کاف وذالک بکسر لام وتیک بکسر تاء وباء حطی وتالک نیز هر چهار عربیست بمعنے انزن یعنی یکزن دور وتثنیه ایشان تانک بتخفیف وتشدید نون وجمع ایشان اولئک بمد واولاک بقصر واولالک بکسر لام است وهر چهار مرکب از اسم اشاره وحرف خطابست ذلک بذال ثخذ والف ملفوظی غیر مکتوبی وکسر لام وفتح کاف وذاک بی لام وذانک بتبدیل لام بنون نیز هر سه عربیست بمعنے انمرد یعنی یکمرد دور وتثنیه ایشان ذانک بتخفیف وتشدید نون وجمع ایشان اولئک بمد واولاک بقصر واولالک بکسر لام است وهر سه مرکب از اسم اشاره وحرف خطابست ثم بفتح ثاء ثخذ وتشدید میم مفتوحه وهناک بضم هاء وتخفیف





نون والف وفتح کاف وهنالک بکسر لام زائده وهنا بفتح وکسر هاء وتشدید نون والف مقصوره نیز هر چهار عربیست بمعنے انجا یعنی مکان دور وهر چهار ظرف واسم اشاره وثانی وثالث مرکب از اسم اشاره وحرف خطابست ههنا بهاء تنبیه والف ملفوظی غیر مکتوبی وضم هاء دیگر وتخفیف وتشدید نون والف مقصوره وهنا بهاء تنبیه نیز هر دو عربیست بمعنے اینجا یعنی مکان نزدیک وهر دو ظرف واسم اشاره

## اصل

غیر وبجز قط وهرگز ایضا نیز
ربه رُبّما ورُبّ بسا

**شرح** غیر بفتح غین منقوط وسکون یاء حطی وراء قرشت عربیست بمعنے جز یعنی سوی وجمعش اغیار بفتح است وبمعنے لا مانند فمن اضطر غیر باغ ای جائعا لا باغیا وبمعنے الا یعنی مگر مانند جاءنی القوم غیر زید نیز امده است وان بهر سه معنی اسم است لکن بمعنی اول صفت واعرابش تابع اعراب موصوف وبمعنی ثانی منصوب بر حالیت وبمعنی ثالث از برای استثنا ومضاف بمستثنی واعرابش همچه اعراب مستثنی بالا است بر تفصیل قط بفتح وضم قاف وتخفیف وتشدید طاء مضمومه که چهار لغت باشد وقط بفتح قاف وتنوین طاء مجروره وقطی بفتح قاف وکسر طاء وقط بفتح قاف وشد طاء مجروره نیز عربیست بمعنے هرگز ودر این وقت اسم وظرف واز برای مبالغه زمان ماضی منفی است مانند ما رایته قط وبمعنی بس یعنی منتهی شو پس مانند اعط درهما فقط نیز امده است ودر این وقت بفتح قاف وسکون طاء مخففه وباء حطی نیز مستعمل واسم فعل بمعنے انته ومحلا مرفوع بر ابتدائیت وانته مستتر در ان باستتار واجبی فاعل نستقایم مقام خبر ایضا بفتح همزه وسکون یاء حطی وفتح وتنوین ضاد ضظغ عربی ومصدر باب ضرب است بمعنی نیز

یعنی باز گشت و رجوع کردن بچیزی و او منصوب و مفعول مطلق اوست و ربّه
بضم و فتح راء قرشت و تشدید و تخفیف باء مفتوحه و تاء تانیث ساکنه که چهار لغة
باشد و ربّما بضم و فتح راء و تشدید و تخفیف باء مفتوحه و ماء مصدریه که چهار
لغة باشد و ربّ بضم و فتح راء و تشدید و تخفیف باء مفتوحه که چهار لغة باشد
و ربّ بضم راء و ضم باء مخففه بر وزن مذ نیز و ربّما بضم و فتح راء و تشدید
و تخفیف باء مفتوحه و فتح تاء تانیث و ماء مصدریه که چهار لغة باشد و ربّتما
بضم و فتح راء و تشدید و تخفیف باء مفتوحه و ضم تاء تانیث و ماء مصدریه که
چهار لغة باشد نیز هر بیست و دو عربیست بمعنی بسا یعنی بسیار و باین معنی حرف جر
و از برای تکثیر است مانند ربّ رجل فقیر اغنیته یعنی بسیار مرد فقیری غنی گردانیدم
من او را و بمعنی کم مانند ربّ رجل کریم لقیته یعنی کم مرد کریمی ملاقات کردم من
او را نیز آمده است و باین معنی حرف جر و از برای تعلیل است و ان مطلقا صدر طلب
و فعلش غالبا ماضی محذوف و مدخولش نکره موصوفه است اگر بدون ماء مصدریه
مستعمل باشد مانند و مثال مذکور و جمله اسمیه و فعلیه است اگر با ما مستعمل
باشد مانند ربّما زید قائم در جمله اسمی و ربّما قام زید در جمله فعلی ملحق

مذ و منذ و از زمان باز است
ایها ابعد و دور شو بعزا

شرح مذ بضم و کسر میم و حذف نون و سکون و ضم و فتح ذال ثخذ و منذ
بضم و کسر میم و سکون نون و ضم و فتح ذال ثخذ هر دو عربیست بمعنی از آن زمان
باز یعنی بمعنی من و از برای ابتداء غایت در زمان ماضی است مانند ما رأیته مذ
او منذ یوم یعنی ندیدم من او را از یکروز باز یعنی ابتداء ندیدن من او را از
ابتداء یکروز بود و هر دو بمعنی مع یعنی از برای ظرفیه در زمان حاضر مانند





ما رأیته مذ یومنا او منذ شهرنا یعنی ندیدم من او را در این روز و در این ماه و اینمعنی
اول مدة مانند ما رأیته مذ او منذ یوم الجمعة یعنی ندیدم من او را از ابتداء روز
جمعه یعنی اول مدة ندیدم من او را روز جمعه بود و اسم بمعنی جمع مدت مانند ما رأیته
مذ او منذ یومان او ایام یعنی ندیدن من او را دو روز یا چند روز یعنی جمع
مدت ندیدن من او را دو روز یا چند روز بود نیز آمده است هر دو و مذ و معنی اول
حرف جر و مختص باسم ظاهر و مدخولشان مجرور و در آنها و مذ و معنی ثانی اسم مبنی و
مبتدا و ما بعدشان خبر مبتداست مطلقا یعنی خواه مدخولشان مفرد باشد
مانند مثال اول و خواه تثنیه و جمع باشد مانند مثال ثانی و ذال اول ساکن است
اگر ما بعدش متحرک باشد مانند امثله مذکوره و مضموم است اگر ساکن باشد
مانند مذ الیوم و ذال ثانی مضموم است در هر دو حال مانند منذ یوم و منذ الیوم
و گاهی ذال هر دو مفتوح است اگر ما بعدشان ساکن باشد مانند مذ الیوم و منذ
الیوم بفتح ذال هر دو و ایها بفتح همزه و سکون یاء حطی و نصب و فتح هاء که دو لغة
باشد و ایه بکسر و فتح همزه و یاء حطی و کسر هاء و ایه بکسر همزه و کسر و تنوین هاء نیز
لغة و نشر مرتب است ایها عربیست بمعنی دور شو و ان اسم فعل بمعنی بعد است
ایه عربیست بمعنی بفرما یعنی زیاد کن در سخن یا در عمل و ان اسم فعل بمعنی حدث است ملحق

مهلا آهسته باش و واها خوش
قلّما اندک و بخ نیکا

شرح مهلا بفتح میم و سکون هاء و فتح و تنوین لام عربیست بمعنی آهسته باش
یعنی درنگ کن و ان اسم فعل بمعنی امهل و واحد و تثنیه و جمع و مذکر و مؤنث در او
مساویست و واها بواو و الف و فتح و تنوین هاء و بجز فتحه تنوین نیز عربیست بمعنی
خوش یعنی کلمه است که در وقت خوش آمد چیزی گفته میشود و از روی تعجب چنانکه

وا ها الك بمعنی خوشا نواست وان اسم فعل بمعنی اتعجب است قلما بفتح قاف و شد لام وما کافه از عمل و فعع عربیست بمعنی اندك یعنی کم وان مرکب از فعل و حرف است بخ بفتح باء و سکون خاء بخ بفتح باء و کسر خاء و بخ بفتح باء و ضم و تنوین خاء مشدد و در صورت تکرار در ان نیز چهار لغت امده است بخ بخ بفتح باء و کسر و تنوین خاء مخففه در اول و فتح باء و سکون خاء در ثانی و بخ بخ بفتح باء و سکون خاء در هر دو و بخ بخ بفتح باء و کسر تنوین خاء مخففه در هر دو و بخ بخ بفتح باء و کسره تنوین خاء مشدده در هر دو

اصل

القطعة الحادیة عشر فی بحر المجتث المثمن المخبون المقصور

شرح یعنی قطعه یازدهم در بحر مجتث مثمن مخبون مقصور است و ان بحریست که هر مصرعش از تقطیع مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلان حاصل شود چنانکه ناظمی گفته نظم زهی بپای تو خوبان نهاده روی نیاز قد چو سرو تو عشاق راست عمر دراز مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلان بگوی مجتث و خوش خوان تو در مقام حجاز و وجه تسمیه این بحر گذشت در قطعه دوم و در این قطعه یازده بیت اصل و سه بیت ملحق است

اصل

رجا امید و کرانست و سوغ و حل و جواز
روائی و نصفت عدل صوت و جرس اواز

شرح رجا بفتح راء قرشت و تخفیف جیم و الف مقصوره و ممدوده عربیست هم بمعنی امید یعنی ارزو و هم بمعنی کران یعنی کناره مطلقا یا کنار چاه تثنیه اش بمعنی ثانی رجوان بفتحتین و جمعش ارجاء بفتح و مد و از لغات مشترك و فعلش هر دو معنی از باب نصر مستعمل است کران بفتح کاف فارسی است سوغ بفتح سین سعفص و سکون واو و غین ضظغ و حل بفتح حاء حطی و شد لام و جواز بفتح جیم و تخفیف





واو و الف و زای هوز هر سه عربی و مصدر است اول و ثالث از باب نصر بمعنی روائی یعنی روا بودن و جایز بودن و حل مصدر باب نصر است بمعنی گشودن چیزها نیز امده است و مبانی در ملحق دوم از قطعه سی ام روا بفتح راء بی نقطه فارسی و بیان مفید معنی حاصل مصدر است نصفه بفتح نون و فتح صاد سعفص و فاء و تاء مصدر و بی تاء نیز عربی و اسم مصدر باب افعال است بمعنی عدل بمعنی داد کردن و عدل بفتح عین سعفص و سکون دال ابجد و لام نیز عربی و مصدر باب ضرب است بنابر شهرت تفسیر یافته صوت بفتح صاد سعفص و سکون واو و تاء و جرس بفتح و کسر جیم و سکون راء قرشت و سین سعفص هر دو عربیست بمعنی اواز اول مطلق اواز گویند جمعش اصوات بفتح است و ثانی مطلق اواز یا اواز ضعیف را گویند و از هر کاه تنها مستعمل شود مفتوح است مانند ما سمعت له جرسا و الا مکسور است مانند ما سمعت له حسا و لا جرسا و هر دو صفه مشبهه از صوت بفتح و جرس بفتح و کسر از باب نصر بمعنی اواز کردن است

اصل

حضیض و غار و غوانست و هجل و هدة نشیب
بقاع و ربوة تل است و نجد و هضبه فراز

شرح حضیض بفتح حاء حطی و کسر ضاد ضظغ و یاء حطی و ضاد دیگر و غار بفتح غین ضظغ و الف و کسر همزه و راء قرشت و غور بفتح غین ضظغ و سکون واو و راء قرشت و هجل بفتح هاء و سکون جیم و لام بر وزن میز و هده بفتح و سکون هاء و دال ابجد و تاء و بی تاء و هط بطاء حطی نیز هر هشت عربیست بمعنی زمین نشیب یعنی پست جمع حضیض احضه بفتح همزه و کسر حاء و شد ضاد و حضض بضمتین و جمع غار اغوار بفتح و غیران بکسر و جمع هجل اهجال و هجلان بفتح و هجان بکسر و هجول بضم و جمع وهد اوهد بفتح همزه و ضم هاء و وهاد و وهدان

بکسر و جمع وهطر وهط بفتح و وهاط بکسر است و هر هشت صفت مشبهه است نشب بکسر
نون و کسر شین با نقطه فارسیست بقاع بفتح باء حطی و تخفیف قاف و الف و عین سعفص
و بروزن فرس نیز و ربوه بحرکات راء قرشت و سکون باء ابجد و واو و تاء و ربو
و رباوه بحرکات راء و رابیه بروزن غاشیه و رباءه بفتح واو و فتح همزه و تاء
نیز و تل بفتح تاء قرشت و شد لام و نجد بفتح نون و سکون جیم و دال ابجد و
هضبه بفتح هاء و سکون ضاد ضظغ و باء ابجد و تاء هر نه عربیست بمعنی فراز
فراز یعنی بلند جمع بقاع بقوع بضم و جمع تل تلال بکسر و جمع نجد انجد بفتح همزه
و ضم جیم و انجاد بفتح و نجود و نجد بضمتین و جمع نجود انجده بفتح همزه و کسر
جیم و جمع هضبه هضب و هضاب بروزن عنب و کتاب و جمع جمعش اهاضیب بفتح
و تبدیل بعض شراح تاء قرشت تل را بطاء حطی و تعویض شرحش بترقیم یافت
نشدنا بسی از تحریف کتابت و هر ده صفت مشبهه است فراز بفتح فا فارسیست اصل

طعام خوردنی و فجل ترب و ملح نمک
ارز برنج و مرق شوربا قالولا غاز

شرح طعام بفتح طاء حطی و تخفیف عین سعفص و الف و میم عربیست بمعنی
خوردنی یعنی آنچه محتاج بخوابیدن باشد و گندم را بالخصوص نیز گویند جمعش اطعمه
بفتح همزه و کسر عین و جمع جمعش اطعمات بفتح است فجل بضم فاء و ضم و سکون جیم
و لام عربیست بمعنی ترب بلغات دیگر و شاید مطلقا واحدش فجله است ملح بکسر
میم و سکون لام و حاء حطی عربیست بمعنی نمک و آن کاهی مذکر مستعمل میشود
ارز بفتح و ضم همزه و ضم راء قرشت و شد زای و بروزن عضد و قمل و عتق و رز
بضم راء و تخفیف زای و رنز بضم راء و سکون نون و زای و ارز بروزن کابل
نیز عربیست بمعنی برنج مرق بفتح میم و فتح راء قرشت و قاف عربیست بمعنی شوربا





واحدش مرقه است قالولا بفتح قاف و فتح لام و سکون واو و لام دیگر و الف معصوره
عربیست بمعنی غاز یعنی مرغابی بزرگتر از اردک غاز بغین با نقطه فارسیست اصل

قصید مغز ستبر است و رار مغز تنک
قدید کاک و سمین فربه و طویل دراز

شرح قصید بفتح قاف و کسر صاد سعفص و یاء حطی و دال ابجد و بروزن صبور
نیز عربیست بمعنی مغز ستبر استخوان یعنی مغز فربه استخوان و آن صفت مشبهه از
قصاده بفتح از باب حسن بمعنی ستبر شدن مغز است ستبر بکسر سین بی نقطه و فتح
تاء دو نقطه دو بالا و سکون باء یک نقطه و راء بی نقطه فارسیست رار بفتح دو راء
قرشت و الف منقلبه از یاء و بروزن خیر و قیر نیز عربیست بمعنی مغز تنک یعنی لاغر
قدید بفتح قاف و کسر دال ابجد و یاء حطی و دال دیگر عربیست بمعنی کاک یعنی گوشت
خشک و آن صفت مشبهه از قد بفتح قاف و شد دال از باب نصر بمعنی گوشت قدید
کردنست کاک بهر دو کاف فارسی و تبدیلش بقاف از باب اشتباه است سمین بفتح
سین سعفص و کسر میم و یاء حطی و نون و سامن نیز عربیست بمعنی چیز فربه جمعش
سمان بکسر است و آن صفت مشبهه از سمانه بفتح و سمن بروزن عنب از باب علم بمعنی
فربه شدنست طویل بفتح طاء حطی و کسر واو و یاء حطی و لام و بروزن غراب
نیز عربیست بمعنی چیز دراز جمعش طوال و طیال بکسره و مؤنثش طویله است و آن
صفت مشبهه بمعنی فاعل از طول بضم از باب نصر بمعنی دراز شدنست اصل

مخیض دوغ و لبن شیر و کزبره کشنیز
کراع پاچه جبن و بصل پنیر و پیاز

شرح مخیض بفتح میم و کسر خاء تخذ و یاء حطی و ضاد ضظغ و مخوض بفتح
نیز عربیست بمعنی دوغ یعنی شیر دوغ کرفته و آن صفت مشبهه از مخض بفتح زاء

نصر و ضرب و منع بمعنی برهم زدن خیک و جنبانیدن هر چیز است لبن بفتح لام و فتح
باء ابجد و نون عربیست بمعنی شیر و جمعش البان بفتح است کزبره بضم کاف و سکون
زاء و ضم و فتح باء ابجد و راء قرشت و تاء عربیست بمعنی کشنیز سبز بستانی و بری
مطلقا و خشک آنرا که عبارت از تخم است جلجلان گویند و گذشت در اصل
ششم از قطعهٔ ششم کراع بضم کاف و تخفیف راء قرشت و الف و عین سعفص
عربیست بمعنی پاچهٔ گاو و گوسفند را نیز در دو پوزا نواست از انسان و آن
مؤنث نیز مستعمل و جمعش اکرع بفتح همزه و ضم راء و اکارع بفتح است جبن
بضم جیم و ضم باء ابجد و شد نون و بر وزن قفل و عنق نیز و بصل بفتح باء ابجد
و فتح صاد سعفص و لام لف و نشر مرتب است جبن عربیست بمعنی پنیر بصل عربیست
بمعنی پیاز بستانی و بری مطلقا واحدش بصله است

## اصل

سمید و ترمکه نان سفید و خل سرکه
رغیف گرده و بدأت و ابتدا آغاز

**شرح** سمید بفتح سین سعفص و کسر میم و یاء حطی و ذال ثخذ و سمید بدال
ابجد نیز و درمکه بفتح دال ابجد و سکون راء قرشت و فتح میم و کاف و هاء ملحقه
و درمق بقاف و حواری بضم خاء حطی و شد واو و الف و راء قرشت و الف مقصوره نیز
هر پنج عربیست بمعنی نان و آرد سفید و الحاق هاء در درمکه از جهت وزن شعر است
خل بفتح خاء ثخذ و شد لام عربیست بمعنی سرکهٔ انگوری و غیره مطلقا رغیف
بفتح راء قرشت و کسر غین ضظغ و یاء حطی و فاء عربیست بمعنی گردهٔ نان جمعش
ارغفه بفتح همزه و کسر غین و رغف و رغفان بضم است گرده بکسر قاف عجمی فارسی
و معربش جرده است بفتح جیم و سکون راء قرشت و دال ابجد و قاف و تاء و بدء
بفتح باء ابجد و فاء و ثاء و بدء بفتح باء ابجد و سکون دال ابجد و همزه و بدأة و





بداءة بفتح و ضم هر دو نیز و ابتداء بکسر همزه و سکون باء ابجد و کسر تاء قرشت و دال
ابجد و کسر تاء قرشت و دال ابجد و الف ممدوده هر چهار عربی و مصدر است سه اول از باب
منع و رابع از باب افتعال بمعنی ابتدا کردن و قصر ابتدا از جهت وزن شعر است آغاز
بهمزه و الف و غین با نقطه فارسیست

## اصل

قطیع ذاک رمه جدی و عناق بزغاله
چنانکه معزی و ضان میش و تیس نهاز

**شرح** قطیع بفتح قاف و کسر طاء حطی و یاء و عین سعفص عربیست بمعنی رمه یعنی
گلهٔ گوسفند و شتر و جمعش اقطاع و اقاطیع بفتح و قطعان بضم و قطاع بکسر است
جدی بفتح جیم و سکون دال ابجد و یاء حطی و عناق بفتح عین سعفص و تخفیف
نون و الف و قاف هر دو عربیست بمعنی بزغاله جدی بزغالهٔ نر را گویند جمعش
اجد بفتح و اجداء بفتح و مد و جداء بکسر و مد و جدیان بکسر است عناق بزغالهٔ
ماده را گویند جمعش اعنق بفتح همزه و ضم نون و عنوق بضم است معز بفتح میم و سکون
و فتح عین سعفص و زاء و معزی بر وزن امیر و کتاب و امعوز بضم همزه و معزی بکسر میم و
سکون عین و زای و الف مقصوره و ممدوده نیز عربی و جمع ماعز بکسر عین است
بمعنی بز نر و ماده مطلق نیز و فیه زایاد و بمعنی بز نر و ماعزه از برای ماده نزد بعضی
جمع ماعز مواعز بفتح است ضان بفتح ضاد ضظغ و سکون و فتح همزه و نون و بر وزن
امیر نیز عربی و جمع ضائن بکسر همزه است بمعنی میش یعنی گوسفند نر مؤنث ضائن
ضائنه و جمعش ضوائن بفتح است تیس بفتح تاء قرشت و سکون یاء حطی
و سین سعفص عربیست بمعنی نهاز یعنی بز نری که پیش روی گله است جمعش
تیوس بضم و اتیاس بفتح است نهاز بضم نون فارسیست

## اصل

ابو الملیح چکاوک و میر قبره نام چو نسر کرکس و چون صفر چرخ و بازی

شرح ابو الملیح بکسر میم و کسر لام و یاء حطی و حاء حطی عربیست و کنیة چکاولک
و قبره بضم قاف و تشدید و تخفیف باء ابجد و راء قرشت و تاء وحدت و قنبراء بضم قاف و
سکون نون و مد نیز عربیست و نام چکاولک است و آن مرغیست کاکل دار بزرگتر از
کنجشک که در وقت صبح صدا میکند و بترکی تورغای گویند جمع اول قبر بر وزن
سکر و رطب جمع ثانی قنابر بفتح است چکاوک بفتح جیم عجمی و تخفیف همزه و کاف
و واو فارسیست نسر بفتح نون و سکون سین سعفص و راء قرشت عربیست بمعنی
کرکس و آن نوع مرغ معروفیست مردار خوار که بترکی قجیر جمعش انسر بفتح همزه و ضم سین
و نسور بضم است و بمعنی بتی که قوم نوح علی نبینا و علیه السلام میپرستیده اند نیز آمده و گذشت
در اصل هشتم از قطعه دوم و کرکس بفتح کاف و سکون راء بی نقطه و کاف عجمی
و سین بی نقطه فارسیست صقر بفتح صاد سعفص و سکون و فتح قاف و راء قرشت
عربیست بمعنی چرخ و آن مرغ شکاریست معروف جمعش اصقر بفتح همزه و ضم قاف
و صقور بضم و صقار بکسر است چرخ بفتح جیم عجمی و سکون راء بی نقطه و خاء با نقطه
فارسیست بازی بباء ابجد و الف و کسر زای و تخفیف یاء حطی و باز بفتح باء و سکون
همزه و زای نیز عربیست بمعنی باز و آن مرغ شکاریست معروف جمع اول بواز
بفتح و بزاة بضم و جمع ثانی ابوز بفتح همزه و ضم همزه و بواز بضم و بزان بکسر باء
و سکون همزه است و باز از لغات مشترکه میان عرب و عجم و جمعش ابواز بفتح و بزان بکسر
باء و سکون باء حطی است

## اصل ۲

صغیر خرد و حباری شوات مخلب چنگ
حدید تیز و مسن چیر فسان و مقطع کاز

شرح صغیر بفتح صاد سعفص و کسر غین ضطغ و یاء حطی و راء قرشت بر وزن
غراب و غفران نیز عربیست بمعنی چیز خورد یعنی کوچک جمعش صغار و بکسر صغرا

بضم



بضم صاد و فتح غین و مد و صغوراء بفتح و مد مونثش صغیره است و آن صفت
مشبهه از صغاره بفتح و صغر بر وزن عنب و فرح و صغران بضم از باب حسن و علم بمعنی
خورد شدنست حباری بضم حاء حطی و تخفیف باء ابجد و الف و راء قرشت و الف
تانیث عربیست بمعنی شوات یعنی مرغ سرخ فامی که بفارسی هوبره و چوز و بترکی
توغدری گویند و آن غیر مستعمل در آن واحد جمع و مذکر و مونث مساویست
گاهی جمع آورده میشود بحباریات شوات بضم و فتح شین با نقطه و تخفیف واو و الف
و تاء دو نقطه در بالا و شواد با دال بی نقطه نیز فارسیست و تبدیل بعضی شراح تاء
دو نقطه از بالا ضطغ و تعویض شرحش بترقیم یافت نشد ناشی از تحریف
کاتبست مخلب بکسر میم و سکون خاء ثخذ و فتح لام و باء ابجد عربیست بمعنی چنگ
یعنی چنگال و پنجه طیور و سباع جمعش مخالب بفتحست و آن اسم آلت از خلب بکسر از
باب نصر و ضرب بمعنی جراحت کردنست حدید بفتح حاء حطی و کسر دال ابجد و یاء
حطی و ذال دیگر و حدیده با تاء و بر وزن غراب و رمان نیز عربیست بمعنی چیز تیز
جمعش حدیدات و حدائد بفتح و حداد بکسرست و آن صفت مشبهه از حدة بکسر
از باب ضرب بمعنی تیز شدنست و حدید بمعنی آهن نیز آمده و گذشت در اصل
دوم از قطعه دوم مسن بکسر میم و فتح سین سعفص و تشدید نون عربیست
بمعنی فسان یعنی سنگی که بآن کارد و شمشیر و امثال آن را تیز کنند جمعش مسان
بفتح است و آن اسم آلت از سن بفتح از باب نصر بمعنی تیز کردنست فسان بکسر و
فتح فاء و تخفیف سین بی نقطه فارسی است مقطع بکسر میم و سکون قاف و
فتح طاء حطی و عین سعفص عربیست بمعنی کاز یعنی مطلق مقراض و آن اسم آلت
از قطع بفتح از باب منع بمعنی بریدنست کاز بکاف عجمی فارسیست

## اصل ۱

نکو عیب و قطره آب ... بنیه قبله بود کعبه و صلوٰة نماز

شرح

شرح تکوّع بفتح تاء قرشت و فتح کاف و ضم وشدّ واو قرشت و عین سعفص وضوء
بضم و فتح واو و ضم ضاد ضظغ و واو و همزه هردو عربیست اول مصدر باب تفعل
بمعنی شستن اکادع یعنی اطراف چون سازنده اطراف یعنی دست و روی خود را ملتو
لهذا این فعل را تکوّع نامیده اند و ثانی بمعنی آب دست یعنی آبی که بآن وضو سازند
و آن صفت از وضاءة بفتح زا باب حسن بمعنی وضو ساختن است آبدست بهمزه و الف
و سکون باء بکیفله فارسیست نیّة بکسر نون و تشدید و تخفیف یاء حطی و تاء مصدر
عربی و مصدر باب ضرب است بمعنی عزم یعنی قصد کردن و عزم بفتح عین سعفص و سکون
زای و میم نیز عربی و مصدر باب ضرب است بنا بر شهرت تفسیر آن شده بنیّه بفتح باء
ابجد و کسر نون و شدّ یاء حطی و تاء و قبله بکسر قاف و سکون باء ابجد و لام و تاء
هردو عربیست بمعنی کعبه یعنی خانه خدای تعالی شانه و کعبه بفتح کاف و سکون
عین سعفص و باء ابجد و تاء نیز عربیست بنا بر شهرت تفسیر آن شده صلوة بفتح
صاد سعفص و تخفیف لام و الف منقلبه از واو و تاء عربیست بمعنی نماز یعنی عبادتی
که در آن رکوع و سجود باشد جمعش صلوات بفتحتین است نماز بفتح نون فارسی است اصل

عطاس عطسه عجف لاغری جذام خوره
جبان هاع و هیدان بیدل و تسحب ناز

شرح عطاس بضم عین سعفص و تخفیف طاء حطی و الف و سین سعفص عربیست
بمعنی عطسه و آن صفت مشبهه از عطس بفتحتین و عطاس بضم از باب نصر و ضرب
بمعنی عطسه کردنست و عطسه نیز عربیست بنا بر شهرت تفسیر آن شده عجف بفتح
عین سعفص و فتح جیم عربی و مصدر باب علم و حسن است بمعنی لاغری یعنی لاغر
شدن و مرد لاغر را اعجف بفتح همزه و فتح جیم و مونث را عجفاء بفتح و مد گویند
و یاء لاغری مفید معنی حاصل مصدر است جذام بضم جیم و تخفیف ذال ثخذ و الف





و میم عربیست بمعنی خوره و مرد خوره دار را مجذوم بفتح و مجذّم بضم و شدّ ذال المفتوحه
و اجذم بفتح و مونث را مجذومه گویند جبان بفتح جیم و تخفیف باء ابجد و الف و نون
بر وزن شداد و امر نیز و جمع هاع هاع لها و الف منقلبه از یا و عین سعفص و
هائع بکسر همزه نیز و هیدان بفتح هاء و سکون یاء حطی و دال ابجد و الف و
نون هر سه عربیست بمعنی مرد بیدل یعنی ترسان جمع جبان جبناء بضم جیم و فتح باء
و مد و مونث جبانه و جبانه و جبینه بفتح و مونث هیدا هیدانه و حذف باء از
ان نجهة ضرورت وزن شعر است و پنج از انجمله صفت مشبهه است جبان و جبن
بضمتین از باب حسن و نصر بمعنی بیدل شدن و هاع از هیع بفتح و هیوع بضم و
هیعان بفتحتین از باب نصر بمعنی بیدلی تسحب بفتح تاء قرشت و فتح سین سعفص
و شدّ حاء حطی و باء ابجد عربی و مصدر باب تفعل است بمعنی ناز کردن ملحق

زنیم و سند دعی نیز هم بذی بیشرم
رسیل همره و بعله زن و بغی همراز

شرح زنیم بفتح زای و کسر نون و یاء حطی و میم و هر دو بر وزن اسم مفعول
باب تفعیل نیز و دعی بفتح دال ابجد و کسر عین سعفص و شدّ یاء منقلبه از واو هردو
عربیست بمعنی سند حرامزاده سند بکسر سین بی نقطه و سکون نون و دال بی نقطه
فارسیست بذی بفتح باء ابجد و کسر ذال ثخذ و شدّ یاء منقلبه از واو عربیست
بمعنی مرد پلید زبان و فحش گو مونثش بذیه و تخفیفش از جهت وزن شعر و تفسیر آن به
بی شرم مجاز است و آن صفت مشبهه از بذاء بفتح و مد و بذاءة بفتح و مد از باب
حسن بمعنی پلید زبان شدن و فحش گفتن است رسیل بفتح راء
قرشت و کسر سین سعفص و لام عربیست بمعنی شخص همراه و رفیق بعله
بفتح باء ابجد و سکون عین سعفص و لام و تاء تانیث و بعل بی تاء نیز عربیست

هاع هائع بکسر همزه

بمعنی زن نجی بفتح نون و کسر جیم و شد یاء منقلبه از واو عربیست بمعنی
شخص سرازجمش النجیه بفتح همزه و کسر جیم است و آن صفت مشبهه از نجو بفتح
و نجوی بفتح و قصر از باب نصر بمعنی آزاد کردنست

## ملحق

کلیمه هم سخن است و حریف هم پیشه
قرین ندیم بود همدم و شریک انباز

شرح کلیم بفتح کاف و کسر لام و یاء حطی و میم عربیست
بمعنی شخص هم سخن و آن صفت از کلم بفتح اسم مصدر و باب تفعیل بمعنی با کسی سخن
کفتن است حریف بفتح حاء حطی و کسر راء قرشت و یاء حطی
و فاء عربیست بمعنی شخص هم پیشه یعنی همکار و جمعش حرفاء بضم حاء و فتح
راء و مد است و آن صفت از حرف بفتح و حرفه بکسر از باب ضرب بمعنی با کسی کسب
و کار کردنست و مصدر الحرف بر وزن فلس است چنانچه خدای تعالی
فرموده است و من الناس من یعبد الله علی حرف یعنی از مردم کسانی هستند
که میپرستند خدای را بیک روی و بیک طریق و آن پرستیدن او است در
شادی و راحت نه در غیر سختی و تعب و جمع حرف احرف بفتح اول و ضم ثالث
است چنانچه در حدیث رسول صلی الله علیه و آله و سلم است که نزل القرآن
علی سبعة احرف یعنی فرود آمده است قرآن بهفت لغت از لغتهای عرب
پاره بلغت قریش و پاره بلغت هذیل و پاره بلغت یمن و نیست معنی او اینکه
میباشد در یک حرف هفت وجه و اگر چه آمده است در یک حرف هفت وجه
و ده وجه و بیشتر و نیست معنی او جز اینکه هفت لغت پراکنده شده است در قرآن





پیشه بکسر باء عجمی فارسیست قرین بفتح قاف و کسر راء قرشت و یاء حطی
و نون و ندیم بفتح نون و کسر دال ابجد و یاء حطی و میم هر دو عربیست اول
بمعنی مرد و زن همدم یعنی هم نفس و هم صحبت و ثانی بمعنی مرد همدم یعنی هم نفس
و هم صحبت و ثانی بمعنی مرد همدم یعنی هم دهن و هم پیاله جمع قرین قرناء بضم
قاف و فتح راء و مد و جمع ندیم ندماء بضم نون و فتح دال و مد و مونثش ندیمه است
و اسقاط حرف عطفش از جهت وزن شعر است و هر دو صفت مشبهه است اول از
قرن بفتح از باب ضرب و نصر بمعنی چیزی بچیزی پیوستن و ثانی از ندم بفتح اسم
مصدر منادمه از باب مفاعله بمعنی با هم نشستن برای شراب خوردن همدم مرکب
از هم و از دم و مشترک در مبادن و معنی مذکور است شریک بفتح شین قرشت و کسر راء قرشت
و یاء حطی و کاف و بر وزن مثل نیز عربیست بمعنی مرد انباز جمع اول شرکاء بضم شین و فتح
راء و مد و جمع ثانی اشراک بفتح و مونثش شریکه و جمعش شرائک بفتح است و آن صفت از شرک
بکسر و شرکة بکسر و ضم از باب علم بمعنی با کسی انبازی کردنست انباز بفتح همزه و سکون نون فارسیست ملحق

وشل ثمد غدق ضحل و سلسل غمجه
چو فتح و غبل و غلل آب و سر بنجو راز

شرح وشل بفتح واو و فتح شین قرشت و لام و ثمد بفتح ثاء ثخذ و فتح و سکون میم و دال
ابجد بر وزن کتاب نیز و غدق بفتح غین ضظغ و فتح دال ابجد و قاف و ضحل بفتح ضاد ضظغ
و سکون حاء حطی و لام و سلسل بفتح هر دو سین سعفص و سکون لام اول و بر وزن خلخال
و سلسل بضم سین اول و کسر سین ثانی نیز و غمجه بفتح و ضم غین ضظغ و سکون
و سکون میم و جیم و تاء و فتح بفتح فاء و سکون تاء قرشت و حاء حطی و غبل بفتح غین ضظغ و سکون
و سکون باء حطی و لام و غلل بفتح غین ضظغ و فتح لام اول هر ده از ده عربیست بمعنی
آب اندک پیاده و اکوبند جمع وشل اوشال بفتح است و جمع ثمد ثماد آب اندک پیاده و غدق آب بسیار و ضحل

اب اندك دو یحی زمین را کویند که عمق نداشته باشد جمعش اضحال بفتح وضحول بضم وصحا
بکسر اهن سلسل وسلسال وسلاسل اب کوارا باشد وعنبر بکجرعه اب وفتح اب دو او
وغیل اب روان بر روی زمین وغلل اب روان در میان درختان را کویند جمعش
اغلال بفتح وسر بکسر سین سعفص وشد راء قرشت سر یره بروزن شریفه نیز و
نجوی بفتح نون وسکون جیم وواو والف مقصوره منقلبه از واو عربیست بمعنی راز
بمعنی سخن پوشیده وپنهان جمع سر اسرار بفتح وجمع سریره سرائر بفتح است وهم
صفه مشبهه است اول وثانی از سر بکسر از باب ضرب وثالث از نجو بفتح ونجوی
بفتح وقصر از باب نصر بمعنی راز کردن راز براء بی نقطه فارسیست

## اصل

## القطعة الثانية عشر في بحر الرمل المثمن المقصور

شرح یعنی قطعهٔ دوازدهم در بحر رمل مثمن مقصور است وان بحریست که هر مصراع
از تقطیع سه فاعلاتن ویك فاعلان حاصل شود چنانکه ناظم کفته نظم

افکند سرو خرامان نخل ره تا تمام | شاد در بحر رمل بارد بکو سر مقام
فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلان | همچو بلبل بعد از این قطعه برخوان صبح وشام

ووجه تسمیهٔ این بحر کذشت در قطعهٔ ششم ودرین قطعه نه بیت اصل وپنج بیت ملحوق است

## اصل

قرم وغطریف وحلاحل سید ورأس همام
مهتر است وصدر وشی چیز واسم است نام

شرح قرم بفتح قاف وسکون راء قرشت ومیم وغطریف بکسر غین ضطغ وسکون
طاء حطی وکسر راء قرشت ویاء حطی وفاء وحلاحل بضم حاء حطی وتخفیف لام
والف وکسر حاء حطی ولام دیگر وسید بفتح سین سعفص وکسر وشد یاء حطی ودال
ابجد ورأس بفتح راء قرشت وسکون همزه وسین سعفص بروزن سبیل امیر نیز و







همام بضم وفتح هاء وتخفیف میم والف ومیم هر هشت عربیست بمعنی مهتر یعنی بزرك
مرتبه حلاحل وهمام مرد بزرك وباتدبیر ووزن بزرك مرتبه را کویند جمع غطریف
غطارف بفتح وجمع حلاحل حلاحل بفتح وجمع سید ساده وسائد واسیاد بفتح
وجمع رأس اراس بفتح اول وضم ثالث وروس بضمتین وجمع همام همام ورأس
بمعنی سر نیز امده وکذشت در اصل اول از قطعهٔ سیم دست بفتح دال ابجد وسکون سین
سعفص وتاء قرشت از لغات مشترکه میان عرب وعجم است بمعنی صدر یعنی بالای خانه
وچهار بالش ملوك ومسند اکابر وانیز کویند جمعش دسوت بضم است وصدر بفتح
صاد سعفص وسکون دال ابجد وراء قرشت نیز عربیست بنا بر شهرت تفسیر بان شد
وصدر بمعنی سینه نیز امده وکذشت در اصل اول از قطعهٔ سیم شیء بفتح شین
قرشت وسکون یاء حطی وهمزه عربیست بمعنی چیز مطلقا جمعش اشیا وان واشیا
بفتح وقصر است اسم بکسر همزه وصل یا همزه قطع منقلبه از واو وسکون سین
سعفص ومیم وسم وسماء بحرکات سین هر دو وقصر ثانی نیز عربیست بمعنی نام
جمعش اسماء واسموان بفتح وجمع جمعش اسامی واسام است

## اصل

عقوه وساحات امر کار وقول کفت وفعل کرد
جنب پهلو وجار همسایه فنا سطح بام

شرح عقوه بفتح عین سعفص وسکون قاف وفتح واو وتاء وعقاه بفتح
نیز عربیست بمعنی ساحت یعنی فضا وکشادکیها خانه یعنی میان سرای یعنی حوطه
جمعش عقاء بکسر وفتح است وساحت بسین سعفص وحاء حطی نیز عربی وجمعش
ساح وساحات بفتح ودوسوح بضم است بنا بر شهرت تفسیر بان شد امر بفتح همزه
وسکون میم وراء قرشت عربیست بمعنی کار جمعش امور بضم است قول بفتح قاف و
سکون واو ولام عربیست بمعنی کفت یعنی کفتار جمعش اقوال بفتح وجمع جمعش اقاویل

بفتح است وان صفت از قول بفتح از باب نصر بمعنی گفتن است فعل بکسر فاء و سکون سین
سعفص و لام عربیست بمعنی کرد یعنی کردار جمعش فعال بکسر است وان صفت از فعل بفتح
از باب منع بمعنی کردن است جنب بفتح و سکون نون و باء ابجد و جانب بکسر نون و جنبه
بفتحتین نیز عربیست بمعنی پهلوی انسان وغیره مطلقا جمعش جنوب بضم و جوانب و جناب
بفتح است جار بجیم و الف منقلبه از واو و راء قرشت عربیست هم بمعنی همسایه و هم
بمعنی نگهبان یعنی حافظ و پاسبان جمعش جیران و جیره بکسرها و اجوار بفتح است سطح بفتح
سین سعفص و سکون طاء حطی و حاء حطی عربیست بمعنی بام خانه و بالای هر چیز را
نیز گویند جمعش سطوح بضم است

## اصل

لون رنگ و ریح بوی باد و غین غیم میغ
نوم خواب و مشی رفتن بعد دوری خطو گام

**شرح** لون بفتح لام و سکون واو و نون عربیست بمعنی رنگ جمعش الوان بفتح
است ریح بکسر راء قرشت و یاء حطی و حاء حطی عربیست هم بمعنی مطلق بوی و هم
بمعنی باد جمعش بمعنی ثانی ارواح و ارياح بفتح و رياح بکسر و ریح بر وزن عنب و
جمع جمعش اراویح و اراییح بفتح است غین بفتح غین ضظغ و سکون یاء حطی و نون
و غیم بفتح غین ضظغ و سکون یاء حطی و میم هر دو عربیست بمعنی میغ یعنی ابر جمع
اول غیون بضم جمع ثانی غیوم بضم است میغ بکسر میم و یاء ذو نقطه در پایین و غین
با نقطه فارسیست نوم بفتح نون و سکون واو و میم عربیست بمعنی خواب وان صفت
از نوم بفتح از باب علم بمعنی خوابیدن است مشی بفتح میم و سکون شین قرشت و یاء حطی
عربی و مصدر باب ضرب است بمعنی رفتن بعد بضم باء ابجد و سکون عین سعفص و
دال ابجد بر وزن فرس نیز عربی و مصدر باب حسن و علم است بمعنی دور شدن و یا
دوری که مفید معنی حاصل مصدر است خطوه بضم و فتح خاء ثخذ و سکون طاء حطی و





واو و تاء عربیست بمعنی گام یعنی مابین دو قدم جمعش خطا بضم و قصر و خطوات بضمتین
است وان صفت از خطو بفتح از باب نصر بمعنی گام نهادن و رفتن است گام بکاف عجمی و سین

## اصل

زبده مسکه دهن روغن قطن پنبه صوف پشم
کوز کوزه قصعه کاسه قدر دیگ و کاس جام

**شرح** زبده بضم زای و سکون باء ابجد و دال ابجد و هاء هوز عربیست بمعنی
مسکه یعنی روغن تازه بی نمک که بعضی تمشک و بعضی کره گویند جمعش زبد بضم و
بر وزن رمانست مسکه بضم میم و سکون سین بی نقطه و کاف و اخفاء هاء فارسیست
دهن بضم دال ابجد و سکون هاء و نون عربیست بمعنی روغن و احد شحم و دهنه و جمعش
ادهان بفتح و دهان بکسر است قطن بضم قاف و سکون طاء حطی و نون و بر وزن
عتل نیز عربیست بمعنی پنبه پاره اش قطنه و جمعش اقطان بفتح است صوف بضم
صاد سعفص و واو و فاء عربیست بمعنی پشم پاره اش صوفه و جمعش اصواف
بفتح است کوز بضم کاف و واو و زای عربیست بمعنی کوزه جمعش کیزان بکسر
و اکواز بفتح و کوزه بر وزن عنبه است قصعه بفتح قاف و سکون صاد سعفص
و عین سعفص و تاء و صحفه بفتح صاد سعفص و سکون حاء حطی و فاء و تاء و جفنه
بفتح جیم و سکون فاء و نون و تاء تانیث نیز عربیست بمعنی کاسه جفنه کاسه
بزرگ و قصعه و صحفه کاسه کوچک تر از جفنه را گویند جمع جفنه جفان بکسر و
جفنات بفتحتین و جمع قصعه قصعات بفتحتین و قصع و قصاع بر وزن عنب و
جبال است قدر بکسر قاف و سکون دال ابجد و راء قرشت عربیست بمعنی دیگ
وان مؤنث بالمؤنث نیز مستعمل و جمعش قدور بضم است کاس بفتح کاف و سکون
همزه و سین سعفص عربیست بمعنی جام یعنی قدح و ظرف شراب انگوری با باده ام

کرده‌اند باشد و آن مؤنث مستعمل و جمعش اکؤس بفتح همزهٔ اول و ضم همزهٔ ثانی و کاسات
بفتح کاف و سکون همزه و کؤس بضم و کأس بکسر است و جام بجیم و الف منقلبه از واو
از لغات مشترکه میان عرب و عجم است لکن عجم مطلق ظرف را بجوری و ظرف نقره را
کوبه جمعش اجوم بفتح همزهٔ اول و ضم همزهٔ ثانی و اجوام بفتح همزه و واو و جامات
بالف و جوم بضم است

## اصل

لفت شلغم بقل تره زرع کشت و ریع دخل
کدس خرمن حزمه دسته صعب و انف تند و رام

**شرح** لفت بکسر لام و سکون فاء و تاء قرشت عربیست بمعنی شلغم بفتح شین با نقطه و فتح غین با نقطه فارسی و معربش شلجم با جیم است بقل بفتح باء ابجد و سکون قاف و لام عربیست بمعنی تره یعنی سبزیکه با خوردنیها خورند واحدش بقوله بضم است تره بفتح تاء دو نقطه در بالا و تشدید و تخفیف راء بی نقطه و اخفاء هاء فارسیست زرع بفتح زاء و سکون راء قرشت و عین سعفص عربیست بمعنی کشت یعنی مزروع سبز جمعش زروع بضم است و آن مصدر از زرع بفتح از باب منع بمعنی کشت کردن و رویانیدن کشت بکسر کاف فارسیست ریع بفتح راء قرشت و سکون یاء حطی و عین سعفص عربیست بمعنی دخل یعنی فاضل و زیادتی هر چیزی مطلقا و دخل بفتح دال ابجد و سکون خاء ثخذ و لام نیز عربیست بنا بر شهرت تفسیر آن شده کدس بضم کاف و سکون دال ابجد و سین سعفص بر وزن ومان نیز عربیست بمعنی خرمن یعنی انکه گندم و جو و امثال آن مطلقا جمعش اکداس بفتحتین خرمن بکسر خاء با نقطه فارسیست حزمه بضم حاء حطی و سکون زای و میم و تاء عربیست بمعنی دسته جو و گندم و گل و گیاه و غیره از آنچه بسته و بسته شود مطلقا صعب بفتح صاد و سکون عین سعفص و باء ابجد و انف بهمزه و الف و کسر نون و فاء بر وزن کتف نیز لف و نشر مرتب است صعب





عربیست بمعنی حیوان تند یعنی وحشی جمعش صعاب بکسر است و آن صفت از صعوبت بضم از باب حسن بمعنی تند و سرکش شدن است و انف عربیست بمعنی شتریکه بینیش درد کند از مهار پس تفسیرش برام بمعنی ضد وحشی مجاز و از باب تفسیر بلازم است و آن صفت از انف بفتحتین از باب علم بمعنی درد کردن بینی شتر از حلقه است

## اصل

ثغر و سن و ضرس دندان ظفر ناخن جلد پوست
خد رخ و جوف اندرون ضیق و حنک تنگی و کام

**شرح** ثغر بفتح ثاء ثخذ و سکون غین ضظغ و راء قرشت و سن بکسر سین سعفص و شد نون و ضرس بکسر ضاد ضظغ و سکون راء قرشت و سین سعفص هر سه عربیست بمعنی دندان جمع سن اسنان بفتح و اسنه بفتح همزه و کسر سین و شد نون و اسن بفتح همزه و ضم سین و شد نون و ضرس مذکر مستعمل و جمعش ضروس بضم و اضراس بفتحتین ظفر بضم ظاء ضظغ و سکون فاء و راء قرشت و اظفور بضم نیز عربیست بمعنی ناخن انسان و غیره مطلقا و جمعش اظفار و اظافیر بفتح است جلد بکسر جیم و سکون لام و دال ابجد عربیست بمعنی پوست حیوان مطلقا جمعش اجلاد بفتح و جلود بضم است خد بفتح خاء ثخذ و شد دال ابجد عربیست بمعنی رخ یعنی رخسار و تثنیه اش خدان است جوف بفتح جیم و سکون واو و فاء عربیست بمعنی اندرون شکم و میان هر چیز را نیز گویند ضیق بکسر و فتح ضاد ضظغ و یاء حطی و قاف و حنک بفتح حاء حطی و فتح نون و کاف لف و نشر مرتب است ضیق عربیست و مصدر از باب ضرب بمعنی تنگی یعنی تنگ شدن حنک عربیست بمعنی کام یعنی سطح بالای اندرون دهان از انسان و غیر انسان یا ما تحت ذقن از انسان جمعش احناک بفتح است کام بکاف فارسیست

## اصل

آدمی انسی و انسان مرء و جن پری
اجر مزد و رشوه پاره غرم تاوان و ابر

شرح آدمی بهمزه والف وفتح دال ابجد وکسر میم وشد یاء نسبت وانسی بکسر همزه وسکون نون وکسر سین سعفص وشد یاء نسبت وانسی بفتحتین همزه ونون وکسر سین وشد یا وانسان بکسر همزه وسکون نون وسین سعفص والف ونون هر چهار عربیست بمعنی مردمی که منسوبند بحضرت آدم علی نبینا وعلیه السلام آدمی وانسان مذکر ومؤنث هر دو اهل جمع از مردم را گویند مطلقا وانسی احد مذکر ومؤنث از مردم را گویند جمعش اناسی به تشدید وتخفیف یاء است جنی بکسر جیم وشد نون مکسوره وشد یاء نسبت وجنه بکسر جیم وشد نون وتاء تانیث نیز عربیست بمعنی پری یعنی منسوب به جن از مذکر ومؤنث مطلقا اجر بفتح همزه وسکون جیم وراء قرشت واجاره بحرکات همزه نیز عربیست بمعنی مزد یعنی جزا وپاداش عمل واحدا ولا اجرت بضم وجمعش اجور بضم واجار بهمزه والف آمده وان صفت آجر بفتح از باب نصر وضرب بمعنی مزد دادن ومزدور کردن نیز شده بحرکات راء قرشت وسکون شین قرشت وواو وتاء عربیست بمعنی پاره جمعش رشی بضم وکسر راء وقصر است پاره بیاء عجمی فارسیست غرم بضم غین ضظغ وسکون راء قرشت ومیم وغرامه بفتح ومغرم بضم میم وفتح راء نیز عربیست بمعنی تاوان دین بفتح دال ابجد وسکون یاء حطی ونون عربیست بمعنی وام یعنی قرض جمعش ادین بفتح همزه وضم یاء ودیون بضم است وان صفت از دین بفتح از باب ضرب بمعنی وام دادن ووام گرفتن وام بواو فارسیست

## اصل

اصبع انگشت است ابهام انگشت نر است
باز سبابه است وسطی بنصر وخنصر تمام

شرح اصبع بحرکات همزه وسکون صاد سعفص وحرکات باء ابجد وعین سعفص که نه لغت باشد واصبوع بضم نیز عربیست بمعنی مطلق انگشت دست وپا وان کلمه مذکر مستعمل وجمعش اصابع واصابیع بفتح است ابهام بکسر همزه وسکون باء ابجد





وهاء والف ومیم عربیست بمعنی انگشت نر یعنی انگشت بزرگ دست وپا وان گاهی مذکر مستعمل وجمعش اباهم واباهیم بفتح است سبابه بفتح سین سعفص وشد باء ابجد والف وباء دیگر وتاء وسبه بضم سین وشد باء نیز عربیست بمعنی انگشت شهادت که بعد از ابهام است وسطی بضم واو وسکون سین سعفص وطاء حطی والف مقصوره عربیست بمعنی انگشت میانین که بعد از سبابه است بنصر بکسر باء ابجد وسکون نون وکسر صاد سعفص وراء قرشت عربیست بمعنی انگشتی که بعد از وسطی است وان مؤنث مستعمل وجمعش بناصر بفتح است خنصر بکسر خاء تخذ وسکون نون وکسر وفتح صاد وراء قرشت عربیست بمعنی انگشت کوچک وان مؤنث مستعمل وجمعش خناصر بفتح است

## اصل

سقم بیماری وصحت تندرستی تبه کبر
قیح ودم ریم است خفقان القلب فی ازها

شرح سقم بضم سین سعفص وسکون قاف ومیم وبروزن سحاب وجبل نیز عربی و مصدر باب علم وحسن است بمعنی بیماری یعنی بیمار شدن وباء بیماری وتندرستی مفید معنی حاصل مصدر است صحت بکسر صاد سعفص وشد حاء حطی وتاء مصدریه وصح بضم صاد وشد حاء وبروزن سحاب نیز عربی ومصدر باب ضرب است بمعنی تندرستی یعنی تندرست شدن تبه بکسر وفتح تاء قرشت وباء حطی وهاء عربیست بمعنی کبر یعنی بزرگی وگردن کشی وان صفت از تبه وتبه بفتح وتبهان بفتحتین از باب ضرب بمعنی تکبر کردن است وکبر بکسر نیز عربیست بنابر شهرت تفسیر بان شد قیح بفتح قاف وسکون یاء حطی وحاء حطی ودم بفتح دال ابجد وتخفیف میم ویاء محذوفه لفظ وثنی است قیح عربیست بمعنی ریم یعنی چرک غیر مخلوط بخون وان صفت از قیح بفتح از باب ضرب ونصر بمعنی چرک کردن است وریم بکسر راء بی نقطه فارسیست دم عربیست بمعنی خون

تا پاره اش دیده و تثنیه اش دمان و دمیان و جمعش دماء بکسر و مد و دمی بر وزن حلی آ
لقلس بالف و لام زائده شعریه و فتح قاف و سکون لام و سین سعفص عربیست
بمعنی ترشی که قبل از قی از حلق بر آید خواه دهان را پر کند و خواه نکند پس تعبیر
بقی بمعنی چیزیست که بعد از قلس از حلق بر آید مجاز و فعلش از باب ضرب مستعمل آ
و قی بفتح قاف و سکون یاء حطی و همزه هم عربیست النی بالف و لام زائده شعریه
و کسر نون و شد یاء منقلبه از همزه عربیست بمعنی گوشت خام و تفسیرش بمطلق خام
از جهت وزن شعر است و آن صفت از نی بفتح نون و نیوء بضم از باب صنع و نصر بمعنی
خام ماندن گوشت است

ملحق

عام و حول و حجه سال اسبوع هفته شهر ماه
سبت شنبه جمعه آدینه حباله پای دام

شرح عام بعین سعفص و حول بفتح حاء حطی و سکون واو و لام و حجه بفتح
و کسر حاء حطی شد جیم و تاء هوز عربیست بمعنی سال جمع اول اعوام بفتح و جمع ثانی
احوال بفتح و حول بضم و جمع ثالث حجج بر وزن عنب ست اسبوع بضم همزه و سکون سین
سعفص و ضم باء ابجد و واو و عین سعفص و سبوع بضم نیز عربیست بمعنی هفته جمعش
اسابیع بفتح است شهر بفتح شین قرشت و سکون هاء و راء قرشت عربیست بمعنی ماه
جمعش اشهر بفتح همزه ضم هاء و شهور بضم است سبت بفتح سین سعفص و سکون
باء ابجد و تاء قرشت عربیست بمعنی روز شنبه جمعش اسبت بفتح همزه و ضم باء و سبوت
بضم و وقش بر تقا و هم زای است جمعه بضم جیم و سکون و ضم میم و تخفیف عین
سعفص و تاء عربیست بمعنی روز آدینه جمعش جمع بر وزن رطب و جمعات بضم اول و
سکون و ضم و فتح ثانی و وقش واو است حباله بکسر حاء حطی و تخفیف باء ابجد و
الف و لام و تاء و احبول و احبوله بضم نیز عربیست بمعنی پای دام یعنی دامی که در پای





افند جمعش حبائل بفتح است پای دام بسکون یاء دو نقطه در پایین فارسی و مرکب از
پای و دام و تقدیم صفت بر موصوف از جهت رعایت قافیه است ملحق

چو ز احد یکشنبه و اثنان و ثلثا اربعا
هست دو شنبه سه شنبه چهارشنبه و آل

شرح احد بفتح همزه و فتح حاء حطی و دال ابجد عربیست بمعنی روز یکشنبه جمعش
آحاد بمد همزه و الف و احدان بضم یا جمعی از برای آن نیست و وقش الف است و بمعنی یک عدد
نیز آمده و گذشت و اصل همزه هم از قطعه چهارم اثنان بکسر همزه و سکون ثاء
ثخذ و نون و الف منقلبه از یاء و نون و بکر و ثنی بر وزن الی نیز و ثلاثاء بفتح و ضم ثاء
بفتح و ضم ثاء ثخذ و تخفیف لام و الف و تاء دیگر و الف ممدوده و اربعاء بفتح همزه و
سکون راء قرشت و حرکات باء ابجد و عین سعفص و الف ممدوده لف و نشر مرتب
اثنان و ثنی عربیست بمعنی روز دوشنبه جمعش اثانین بفتح و اثناء بفتح و مد
وقش ثاء ابجد است و اثنان بمعنی دو عدد نیز آمده و گذشت و اصل هم از قطعه
چهارم ثلثا عربیست بمعنی روز سه شنبه و قصر ثلثا از جهت وزن شعر و وقش جیم است
اربعاء عربیست بمعنی روز چهارشنبه تثنیه اش اربعاان و جمعش اربعاات و قصر
از جهت وزن شعر و وقش دال ابجد است

ملحق

پنجشنبه دان خمیس و قرن سی سال تمام
بضع از سه تا بنه بیک عدد از نام

شرح خمیس بفتح خاء ثخذ و کسر میم و یاء حطی و سین سعفص عربیست بمعنی
روز پنجشنبه جمعش اخمساء بفتح همزه و کسر میم و وقش هاء است قرن بفتح قاف
و سکون راء قرشت و نون عربیست بمعنی سی سال یا چهل یا ده یا بیست یا پنجاه یا شصت
یا هفتاد یا هشتاد یا صد یا صد و بیست سال بضع بکسر و فتح باء ابجد و سکون

ضاد ضطغ و عین سعفص عربیست یعنی هر واحد واحد از اعداد از اعداد از سه تا پنج
یا از یک تا چهار تا نه با خصوص عدد هفت تنها یا از یک تا ده و در آحاد و در ترکیب با
عشر و عشرون بر اصح اقوال یعنی هر یک از اعداد مذکوره را بضع گویند خواه اعداد
مذکوره از اعداد آحاد باشد و خواه اعداد مرکبه با عشر و عشرون باشند و بالا
بر گفته نمیشود بضع و مائه و نیز بضع و الف و آن با مذکر با تاء تانیث و با مونث
بی تاء تانیث مستعمل است مانند بضعة رجال و بضعة و عشرون رجلا در مذکر و بضع
سنین و بضع نسوة و بضع عشرة امراة و بضع و عشرون امراة در مونث

## ملحق

حین و اوان و انی وقت و جدیدان روز و شب
غدوه بکره بامداد و فجر و مغرب صبح و شام

شرح حین بکسر حاء حطی و یاء حطی و نون و اوان بکسر همزه و شد یاء ابجد و الف
و نون و انی بحرکات همزه و تخفیف نون و الف منقلبه از یا او واوان بفتح و کسر
همزه و تخفیف واو و الف و نون نیز مجموع عربیست بمعنی وقت یعنی هنگام جمع حین احیان
بفتح و جمع جمع احاین بفتح و جمع انی آناء بهمزه و الف و مد و جمع اوان اونه بهمزه
و الف و کسر واو است و حین ظرف زمان و از برای زمان دراز و کوتاه هر دو مستعمل است
مانند لقیته حین کان شابا یعنی ملاقات کردم هنگامی که جوان بود و وقت بفتح
واو و سکون قاف و تاء قرشت نیز عربی و جمعش اوقات بفتح است بنا بر شهرت تفسیر
بیان شد جدیدان بفتح جیم و کسر دال ابجد و یاء حطی و دال ابجد و الف و نون و
اجدان بفتح همزه و فتح جیم و شد دال نیز عربیست بمعنی روز و شب یعنی جدیدان
و اجدان میگویند و از هر یک روز و شب باهم خواهند غدوه بضم غین ضطغ
و سکون دال ابجد و واو و تاء و غداة بفتح و غدیه بروزن عنبه و بکره بضم باء ابجد
و سکون کاف و راء قرشت و تاء و بروزن غرفه نیز هر پنج عربیست بمعنی زمان





میان نماز صبح و طلوع آفتاب جمع غدوه غدی بروزن مهی و غدو بروزن عتل و جمع غداة
غدوات بفتحتین و غدایا بفتح غین و کسر دال و شد یاء و غدیا بفتحتین و قصر و تفسیر
بر بامداد یعنی زمان زاد و از آن صبح مجاز و از باب تسمیه کل است باسم جزء بامداد
فارسی و مرکب از بام بمعنی صبح و از داد بمعنی فریاد است فجر بفتح فاء و سکون جیم و
راء قرشت و مغرب بفتح میم و سکون غین ضطغ و کسر راء قرشت و باء ابجد لف و نشر
مرتب است فجر عربیست بمعنی صبح یعنی روشنائی زمان اول و زوال سرخی آفتاب است
که در شب باشد از فوق شرقی ظاهر شود و صبح بضم صاد سعفص و سکون باء ابجد و حاء حطی
نیز عربی و جمعش اصباح بفتح است بنا بر شهرت تفسیر ان شد مغرب عربیست بمعنی شام
یعنی زمان فرو رفتن آفتاب و اسم زمان از غروب بضم از باب حسن بمعنی فرو رفتن آفتاب

## ملحق

طل و رهمه نم باران ساحیه باران سخت
جنة المأوی و فردوس بهشت دار السلام

شرح طل بکسر طاء حطی و شد لام و رهمه بکسر راء قرشت و سکون هاء و میم
و تاء هر دو عربیست بمعنی نم باران یعنی باران نم و سست جمع اول طلال بکسر و طلل بروزن
عنب و جمع ثانی رهم بروزن عنب و رهام بکسر است نم باران بسکون میم فارسی
و مرکب از نم و باران و تقدیم صفت بر موصوف از جهت ضرورت شعر است ساحیه
بسین سعفص و الف و کسر حاء حطی و تخفیف یاء حطی و تاء عربیست بمعنی
باران سخت که پوست از روی زمین ببرد جمعش سواحی بفتح است جنة المأوی بفتح جیم
و شد نون و تاء و فتح میم و سکون همزه و واو و الف مقصوره منقلبه از یا و فردوس
بکسر فاء و سکون راء قرشت و فتح دال و سکون واو و سین سعفص و باء
یکنقطه و کسر هاء بی نقطه و یاء دو نقطه در پایین و نون اول مرکب از دو لفظ عربی

وثانی مرکب از فردوس عربی یا رومی یا سریانی واز برین فارسی است بمعنی دار السلام یعنی سرای و خانهٔ سلامت ازآفت جمع جنه جنان بکسر و فردوس کاهی مؤنث مستعمل وبرین بمعنی بالا برین یعنی ازهمه بالا ارهنت و دار السلام نیز عربی و مرکب از دار بمعنی سرای و از سلام بمعنی سلامت است بنابر شهرت تفسیر بان شد

## اصل

## القطعة الثالثة عشر فی بحر المجتث المثمن المخبون المقصور

شرح یعنی قطعهٔ سیزدهم در بحر مجتث مثمن مخبون مقصور است و این بحر بیت که هر مصرعش از تقطیع مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلان حاصل شود چنانکه ناظم گفته

نظم تراست روی بخوبی چه روی بدر منیر ‌‌ مرا هست رخ تو بای عمل در زنجیر

مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلان ‌‌ خوش است صوت بمجتث بنا له بم و زیر

و وجه تسمیهٔ این بحر گذشت در قطعهٔ دوم و در این قطعه سه بیت اصل و دو

## اصل

## مبارز و بطل و باسل و شجاع دلیر
## شعیر صنبر کتان و جوشن و جاش زغیر

شرح مبارز بضم میم و تخفیف باء ابجد و الف و کسر راء قرشت و زای و بطل بفتح باء ابجد و فتح طاء حطی و لام بر وزن شداد نیز و باسل بباء ابجد و الف و کسر سین سعفص و لام بر وزن کتف و امیر نیز و شجاع بفتح و ضم شین قرشت و تخفیف جیم و الف و عین سعفص بر وزن کتاب و امیر و کتف و عتبه و احمر نیز همه هر ده عربیست بمعنی دلاور و مرد دلیر یعنی پهلوان جمع مبارز مبارزون و مؤنثش مبارزه و جمعش مبارزات و جمع بطل ابطال بفتح و مؤنثش بطله و جمع باسل بسلاء بضم باء و فتح سین و مد و بسل بضم و جمع شجاع شجعه بفتح و فتحتین و شجاع بر وزن کتاب و شجعان بضم و کسر و شجعاء بضم شین و فتح جیم و مد و مؤنثش شجاعه بحرکات شین و شجعه بر وزن





فرحه و شجیعه بر وزن شریفه و شجعاء بفتح و مد و جمعش شجایع بفتح و شجاع بکسر و فتح و ضم تنبین است و در از زده از این جمله صفت است و مبارز از مبارزه از باب مفاعله بمعنی با کسی بجنگ بیرون رفتن و بطل از بطاله بفتح و بطوله بضم و بسل بالغاته او بسالته و بسال بفتح و شجاع بلغاته از شجاعه بفتح همگی از باب حسن بمعنی دلیر شدن شعیر بفتح شین قرشت و کسر عین سعفص و یاء حطی و راء قرشت و صنبر بضم صاد سعفص و سکون باء ابجد و راء قرشت و فتاء و کتان بفتح کاف و شدتاء قرشت و الف و نون لفونشر مرتب است شعیر عربیست بمعنی جو و ستور و احدش شعیره و جمعش شعیرات صنبر عربیست بمعنی جاش یعنی انبار غله از کاه پاک کرده جمعش صبار بکسر است جاش بجیم عجمی و عربی نیز و الف و شین با نقطه فارسیست کتان عربیست بمعنی غیر یعنی کتان که از او رسن نیز گویند زغیر بفتح زای و کسر غین با نقطه فارسی است

## اصل

## غضنفر و اسد لیث حارث و دلهاث
## هزبر و قسوره و حیدر است و ضیغم نیز

شرح غضنفر بفتح عین صنطغ و فتح ضاد ضظغ و سکون نون و فتح فاء و راء قرشت و اسد بفتح همزه و فتح سین سعفص و دال ابجد و لیث بفتح لام و سکون یاء حطی و ثاء ثخذ و لاث بر وزن صاحب نیز و ابو الحارث بحاء حطی و کسر راء قرشت و ثاء ثخذ و دلهاث بکسر دال ابجد سکون لام و هاء و الف و ثاء ثخذ و بر وزن جعفر و علابط و دهلاث بفتح ذال و سکون هاء و لام و ثاء ثخذ و هزبر بکسر هاء و فتح زای و سکون باء ابجد و راء قرشت بر وزن درهم و علابط نیز و قسوره بفتح قاف و سکون سین سعفص و فتح واو و راء قرشت و تاء و بدون تاء نیز و حیدر بفتح حاء حطی و سکون یاء حطی و فتح ذال ابجد و راء قرشت و حیدره و حادر بر وزن قسور و صاحب نیز و ضیغم بفتح ضاد ضظغ و سکون یاء حطی و فتح غین صنطغ و میم

وضیغم بشد یاء حطی نیز هر نوزده عربیست بمعنی شیر درنده وجمع اسد اساد بهمزه
والف و ضم سین ومأسدة بر وزن مرحمة و مؤنثش اسده وجمع هزبر هزابر بفتح و جمع
قسوره قسور بدون تاء وجمع ضیغم ضیاغم وحذف الف الاّ مراد ابو الحارث از جهة
وزن شعر است

اصل

رقاد و هجعت خفتن سهاد بیخوابی
بذول باذل و مانح سخی و شبعان سیر

شرح رقاد بضم راء قرشت و تخفیف قاف و دال ابجد و رقود بضم و رقد بفتح نیز و
هجعت بفتح هاء و سکون جیم و عین سعفص هر چهار عربیست سه اول مصدر باب نصر
بمعنی مطلق خوابیدن و رابع صفه مشبهه از هجوع بضم از باب منع بمعنی خوابیدن در شب سهاد
بضم سین سعفص و تخفیف ها و الف و دال ابجد و سهد بضم و ارق بفتح همزه و فتح
راء قرشت و قاف نیز هر سه عربی و مصدر باب علم است بمعنی بیخوابی یعنی بیخواب شدن
و یاء بیخوابی مفید معنی حاصل مصدر است بذول بفتح باء ابجد و ضم ذال ثخذ
و واو و لام و باذل بباء ابجد و الف و کسر ذال ثخذ و لام و مانح بمیم و الف و کسر نون
و حاء حطی هر سه عربیست اول بمعنی بسیار بخشنده و باقی بمعنی سخی یعنی مرد
بخشنده مؤنث باذل باذله و مؤنث مانح مانحه است و هر سه صفه است اول و ثانی
از بذل بفتح از باب نصر و ضرب و ثالث از منح بفتح از باب منع و ضرب بمعنی عطا دادن
و بخشش کردن و سخی بفتح سین سعفص و کسر خاء ثخذ و شد یاء حطی نیز عربی و صفه
از سخاء بفتح و مد و سخی بفتح و قصر و سخوة و سخو بضمتین و شد واو از باب منع و
نصر و حسن و علم بمعنی بخشش کردن و جمعش اسخیاء بفتح و مد و سخواء بضم سین
و فتح خاء و مد و مؤنثش سخیه و جمعش سخیات و سخایا بفتح است بنابر شهرت تفسیر یافته
شد شبعان بفتح شین قرشت و سکون باء ابجد و عین سعفص و الف و نون و بروزن





صاحب نیز عربیست بمعنی مرد سیر مؤنثش شبعی بفتح و قصر و شباعی بفتح است و ان
صفه مشبهه از شبع بفتح و بروزن عنب از باب علم بمعنی سیر شدنست

ملحق

حدب چو رابیه نجوه ربوه بالا دان
چنانکه صاع و صبوب و حدور باشد زیر

شرح حدب بفتح حاء حطی و فتح دال ابجد و رابیه براء قرشت و الف و کسر باء ابجد
و تخفیف یاء حطی و تاء و رباة بفتح راء و فتح همزه نیز و نجوه بفتح نون و سکون جیم
و واو و تاء تانیث و نجاة بر وزن علاة نیز و ربوه بحرکات ثلثه راء قرشت و سکون باء ابجد
و فتح واو و تاء و ربو بحرکات راء بدون تاء و رباوه بحرکات راء و فتح واو و صعود
بفتح صاد سعفص و ضم عین سعفص و دال ابجد نیز هر هشت عربیست بمعنی زمین بالا
یعنی بلند و مرتفع جمع حدب حداب بکسر و جمع رابیه روابی بفتح و جمع صعود صعد بضمتین
و صعائد بفتح و هر هشت صفت است صاع بصاد سعفص و الف و عین سعفص و صاعه
با تاء تانیث نیز و صبوب بفتح صاد سعفص و ضم باء ابجد و واو و باء دیگر و بر وزن فعول
نیز و حدور بفتح حاء حطی و ضم دال ابجد و واو و راء قرشت و بروزن فعول و احدور بضم
و حدراء بفتح و مد و حادور بضم دال و هبوط بفتح هاء و ضم باء ابجد و حاء حطی
نیز هر نه عربیست بمعنی زمین زیر یعنی پست و کود جمع صبوب اصباب بفتح و هر نه صفت است

ملحق

عوج کجی و عجز نبی کبا و صف البلند
خبار و نزم و اخاذه غدیر و قاع کویر

شرح عوج بکسر عین سعفص و فتح واو و جیم عربی و مصدر باب علم است
بمعنی کجی یعنی کج شدن هر چیزی مطلقا یا عوج بکسر کجی را گویند که در زمین و
در دین و در معاش باشد و عوج بفتحتین کجی را گویند که در دیوار و در چوب

باشد جرز بضم جیم وضم وسکون راء قرشت وزای و بر وزن بغل وفرس وحجر وزهر
عربیست بمعنی زمینی که گیاه در آن نروید یا گیاهش را خورده باشند یا باران بان
نرسیده باشد جمعش اجراز بفتح است و هرج صفت مشبهه است از جرز بفتح از باب
نصر بمعنی بریده و بنا خورده شد امت بفتح همزه وسکون میم و تاء تا نیث عربیست
بمعنی زمین بلند و مرتفع وجمعش امات بضم همزه و الف و امون بضم است خبا بفتح خاء
نخذ و تخفیف باء ابجد و الف و راء قرشت عربیست بمعنی زمین نرم و سست و اخاذ
بکسر همزه و تخفیف خاء نخذ و الف و ذال نخذ و تاء عربیست بمعنی غدیر بمعنی پارهٔ
آبی که باران در گودالهای دشت واگذاشته باشد جمعش اخاذ بکسر و جمع جمعش
اخذ بضمتین است و غدیر بفتح غین ضظغ و کسر دال ابجد و یاء حطی و راء قرشت
نیز عربی و جمعش غدر بر وزن رطب و غدران بضم است بنا بر شهرت تفسیر بان شده
قاع بقاف و الف منقلبه از واو و عین سعفص عربیست بمعنی زمین نرم و هموار جمعش
قیع و قیعه و قیعان بکسر و اقوع بفتح همزه و ضم واو و تفسیرش بگو بمعنی زمین شوره
مجاز است گو بکسر کاف و کسر واو و یاء دو نقطه در پایین و واو بی نقطه فارسیست اصل

# القطعة الرابعة عشر في بحر الهزج المثمن الاخرب المقبوض الازل في فروج الاصابع

شرح الهزج بفتح هاء و فتح زای و جیم صفت مشبهه از هزج بفتحتین از باب نصر
و علم بمعنی ترنم کرد و آواز خوش خواند است الاخرب بفتح همزه و سکون خاء نخذ و
فتح راء قرشت و باء ابجد صفت مشبهه از خرب بفتح از باب علم بمعنی ویران شد است
المقبوض بقاف و باء ابجد و ضاد ضظغ بصیغهٔ اسم مفعول از باب ضرب است القبض کرفتن الازل
بفتح همزه و فتح زای و شد لام صفت مشبهه از زلل بفتحتین از باب ضرب بمعنی کم شدن در
وزن است فروج بفتح فاء و ضم و شد راء قرشت و جیم عربی و جمع فرجه بکسر و ضم است



(١) القطعة الرابعة عشر في بحر الهزج المثمن الاخرب المقبوض الازل (١) في فروج الاصابع



وسکون فاء و کسر راء قرشت یا جمع فرجه بضم است بمعنی کشادگی میان انگشتها و بمعنی
بچه مرغ خانگی نیز آمده و گذشت و اصل اول از قطعهٔ ششم یعنی قطعهٔ چهاردهم
در بحر هزج مثمن اخرب مقبوض ازل و در دنیا کشادگیهای میان انگشتها است و این
بحریست که هر مصراعش از تقطیع مفعول مفاعلن مفاعیلن فاع حاصل شود
چنانکه ناظم گفته **نظم** ای آنکه مدام نام تو در ذکر است و از گردد
دامن گل پر عطر است مفعول مفاعلن مفاعیلن فاع اخرب هزج آت
اکثر این فکر است وفی الحقیقه این بحر از فروع هزج است چه اصلش هر مصراع
چهار مفاعیلن است و وجه تسمیهٔ این بحر بهزج مثمن اخرب مقبوض ازل انست که
هزج بمعنی آواز ترنم و خوش آینده است و چون عرب اکثر اشعار که باواز خوش در
سرودها میخوانند در این بحر است لهذا هزجش نامیده اند و چون هر بیت این بحر از
ارکان ثمانیه حاصل شده لهذا مثمنش نامیده اند و چون در صدر و ابتدا اخرم که
حذف میم مفاعیلن است با کف که حذف نون مفاعیلن است یکجا جمع و فاعیل بمفعول
که هم وزن است نقل شده لهذا اخربش نامیده اند چه خرب بفتح خاء نخذ و سکون
راء قرشت و باء ابجد نزد عروضیان جمع شدن خرم با کف است در یک رکن و خرم بفتح
خاء نخذ و سکون راء قرشت و میم اسقاط حرف اول متحرک از وتد مجموع لفظ مفاعیلن
است هر گاه صدر یا ابتدا باشد و کف بفتح کاف و شد فاء حذف حرف سابع
ساکن رکن است و چون از مفاعیلن بعد از صدر و بعد از ابتدا یاء ساکن لفظ
عی که سبب خفیف است حذف شده لهذا مقبوضش نامیده اند چه قبض بفتح قاف و
سکون باء ابجد و ضاد ضظغ نزد عروضیان حذف حرف خامس ساکن رکن است و چون در
عروض و ضرب هم که سقوط لن مفاعیلن است محذوف و سقوط یاء مفاعیلن و سکون
عین است مقصور یا خرم که حذف میم مفاعیلن است یکجا جمع و مفاعیلن فاع شده

الحذ ازلش نا مبدا اندیشه تل بفتح زای و فتح لام اول نزد عروضیان اجتماع سبب بآخر است در وتد که در آن رکن و هتم بفتح هاء و سکون تاء قرشت میم اجتماع حذف با قصر است در مفاعیلن و تقطیعش چنین است مصرع مفعولن تبورت مفاعیلن چهارم فت مفاعیلن راست فاع وردو این قطعه یک بیت است

# اصل

بصم و عتب و رتب چهار بنا فتراست
اینها همه چون فرجهای شبرایست

**شرح** بصم بضم باء ابجد و سکون صاد سعفص و میم فرجه ایست که میانه بنصر و خنصر است عتب بفتح عین سعفص و فتح تاء قرشت و باء ابجد فرجه ایست که میانه بنصر و وسطی است رتب بفتح راء قرشت و فتح تاء قرشت و باء ابجد فرجه ایست که میانه وسطی و سبابه است فتر بکسر تاء و سکون تاء قرشت و راء قرشت فرجه ایست که میانه سبابه و ابهام است شبر بکسر شین قرشت و سکون باء ابجد و راء قرشت وجب معنی وجب یعنی از بالا ابهام تا بالای خنصر و این مذکور و مستعمل و جمعش اشبار بفتح است

# اصل

القطعة الخامسة عشرة فی بحر الهزج المثمن الاخرب المقبوض الاول فی اسماء ازواج الدائمة المجتمعة الباقیة بعد النبی صلی الله علیه و آله وسلم

**شرح** اسما بفتح همزه و تخفیف سین سعفص عربی و جمع اسم بکسر و ضم است بمعنی نام ازواج بفتح همزه و سکون زای و جیم عربی و جمع زوجه بفتح است بمعنی زن یعنی قطعه پانزدهم در بحر هزج مثمن اخرب مقبوض اول و در بیان نامهای زنان مدخوله دائمه جمع آورده شده در یک زمان باقیه بعد از حضرت پیغمبر صلوات الله و سلامه علیه و آله و این بحر ایست که هر مصراعش از تقطیع مفعول مفاعلن مفاعیلن فاع حاصل شود چنانکه ناظم گفته **نظم** ای طلعت ماه جبهه‌ات مخلشیه مخدا





رغایب تو در لهاچو مه مفعول مفاعلن مفاعیلن فاع تقطیع یافتن بحر کز از هر کلمه و وجه تسمیه این بحر گذشت در قطعه سابق و در این قطعه دو بیت است

# اصل

نه جفت نبی که پاک بودند همه بد عائشه و جویریه مخترمه با ام حبیبه حفصه بود و زینب میمونه صفیه سوده ام سلمه

**شرح** آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه و آله داد و حین وفات نه زن مدخوله دائمه مجتمعه در زمان بود یکی عائشه بود بعین سعفص و کسر همزه منقلبه از یاء و شین قرشت و تاء تانیث و او دختر ابوبکر است که در سن شش سالگی با کره بنکاح آنحضرت در آمد آنحضرت بغیر او دختری بنکاح نکرد و دیگری جویریه مخترمه بود یعنی بزرگ داشته شده بضم جیم و فتح واو و سکون یاء حطی و کسر راء قرشت و فتح یاء حطی و تاء تانیث و او دختر حارث بن ابی ضرار و اسمش بره است که قبل از آنحضرت زوجه مسافع بن صفوان یا صفوان بن مالک بود و در جنگ بنی المصطلق به سهم ثابت بن قیس بن شماس او فتاده بود و بمکاتبه او آزاد شد و بنکاح آنحضرت در آمد و تبدیل شراح جویریه را بجد بجهت ناشی از تحریف کاتبست و دیگر ام حبیبه بود بفتح حاء حطی و کسر باء ابجد و یاء حطی و باء ابجد و تاء تانیث و او دختر ابوسفیان بن حرب و اسمش رمله است که قبل از آنحضرت زوجه عبیدالله بن جحش بود و دیگر حفصه بود بفتح حاء حطی و سکون فاء و صاد سعفص و تاء تانیث و او دختر عمر است که قبل از آنحضرت زوجه خنیس بن حذافه السهمی بود و دیگری زینب بود بفتح زاء و سکون یاء حطی و نون و باء ابجد و او دختر جحش الاسدی و مادرش عمه آنحضرت است که قبل از آنحضرت زوجه زید بن حارثه بود و دیگری میمونه بود بفتح میم و سکون یاء حطی و ضم میم و او دختر حارث بن حزن الهلالیست که قبل از آن

حضرت زوجهٔ مسعود بن عمرو الثقفی و بعد از ان زوجهٔ ابو رهم بن عبد العزی بود و دیگر
صفیه بود بفتح صاد سعفص و کسر فاء و شدّ یاء حطی و تاء تانیث و او دختر حیی بن اخطب
سعیه بن عامر است که قبل از انحضرت زوجهٔ سلام بن مشکم القرظی و بعد از ان
زوجهٔ کنانه بن الربیع بن ابی الحقیق بود و در جنگ خیبر انحضرت او را اسیر و مسلمان
و ازاد و نکاح کرد یا بسهم دحیهٔ کلبی افتاده بود انحضرت او را از دحیه خرید و ازاد
و نکاح کرد و دیگری سوده بود بفتح سین سعفص و سکون واو و دال ابجد و تاء تانیث
و او دختر زمعة بن قیس بن عبد شمس است که قبل از انحضرت زوجهٔ ابن عمش سکران بن
عمرو بود و دیگری ام سلمه بود بفتح سین سعفص و فتح لام و میم و تاء تانیث و او
دختر ابی امیة بن مخزوم و اسمش هند است که قبل از انحضرت زوجهٔ ابی سلمة بن عبد الاسد
بود و بروایتی اصح انحضرت صلوات الله و سلامه علیه و اله دو زن مدخوله داشت
متوفیه قبل از انحضرت نیز بود یکی خدیجه دختر خویلد بن اسد بن عبد العزی بن
کلاب بود که قبل از انحضرت زوجهٔ ابو هالة بن زراره مسمّی بهند یا زوجهٔ مالک بن
نباش و بعد از ان زوجهٔ عتیق بن عبد الله بن المخزومی بود و دیگری زینب دختر
خزیمة بن الحارث بن عبد الله بن عمرو بن عبد مناف بن هلال بن عامر بن صعصعه
بود که قبل از انحضرت زوجهٔ طفیل بن الحارث و بعد از ان زوجهٔ برادرش عبیده بن
الحارث بود که در جنگ بدر شهید یا زوجهٔ عبد الله بن جحش بود که در جنگ
احد کشته شد و دیگری ریحانه دختر زید بن عمرو بن خناقه بود که قبل از ان
حضرت زوجهٔ حکم قرظی بود و انحضرت او را اسیر و ازاد و نکاح کرد و دو زن
مطلقهٔ غیر مدخوله نیز بود یکی اسماء دختر نعمان جونیه بود که بسبب کفتن انت تعالی
در جواب خواندن انحضرت او را در شب زفاف مطلقه شد و دیگری فاطمه دختر ضحاک
کلابی بود که بسبب استعاذه از انحضرت در شب زفاف مطلقه شد **اصل**





## القطعة السادسة عشرة فی بحر
## الهزج المثمن الاخرب المقبوض الاذل فی اسماء اولاد النبی صلی الله علیه و اله

**شرح** اولاد بفتح عربی جمع ولد بفتحتین و بر وزن بغل و مثل و قفل است بمعنی
فرزند یعنی قطعهٔ شانزدهم در بحر هزج مثمن اخرب مقبوض اذل در بیان نامهای فرزند
انحضرت پیغمبر صلی الله علیه و اله است و از بحر زینت که هر مصراعش از تقطیع مفعول مفاعلن
مفاعیلن فاع حاصل شود چنانکه ناظمی کفته **نظم** در سنبل تو چو خار اندر
سیم است و از تیغ خیال تو دلم دو نیم است مفعول مفاعلن مفاعیلن فاع
بحر هزج اخرب از ازل تقسیم است وجه تسمیهٔ این بحر کذشت در قطعهٔ چهاردهم
و در این قطعه دو بیت است **اصل** فرزند نبی قاسم و ابراهیم است
پس طیب و طاهر از ره تعظیم است یا فاطمه و رقیه ام کلثوم
زینب شمر از سر تعلیم است

**شرح** انحضرت صلوات الله و سلامه علیه و اله را سه پسر و چهار دختر بود سه
پسر یکی قاسم بود بقاف و سین سعفص و او از خدیجه متولد شد و سن شریفش دو سال
بود و در حیوة انحضرت وفات یافت و دیگری ابراهیم بود و او از ماریه قبطیه متولد
شد و سن شریفش هجده ماه یا شانزده ماه بود و در حیوة انحضرت وفات یافت و دیگر
طیب بود بفتح طاء حطی و کسر و شدّ یاء حطی و باء ابجد و او نیز از خدیجه متولد شد
و اسم شریفش عبد الله و سن شریفش هفت روز بود و در حیوة انحضرت وفات یافت
و او را از جهة تعظیم طاهر نیز مینامند و بعضی کفته اند که طاهر نیز نام پسر دیگر است
و او نیز از خدیجه تولد و در حیوة انحضرت وفات یافت چهار دختر یکی فاطمه بود
بفاء و کسر طاء حطی و او نیز از خدیجه متولد شد و زوجهٔ حضرت امیر المؤمنین صلوات
الله و سلامه علیه و سن شریفش هجده سال یا هفتاد و پنج روز بود و هفتاد و پنج

روز بعد از وفات آنحضرت وفات یافت و بروایت اصح حضرت امیر المؤمنین صلوات الله
وسلامه علیه او را غسل داد و بر او نماز کذارد و دیگری رقیه بود بضم راء قرشت
و فتح قاف و شد یاء حطی و تاء تانیث و او نیز از خدیجه متولد شد و زوجه عتبه بن
ابی لهب بود و بعد از بعثت بسبب نزول تبت یدا ابی لهب بامر ابی لهب مطلقه شد و
زوجه عثمان بن عفان شد و در حیوة آنحضرت وفات و تصحیح اکثر شراح قاف رقیه را
مکسور خوانده از باب اشتباه است و دیگری ام کلثوم بود بضم کاف و سکون لام و ضم ثاء مثلثه
و او نیز از خدیجه متولد شد و زوجه عتبة بن ابی لهب بود و بعد از بعثت بسبب مذکور
دوام رقیه مطلقه و بعد از فوت رقیه او نیز زوجه عثمان بن عفان شد و در حیوة
آنحضرت وفات یافت و دیگری زینب بود بفتح زای و سکون یاء حطی و فتح نون و با
ابجد و او نیز از خدیجه متولد شد و زوجه ابو العاص بن الربیع پسر خاله اش بود
و در حیوة آنحضرت وفات یافت و تولد شریفشان بر اصح اقوال باین ترتیب
بود اول قاسم پس از آن زینب پس از آن عبد الله پس از آن ام کلثوم پس از آن فاطمه
پس از آن رقیه پس از آن ابرهیم

# اصل

## القطعة السابعة عشرة فی بحر المضارع المثمن الاخرب المکفوف المحذوف فی اسامی موالی النبی صلی الله علیه وآله وسلم

شرح المضارع بضاد ضظغ و راء قرشت و عین سعفص بصیغه اسم فاعل
باب مفاعله است المضارعه مشابهت داشتن المکفوف بهردو فاء بصیغه
اسم مفعول مضاعف باب نصر است الکف در نوردیدن و پیچیدن دامن پیرهن الموالی
بفتح میم و تخفیف واو و الف و کسر لام و یاء حطی عربی و جمع مولی بفتح میم و سکون
واو و لام و الف مقصوره است بمعنی غلام آزاد کرده شده یعنی قطعه هفدهم در بحر





مضارع مثمن اخرب مکفوف محذوف و در بیان نامهای غلامان آزاد کرده شده
حضرت پیغمبر صلوات الله وسلامه علیه و آله است این بحر بیت که هر مصراعش از
تقطیع مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن حاصل شود چنانکه ناظم گفته قطعه
امشتری شمایل و خورشید کوکبه حسن رخ تو رشک مه چهارده شبه مفعو
علات مفاعیل فاعلن بحر مضارع این بود ای ماه مرتبه و گاهی بدل فاعلن
فاعلات آید و در اینوقت مقصور است چنانکه مصراع ثالث از این قبیل است
وفی الحقیقة این بحر از فروع مضارع است چه اصلش در فارسی هر مصراعی
دو مفاعیلن فاعلاتن است و وجه تسمیه این بحر بمضارع مثمن اخرب مکفوف محذوف
آنست که مضارع بمعنی مشابهت دارنده است و چون این بحر مشابهت دارد ببحر منسرح
در اشتمال رکن دوم هر بیت بر وتد مفروق چه اصل بحر منسرح مستفعلن مفعولات
دو بار و رکن دوم که در این بحر فاعلاتن و در بحر منسرح مفعولات بضم تاء است
هر یک مشتمل است بر وتد مفروق که در اول لاع و در ثانی لات است لهذا مضارعش
نامیده اند و چون هر بیتش از ارکان ثمانیه حاصل شده لهذا مثمنش نامیده اند
و چون در صدر و ابتداء خرم که حذف میم مفاعیلن است با کف که حذف نون
مفاعیلن است یکجا جمع و فاعیل به مفعول که هم وزن است نقل شده لهذا اخربش
نامیده اند چه خرب بفتح نزد عروضیان جمع شدن خرم با کف است در یک رکن
و چون از فاعلاتن و مفاعیلن حرف نون ساکن لفظ تن و لن که سبب خفیف است
حذف شده لهذا مکفوفش نامیده اند چه کف بفتح کاف و شد فاء نزد عروضیان
حذف حرف سابع رکن است و چون از عروض و ضرب بیت اول و ضرب بیت ثانی
لفظ تن که سبب خفیف است ساقط و فاعلا به فاعلن که هم وزن است نقل شده
لهذا محذوفش نامیده اند چه حذف بفتح نزد عروضیان اسقاط سبب خفیف است

از اخر رکن و چون از عروض بیت ثانی نون ساکن لفظ تن که سبب خفیف است ساقط
و ما قبلش که تاء متحرک است ساکن و فاعلات بفاعلان که هم وزن است نقل شد
لهذا مقصوش نامیده اند چه قصر بفتح نزد عروضیان اسقاط حرف ساکن از سبب
اخر رکن و اسکان ما قبل است و تقطیع مصراع اوّل که محذوف است چنین است
مولا و مفعول آزده است فاعلات نبی دای مفاعیل کی نبه فاعلن و تقطیع مصراع
ثالث که مقصور است چنین است ثوبا و مفعول با حصال فاعلات حمد عمی مفاعیل
سا زید فاعلان و در این قطعه دو بیت است

## اصل

| | |
|---|---|
| مولی دی ور زده است نبی را یکی نبه | دیگر فضاله انکه نه سیح است و وهبه |
| ثوبان باح و صالح و مدعم یسار زید | بو رافع ضمیره کبیشه موهبه |

**شرح** انحضرت صلوات الله علیه و آله را ده ازده غلام ازاد کرده بود یکی نبه
بود بفتح نون و فتح باء ابجد و هاء و دیگری فضاله بود بضم فاء و تخفیف ضاد
ضظغ و او غلامی بود که بسبب سیح و هبه ملک انحضرت نشده بود بلکه انحضرت او را
در دار الحرب از کفار اسیر و ازاد کرد و دیگری ثوبان بفتح تاء ثخذ و سکون واو و باء
ابجد و کنیه او ابو عبد الله است و او غلامی بود که انحضرت او را از جمعی از بنی حکم
خرید و ازاد کرد و دیگر رباح بود بفتح راء قرشت و تخفیف باء ابجد و حاء حطی و او
غلام سیاهی بود که انحضرت او را از ولد عبد القیس خرید و ازاد کرد و دیگری
صالح بود بعد از سعفص و کسر لام و خاء حطی و او غلامی بود که انحضرت او را از زید
میراث برده یا از عبد الرحمن بن عوف خرید و ازاد کرده و دیگری مدعم بود بکسر
میم و سکون دال ابجد و فتح عین سعفص و میم و او غلامی بود سیاه که انحضرت
او را از رفاعة بن زید بهبه قبول و ازاد کرد و دیگری یسار بود بفتح یاء حطی
و تخفیف عین سعفص و راء قرشت و او غلام سیاهی بود که انحضرت او را در بعضی





از غزوات اسیر و ازاد کرد و دیگری زید بن حارث بود و آن غلامی بود که انحضرت او را
از خدیجه بهبه قبول و ازاد کرد و دیگری ابو رافع بود براء قرشت و کسر فاء و عین
سعفص و اسمش اسلم یا ابرهیم یا ثابت یا هرمز یا نیلا است و او غلامی بود که انحضرت
او را از عباس بن عبد المطلب بهبه قبول و بسبب بشارت ورود باسلام عباس
انحضرت او را ازاد کرد و دیگری ضمیره بضم ضاد ضظغ و فتح میم و سکون یاء حطی
و راء قرشت و دیگری ابو کبیشه بود بضم کاف و فتح باء ابجد و سکون یاء حطی و شین
قرشت و اسمش سلیم یا اوس است و دیگری ابو موهبه بود بضم میم و سکون یاء حطی
و کسر هاء و باء ابجد و حذف یاء از ابو کبیشه و ابو موهبه از جهت ضرورت شعر است

## اصل

## القطعة الثامنة عشر فی بحر الهزج المثمن الاخرب المقبوض الازل فی السّور التی نزلت فی المدینة

**شرح** السّور بضم سین سعفص و فتح واو و راء قرشت عربی و جمع سوره
بضم است بمعنی فرو فرستاده شده یعنی قطعه هیجدهم در بحر هزج مثمن اخرب مقبوض
ازل در ذکر بیان سورهائی است که نازل شده است به پیغمبر صلوات الله و سلامه
علیه و آله در مدینه مشرفه و آن بحریست که هر مصراعش از تقطیع مفعول مفاعلن
مفاعیلن فاع حاصل میشود چنانکه ناظمی گفته **نظم** ای قد تو در گلشن
جان سرو روان و ز رشک تو سرو خجل در بستان مفعول مفاعلن مفاعیلن
فاع این نوع رباعی هزج اخرب است و وجه تسمیه این بحر گذشت در قطعه
چهاردهم و در این قطعه دو بیت است

## اصل

| | |
|---|---|
| نور و حج و انفال قد سمع ثمّ ن | بالم یکن و زلزلت اخراجها |
| پنج اول و قد سمع رعد و حدید | فتح و تحریم و نصر و جمعه رحمن |

شرح ابراد بباء حطی دو مدنی بنا بر ضرورت شعری و در اصل مدنیست بفتح میم و فتح دال ابجد و کسر نون و شد یاء نسبت چه ضابطه در نسبت بمدینه انست که اگر منسوب الیه مدینه رسول صلوات الله و سلامه علیه و اله باشد نسبت بیاء و اگر مدینه منصور و اصفهان باشد و غیرها باشد مدینیست با یاء اگر منسوب ایشان است مدینیست بی یاء و اگر غیر انسانست بایاء اول بضم همزه و تخفیف واو مفتوحه و لام عربی و جمع اولی بضم و قصر است که مؤنث اولست بدانکه قران بر اصح اقوال صد و چهارده سوره است و مجموع ان در مدت بیست و سه سال بانحضرت صلوات الله و سلامه علیه و اله نازل شد از انجمله بیست سوره در عرض دوازده سال مدت توقف انحضرت در مدینه مشرفه و نود و چهار سوره در عرض یازده سال مدت توقف انحضرت در مکه معظمه نازل شد و سوره بیست کانه منزله مدنیه بنا بر قول شیخ یکی سوره نور است که انا انزلناه است و یکی سوره حج است که یا ایها الناس اتقوا است و یکی سوره انفال است بفتح که یسئلونک عن الانفال است و یکی سوره لم یکن است و یکی سوره زلزله است که اذا زلزلت الارض زلزالها است و یکی سوره احزابست بفتح همزه و سکون و سکون حاء حطی و زای که یا ایها الناس اتق الله است و پنج سوره اول قرانست که فاتحة الکتاب و بقره و ال عمران و نساء و مائده است و یکی سوره قد سمع الله است و یکی سوره رعد است که المر تلک ایات الکتاب است و یکی سوره حدید است که سبح لله ما فی السموات و الارض است و یکی سوره فتح است که انا فتحنا لک فتحا مبینا است و سوره دیگر پیش فتح است پس فتح سوره حجرات است حجرات بضمتین و حاء حطی و جیم که یا ایها الذین امنوا لا تقدموا بین یدی الله است و پیش فتح سوره محمد است صلی الله علیه و اله که الذین کفروا است و یکی سوره نصر است که اذا جاء نصر الله است و یکی





سوره دهر است که هل اتی علی الانسان است و یکی سوره الرحمن است

## اصل
## القطعة الملحقة فی بحر الهزج المثمن المقبوض الازل فی اسامی القراء السبعة

القطعة الملحقة فی بحر الهزج المثمن المقبوض الازل فی اسامی القراء السبعة

شرح قراء بضم قاف و شد راء قرشت و الف ممدوده عربی و جمع قاریست یعنی خوانندگان یعنی قطعه ملحقه در بحر هزج مثمن مقبوض ازل و در بیان نامهای قاریان هفتگانه کلام مجید نابتست و این بحریست که هر مصراعش از تقطیع مفعول مفاعلن مفاعیلن فاع حاصل شود چنانکه رفیع القدری گفته

### نظم
ای ناصیه سای فطرتت بدر منیر | روشن بود تو چو مهر تابنده ضمیر

مفعول مفاعلن مفاعیلن فاع تقطیع کن این قطعه و تعلیم بگیر و وجه تسمیه این بحر گذشت و قطعه چهار و بیتم در انقطعه دو بیت است

## اصل
استاد قرائت شمر پنج و دو را | بو عمرو علا و نافع و ابن کثیر
پس حمزه و ابن عامر و عاصم را | از جنس کسائی شمر و هفت بگیر

شرح قرائت بکسر قاف و تخفیف راء قرشت عربی و مصدر باب منع و نصر است و ابراد و او بعد از عمرو برای فرق از عمر است یعنی استاد در علم خواندن قران مجید هفت است یکی ابو عمرو بن علاء بصریست بفتح عین سعفص و سکون میم و راء قرشت و واو مکتوبه غیر ملفوظه که رمز ش خاء حطی است و راوی دو راوی است یکی دوری است بضم دال ابجد و کسر راء قرشت و شد یاء نسبت که رمز ش طاء حطی است و دیگر سوسی است بضم سین سعفص و کسر سین ثانی و شد یاء نسبت که رمز ش یاء حطی است و یکی نافع بن نعیم مدنی است بنون و کسر فاء و عین سعفص که رمز ش الف است و او نیز دو راوی است یکی قالون است بقاف

سلالم است بضم سین سعفص وتخفیف لام وکسر لام ثانی وان قلعه ایست که حضرت
امیر المؤمنین علی صلوات الله وسلامه علیه دروش را کند ۲ اصل

## القطعة العشرون فی بحر الخفیف المسدس المخبون المحذوف فی اسماء الاوجاع

شرح اسما بفتح همزه وسکون سین سعفص وممدود الف همزه عربی وجمع اسم بکسر
وضم است بمعنی نام الاوجاع بفتح همزه وسکون واو وجیم وعین سعفص دراع
بروزن کتاب نیز عربی وجمع وجع بفتحتین است بمعنی درد یعنی قطعه بیستم در
بحر خفیف مسدس مخبون محذوف در بیان نامهای دردهاست وان بحریست که
هر مصراعش از تقطیع فعلاتن مفاعلن فعلن حاصل شود چنانکه ناظم گفته

نظم نام اوجاع مهلک ای دزاک بشمر بر تو خوب کن ادراک
فعلاتن مفاعلن فعلن وزن بحرش بود چو گوهر پاک ووجه تسمیه این
بحر گذشت در قطعه دهم وواین قطعه سه بیت است ۱ اصل

خش ولادغ است اعیائی  خدری وممدد وحکاک
ناخس ووخز وکاسر وضاغط  والمفسخ کن وعضل حاک
ضربان وثقیل وناقب  والمسلی کز اصل هلاک

شرح خش بفتح خاء ثخذ وکسر وتخفیف شین قرشت ونونش لادغ بلام والف
وکسر دال ابجد وغین ضظغ است اعیائی بفتح همزه وسکون عین سعفص وباء حطی
والف وکسر همزه وشد یاء نسبت است خدری بفتح خاء ثخذ وتخفیف دال ابجد
وکسر راء قرشت وشد یاء نسبت است ممدد بضم میم وفتح وتخفیف ضم دیگر وکسر
شد دال ابجد ودال دیگر است حکاک بفتح حاء حطی وشد کاف والف وکاف دیگر
است ناخس بنون والف وکسر خاء ثخذ وسین سعفص است وخز بکسر زاء قرشت





وسکون خاء ثخذ وواو است کاسر بکاف والف وکسر سین سعفص وراء قرشت است
ضاغط بضاد ضظغ والف وکسر غین ضظغ وطاء حطی است مفسخ بضم میم وفتح
فاء وکسر وشد سین سعفص وخاء ثخذ است عضل بفتح عین سعفص وفتح ضاد ضظغ
ولام جمع عضله بفتحات وعضیله بروزن سفینه است ضربان بفتح ضاد ضظغ و
فتح راء قرشت وباء ابجد والف ونون است ثقیل بفتح ثاء ثخذ وکسر قاف ویاء حطی
ولام است ثاقب بثاء ثخذ والف وکسر قاف وباء ابجد است مسلی بکسر میم وفتح سین
سعفص وکسر وشد لام وشد یاء نسبت است بدانکه دردهای مذکوره در این
قطعه پانزده است یکی خش است وان دردیست که پوست عضو مؤف ودردناک
درشت وزبر کند ویکی لادغ است وان دردیست که صاحبش پندارد عضو
مؤف ملسوع بود ویکی اعیائیست وان دردیست که ماندگی در عضو مؤف پیدا
شود وصاحبش از حرکت باز ماند ویکی خدریست وان دردیست که صاحبش
پندارد که حس وحرکت عضو مؤف نقصان پذیرفته وباطل گشته است
ویکی ممدد است وان دردیست که صاحبش پندارد که عضو مؤف را از جمیع
اطراف میکشند ویکی حکاک است وان دردیست که خارش در عضو مؤف
بهم رسد ویکی ناخس است وان دردیست که صاحبش پندارد که در عضو مؤف
سوزن میخلد ویکی وخز است وان دردیست که عضله عضو مؤف را بکشد
وسست کند بدون آنکه وتر که محرک آنست آنرا بکشد وعضله گوشت پاره
ایست که مرکب است از گوشت وریشهای پی که جای گرفته است در میانه
اعصاب ومشهور است عضله گوشتی که حرکت اختیاری هر یک از اعضا متحرکه
بیاری اوست ویکی کاسر است وان دردیست که صاحبش پندارد که عضو مؤف را
درهم میشکنند ویکی ضاغط است وان دردیست که صاحبش پندارد که

عضو موف درهم میفشارند ویکی مفتح است وان درد بیست که صاحبش پندارد
که عضلهای اعضای موف را پاره وچاک میکند وبعضی بانست وان درد بیست
که درد بیست که در عین عروض ان دردجستن رکهای جهنده شد بدو بیشتر شود
ویکی ثقیل وان درد بیست که صاحبش پندارد که عضو کران وسنکین شده است ویکی
ثاقب است وان درد بیست که صاحبش پندارد که عضو موف را سوراخ میکند
ویکی مسلی است وان درد بیست که صاحبش پندارد که عضو موف جوالدوز میخلد
واز این دردها غلبانست که مریض هلاک شود

## اصل

## القطعة الحادیة والعشرون فی بحر الهزج المسدس المحذوف فی اسامی الشهور الرومیة

**شرح** الشهور بضم شین وضم هاء وراء قرشت عربی وجمع شهر بفتح است یعنی
ماه یعنی قطعه بیست یکم در بحر هزج مسدس محذوف ودر بیان نامهای ماههای
رومیه است بلغة رومی وان بحر بیست که در هر مصراعش از تقطیع مفاعیلن مفاعیلن
فعولن حاصل شود چنانکه ناظم کفته **نظم** بدان ای کل که رو بت چون
بهار است هزج مجروان بدار است مفاعیلن مفاعیلن فعولن شهور
روم این هشت وچهار است وفی الحقیقة این بحر از فروع هزج چه اصلش
هر مصراعی سه مفاعیلن است وکیفیة تسمیة این بحر بالهزج مسدس محذوف
انست که هزج بمعنی اواز ترنم وخوش اینده است وچون عربان اکثر اشعار که
باواز خوش درسرودها میخوانند در این بحر است لهذا هزجش نامیده اند وچون
هر بیتش از ارکان سداسیه حاصل شده لهذا مسدسش نامیده اند وچون از
عروض وضرب لفظ لن که سبب خفیف است ساقط ومفاعی به فعولن که هم وزن
انست نقل شده لهذا محذوفش نامیده اند چه حذف بفتح نزد عروضیان اسقاط سبب





خفیف است از اخر رکن وتقطیعش چنین است دو تشرین و مفاعیلن وکانون
مفاعیلن پسنکه فعولن ودر این قطعه دو بیت است

## اصل

دو تشرین و دو کانون و پس انکه ‏ شباط و اذر و نیسان ایار است
حزیران و تموز و اب و ایلول ‏ نکه دارش که از من یادکار است

**شرح** بدانکه حکمای روم تاریخی وضع کرده اند که از ان تاریخ رومی واسکندری نیز
کویند ومبدء ان روز دوشنبه سال دوازدهم بعد از وفات اسکندری وفیلیقوس
رومی پادر عهد پادر عهد اسکندر بوده است وسالهای ایشان شمسی سیصد
شصت وپنج روز وربع روز تخمینا وماههای ایشان هفت ماه وسی ویکروزه و
چهار سی روزه ویکماه بیست وهشت روزاست بی زیاده ونقصان ودر هر چهار سال
یکبار ماه بیست وهشت روزرا بسبب اباع مذکوره بیست ونه روز کرفته وان
سال را باعتبار یکروز زائد که مسمی بکبیسه است سال کبیسه نامیده اند ونام
نامها وعدد روزها باین ترتیب است ایلول بفتح همزه وسکون یاء حطی وضم
لام وتشرین الاول وتشرین الاخر بکسر تاء قرشت وسکون شین قرشت وکسر راء
قرشت ویاء حطی ونون ابیسه یا ئیز است بترتیب اول وثالث هر یک سی روز است
وثانی سی ویکروز است وکانون الاول وکانون الاخر بضم نون وشباط بضم شین
قرشت نزد فرس وزاباد وضم سین سعفص نزد جوهری وتخفیف باء ابجد وطاء
حطی این سه ماه زمستانست بترتیب اول وثانی هر یک سی ویکروز وثالث بیست
هشت روز تا سه سال متوالی ودر سال چهارم بیست ونه روز وروز بیست ونهم
کبیسه است اذار بهمزه والف وذال ثخذ وراء قرشت ونیسان بفتح نون وسکون
یاء حطی وسین سعفص وایار بفتح همزه وشد یاء حطی وراء قرشت این سه ماه
بهار است بترتیب اول وثالث هر یک سی ویک روز است وتخفیف ایار از جهت

وزن شعر است خرداد بفتح خاء حطی و کسر زای هوز و تاء حطی و راء قرشت و تموز بفتح تاء قرشت و ضم میم و زای واب بهمزه و الف و تاء ابجد این سه ماه تابستانست تیب اول بهی و دوم ثانی و ثالث هر یک سی و یک روز است و ناظم بجهة سهولت ضبط اسامی ماهها مذکوره را بترتیب فصول نظم کرده است **نظم** سه ماهی را

که از اند بهار است | چه آذار و چه نیسان و ایار است
حزیران و تموز و اب میدان | بتابستان سه ماه ابتاه خوبان
دو تشرین است و ایلول ای برادر | سه ماه مهرجان الله اکبر
دو کانون و شباط اید و سپس میدان | سه ماه را که مشتاند زمستان

## اصل القطعة الثانية و العشرون فی بحر الهزج المثمن السالم فی اسامی الشهور الفارسية

**شرح** السالم بسین سعفص بصیغه اسم فاعل باب علم است السلامة بری بودن از عیب و علت یعنی قطعه بیست و دویم در بحر هزج مثمن سالم و در بیان نامهای ماههای فارسیه است بلغة فارسیه و این بحر بیت که هر مصراعش از تقطیع چهار مفاعیلن یا بون حاصل شود چنانکه ناظم گفته **نظم**

صبا چون از گل روی نقاب ابر بکشاید | نهاکرد دمهر از خجالت روی ننماید

مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن چه تقطیع این چنین کردی عروضی کو همت شاید و وجه تسمیه این بحر بهزج مثمن سالم آنست که هزج بمعنی آواز ترنم و خوش آینده است چون عرب اکثر اشعار را که باواز خوش در سرودها میخوانند در این بحر است لهذا هزجش نامیده اند و چون هشت از ارکان ثمانیه حاصل شد لهذا مثمنش نامیده اند و چون تغییری بهیچیک از ارکان نرا نیافته لهذا سالمش نامیده اند و تقطیعش چنین است زفروردی مفاعیلن چیکذ شی مفاعیلن مهی اردی مفاعیلن بهشت آید مفاعیلن



القطعة الثانية من سنه و عشرين



و بعد این قطعه بیست و بیست است

## اصل

زفروردین چو بگذشتی مه اردی بهشت آید | بماند خورداد و تیر آنکه چو مرداد هی باید
پس از شهریور و مهر و آبان دی بیاید آن | که بهمن و اسفند ارمذ ماهی بنفرآید

**شرح** بدانکه حکمای فرس تاریخی وضع کرده اند که از آنها تاریخ قدیم و یزدجردی نیز گویند و مبدا شهر ربیع الاول سال یازدهم هجری مطابق سال اول جلوس یزدجرد بن شهریار بن کسری عادل که آخر ملوک عجم بوده است و سالهای ایشان نیز شمسی و سیصد و شصت و پنج روز کسر و ماههای ایشان سی روز است بی زیادتی و نقصان و پنج روز زیاده را که مسمی بخمسه مسترقه است در آخر آبان ماه یا در آخر اسفندارمذ ماه افزوده اند تا سال تمام باشد چنانکه ناظم بجهة سهولت ضبط نظم کرده است **نظم**

شمار فارسی مه جملگی خود راست میباید | مگر آبان مه است کو در شماره سی و پنج آید

و نام ماهها من ترتیب است فروردین ماه بفتح فا و سکون هر دو راء بی نقطه و فتح واو و کسر دال بی نقطه و یاء دو نقطه در پایین و نون و گاهی فروردین یا سقاط راء ثانیه نیز وارد است و اردی بهشت ماه بضم همزه و سکون راء بی نقطه و کسر دال بی نقطه و یاء دو نقطه در پایین و خرداد ماه بضم خاء با نقطه و سکون راء بی نقطه و هر دو دال بی نقطه این سه ماه بهار است بترتیب تیر ماه بکسر تاء دو نقطه در بالا و یاء دو نقطه در پایین و راء بی نقطه و مرداد ماه بضم میم و سکون راء بی نقطه و هر دو دال بی نقطه و شهریور ماه بفتح شین با نقطه و سکون هاء و کسر راء بی نقطه و یاء دو نقطه در پایین و فتح واو و راء بی نقطه این سه ماه تابستان است بترتیب مهر ماه بکسر میم و سکون هاء و راء بی نقطه و آبان ماه بهمزه و الف و باء یک

نقطه در پایین و الف و نون و آذر ماه بضم و الف و ضم ذال با نقطه با دال بی نقطه
این سه ماه پاییز است بترتیب دی ماه بفتح ذال بی نقطه و سکون یاء دو نقطه
در پایین و بهمن ماه بفتح باء یک نقطه در پایین و سکون هاء و فتح میم و نون و
اسفندارمذ ماه بکسر همزه و سکون سین بی نقطه و فتح فاء یا باء عجمی و دال
بی نقطه و الف و راء بی نقطه و ضم میم و ذال با نقطه این سه زمستان است بترتیب

## ملحق

## القطعة الملحقة في بحر الرمل المثمن المخبون المحذوف في اسامي الشهور العربية

شرح یعنی قطعهٔ ملحقه در بحر رمل مثمن مخبون محذوف در بیان
نامهای ماههای عربیه است بلغت عرب و این بحر بیت که هر مصراعش از تقطیع سه
فعلاتن و یک فعلن حاصل شود چنانکه در ضبع القدر گفته **نظم**

نظم و ترتیب شهور عربی را بکشم — مثنوی دمر که نمائی بسهولت از بر
فعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن — میشود طبع ترا جانب بحرش رهبر

وفي الحقيقة این بحر از فروع رمل است چه اصلش هر مصراعی چهار فاعلاتن است
و وجه تسمیهٔ این بحر برمل مثمن مخبون محذوف انست که رمل بفتحتین بمعنی حصیر
بافته شده است و چون وتدهای این بحر که لفظهای علا است در میان سببهای
که لفظ فا و تن است مانند نیهای حصیر در میان ریسمانها درآمده و بیکدیگر
بافته شده است لهذا رملش نامیده اند و چون هر هشت از ارکان ثمانیه حاصل
شده لهذا مثمنش نامیده اند و چون از هر چهار رکن حرف ثانی ساکن که الف است
حذف شده لهذا مخبونش نامیده اند چه خبن بفتح نزد عروضیان حذف حرف ساکن
دوم رکن است و چون از عروض و ضرب لفظ تن که سبب خفیف است ساقط و فعلا بفعلن

في بيان تقطيع الملحقة





که هم وزن او است نقل شده لهذا محذوفش نامیده اند چه حذف بفتح نزد عروضیان
اسقاط سبب خفیف است از اخر رکن و تقطیعش چنین است ز محرم فعلاتن
چه گذشتی فعلاتن چه بود ما فعلاتن ه صفر فعلن و در این قطعه نیز دو بیت است

## ملحق

ز محرم چو گذشتی چه بود ماه صفر — دو ربیع و دو جمادی ز پی یکدگر
رجب است از پی شعبان و رمضان شوال — پس بدان ذی القعده و ذی الحجه نگر

تمت نظم

شرح بدانکه حکمای عرب تاریخی وضع کرده اند که از تاریخ عربی و هجری نیز
گویند و مبدا آن روز پنجشنبه یا جمعهٔ اول محرم آن سال بوده است که پیغمبر ما
صلوات الله وسلامه علیه و آله از مکه هجرت بمدینه فرموده است و سالهای ایشان
قمری و دوازده ماه است و اهل شرع ماههای این تاریخ را از رؤیت هلال تا رؤیت
هلال دیگر گرفته اند و آن هرگز از سی روز زیاده و از بیست و نه روز کمتر نباشد
و چهار ماه متوالی سی روز و سه ماه پیاپی بیست و نه روز زیاده اتفاق نیفتد
و اهل حساب محرم را سی روز و صفر را بیست و نه و هم چنین تا اخر سال یکی را
سی روز و یکی را بیست و نه روز گرفته اند پس سال نزد ایشان سیصد و پنجاه و
چهار روز و هشت ساعت و چهل و هشت دقیقه باشد و چون این سال از سال
شمسی ده روز و بیست ساعت و نیم و بیست و یک دقیقه و پنجاه ثانیه کمتر است
لهذا در هر سی سال یازده بار ذی الحجه را سی روز گرفته اند و ان یازده سال را
باعتبار یک روز زائده که مسمی بکبیسه است سالهای کبیسه نامیده اند
و نام ماهها باین ترتیب است محرم بضم میم و فتح حاء حطی و شد راء قرشت
و میم است و ان بدون لفظ شهر مستعمل و جمعش محرمات است صفر بفتح صاد

سعفص و فتح فاء و زاء قرشت است و ان نیز بدون لفظ شهر مستعمل و گاهی غیر
منصرف مستعمل و جمعش اصفارات شهر ربیع الاول و شهر ربیع الثانی بفتح راء قرشت
و کسر با ابجد و یاء حطی و کسر و تنوین عین سعفص هر دو و باضافه لفظ شهر
مستعمل و جمعش اربعا و اربعه بفتح و رباع بکسر و لفظ الاول و الثانی صفه
شهرانست جمادی الاولی و جمادی الاخره بضم جیم و تخفیف میم و الف و فتح دال ابجد
و الف مقصوره است در هر دو و معرفه و مونث و بدون لفظ شهر مستعمل و جمعش
جمادیات و لفظ الاولی و الاخره صفت جمادیست رجب بفتح راء قرشت و فتح جیم
و باء ابجد است و ان نیز بدون لفظ شهر مستعمل و جمعش ارجاب بفتح و رجوب
بضم و رجاب بکسر و رجبات بفتحتین است شعبان بفتح شین قرشت و سکون عین
سعفص و باء ابجد و الف و نون است و ان نیز بدون لفظ شهر مستعمل و جمعش
شعبانات و شعابین بفتح است شهر رمضان بفتح راء قرشت و فتح میم و تخفیف ضاد
ضظغ و الف و نون است و ان باضافه لفظ شهر و غیر منصرف مستعمل و جمعش رمضانات
و رمضانون و ارمضه بفتح اول و کسر ثالث است شوال بکسر شین قرشت و شد واو
و الف و لام است و ان بدون لفظ شهر مستعمل و جمعش شواویل بتخفیف واو و شوالات
بتشدید است ذوالقعده بفتح و کسر قاف و سکون عین سعفص و دال ابجد است
و ان نیز بدون لفظ شهر مستعمل و جمعش ذوات القعده است و ذوالحجه بکسر حاء
حطی و شد جیم است و ان نیز بدون لفظ شهر مستعمل و جمعش ذوات الحجه است

**ملحق** القطعة الملحقة فی بحر المجتث المثمن
المقصور فی اسامی کل ثلث لیال الشهور العربیه

**شرح** لیال بفتح لام و تخفیف یاء حطی عربی و جمع لیل بفتح است بمعنی شب از
زمان غروب آفتاب تا طلوع صبح صادق یا تا طلوع آفتاب یا مقصود من لیال الشهور





زائده بو غیر تهاست یعنی در قطعه ملحقه در بحر مجتث مثمن مقصور در بیان
نامهای هر سه شب متوالی از شبهای ماههای عربیه است بلغه عربی و ان بحریست که
هر مصراعش از تقطیع مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلان حاصل شود چنانکه رفیع
الفدوی گفته **نظم** زهی جبین تو خورشید آسمان وفاق
هلال ابروی تو در سپهر خوبی طاق مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلان
بخوان و ضبط کن این قطعه را باستحقاق
و وجه تسمیه این بحر گذشت در قطعه دوم و در این قطعه نیز دو بیت است **ملحق**

برای هر سه شب از ماه نام مخصوص است
باصطلاح عرب بشنو ایمه آفاق

**شرح** یعنی از برای هر سه شبی پی در پی از شبهای ماه عربی که اولش محرم و
آخرش ذی الحجه است نام مخصوصیست بزبان عربی **ملحق**

غرر نفل تسع آنکه عشر دیگر بیض است
درع ظلم چو حنادس دادی است محاق

**شرح** غرر بضم غین ضظغ و تخفیف راء قرشت و راء دیگر عربیست بمعنی شب اول
و دوم و سیم از هر ماه نفل بضم نون و تخفیف فاء و لام عربیست بمعنی شب چهارم
و پنجم و ششم از هر ماه تسع بضم تاء قرشت و تخفیف سین سعفص و عین سعفص عربیست
بمعنی شب هفتم و هشتم و نهم از هر ماه عشر بضم عین سعفص و تخفیف شین قرشت
و راء قرشت عربیست بمعنی شب دهم و یازدهم و دوازدهم از هر ماه بیض بکسر باء
ابجد و یاء حطی و ضاد ضظغ عربیست بمعنی شب سیزدهم و چهاردهم از هر ماه
درع بضم دال ابجد و تخفیف راء قرشت و عین سعفص بر وزن نفل نیز عربیست
بمعنی شب شانزدهم و هفدهم و هیجدهم از هر ماه ظلم بضم ظاء ضظغ و تخفیف لام

ومیم عربیت یعنی شب نوزدهم وبیستم وبیست یکم از هر ماه حنادین بفتح حاء حطی وتخفیف نون وکسر ذال ابجد وسین سعفص عربیت یعنی شب بیست دویم وبیست سیم وبیست چهارم از هر ماه دادی بفتح ذال ابجد وتخفیف همزه والف وکسر ذال ابجد وباء حطی وهمزه عربیت یعنی شب بیست پنجم وبیست ششم وبیست هفتم از هر ماه وحذف همزه از جهت وزن شعر است محاق بجر کاف میم وتخفیف خاء حطی وقاف عربیت یعنی شب بیست هشتم وبیست نهم وسی ام

## اصل

### القطعة الثالثة والعشرون فی بحر الهزج المثمن الاخرب المقبوض الازرق الرابع السنین الترکیة

**شرح** السنین بکسر سین سعفص وکسر نون وباء حطی ونون عربی وجمع سنه بفتحتین است یعنی سال یعنی قطعه بیست وسیم در بحر هزج مثمن اخرب مقبوض ازل ودر بیان نامهای سالهای ترکیه است بلغة فارسی وان بحر هست که هر مصراعش از تقطیع مفعول مفاعلن مفاعیلن فاع حاصل شود چنانکه تا نظم

**نظم** کر بیخبری ز سال ابغو رنتار | بشنو خود وازظلمت جهل برآ
--- | ---
مفعول مفاعلن مفاعیلن فاع | بحر هست لبالب کهرای هوشیار

وجه تسمیه این بحر گذشت در قطعه چهاردهم ودوازده قطعه بیست وپنجم **اصل**

موش وبقر وپلنگ خرگوش شمار | زین چار چو بگذری نهنگ آید ومار
--- | ---
آنگاه باسب وگوسفند است حساب | حمدونه ومرغ وسگ وخوک آخرکار

**شرح** بدانکه حکمای ترک وایغور تاریخی وضع کرده اند وسالها را دوری نهاده اند بر دوازده قسم وهر سالی را مسمی ومضاف باسم یکی از جانوران که آن سال را منسوب بان دانسته اند کرده وحکم آن سالها را از طبیعت آن جانوران





استخراج نموده اند وسالهای ایشان شمسی وماههای ایشان قمری است وچون سال قمری از سال شمسی یازده روز تقریبا کمتر است پس در هر سه سال یا دو سال یکماه بجهت کبیسه فزوده وان سال را سیزده ماه گرفته اند وهمیشه ماههای ایشان یکروز یا دو روز بر ماههای عربی بیشتر باشد ونام سالها باین ترتیب است اول سال موش است که از ترکی سیچقان ئیل رقم میکنند دوم سال گاو است که از ترکی اود ئیل رقم میکنند سیم سال پلنگ است که از ترکی بارس ئیل رقم میکنند چهارم سال خرگوش است که از ترکی توشقان ئیل رقم میکنند پنجم سال نهنگ است که از ترکی لوی ئیل رقم میکنند ششم سال مار است که از ترکی ئیلان ئیل رقم میکنند هفتم سال اسب است که از ترکی یونت ئیل رقم میکنند هشتم سال گوسفند است که از ترکی قوی ئیل رقم میکنند نهم سال حمدونه است یعنی میمون که از ترکی بیچی ئیل رقم میکنند دهم سال مرغ است که از ترکی تخاقوی ئیل رقم میکنند یازدهم سال سگ است که از ترکی ایت ئیل رقم میکنند دوازدهم سال خوک است که از ترکی تنکوز ئیل رقم میکنند وناظمی بجهة سهولت ضبط اسامی سالهای مذکور را بترتیب بلغة نظم کرده است **نظم** سیچقان اود وبارس وتوشقان ولوی پس ئیلان ویونت وقوی بود نامهای سال بیچین وپس تخاقوی وایت شد بعد ازان تنکوز ازان توای پسر صاحب کمال ونام ماههای ایشان باین ترتیب است ازارای ایکنچای اوچنچای توتنچای بشنچای التنچای یتنچای سکنچای طوقنچای بیرینچای جغشاباطای وماه زیاد را شون ای نامیده اند **ملحق**

### القطعة الملحقة فی بحر الرمل المثمن المحذوف العروض والمقصور الضرب

نظم و ترکیب بعض کواکب واقعه در آن با بعضی مخیل و مصور گشته نامیده اند و نامهای
دوازده گانه و صور و عدد ستارها و رقم هر یک از آنها با این تفصیل است یکی حمل
است بفتح حاء حطی و فتح میم و لام و آن بصورت بره ایست که بر عقب ناظر است و کواکب
سیزده داخل صورت و پنج خارج صورت و رقمش صفر است و دیگری ثور است بفتح
ثاء ثخذ و سکون واو و راء قرشت و آن بصورت گاو است و کواکبش سی و سه داخل
صورت و یازده خارج صورت و رقمش الف است و دیگری جوزا است بفتح جیم و
سکون واو و زای و الف ممدوده و آن بصورت دو کودک نزدیک هم ایستاده
است و لهذا توامین نیز نامیده اند و وجه تسمیه اش بجوزا یا باعتبار بودن آنست
در جوز سما یعنی در وسط آسمان یا باعتبار بودن آنست در مقابل صورت جبار بجوزا
که از صور جنوبی است و کواکبش هیجده داخل صورت و هفت خارج صورت و رقمش
باء ابجد است این سه برج ربیعی است یعنی مدت مکث آفتاب در این سه برج فصل
بهار است و دیگری سرطان است بفتح سین سعفص و فتح راء قرشت و طاء حطی و آن
بصورت خرچنگ است و کواکبش نه داخل صورت و چهار خارج صورت و رقمش جیم
و سکون راء از جهت وزن شعر است و دیگری اسد است بفتح همزه و فتح سین سعفص
و دال ابجد و آن بصورت شیر است و کواکبش بیست و هفت داخل صورت و هشت
خارج صورت و رقمش دال ابجد است و دیگری سنبله است بضم سین سعفص و سکون
نون و ضم باء ابجد و آن بصورت دختریست که بیک دست خوشه گرفته است و لهذا
مسمی بسنبله است و باعتبار اصل صورت مسمی بعذرا است یعنی دختر بکر و کواکبش
بیست و شش داخل و شش خارج صورت و رقمش هاء است این سه برج صیفی است
یعنی مدت مکث آفتاب در این سه برج فصل تابستانست و دیگری میزانست بکسر
میم و یاء حطی و زای و آن بصورت ترازو است و کواکبش هشت داخل صورت و نه خارج





# فی اسامی البروج الاثنی عشر

**شرح** البروج بضم باء ابجد و ضم راء قرشت و واو و جیم و ابراج بفتح همزه و سکون
باء ابجد و فتح راء قرشت و الف و جیم نیز عربی و جمع برج بضم است بمعنی جای ستاده بر آسمان
یعنی **قطعه** ملحقه در بحر رمل مثمن محذوف العروض و مقصور الضرب و دو بیت نامهای بروج
دوازده گانه است و آن بحریست که مصراعهای اول ابیاتش از تقطیع سه فاعلاتن و یک
فاعلان حاصل شود چنانکه رفیع القدری گفته **نظم** ای لب لعل تو در لاقوت و
جان را ست قوت پیش فکر حکمت یونان چو نسج عنکبوت فاعلاتن فاعلاتن
فاعلاتن فاعلن کرد از بحر رمل منظوم رند کفنکوت و وجه تسمیه بحر رمل
مثمن محذوف العروض گذشت در قطعه سیم و مقصور الضرب و قطعه ششم رد دارد
قطعه نیز دو بیت است **ملحق** بر جهاد یدم که از مشرق بر آوردند سر
جمله در تسبیح و در تهلیل حی لا یموت **شرح** یعنی بر جها دیدم که از دایره
افق از جانب شرق طالع شدند بجهت شبانه روزی که حرکت فلک الافلاک است جمله
در سبحان الله گفتن و لا اله الا الله گفتن زنده که بمنزله اشاره است بآیه و ان
من شیء الا یسبح بحمده

**ملحق**

چون حمل چون ثور چون جوزا و سرطان و اسد
سنبله میزان و عقرب قوس و جدی و دلو و حوت

**شرح** بدانکه ارباب هیئات و نجوم آسمان هشتم را که فلک ثوابت و فلک البروج
گویند و جای همگی ثوابت فرموده هزار و بیست و دو گانه و حرکتش از مغرب بجانب
مشرق است و در دور دو صد و پنج هزار سال و در هر درجه هفتاد سال قطع میکند
سیصد و شصت بخش مساوی کرده و هر بخشی را درجه نامیده و هر سی درجه را یک برج
اعتبار کرده اند که مجموع دوازده برج باشد و هر برجی را باسم حیوانی که از اعتبار

صورت و رقمش واو است و دیگری عقرب است بفتح عین سعفص و سکون قاف و راء قرشت
و باء ابجد و آن بصورت عقرب است و کواکبش بیست و یک داخل صورت و سه خارج صورت و رقمش
زای است و دیگری قوس است بفتح قاف و سکون واو و سین سعفص و آن بصورت مردیست
که کمانی در دست گرفته و تیر بر آن نهاده و کمان را تمام کشیده است بقصد انداختن تیر و لهذا
مسمی بقوس است و باعتبار اصل صورت مسمی برامی است یعنی تیرانداز و کواکبش سی و یک
تمام داخل صورت و رقمش حاء حطی است این سه برج خریفیست یعنی مدت مکث آفتاب
در این سه برج فصل پائیز است و دیگری جدی است بفتح جیم و سکون دال ابجد و
یاء حطی و آن بصورت بزغاله است و کواکبش بیست و هشت تمام داخل صورت و رقمش طاء
حطی است و دیگری دلو است بفتح دال ابجد و سکون لام و واو و آن صورت آدمیست
که ایستاده و کوزه را سرنگون گرفته بقصد ریختن آب و وجه تسمیه اش بدلو آنست
که کوزه را تشبیه بدلو کرده اند و باعتبار اصل صورت مسمی بساکب الماء است یعنی
ریزنده آب و کواکبش چهل و دو داخل صورت و سه خارج صورت و رقمش یاء حطی است
و دیگری حوت است بضم حاء حطی و واو و تاء قرشت و آن بصورت دو ماهیست که دنبالهٔ
هر یک بدیگری پیوسته و لهذا سمکتین نیز نامیده اند و کواکبش سی و چهار داخل
صورت و چهار خارج صورت و رقمش یاء حطی است و الف متصل بیاء است این سه
برج زمستانیست یعنی مدت مکث آفتاب در این سه برج فصل زمستانست ملحق

القطعة الملحقة فی بحر الخفیف المسدس المخبون المحذوف فی اسماء الکواکب السبعة السیارة

شرح الکواکب بفتح کاف و تخفیف واو و کسر فاء و باء ابجد عربی و جمع کوکب بفتح است بمعنی ستاره
السیاره بفتح سین سعفص و شد یاء حطی و راء قرشت و تاء مبالغه صیغهٔ مبالغه است
از سیر بفتح بمعنی گردیدن یعنی قطعهٔ ملحقه در بحر خفیف مسدس مخبون محذوف





ودربیان نامهای ستارهای هفتگانه سیاره است بلغت عربی و آن بحریست که هر
مصراعش از تقطیع فعلاتن مفاعلن فعلن حاصل شود چنانکه در رفیع المدارک گفته نظم

نام هر یک جدا شد چو شهد عسل | بزبان عرب چنین منتقل
فعلاتن مفاعلن فعلن | بهر بحرش فرو هر دو بوخل

ووجه تسمیهٔ این بحر گذشت در قطعهٔ دهم و در این قطعه نیز دو بیت است ملحق

در فلک هفت کوکب سیار | آفریده خدای عز و جل
قمر است و عطارد و زهره | شمس و مریخ و مشتری و زحل

شرح بدانکه افلاک یعنی آسمانها نه است و کواکب سیاره هفت هر یکی در فلکی و
نزدیکترین افلاک بزمین فلک قمر و دورترین آنها فلک زحل است و بالای فلک
هفتم که فلک زحل است فلک هشتم است که از اهل نجوم فلک ثوابت و فلک البروج
و اهل شرع کرسی گویند و آنجای کواکب ثوابت است و حرکت خاصهٔ هر یک از این
افلاک هشتگانه از مغرب بجانب مشرق باشد و بالای فلک ثوابت فلک نهم است که
از اهل نجوم فلک اطلس و فلک الافلاک و فلک اعظم و اهل شرع عرش گویند و در آن
هیچ کوکب نیست و حرکت آن از مشرق بجانب مغرب باشد و همگی افلاک هشتگانه بحرکت
این فلک نهم که حرکت شبانه روزیست حرکت کنند و چون حرکت خاصهٔ هر یک از
افلاک کواکب هفتگانه نسبت زیاده بر حرکت خاصهٔ هر یک از کواکب هشتم است لهذا
این هفت کوکب مسمی بسیاره و کواکب فلک هشتم مسمی بثوابت شده است هر چند
که جمیع در حرکت شبانه روزی که فلک نهم است مثل همند و بالای فلک نهم چیزی
نیست بلکه عدم صرف است اما پائین آن کرهٔ آب و پائین آن کرهٔ خاک و جمیع این کرها
مجوف و احاطهٔ تامه بر کرهٔ پائین کرده است مگر کرهٔ آب که غیر مجوف است و احاطهٔ آن
بر کرهٔ خاک احاطهٔ غیر تامه است چه قریب ربعی از کرهٔ خاک ظاهر است و کرهٔ خاک اصلا

مجموع بیت و نامهای کواکب سبعهٔ سیاره و منزل و مدت سیر و رقم هر یک باین تفصیل
است یکی قمر است بفتح قاف و فتح جیم و راء قرشت که بفارسی ماه گویند و در آسمان
اولست و دوره در بیست و هفت روز و ثلثی و برجی بیاده از دو روز و کمتر او نیم روز
قطع کند و رقمش راء قرشت است و دیگری عطارد است بضم عین سعفص و تخفیف
طاء حطی و کسر راء قرشت و دال ابجد که بفارسی تیر گویند و در آسمان دویم است
و دوره در یکسال و برجی در شانزده روز قطع کند و رقمش دال ابجد است و دیگری
زهره است بضم زای و فتح هاء و راء قرشت و تاء که بفارسی ناهید گویند و در آسمان
سیم است و دوره در یکسال و برجی در بیست و هفت روز قطع کند و رقمش هاء و سکون
هاء از جمله وزن شعر است و دیگری شمس است بفتح شین قرشت و سکون میم و سین سعفص
که بفارسی خورشید گویند و در آسمان چهارم است و دوره در یکسال و برجی در یک
ماه قطع کند و رقمش شین قرشت است و دیگری مریخ است بکسر میم و تشدید راء قرشت
و یاء حطی و خاء ثخذ که بفارسی بهرام گویند و در آسمان پنجم است و دوره در یکسال
و ده ماه و نیم و برجی در یکماه و نیم قطع کند و رقمش خاء ثخذ است و دیگری مشتری است
بضم میم و سکون شین قرشت و تاء و راء قرشت و یاء حطی که بفارسی برجیس گویند
و در آسمان ششم است و دوره دوازده سال و برجی در یکسال قطع کند و رقمش یاء
حطی است و دیگری زحل است بضم زای و فتح حاء حطی و لام که بفارسی کیوان
گویند و در آسمان هفتم است و دوره سی سال و برجی در دو سال و نیم قطع کند و
رقمش لام و غیر منصرف مستعمل است و ناظم بجهت سهولت ضبط اسامی کواکب
مذکوره را بترتیب بلغت فارسی نظم کرده است **نظم**

کواکب مه و تیر و ناهید میدان
چو خورشید و بهرام و برجیس و کیوان





## اصل

### القطعة الرابعة والعشرون فی بحر الخفیف المسدس المخبون المحذوف فی بیوت الکواکب السبعة السیارة

**شرح** بیوت بضم باء ابجد و ضم یاء حطی عربی و جمع بیت بفتح است یعنی خانها یعنی
قطعهٔ بیست و چهارم در بحر خفیف مسدس مخبون محذوف و در بیان خانهای
ستارهای سبعهٔ سیاره است و آن بحریست که هر مصراعش از تقطیع فاعلاتن
مفاعلن فعلاتن حاصل شود چنانکه ناظم گفته **نظم**

ای قمر آفتاب و ماه غلام | بحر این قطعه شد خفیف بنام
فاعلاتن مفاعلن فعلاتن | خانهای نجوم سبعه تمام

و وجه تسمیهٔ این بحر گذشت در قطعهٔ دهم و در این قطعه سه بیت است **اصل**

حمل و عقرب است باهرام | قوس و حوت است مشتری آرام
ثور و میزان چه خانهٔ زهرست | مر زحل راست جدی و دلو مقام
تیر و جوزا و خوشه مه سرطان | خانهٔ آفتاب شیر مدام

**شرح** بهرام بفتح باء یکنقطه و سکون هاء و راء بی نقطه و میم فارسیست یعنی مریخ
تیر بکسر تاء دو نقطه در بالا و یاء دو نقطه در پایین و راء بی نقطه فارسی است یعنی
عطارد و خوشه بضم خاء با نقطه و واو مجهول و شین با نقطه فارسیست یعنی سنبله
بدانکه هر یک از کواکب سبعهٔ سیاره را خانه و وبال است از بروج دوازده گانه و خانهٔ
کوکب نه باعتبار نزول آن کواکب است در آن برج که مسمی بخانهٔ آن کوکب است بلکه
باعتبار محاذات آن کوکب است بآن قسم از فلک البروج که مسمی باسم برج است و
محاذات عبارتست از قوت حال آن کوکب یعنی کوکب در حال محاذات بآن برج که خانهٔ
آن کوکب موسوم است کمال قوت دارد چنانکه در حال وبال کمال ضعف دارد و

خانهاء ستارها باین تفصیل است حمل و عقرب هردو خانهٔ بهرام است یعنی مریخ
قوس و حوت هردو خانهٔ مشتریست ثور و میزان هردو خانهٔ زهره است جدی و دلو
هردو خانهٔ زحل است جوزا و خوشه یعنی سنبله هردو خانهٔ تیراست یعنی عطارد
سرطان خانهٔ مه است یعنی قمر شیر یعنی اسد خانهٔ آفتابست یعنی شمس و بدانکه مقابل
خانهٔ هر کوکبی وبال آن کوکب است پس خانهٔ شمس که اسد است و خانهٔ قمر که سرطانست
هردو وبال زحل و هردو خانهٔ زحل که جدی و دلو است وبال شمس و قمر باشد و همچنانکه
خانهٔ مشتری که قوس و حوتست وبال عطارد و هردو خانهٔ عطارد که جوزا و سنبله است
وبال مشتری باشد و هردو خانهٔ مریخ که حمل و عقربست وبال زهره و هردو خانهٔ
زهره که ثور و میزانست وبال مریخ باشد و راس و ذنب را نه خانه باشند و نه وبال اصل
القطعة الخامسة والعشرون فی بحر الخفیف المسدس المخبون المحذوف
فی کمیة کینونة الشمس فی البروج

شرح یعنی قطعهٔ بیست و پنجم در بحر خفیف مسدس مخبون محذوف در بیان چندیه
بودن آفتابست در بروج دوازده گانه و آن بحریست که هر مصراعش از تقطیع فعلاتن
مفاعلن فعلن حاصل شود چنانکه رفیع القدری گفته **نظم**

مکث خور در بروج دوره خور | اندر قطعه هست بی کم و بیش
فعلاتن مفاعلن فعلن | بهر تقطیع آن مکن دل ریش

و وجه تسمیهٔ این بحر گذشت در قطعهٔ دهم و در این قطعه دو بیتست **اصل**

خو بجوزا سی و دو و یکبر | حمل و ثور سی و یک با پس و پیش
دلو و میزان و حوت و عقرب سی | بهست قوس و جدی بی کم و بیش

شرح خور بفتح خاء با نقطه و واو معدوله و راء بی نقطه فارسیست بمعنی آفتاب
بدانکه اهل هیأت گفته اند که چون مرکز مدار آفتاب خارج مرکز فلک البروج است





لهذا نصف این مدار که در جانب بروج شمالیست بیشتر باشد از نصفی که در جانب
بروج جنوبیست پس آفتاب در بروج شش گانهٔ شمالی که حمل و ثور و جوزا و سرطان
و اسد و سنبله است بیشتر باشد از بروج شش گانهٔ جنوبی که میزان و عقرب و قوس
و جدی و دلو و حوتست پس معنی این دو بیت چنین است که خور یعنی آفتاب در
برج جوزا سی و دو روز توقف میکند و در هر یک از برج حمل و ثور و اسد و
پس و پیش اسد که سنبله و سرطانست سی و یکروز توقف میکند و در هر یک از
برج قوس و جدی بیست و نه روز توقف میکند **ملحق**
القطعة الملحقة فی بحر الرمل المسدس المقصور فی کمیة کینونة الشمس فی
اسامی البروج بحساب الجمل

شرح حساب بکسر حاء حطی و تخفیف سین سعفص و باء ابجد عربی و مصدر
باب نصر است بمعنی نگاه داشتن و شمردن عدد است جمل بضم جیم و فتح میم مشدده
و گاهی بتخفیف نیز بمعنی حروف ابجد است یعنی قطعهٔ ملحقه در بحر رمل مسدس
مقصور و در بیان چندیه بودن آفتابست در بروج دوازده گانه بحساب حروف
ابجد و آن بحریست که هر مصراعش از تقطیع فاعلاتن فاعلاتن فاعلان حاصل
شود چنانکه ناظمی گفته **نظم** تا خدنگت را ز دل در جان رهست

جان و دل در دو تو را منزلگه است | فاعلاتن فاعلاتن فاعلان
خواند این هر کس که مرد آگه است | وفی الحقیقه این بحر از فروع رمل است

چه اصلش در عرب هر مصراعی سه فاعلاتن است و وجه تسمیهٔ این بحر رمل
مسدس مقصور آنست که رمل بمعنی حصیر بافته شده است و چون وتدها
ارکان این بحر که لفظ علا است در میان سببها که لفظهای فا و تن است مانند
نیهای حصیر در میان ریسمانها نهاده آمده و بیکدیگر بافته شده است لهذا رملش نامیده اند

وچون هر بیت این بحر از دو کان سبب سبب حاصل شده لهذا مسدسش نامیده اند
وچون از عروض و ضرب نون ساکن لفظ تن که سبب خفیف است ساقط وما قبلش که متحرک است ساکن و فاعلاتن بفاعلان که هم وزن است نقل شده لهذا مقصورش نامیده اند چه قصر نزد عروضیان اسقاط حرف ساکن از سبب خفیف و اسکان ما قبل است و تقطیعش چنین است
لاولا لب فاعلاتن لاولا لا فاعلاتن شش هر است فاعلان و در این قطعه بیت است ملحق

لاو لا لب لاو لا لا شش مه است
لل کط و کط الل شهور کوته است

شرح بدانکه معاد این قطعه و قطعه سابقه یکی است و تفاوتی نیست مگر بدو چیز یکی آنکه در قطعه سابقه ترتیب وجوه غایب نشده و در این قطعه غایب شده دیگری آنکه در قطعه سابقه مدت توقف شمس در هر برجی بفارسی و در این قطعه بحساب ابجد است و ضابطه در حساب ابجد آنست که از همزه ابجد تا اول عشرات یا حطی است و در شمار یک یک بالا میرود و از اول عشرات تا اول مات که قاف قرشت است در شمار ده ده بالا میرود و از اول مات تا اول الوف که غین است در شمار صد صد بالا میرود چنانکه ناظم گفته نظم

| | |
|---|---|
| ابجد هوز و دیگر حطی | از یکی تا ده است بهر شمار |
| کلمن سعفص است تا بنود | قرشت و ثخذ و ضظغ بهزار |

یعنی آفتاب در هر یک از برج حمل و ثور و سرطان و اسد و سنبله سی و یک روز توقف میکند که پنج لا عبارت از آنست زیرا که لام سی و الف یک است و در برج جوزا سی و دو روز توقف میکند که لب عبارت از آنست زیرا که لام سی و با دو است و در هر یک از برج میزان و عقرب و دلو و حوت سی روز توقف میکند که دو لل عبارت از آنست زیرا که لام سی است و در هر یک از برج قوس و جدی بیست و نه روز توقف میکند که دو کط عبارت از آنست زیرا که کاف بیست و طاء نه است

# اصل





ایشان از جهت وزن شعر است حق بکسر حاء حطی و شد قاف عربیست بمعنی شتر نر سه یا در چهار جمعش حقق بر وزن عنب و حقاق بکسر و جمع جمعش حقق بضمتین و مونثش حقه و حقاق است نیز جذع بفتح جیم و فتح ذال ثخذ و عین سعفص عربیست بمعنی شتر نر چهار ساله یا در پنج نیز جمعش جذعان بضم و جذاع بکسر و مونثش جذعه و جمعش جذعات است ثنی بفتح تاء ثخذ و کسر نون و شد یاء حطی عربیست بمعنی شتر نر پنج ساله یا در شش نیز جمعش ثنیان و ثناء بکسر و مونثش ثنیه است و رباعی بفتح عربیست بمعنی شتر نر شش ساله و یا در هفت نیز جمعش ربع بضم و ضمتین و رباع و ربعان بکسر و ربع بر وزن رطب و اربع و رباع و رباعات بفتح و مونثش رباعیه بتخفیف یاء است سدیس بفتح سین سعفص و کسر دال ابجد و یاء حطی و سین سعفص و بر وزن فرس نیز عربیست بمعنی شتر نر و ماده هفت ساله یا در هشت نیز جمع اول سدس بضم و جمع ثانی سدس بضمتین است بازل بباء ابجد و کسر زای و لام عربیست بمعنی شتر نر و ماده هشت ساله یا در نه جمعش بزل بر وزن رکع و عتق و بزل بفتح باء و کسر زای است و شتر نر و ماده ده ساله را مخلف گویند بضم میم و سکون خاء ثخذ و فتح لام و چون از ده گذشت دیگر نام معینی ندارد بلکه گفته میشود مخلف عام در یازده ساله و مخلف عامین در دوازده ساله و مخلف ثلثة اعوام در سیزده ساله تا بجایی که دندان نابش سخت شود آنگاه نر و ماده را عود گویند بفتح عین سعفص و سکون واو و دال ابجد ملحق

## القطعة الملحقة في بحر المتقارب المثمن السالم في اسماء الخيل و البغال و الحمير

شرح الخیل بفتح خاء ثخذ و سکون یاء حطی و لام عربی و اسم جمع اسبان و مونث مستعمل است یا واحدش خائل و جمعش اخیال بفتح و خیول بضم است البغال بکسر باء ابجد و تخفیف غین ضظغ عربی و جمع بغل بفتح است بمعنی استر الحمیر بفتح حاء حطی

وکسر میم و یاء حطی و راء قرشت عربی و جمع خمار بکسر است بمعنی خر یعنی قطعهٔ ملحقه
نیز در بحر متقارب مثمن سالم و در بیان نامهای سالهای اسبان و استران و خران
و این بحریست که هر مصرعش از تقطیع چهار فعولن با نون حاصل شود چنانکه در رفیع
القدر گفته **نظم** زهی روی خندان ماه تابان بسا کرده‌ئی
خوبرویان شتابان فعولن فعولن فعولن فعولن بخوانند متقارب تو این
بیت را و وجه تسمیهٔ این بحر گذشت در قطعهٔ هشتم و در این قطعه نیز یک بیت است

## اصل

تو حولی جذع ذات ثنی پس رباعی
پس آنگاه قارح ز اسنان اسبان

## شرح

حولی بفتح حاء حطی و سکون واو و کسر لام و شد یاء حطی عربیست بمعنی اسب و استر و
خر نو یکساله باشد و هم جمعش حولیات و مؤنثش حولیه است جذع بفتحتین
نیز عربیست بمعنی اسب و استر و خر دوساله باشد در سه نیز جمعش هم جذعان بضم
و جذاع بکسر و مؤنثش جذعه و جمعش جذعات است ثنی بفتح ثاء ثخذ و شد یاء
عربیست بمعنی اسب و استر و خر سه ساله باشد در چهار نیز جمعش ثنیان و ثناء بکسر
و مؤنثش ثنیه و جمعش ثنیات است رباعی بفتح عربیست بمعنی اسب و استر و خر چهار
ساله باشد در پنج نیز جمعش ربع بضم و ضمتین و رباع و ربعان بکسر و ربع بروزن
رطب و ارباع و رباعیات بفتح و مؤنثش رباعیه بتخفیف یاء است قارح بقاف و کسر
راء قرشت و حاء حطی است عربی بمعنی اسب و استر و خر نو پنجساله باشد در شش جمعش قوارح
بفتح اول و کسر رابع و قرح بروزن رکع و مؤنثش قارحه و قادح است نیز و اسب و استر
و خر نر و ماده هفت ساله باشد در هشت یا مذکی گویند بضم میم و فتح ذال ثخذ و شد





کاف مکسوره و یاء حطی و چون از هشت گذشت دیگر نام معینی ندارد **ملحق**

## القطعة الملحقة فی بحر المتقارب المثمن السالم فی اسماء اسنان الاغنام

شرح الاغنام بفتح همزه و سکون غین ضظغ و غنم بفتح و غنوم بضم نیز هر سه
عربی و جمع غنم بفتحتین است بمعنی جنس گوسفند یعنی قطعهٔ ملحقه نیز در بحر متقارب
مثمن سالم در بیان نامهای سالهای گوسفندانست و این بحریست که هر مصرعش
از تقطیع چهار فعولن با نون حاصل شود چنانکه در رفیع القدر گفته **نظم**
زهی در نکوئی تو مشهور ایام برآورده چون نگین در جهان نام فعولن
فعولن فعولن فعولن بکن ضبط این بیتهای نیک فرجام و وجه تسمیه
این بحر گذشت در قطعهٔ هشتم و در این قطعه نیز یک بیت است **ملحق**

جذع ذات ثنی پس رباعی سدیس
پس آنگاه صالغ ز اسنان اغنام

شرح جذع بفتحتین عربیست بمعنی گوسفند نو یکساله باشد در دو نیز جمعش
جذعان بضم و جذاع بکسر و مؤنثش جذعه و جمعش جذعات است ثنی بفتح ثاء و شد
یاء عربیست بمعنی گوسفند نر دوساله باشد در سه نیز جمعش ثنیان و ثناء بکسر
و مؤنثش ثنیه و جمعش ثنیات است رباعی بفتح عربیست بمعنی گوسفند سه ساله
باشد در چهار نیز جمعش ربع بضم و ضمتین و رباع و ربعان بکسر و ربع بروزن رطب
و ارباع و رباعیات بفتح و مؤنثش رباعیه بتخفیف یاء است سدیس بفتح سین
سعفص و کسر دال ابجد و یاء حطی و سین دیگر و بروزن فریس نیز عربیست بمعنی
گوسفند نر و ماده چهار ساله باشد در پنج جمع اول سدس بضمتین است صالغ
بصاد سعفص و کسر لام و غین ضظغ و سالغ بسین سعفص نیز عربیست بمعنی گوسفند
نر و ماده پنجساله باشد در شش نیز جمعش صلوغ بضم و صوالغ بفتح و صلغ بروزن رکع

القطعة الثامنة عشر [illegible] في قبائل

# اصل

## القطعة الثامنة والعشرون في بحر الخفيف المسدس المحذوف في اسامی قبائل سبا

شرح قبایل بفتح قاف وتخفیف باء ابجد وکسر همزهٔ منقلبه از یاء ولام در آخر جمع قبیله بفتح است یعنی گروه مردم که از یک پدر باشند سبا بفتح سین سعفص و فتح باء ابجد و همزه لقب عبد شمس بن یشجب بن یعرب بن قحطان وغیر منصرف مستعمل است و یعرب بن قحطان از فرزندان حضرت نوح صلوات الله علیه و پدر بزرگ همگی اهل یمن واول کسی است که تکلم بزبان عربی نموده یعنی قطعهٔ بیست و هشتم در بحر خفیف مسدس محذوف در بیان نامهای قبیلهای هفتگانه فرزندان سبا است و این بحر است که هر مصراعش از تقطیع فاعلاتن مفاعلن فاعلان حاصل شود چنانکه ناظم گفته نظم

| | |
|---|---|
| ایکه درد تو راحت دل ما است | جان بیاد رز راغم تو دواست |
| فاعلاتن مفاعلن فعلان | کوی بحر خفیف و خوان درواست |

ووجه تسمیهٔ این بحر گذشت در قطعهٔ دهم و در این قطعه نیز یک بیت است اصل

## اشعر و عمر و حمیر و کهلان | مر و انمار و عاملة ابنا سبا

شرح بدانکه چون قصهٔ سبا بن یشجب بن یعرب بن قحطان در قران مجید مذکور است لهذا شیخ نامهای قبیلهای که از فرزندان او بیند نظم کرده است و قبایل هفتگانه این است یکی قبیلهٔ اشعر بن سبا است بفتح همزه وسکون شین قرشت و عین سعفص و راء قرشت و دیگری قبیلهٔ عمرو بن سبا است بفتح عین سعفص و سکون میم و راء قرشت و واو مکتوبه غیر ملفوظه و دیگری قبیلهٔ حمیر بن سبا است بکسر حاء حطی وسکون میم و فتح یاء حطی و راء قرشت و دیگری قبیلهٔ کهلان بن سبا است بفتح کاف و سکون هاء ولام والف و نون و بوزن صاحب و دیوان نیز و دیگری قبیلهٔ مر ابو تمیم است بضم میم و شد راء قرشت و دیگری قبیلهٔ انمار بن نزار است بفتح همزه و سکون نون و میم و الف و راء قرشت و دیگری قبیله





القطعة التاسعة عشر [illegible]

عاملة بن سبا است بعین سعفص و الف و کسر میم ولام و تاء مدوره

# اصل

## القطعة التاسعة والعشرون في بحر الهزج المثمن السالم

شرح قطعهٔ بیست و نهم در بحر هزج مثمن سالم است و این بحر است که هر مصراعش از تقطیع چهار مفاعیلن حاصل شود چنانکه ناظم گفته نظم زهی روی نکوی تو گل دسته‌ای غنچه خندان | قد تو سرو روان و دل خطت ریحان باغ جان

| | |
|---|---|
| مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن | بدان بحر هزج این بحر و خوش این قطعه را بر خوان |

ووجه تسمیهٔ این بحر گذشت در قطعهٔ بیست و دوم و در این قطعه پانزده بیت اصل و سه بیت ملحق است اصل

## کتف شانه معی روده عضد بازو نیز ازان | زمجی و زمکی دنبهٔ مرغ و شوا پای بز

شرح کتف بفتح کاف و کسر و فتح تاء قرشت و فاء و بر وزن مثل نیز عربیست بمعنی شانه جمعش کتفه بروزن قرده واکتاف بفتح است معی بفتح و کسر میم و تخفیف عین سعفص و الف مقصوره منقلبه از یاء عربیست بمعنی روده وان گاهی مؤنث مستعمل و جمعش امعاء بفتح و مد است عضد بفتح عین سعفص و ضم و کسر و سکون ضاد ضطغ و دال ابجد و بروزن قفل و مثل و عنق نیز عربیست بمعنی ما بین مرفق تا شانه بسین بفتح یاء حطی و کسر عین سعفص و یاء حطی و راء قرشت عربیست بمعنی چیز اسان و سهل و بمعنی چیز اندک نیز امده و گذشت در اصل دوم از قطعهٔ چهارم و ان صفت مشبهه از لیسر بضم و ضمتین و یسار و یساره بفتح و منه بحر کان سین از یا حرف بمعنی اسان شده است زمجی بکسر زاء و کسر میم و شد جیم و الف مقصوره و زمکی بزای بر وزن زمجی هر دو عربیست بمعنی دنبهٔ مرغ یعنی جای دو بال دنبهٔ مرغ مطلقا شوا بکسر شین قرشت و تخفیف واو و الف ممدوده و بر وزن غنی نیز عربیست بمعنی گوشت بریان و قصر شوا ازجهة وزن شعر است

# اصل

## ضیم کرده بکم گنگی عرج لنگی...

علیم و عالم و علّام مرد دانا و اسی پژمان

شرح صم بفتح صاد سعفص و فتح میم اول و صمّ بفتح صاد و شد میم نیز عربی و مصدر
باب منع است بمعنی کری یعنی کر بودن و کر شدن و مرد کر را اصم گویند جمعش صم و صمان
بضم و مونثش صماء بفتح و مد است و شد یاء کری از جهة وزن شعر و یاء کری و کنگی
و لنگی و کولی مفید معنی حاصل مصدر است بکم بفتح باء ابجد و فتح کاف و میم بکا
بفتح نیز عربی و مصدر باب علم است بمعنی کنگی یعنی کنگ بودن و کنگ شدن و مرد کنگ را
ابکم و بکیم گویند جمعش بکم بضم و بکمان بضم و مونثش بکماء بفتح و مد است عرج بفتح
عین سعفص و فتح راء قرشت و جیم عربی و مصدر باب علم است بمعنی لنگی یعنی لنگ بودن
خلقی و مرد لنگ خلقی را اعرج گویند جمعش عرج و عرجان بضم و مونثش عرجاء بفتح
و مد است بله بفتح باء ابجد و فتح لام و هاء و بلاهة بفتح نیز عربی و مصدر باب علم است
بمعنی کولی یعنی نادان بودن و بازی خوردن و مرد نادان را ابله گویند جمعش بله و بلهان
بضم و مونثش بلهاء بفتح و مد است کول بضم کاف عجمی و واو مجهول فارسیست علیم
و عالم بعین سعفص و علّام بفتح و ضم عین سعفص و شد لام و الف و میم و علّامه با
تاء مبالغه و تعلمه بر وزن زبرجه و تعلام بکسر نیز هر شش عربیست علیم و عالم بمعنی
مرد بسیار دانا و علّام و علّامه و تعلمه و تعلام بمعنی مرد و زن بسیار دانا و تفسیر مجموع
بدانا از جهة وزن شعر است اول و ثانی صفت و باقی مبالغه از علم بکسر از باب
علم بمعنی دانستن و الف دانا مفید معنی فاعلیت اسی بفتح همزه و کسر سین سعفص
و شد یاء حطی و اسا بضمه و الف و اسیان بفتح نیز عربیست بمعنی مرد پژمان یعنی اندوه
گین و افسرده و مونثش اسیه و اسیه و اسیانه است و آن صفت از اسی بکسر و قصر
از باب علم بمعنی اندوه بردن است پژمان بکسر و فتح یاء عجمی و سکون زای عجمی فارسیست

اصل





سحاب و عارض و مزن و غمام ابرست و ظل سایه
حیاء و وابل و وسمی و مدرار و مطر باران

شرح سحاب بفتح سین سعفص و تخفیف خاء حطی و الف و باء ابجد و سحب بضمتین
و سحائب بفتح نیز و عارض بعین سعفص و کسر راء قرشت و ضاد ضظغ و مزن بضم
میم و سکون زاء و نون و غمام بفتح غین و تخفیف میم و الف و میم بکر و غمائم بفتح
نیز هر هفت عربیست سحاب و سحب و سحائب جمع سحابه بفتح است بمعنی مطلق ابر و عارض
ابری را گویند که افق را بپوشد جمعش عوارض بفتح است مزن جمع مزنه است بمعنی ابر سفید
یا ابر باران دار و غمام و غمائم جمع غمامه بفتح است بمعنی ابر سفید که آفاق را تیره کند و تفسیر جمع
بمفرد و مجموع بمطلق ابر از جهة وزن شعر است ظل بکسر ظاء ضظغ و شد لام عربیست
بمعنی مطلق سایه یا سایه پیش از زوال جمعش ظلال بکسر است و ظلول و اظلال
بفتح است سایه بعد از زوال را فیء گویند حیاء بفتح حاء حطی و تخفیف یاء حطی
و الف ممدوده و مقصوره نیز و وابل بواو و الف و کسر باء ابجد و بر وزن فاعل نیز
و وسمی بفتح واو و سکون سین سعفص و کسر میم و شد یاء نسبت و مدرار بکسر میم
و سکون دال ابجد و هر دو راء قرشت و مطر بفتح میم و فتح طاء حطی و راء قرشت
هر شش عربی است بمعنی باران حیا باران بهاری را گویند که زمین را زنده کند جمعش
احیاء و احییه بفتح و حی بفتح و کسر است و ابل و وبل باران تند بزرگ قطره را
گویند و وسمی باران بهاری را گویند و آن منسوب بوسم بفتح مصدر باب ضرب بمعنی
داغ کردن است و چون این باران بهاری زمین را بگیاه داغ و نشان میکند لهذا
وسمیش نامیده اند و مدرار باران بسیار و مطر مطلق باران را گویند جمع ثانی
امطار بفتح و تفسیر مجموع بمطلق باران از جهة وزن شعر است

اصل

ربیع اسم بهار آمد خریف اسم خزان که — شتا و صیف بتشهیر زمستان و تابستان

ربیع بفتح راء قرشت وکسر باء ابجد و یاء حطی و عین سعفص عربیست بمعنی فصل
لهار یعنی فصل پیدا شدن شکوفه وگیاه وان صفت از ربع بفتح از باب منع
بمعنی باران بهار آمد است خریف بفتح خاء ثخذ وکسر راء قرشت و یاء حطی و فاء
عربیست بمعنی فصل خزان یعنی فصل پائیز و برگ ریزان وان صفت از خرف و
مخرف بفتح و خراف بکسر و فتح از باب نصر بمعنی میوه از درخت باز کردنست شتا بکسر
شین قرشت و تخفیف تاء قرشت و الف ممدوده و صیف بفتح صاد سعفص و سکون
یاء حطی و فا لف و نشر مرتب است شتاء عربیست بمعنی فصل زمستان یعنی فصل بسیار
سرما جمعش اشتیه بفتح است زمستان بفتح زاء و کسر میم و فارسی و مرکب از زم بمعنی
سرما و از ستان بمعنی بسیار چیزها است صیف عربیست بمعنی فصل تابستان یعنی فصل
بسیاری گرما جمعش اصیاف بفتح است تابستان بکسر باء یکلفظ فارسی و مرکب از تاب
بمعنی حرارت و گرما و از ستان بمعنی مذکور است

# اصل

عدو خصم دشمن را از خدا و خوف رسید
وثاق و نکل بند آمد حصیر و سجن چه زندان

**شرح** عدو بفتح عین سعفص و ضم دال ابجد و شد واو و عادی نیز و خصم بفتح
خاء ثخذ و سکون صاد سعفص و میم و بر وزن امیر نیز هر چهار عربیست بمعنی دشمن
در عدو واحد و تثنیه و جمع و مؤنث و مذکر مساویست و گاهی تثنیه و جمع مؤنث
آورده میشود جمعش اعداء بفتح و مد و جمع جمعش اعادی بفتح و جمع جمعش اعادی بفتح
و جمع جمعش اعادی بفتح و جمع عادی عداة بضم است و هر دو صفت از عدو بفتح و عدو بضمتین
و شد واو و عداء بکسر و مد و عدوان بضم و عدوی بضم و قصر از باب نصر بمعنی ستم
کردن و از حد درگذشتن است جمع خصم خصوم بضم است و گاهی در ان واحد و تثنیه و
جمع و مذکر و مؤنث مساویست جمع خصیم خصماء بضم خاء و فتح صاد و مد و خصمان





بضم است و هر دو صفت از خصومت بضم است از باب ضرب بمعنی غلبه کردن بر کسی بخصومت
استعذار بکسر راء حطی و تخفیف ذال ثخذ و راء قرشت و خوف بفتح خاء ثخذ و سکون
واو و فاء هر دو عربی و مصدر است اول از باب مفاعله و ثانی از باب علم بمعنی ترسیدن
جمع خوف خیف بر وزن عنب است وثاق بفتح و کسر واو و تخفیف ثاء ثخذ و قاف و نکل
بکسر نون و سکون کاف و لام هر دو عربیست بمعنی بند اول مطلق بند و ثانی بند محکم
یا بند از آتش را گویند جمع ثانی انکال بفتح است حصیر بفتح حاء حطی و کسر صاد سعفص
و یاء حطی و راء قرشت و سجن بکسر سین سعفص و سکون جیم و نون هر دو عربیست
بمعنی زندان جمع حصیر حصر بضمتین و احصره بفتح اول و کسر ثالث است وان صفت
از حصر بفتح از باب نصر و ضرب بمعنی باز داشتن است و چون زندان باز دارنده و منع
کننده محبوس است از سفر و غیره لهذا حصیر نامیده اند جمع سجن سجون بضم و اسجان
بفتح است وان صفت از سجن بفتح از باب نصر بمعنی در زندان بست

# اصل

ابی سرکش بطی کاهل طری تازه جنی چیده
خزی رسوا ردی ناکس ضنی لاغر بهی تابان

**شرح** ابی بفتح همزه و کسر باء ابجد و شد یاء حطی عربیست بمعنی سرکش
یعنی وحشی وان صفت بمعنی فاعل از اباء و اباءة بکسر از باب منع و ضرب بمعنی
سر باز زدنست از چیزی و تخفیف ان و هفت لغت بعید نیز از جهت وزن شعر است
بطی بفتح باء ابجد و کسر طاء حطی و شد یاء حطی عربیست بمعنی کاهل وان صفت
بمعنی فاعل از بطوء بضم و بطاء بکسر و مد از باب حسن بمعنی درنگی شدنست طری
بفتح طاء حطی و کسر راء قرشت و شد یاء حطی عربیست بمعنی چیز تازه وان صفت
بمعنی فاعل از طراوة و طراء و طراءة بفتح از باب حسن و علم است بمعنی تازه شدنست
جنی بفتح جیم و کسر نون و شد یاء حطی عربیست بمعنی میوه چیده وان صفت

بمعنی مفعول از جنی بفتح از باب ضرب یعنی بار از درخت بار کرده شده خزی بفتح خاء مجمعه وکسر زاء و شد یاء حطی عربیست یعنی مرد و زن رسوا و آن صفت بمعنی مفعول از خزی بکسر از باب علم بمعنی رسوا شدن است دنی بفتح ذال ابجد وکسر نون و شد یاء حطی عربیست یعنی ناکس و آن صفت بمعنی فاعل از دناءة بکسر از باب منع بمعنی ناکس شدن ضنی بفتح ضاد ضظغ وکسر نون و شد یاء حطی عربیست بمعنی لاغری که بسبب بیماری بهمرسیده باشد لیکن بتفسیر مطلق لاغر از جهت ضرورت شعر است و آن صفت بمعنی فاعل از ضنی بفتح وقصر از باب علم بمعنی نزار شدن است بهی بفتح باء ابجد وکسر هاء و شد یاء حطی عربیست بمعنی خوب و نیکو روی و تفسیرش بتابان بمعنی تابنده و درخشنده مجاز است و آن صفت بمعنی فاعل از بهاء بفتح و مد از باب حسن و علم و نصر و منع بمعنی نیکو روی و زیبا شدن است تابان فارسی و مرکب از تاب بمعنی فروغ و پرتو و الف و نون مفید معنی فاعلیت است

## اصل

سغب غرث و طوی جوع مصدرها و نعتان کوی
یکی سغبان دوم غرثان سوم طیان کرجوعان

**شرح** سغب بفتح سین سعفص و فتح غین ضظغ و باء ابجد و سغابة و سغبة بفتح و سغوب بضم نیز عربی و غرث بفتح غین ضظغ و فتح راء قرشت و ثاء ثخذ و طوی بکسر طاء حطی و تخفیف واو و الف مقصوره منقلبه از یا و جوع بضم جیم و واو و عین سعفص هر هفت عربی و مصدر است بمعنی گرسنه شدن اول از باب علم و ثانی و ثالث از باب علم و رابع از باب نصر و اسقاط واو عطف از غرث و سکون راء از جهت وزن شعر است و نعتان زوجی یعنی صفة مشبهه از این مصدرها از سغب سغبان بفتح و وزن صاحب و کتف است یعنی بکسره گرسنه مونثش سغبی بفتح و قصر و جمعش سغاب بکسر است و از غرث غرثان بفتح است یعنی بکسره گرسنه





جمعش غرثی و غراثی بفتح و قصر و غراث بکسر و مونثش غرثی بفتح و قصر و جمعش غراث بکسر است و از طوی طیان بفتح طاء و شد یاء و نون و طاء و یاء و الف و کسر و تنوین واو است مذکور و طیا بفتح طاء و شد یاء و الف مقصوره و طاویه بوزن هاویه بر است برای مونث و از جوع جوعان بفتح و جائع بکسر همزه است برای مذکر و جوعی بفتح و قصر و جائعة بکسر همزه است برای مونث جمعش جیاع بکسر و جوع بوزن رکع است و ی بفتح واو فارسی و اسم اشاره بمعنی او و و اشاره بانسان مستعمل است لیو برادشرد را بمقام بدل لفظ ان خالی از تکلفی نباشد

## اصل

کلف عشق و صلف لاف و سنه سال و انه ناله
حذر خاشع فزع خائف قلق هائب و تهلل سان

**شرح** کلف بفتح کاف و فتح لام و فاء عربی و مصدر باب علم است بمعنی عشق یعنی عاشق و شیفته شدن و عشق بکسر و بفتحتین نیز عربی و مصدر باب علم است بنا بر شهرت زبان شده صلف بفتح صاد سعفص و فتح لام و فاء عربی و مصدر باب نصر و علم است بمعنی لاف زدن سنه بفتح سین سعفص و فتح نون و تاء معوض از واو و یا از هاء عربیست بمعنی سال جمعش سنون بکسر و سنوات و سنهات بفتحتین است انین بفتح همزه و شد نون و انان بفتح همزه و تخفیف نون نیز عربی و مصدر باب ضرب است بمعنی ناله یعنی نالیدن حذر بفتح حاء حطی و کسر ذال ثخذ و راء قرشت و بر وزن عنق و حاذر و حذربان بکسر و خاشع بخاء ثخذ و کسر شین قرشت و عین سعفص و فزع بفتح فاء و کسر زاء و عین سعفص و خائف بخاء ثخذ و کسر همزه منقلبه از واو یا یاء و فاء و قلق بفتح قاف و کسر لام و قاف دیگر و هائب بهاء و کسر همزه منقلبه از یاء و باء ابجد و هیوب بفتح و هباب و هیب بفتح هاء و شد یاء و هیبان بکسر و فتح یاء نیز و

وجل بفتح واو وکسر جیم ولام وبروزن احمد نیز هرهفت عربیست خاشع بمعنی مرد
فروتنی کننده وقلق بمعنی بی آرام وباق بمعنی مرد ترسان بمعنی ترسنده پس تفسیر
خاشع وقلق به ترسان مجاز واسقاط حرف عطف از جمیع از جهت وزن شعر است جمیع
حذر حذرون وحذاری بفتح وقصر ومؤنثش خاشعه وجمعش خاشعات وجمع خاشع
خوف وخیف بروزن سکر وقنب خائفون ومؤنثش خائفه وجمعش خائفات وجمع
وجل وجال بکسر وجلون ومؤنثش جله وواجله است هرهفت صفت مشبهه است
ثانی از خشوع بضم از باب منع بمعنی فروتنی کردن وخامس از قلق بفتحتین از باب نصر بمعنی
بی آرام شدن وثالث از فزع بفتحتین وفزع بفتح وکسر از باب منع وعلم واول ورابع
وسادس وسابع از حذر بفتحتین وحذر بکسر وخوف ومخافه بفتح وخیفه بکسر و
هیبه ومهابه بفتح ووجل بفتحتین وموجل بروزن مقعد از باب علم بمعنی ترسیدن
ترسان فارسی مرکب از ترس بمعنی خوف وان مفید معنی فاعلیت است **اصل**

تقی و متقی پرهیزکار و عبقری نیکو
سفن سوهان کدر تیره خدر خیره سدر حیران

**شرح** تقی بفتح تاء قرشت وکسر قاف وشد یاء حطی ومتقی بضم میم وفتح وشد تا
قرشت وکسر قاف ویاء حطی هردو عربیست بمعنی پرهیزکار جمع تقی اتقیاء بفتح
همزه ومد وتقواء بضم تاء وفتح قاف ومد وجمع متقی متقون است هردو صفت است
اول از تقوی بفتح وقصر اسم مصدر باب ضرب وثانی از اتقاء مصدر باب افتعال
بمعنی حذر وپرهیز کردن عبقری بفتح عین سعفص وسکون باء ابجد وفتح قاف
وکسر راء قرشت وشد یاء حطی عربیست بمعنی چیز نیکو وخوب سفن بفتح سین سعفص
وفتح فاء ونون وبروزن شجر نیز عربیست بمعنی سوهان اول صفت وثانی اسم آلت
از سفن بفتحتین از باب ضرب بمعنی تراشیدن است کدر بفتح کاف وکسر وسکون دال





ابجد وراء قرشت وبروزن امیر واحمد نیز عربیست بمعنی چیز تیره رنگ وهرچه از کدر
وکدر بضمتین وکدور وکدوره بضم از باب نصر وعلم وحسن بمعنی تیره شدن است
خدر بفتح خاء ثخذ وکسر دال ابجد وراء قرشت وبروزن احمد نیز عربی بمعنی عضو
خیره بمعنی مست در خواب رفته وان صفه از خدر بفتحتین از باب علم بمعنی سست شدن
اعضا است سدر بفتح سین سعفص وکسر دال ابجد وراء قرشت وسادر نیز عربیست
بمعنی حیران بمعنی سرگشته وان صفه از سدر بفتح واز سدار بفتحتین از باب علم بمعنی
سرگشته شدن است حیران بفتح حاء حطی وسکون یاء حطی وحائر بکسر همزه
نیز عربی وصفه از حیرت وحیر بفتح وحیران بفتحتین از باب علم ومؤنثش حیری بفتح
ومد است بنابر شهرت تفسیر بان شده **اصل**

وتد میخ و صب رنجور والم درد و جوی سوزش
اقط پینو و الد ازهر شو بدخو مشق کرپان

**شرح** وتد بفتح واو وفتح وکسر وسکون تاء قرشت ودال ابجد عربیست
بمعنی میخ جمعش اوتاد بفتح است وان صفت از وتد بفتح وتده بروزن عده از باب
ضرب بمعنی میخ در جایی کوفتن است وصب بفتح واو وفتح صاد سعفص وباء ابجد
عربیست بمعنی رنج بمعنی بیمار جمعش اوصاب بفتح است وان صفه از وصب بفتحتین
از باب علم بمعنی بیمار شدن است آلم بفتح همزه وفتح لام وضم وآلیه بفتح نیز عربیست
بمعنی درد جمعش آلام بهمزه والف است وان صفت از الم بفتحتین از باب علم بمعنی
دردمند شدن است جوی بفتح جیم وتخفیف واو والف مقصوره منقلبه از یاء
عربیست بمعنی سوزش اندرون از عشق پس تفسیرش بمطلق سوزش از جهت وزن
شعر است وان صفه از جوی بفتح وقصر از باب علم بمعنی تباه شدن دل از عشق
است اقط بفتح همزه وکسر قاف وطاء حطی وبروزن بغل وقفل ومثل وفرح

وعضد وابل نیز عربیست بمعنی بینو یعنی کتل که بترکی قوروت گویند جمعش اقطان بکسر
بینو بکسر یاء عجمی و یاء معروف و ضم نون و واو فارسیست و امحرکات ذال ابجد بتخفیف
واو و الف ممدوده عربیست بمعنی دارو یعنی انچه که دفع علل و امراض بکار برده شود
وقصر نیز از جهت وزن شعر است و ان صفت ازدوی بفتح و قصر از باب علم بمعنی بیمار و
کینه ور شدن است توی بفتح تاء قرشت و کسر همزه و قاف عربیست بمعنی بدخوی یعنی
شدید الخشم و ان صفت از تاق بفتحتین از باب علم بمعنی سخت خشم کردن مئق
بفتح میم و کسر همزه و قاف عربیست بمعنی گریان یعنی گریه کننده و ان صفت از مأق
بفتحتین از باب علم بمعنی گریستن است

## اصل

خصر ابرد شبم سرد و سخین گرم و حزین غمگین
فرح شادی و مسرور است و جذلان و فرح شادمان

**شرح** خصر بفتح خاء ثخذ و کسر صاد سعفص و راء قرشت و ابرد بباء ابجد کسر
راء قرشت و دال ابجد و بر وزن فعل و صبور و شراب معقول نیز و شبم بفتح شین
قرشت و کسر باء ابجد و میم هر سه عربیست بمعنی سرد اول و ثالث مطلق چیز
سرد را گویند و ثانی بلغات اب سرد را گویند و اسقاط حرف عطف از باد دو شبم
از جهت وزن شعر است و هر سه صفت است خصر از خصر بفتحتین از باب نصر و ابرد
از برودة بضم از باب نصر و حسن و شبم از شبم بفتحتین از باب علم بمعنی سرد شدن سخین بفتح
سین سعفص و کسر خاء ثخذ و یاء حطی و نون عربیست بمعنی چیز گرم و ان صفت بمعنی
فاعل از سخونة و سخن بضمتین و سخن و سخنة بضم و سخانة و سخن بفتحتین از باب نصر و
علم و حسن بمعنی گرم شدن است حزین بفتح حاء حطی و کسر زای و یاء حطی و نون عربیست
بمعنی غمگین یعنی اندوهگین و ان صفت از حزن بضم از باب علم بمعنی اندوهگین شدن
غمگین مرکب از غم عربی و از گین فارسی بکسر کاف عجمی بمعنی متصف بودن بچیزیست





فرح بفتح فاء و فتح راء قرشت و حاء حطی عربی و مصدر باب علم است بمعنی شادی یعنی
شاد شدن و یاء شادی مفید معنی حاصل مصدر و شدش از جهت وزن شعر است
مسرور بفتح میم و سکون سین سعفص و ضم راء قرشت و واو و راء دیگر و جذلان
بفتح جیم و سکون ذال ثخذ و جذل بر وزن کتف نیز و فرح بفتح فاء و کسر راء قرشت
و حاء حطی و فروح بر وزن صبور و مفروح و فرحان بفتح نیز هر هفت عربیست بمعنی مرد
شادان یعنی شاد و خوشحال جمع مسرور مسرورون و مؤنثش مسروره و جمعش مسرورات
و مؤنث جذلان جذلاء بفتح و مد و جمع فرح فراحی بفتح و قصر و مؤنثش فرحة و فرحی بفتح
و قصر و فرحانة بفتح است و هر هشت صفت است اول از سرور بضم سین و تشدید را
و سری بر وزن بشری و تسرة و مسرة از باب نصر بمعنی شادی کردن و باقی از جذل
و فرح بفتحتین از باب علم بمعنی شاد شدن شادان فارسی و مرکب از شاد و از ان
مفید معنی فاعلیت است

## اصل

صغر خوردی کبر پیری فلز کانی سمج ناخوش
ذنب دنب و لعب بازی طلب جستن حرب و بیزار

**شرح** صغر بکسر صاد سعفص و فتح غین ضظغ و راء قرشت و صغاره بفتح و صغر
بفتحتین و صغران بضم نیز عربی و مصدر باب حسن و علم است بمعنی خوردی یعنی کوچک
شدن و یاء خوردی و پیری و بازی مفید معنی حاصل مصدر است کبر بکسر کاف و فتح
باء ابجد و راء قرشت بر وزن ثقل و کباره بفتح نیز عربی و مصدر باب حسن است
بمعنی پیری یعنی بزرگ شدن فلز بکسر فاء و کسر لام و شد زاء و بر وزن مثل نیز عربیست
بمعنی کانی یعنی منسوب بکان از جواهر زمین مطلقا جمعش فلزات است سمج بفتح
سین سعفص و کسر و سکون میم و جیم و بر وزن امیر نیز عربیست بمعنی زشت و
نازیبا جمعش سماج بکسر و تفسیرش بناخوش مجاز است و ان صفت از سماجه بفتح از باب

حسن یعنی نازیبا شد نست ذَنب بفتح ذال ثخذ وفتح نون وباء ابجد عربیست بمعنی دُنب حیوانات جمعش اذناب بفتح است دُنب بضم دال بی نقطه و سکون نون وباء یك نقطه مخفف دنبال وفارسیست لعب بفتح لام وکسر وفتح عین سعفص وباء ابجد ولعب بکسرتین والعبان بفتح همزه وفتح عین والعبان بضم همزه وضم عین ولعبه بروزن همزه وتلعبه بکسر تاء وکسر عین وتلعاب وتلعابه بکسر وفتح تاء نیز هر نازده عربیست بمعنی بازی وهمکی صفت از لعب بکسر وفتح ولعب بفتح لام وکسر عین از باب علم بمعنی بازی کردنست طلب بفتح طاء حطی وفتح لام وباء ابجد عربی ومصدر باب نصر است بمعنی جستن یعنی پیدا کردن خرب بفتح خاء ثخذ وکسر راء قرشت وباء ابجد عربیست بمعنی خرابی وبران جمعش خرب بروزن عنب است وان صفت از خراب بفتح از باب علم بمعنی ویران شد نست

# اصل ۲

عنا رنج و سنا رفعت جلا نفی و بکا گریه
جنف میل و خضر شرم و صیاح است وصخب افغان

**شرح** عنا بفتح عین سعفص وتخفیف نون والف ممدوده عربیست بمعنی رنج وان صفت از عناء بفتح ومد از باب علم بمعنی رنجور شدن وقصران وقصر سنا وجلا از جهت وزن شعر است سنا بفتح سین سعفص وتخفیف نون والف ممدوده عربی ومصدر باب نصر است بمعنی رفعت یعنی بزرگوار وعالی قدر شدن وسنا وسناء مقصوده وممدوده بمعنی روشنی نیز امده وگذشت در اصل اول از قطعه دوئیم ورفعت بکسر راء قرشت نیز عربی ومصدر باب حسن است بنا بر شهرت تفسیر زبان شده جلا بفتح جیم وتخفیف لام والف ممدوده عربی ومصدر باب نصر است بمعنی نفی یعنی از خان ومان بیرون شدن وبیرون کردن ونفی بفتح نیز عربی ومصدر باب ضرب بمعنی رانده شدن وراندن ونیست کردن بمناسبت معنوی تفسیر زبان





شده بکاء بضم باء ابجد وتخفیف کاف والف ممدوده ومقصوره نیز عربی ومصدر باب ضرب است بمعنی گریه کردن اول کردن باوا واشك وثانی بیرون امدن اشك را گوید جنف بفتح جیم وفتح نون وفاء وجنوف بضم نیز عربی ومصدر باب علم است بمعنی میل یعنی جور کردن ومیل بفتح نیز عربی ومصدر باب ضرب بمعنی مذکور بنا بر شهرت تفسیر زبان شده خفر بفتح خاء ثخذ وفتح فاء وراء قرشت وخفاره بفتح نیز عربی ومصدر باب علم است بمعنی شرمگین شدن صیاح بکسر وضم صاد سعفص وتخفیف یاء حطی وحاء حطی وصیح وصیحه بفتح وصیحان بفتحتین نیز وصخب بفتح صاد سعفص وفتح خاء ثخذ وباء ابجد هر دو عربی ومصدر است اول از باب نصر وثانی از باب علم بمعنی افغان یعنی اواز کردن بلند

# اصل ۲

عرین و غیل و غاب و غیضه و ایك و شری بیشه
زبد کفك و سنبر نحط وطاء پشت و جر انبان

**شرح** عرین بفتح عین سعفص وکسر راء قرشت و یاء حطی و نون وعرینه نیز وغیل بکسر غین ضظغ و یاء حطی ولام وغاب بغین ضظغ والف و باء ابجد وغیضه بفتح غین ضظغ وسکون یاء حطی وضاد ضظغ وتاء وایك بفتح همزه وسکون یاء حطی وکاف وشری بفتح شین قرشت وتخفیف راء قرشت والف مقصوره وممدوده نیز واجم بفتح همزه وسکون جیم هم وتاء نیز هر هشت عربیست بمعنی بیشه یعنی جنگل ونیستان عرین وعرینه جنگل شیر وکرك وکفتار وما و شری جنگل وراه بیر وشیر واقعه در سلمی که موضعیست از نجد وباقی مطلق جنگل را گویند جمع عرین عرن بضمتین وجمع غیل غیول بضم واغیال بفتح وجمع غیضه غیاض بکسر واغیاض بفتح وجمع شری اشراء بفتح ومد وجمع اجمه اجم بضم و بضمتین وفتحتین واجام بهمزه والف واجمات بفتحتین است وغیل بمعنی شیر حمل وشری مقصوره بمعنی کهیر یعنی جوشهای

یعنی با خارش و اضطراب نیز آمده و هر دو به ابدال دال از قطعهٔ سی و نهم مثبت بکسر باء یک
نقطه فارسیست و مند بفتح زای و فتح باء ابجد و ذال ابجد عربیست بمعنی کفک یعنی
کف آب و صابون و غیره جمعش ابناء بفتح است کفک بفتح کاف و سکون فاء و کاف عجمی
فارسیست سنین بکسر سین سعفص و بکسر نیز عربی و جمع سنه بفتحتین است یعنی سال قحط
یعنی تنگی و تفسیر جمع بمفرد از جهت وزن شعر است و قحط نیز بفتح عربیست بنابر شهرت
تفسیر یافته شده مطا بفتح میم و تخفیف طاء حطی و الف مقصوره عربیست بمعنی پشت جمعش
امطاء بفتح و مد است جراب بکسر جیم و تخفیف راء قرشت و الف و باء ابجد عربیست
بمعنی انبان جمعش جرب بضمتین و بضم و اجربه بفتح همزه و کسر راء است **اصل**

**تنوفه مهمهه فیفا فلاة و سبسب بیدا**
**چه بود و چه بیابان لق و بی آب و هوا سنگستان**

**شرح** تنوفه بفتح تاء قرشت و ضم نون و واو و تنوفیه نیز و مهمهه بفتح هر دو
میم و سکون هاء اول و تاء و فیفا بفتح هر دو فاء و سکون یاء حطی و الف مقصوره
و ممدوده و فیفاءه نیز و فلاة بفتح فاء و تخفیف لام و الف و تاء و سبسب بفتح هر دو سین
سعفص و سکون باء ابجد بعد یک و بیدا بفتح باء ابجد و سکون دال ابجد و واو و
بادیه نیز و دو بفتح دال ابجد و تشدید و تخفیف واو و دویه و داویه بتشدید و تخفیف
یاء نیز هر دوازده عربیست بمعنی بیابان بی آب و انیس را گویند که چیزی دران گیاه نباشد
و فیفا و فلات بیابان بی بر را گویند جمع تنوفه تنائف و جمع فیفا افیاف بفتح و فیوف
بضم و فیاف بکسر و جمع فلاة فلاء بکسر و مد و فلوات بفتحتین و فلی بروزن حلی و جمع
جمعش افلاء بفتح و مد است مهمه و سبسب بیابان دور را گویند جمع مهمه مهامه و سلبب
سباسب بفتح است بیدا بیابانی را گویند که رونده دران هلاک شود جمعش بید
بکسر و قصر از جهت وزن شعر است لوبه بضم لام و سکون واو و باء ابجد و تاء





وحدث و لابه نیز و حره بفتح خاء حطی و راء قرشت و تاء و حلا هر سه عربیست بمعنی
سنگستان یعنی جای پر سنگی که سنگها اثر سیاه باشد جمع لوبه لوب و جمع لابه لاب
و جمع حره حر بفتح خاء و شد راء و حران بکسر و حران بفتح و حرین بکسرتین و
احرین بکسر همزه و فتح خاء و شد راء مکسوره و اسقاط واو عطف از آن از جهت
ضرورت شعر است سنگستان بکسر کاف عجمی فارسی و مرکب از سنگ و از ستان بمعنی
بسیاری چیزها است **ملحق رمض چو عبر بعر اشک و زفک و پسنک و**
**اکمه کور چو مارن زمه بینی و براجم بند انگشتان**

**شرح** رمض بفتح راء قرشت و فتح میم و صاد سعفص و غمص بفتح غین
و فتح و سکون میم و صاد سعفص نیز و عبره بفتح عین سعفص و سکون باء ابجد
و راء قرشت و تاء و بعر بفتح باء ابجد و سکون و فتح عین سعفص و راء قرشت الف و
نثر مرتب است رمص و غمص عربیست بمعنی زفک یعنی چرک اول و چرک خشک چشم و ثانی
چرک تر چشم را گویند و فعلشان از باب علم مستعمل است زفک بفتح زای عجمی و
کاف عجمی و فاء عبره عربیست بمعنی اشک چشم پیش از جریان و بعد از جریان جمعش
عبر بروزن عنب و عبرات بفتحتین و فعلش از باب نصر مستعمل بعر عربیست بمعنی جلبر
پسنک یعنی پشکل شتر و گاو و گوسفند و آهو و امثال آن واحدش بعره و جمعش ابعار
بفتح و فعلش از باب منع مستعمل است پسنک بضم و کسر باء عجمی و کاف عجمی فارسیست
اکمه بفتح همزه و سکون کاف و فتح میم و هاء عربیست بمعنی مرد کور مادر زاد یا مطلق
کور جمعش کمه بضم و مؤنثش کمهاء بفتح و مد است و آن صفت مشبهه از کمه بفتحتین
از باب علم بمعنی کور مادر زاد یا کور شد است مارن بمیم و الف و کسر راء قرشت
و نون عربیست بمعنی نرمه بینی جمعش موارن است و آن صفت از مرانه بفتح و مرون
و مرن بضم از باب نصر بمعنی نرم شد است براجم بفتح باء ابجد و تخفیف راء قرشت

وکسر جیم ومیم عربی وجمع بُجمه بضم با وضم جیم است بمعنی بند انگشتها وابراد الف
ونون انگشتان بدل ها والفاز جهت رعایت قافیه است **ملحق**

**لغز احجیه چیستاد از سر اسطوره افسانه**
**فلهٔ دودهٔ کره کوی است و مجن صولجان چوگان**

**شرح** لغز بضم وفتح لام وفتح عین ضظغ وزای ہوز بروزن تفل وعنق وجمع
ولغیزی بضم لام وفتح وشد غین وسکون یاء حطی وفتح زای والف مقصوره والغوزه
بضم همزه وضم غین نیز واحجیه بضم همزه وسکون خاء حطی وکسر جیم وشد یاء حطی
وتاء واحجوه بضم همزه وسکون خاء وضم جیم وشد واو وتاء نیز همه نیز عربیست
بمعنی چیستان که بترکی تا عجه گویند جمع چهار لغز اول الغاز بفتح وجمع احجیه احاجی
بفتح است چیستان بکسر جیم عجمی مخفف چیستان وفارسیست سمر بفتح سین سعفص
وفتح میم راء قرشت واسطوره بضم همزه وسکون سین سعفص وضم طاء حطی
وواو وفتح راء قرشت وتاء واسطور بی تاء واسطاد واسطاره واسطیر واسطیر
بکسر نیز همه هفت عربیست بمعنی افسانه اول افسانهٔ شب را گویند وفعلش از باب
نصر مستعمل است وثانی افسانهٔ باطل را گویند وجمعش لجمیع لغات اساطیر
بفتح است قله بفتح قاف وتخفیف لام وتاء مدوره معوضه از واو وبروزن
الی نیز عربیست بمعنی دوده یعنی جنبش که باصفها فی پل گویند جمعش قلات بضم
قلون بضم وکسر قاف وضم لام وفعلش از باب نصر مستعمل است دوده بضم دال ابجد
وواو معروف وفتح دال ثانی واخفای هاء فارسی وسکون دال ثانی از جهت وزن
شعر است کره بضم کاف وتخفیف راء قرشت وتاء مدوره معوضه از واو عربیست
بمعنی گوی که چوگان بران زنند ومطلق چیز گرد را گویند وجمعش کرین بضم
وکسر قاف وقصر وکوات بضم است گوی بضم کاف عجمی فارسیست مجن بکسر میم





میم وسکون خاء حطی وفتح جیم ونون ومحجنه با تاء نیز وصولجان بفتح صاد
سعفص وفتح لام وتخفیف جیم اول عربی وثانی چوگان فارسیست بمعنی چوب بلند
سرکج که بچوگان زنند جمع ثانی صوالجه بفتح است چوگان بفتح جیم عجمی فارسیست **ملحق**

**فرهر وجوذر وبرغز چوفرقد نام گوساله**
**چو باشد نعجه و عیناء وعین کاو ثدی پستان**

**شرح** فرهر بفتح فاء وکسر راء قرشت وهاء حطی وراء دیگر وبروزن غراب
صبور وزنبور وهدهد وعلابط نیز وجوذر بفتح جیم وسکون واو وکسر و
فتح ذال ثخذ وراء قرشت بروزن نوفل وجوذر بضم جیم وفتح ذال وجوذر
بفتح جیم وسکون واو وفتح ذال وراء نیز وبرغز بفتح باء ابجد وسکون راء
قرشت وفتح غین ضظغ وزای وبروزن قنفذ وعصفور وطرهان نیز وفرقد بفتح
فاء وسکون راء قرشت وفتح قاف وذال ابجد همه یازده عربیست بمعنی گوساله
برغز گوسالهٔ صحرائی را گویند جمعش براغز بفتح ومونثش برغزه است وباقی
مطلق گوسالهٔ صحرائی را گویند جمع فرهر فراهر بضم است نعجه بفتح نون وسکون
عین سعفص وفتح جیم وتاء وعیناء بفتح عین سعفص وسکون یاء حطی ونون
والف ممدوده وعین بکسر عین سعفص ویاء حطی ونون همه سه عربیست بمعنی
گاو صحرائی نعجه وعیناء گاو مادهٔ صحرائی وعین مطلق گاو صحرائی را گویند جمع نعجه
نعاج بکسر ونعجات بفتحتین است ونعجه بمعنی میش ماده نیز آمده ومیاید در ملحق
اول از قطعهٔ سی وهفتم ثدی بفتح سین ثاء ثخذ وتخفیف دال ابجد والف مقصوره
منقلبه از یاء وثدی بفتح وکسر ثاء وسکون دال نیز عربیست بمعنی پستان در نام بر
وزن مطلقا وان مونث نیز مستعمل وجمعش اثد بفتح وثدی بضم وکسر اول وکسر
ثانی وشد **اصل** ثالث است

## القطعة الثالثة في بحر الرجز المثمن السالم

**شرح** الرجز بفتحتین زاء قرشت و فتح جیم و زای صفة مشبهة بمعنی مفعول از رجز بفتح از باب نصر بمعنی باضطراب و سرعت خوانده است یعنی قطعه سوم در بحر رجز مثمن سالم و آن بحریست که هر مصراعش از تقطیع چهار مستفعلن حاصل شود چنانکه ناظمی گفته **نظم** ای ماه روی مکتبی وی دلبر شیرین دهان

خورشید دوران آمده ذکر لبت ورد زبان مستفعلن مستفعلن مستفعلن مستفعلن

مستفعلن این است تقطیع رجز برخوان چو بلبل هر زمان ووجه

تسمیه این بحر برجز مثمن سالم آنست که رجز بمعنی باضطراب و سرعت خوانده

شده است و چون عربان اکثر اشعاری که در معرکها و جنگها در مقام مفاخرت

خود و اقوام میخوانند در این بحر است و در اوقات کذا او از مضطرب و حرکات

سریع میباشد لهذا رجز نامیده اند و چون هر بیت این بحر از ارکان ثمانیه

حاصل شده لهذا مثمنش نامیده اند و چون تغیری بهیچ یک از ارکان ثمانیه

راه نیافته لهذا سالمش نامیده اند و تقطیعش چنین است طور و جبل مستفعلن

طور و علم مستفعلن کوه است ای مستفعلن دشیا سبا مستفعلن و در این

قطعه نه بیت اصل و دو بیت ملحق است

## اصل

طور و جبل طود و علم کوه است و حاجت پاسبان

طرم و عسل اری و ضرب شهد است و مجاز رایگان

**شرح** طور بضم طاء حطی و واو و زاء قرشت و جبل بفتح جیم و فتح باء ابجد

ولام و طود بفتح طاء حطی و سکون واو و دال ابجد و علم بفتح عین سعفص و

فتح لام و میم هر چهار عربیست بمعنی طور مطلق و جبل کوه بزرگ طولانی را گویند

جمع جبل اجبل بفتح اول و ضم ثالث و جبال بکسر و اجبال بفتح است طود کوه





بزرگ طولانی یا مطلق کوه بزرگ را گویند جمعش اطواد بفتح و طوده بفتحتا است و

علم کوه طولانی یا مطلق کوه را گویند جمعش اعلام و علام بفتح و اسقاط واو عطف

از طود از جهت وزن شعر است خارس بحاء حطی و الف و راء قرشت و سین سعفص عربیست

بمعنی پاسبان یعنی نگاه دارنده جمعش حرص بفتحتین و احراس بفتح و حراس بضم حا

و شد راء است و آن صفت از حرس بفتح و حراسة بکسر از باب نصر بمعنی نگاه داشتن

طرم بکسر و فتح طاء حطی و سکون راء قرشت و میم عسل بفتح عین سعفص و فتح

سین سعفص و لام و اری بفتح همزه و سکون راء قرشت یاء حطی و ضرب بفتح ضاد

ضطغ و فتح و سکون راء قرشت و باء ابجد هر چهار عربیست بمعنی شهد یعنی انگبین

با موم و صاف آنرا شهد گویند عسل مونث مستعمل و جمعش اعسال بفتح و عسل

بضمتین و بضم و عسول بضم و عسلان بضم است و شهد بفتح و ضم شین قرشت

و سکون هاء و دال ابجد نیز عربی و جمعش بکسر است بنا بر شهرت تفسیر آن شده

و اسقاط حرف عطف از اری از جهت ضرورت شعر است مجان بفتح میم و شد جیم

و الف و نون عربیست بمعنی رایگان یعنی دروازه یافته شده و مفت رایگان

یعنی براء بی نقطه و کسر یاء دو نقطه در پایین و کاف عجمی فارسی است در اصل

راهگان بوده است هاء را بهمزه ملینه بدل کرده بصورت یاء نوشته اند

## اصل

میزان ترازو و حمل بار و قمر خورشید بود

فلک و سفینه جاریه کشتی شمر عشق یار دان

**شرح** میزان بکسر میم و یاء حطی و زای و الف و نون عربیست بمعنی ترازو جمعش

موازین بفتح است و آن اسم آلت از وزن بفتح و زنه از باب ضرب بمعنی سنجیدن است

حمل بکسر حاء حطی و سکون میم و لام عربیست بمعنی باری که بر پشت یا بر سر باشد

جمعش احمال بفتح است و بفتح حاء بار درختی که در شکم زن یا در درخت باشد
جمعش بمعنی اول حمال بکسر و احمال بفتح بمعنی ثانی احمال بفتح و حمول بضم و حمال
بکسر است و قر بکسر فا و سکون قاف و زاء قرشت عربیست بمعنی پلخزاد یا دری که
بر پشت یا بر سر نهند و اغلب در بار شتر مستعمل است جمعش اوقار بفتح است فلک
بضم فاء و سکون لام و کاف و سفینه بفتح سین سعفص و کسر فاء و یاء حطی و
نون و تاء و جاریه بجیم و الف و کسر راء قرشت و یاء حطی و تاء هر سه عربیست
بمعنی کشتی اول مذکر نیز مستعمل و در آن واحد و جمع مساوی و جمع سفینه سفائن
و سفین بفتح و سفن بضمتین است و آن صفة بمعنی فاعل از سفن بفتح از باب ضرب
بمعنی تراشیدنست و چون کشتی تراشنده روی آبست لهذا سفینه اش نامیده اند
جاریه کشتی روانرا گویند جمعش جوار بفتح و جاریات و اسقاط حرف عطف از از
از جهت وزن شعر است بمعنی کشتی نیز آمده و گذشت در ملحق اول از قطعه نهم شرع
بکسر شین قرشت و تخفیف راء قرشت و عین سعفص عربیست بمعنی بادبان کشتی
جمعش شرع بر وزن عنب و عنق و اشرعه بفتح اول و کسر ثالث است و شین در
شراعش ضمیر غایب راجع بکشتی و بمعنی آن و فارسی و الحاق از جهت وزن شعر است
بادبان فارسی و مرکب از باد و از بان بمعنی دارنده و محافظ است **اصل**

**لوح و سکاک و جو هوا ملاذ بر و خالی تهی**
**شامخ بلند و قله سر معراج و سلم نردبان**

**شرح** لوح بضم و فتح لام و سکون واو و حاء حطی و سکاک بضم سین سعفص
و تخفیف کاف و الف و کاف و سکاکه با تاء نیز و جو بفتح جیم و شد واو هر سه عربیست
بمعنی هوا یعنی میان آسمان و زمین و جمع جو جواء بکسر و جمع سکاک سکائک بفتح
است و هواء ممدوده نیز عربیست بنا بر شهرت تفسیر بآن شده ملاذ بفتح میم و





سکون لام و همزه و الف و نون عربیست بمعنی ظرف پر جمعش ملاء و مونثش ملائی
بفتح و قصر و ملآنه بفتح است و آن صفة از ملاءة بکسر از باب علم بمعنی پر شدن
و تفسیر اکثر شراح بمعنی پر کردن اشتباه است خالی بخاء ثخذ و کسر لام و یاء حطی عربی
بمعنی ظرف تهی و آن صفة از خلو بضمتین و شد واو و خلاء بفتح و مد از باب نصر بمعنی
خالی شدنست تهی بکسر تاء دو نقطه در بالا فارسیست شامخ بشین قرشت و کسر میم
و خاء ثخذ عربیست بمعنی کوه بلند جمعش شمخ بر وزن رکع است و شامخات و آن صفة
از شموخ بفتح از باب نصر و منع بمعنی بلند شدنست قله بضم قاف و شد لام و تاء عربیست
بمعنی سر کوه جمعش قلل بر وزن رطب و قلال بکسر و قلی بضم و قصر است معراج بکسر
میم و سکون عین سعفص و راء قرشت و الف و جیم و بر وزن منبر نیز و سلم بضم
سین سعفص و شد لام و میم هر سه عربیست بمعنی نردبان جمع اول معارج و
معاریج بفتح و آن اسم آلت از عروج بضم و معرج بفتح از باب نصر بمعنی بالا رفتن
است و ثانی گاهی مذکر مستعمل و جمعش سلالم و سلالیم بفتح است **اصل**

**جسم و جسد شخص و طلل حوبا و جثمان و بدن**
**نزد ذات هستی کون بود روح و نفس و مهجه جان**

**شرح** جسم بکسر جیم و سکون سین سعفص و میم و جسمان بضم نیز و جسد بفتح
جیم و فتح سین سعفص و ذال ابجد و جسد بکسر جیم و تخفیف سین نیز و شخص
بفتح شین قرشت و سکون خاء ثخذ و صاد سعفص و طلل بفتح طاء حطی و فتح
لام اول و طلاله بفتح نیز و حوباء بفتح حاء حطی و سکون واو و باء ابجد و الف
ممدوده و جثمان بضم جیم و سکون ثاء ثخذ و میم و الف و نون و بدن بفتح باء
ابجد و فتح دال ابجد و نون هر ده عربیست بمعنی تن یعنی کالبد جسم و جسمان تن
انسان و سائر انواع عظیمه مختلفه را گویند جمع اول اجسام بفتح و جسوم بضم

جسد وجسمان تن انسان وجن وملائکه را گویند جمع اول اجساد بفتح وجسود بضم
شخص سواد انسان وغیر انسان را گویند که از دور دیده شود جمعش اشخص بفتح اول
وضم ثالث وشخوص بضم واشخاص بفتح است طلل وطلالة تن هر چیز را گویند جمع
اول اطلال بفتح وطلول بضم است حوباء وبدن تن انسان را گویند جمع اول حوباوات
بفتح وجمع ثانی ابدان بفتح واسقاط حرف عطف از شخص وحوباء از جهت وزن شعر است
ذات بذال ثخذ والف وتاء قرشت عربیست بمعنی هر چیز کون بفتح کاف وسکون
واو ونون وکینونة بفتح اول وضم ثالث نیز عربی ومصدر باب نصر است بمعنی
بودن روح بضم راء قرشت وواو وحاء حطی ونفس بفتح نون وسکون فاء وسین
سعفص ومهجة بضم میم وسکون هاء وجیم وتاء هر سه عربیست بمعنی جان یعنی روح
حیوانی اول مؤنث مستعمل وجمعش ارواح بفتح وجمع نفس نفوس وجمع مهجة مهج
بروزن رطب است

## اصل

سنور وقط وخنطل وهر است گربه کلب سگ
بوغوش کبک ونمل ذره مورچه عالم جهان

**شرح** سنور بفتح سین سعفص وشد نون مفتوحه وسکون واو وراء قرشت
وسناد بروزن دمان نیز وقط بکسر قاف وشد طاء حطی وخنطل بفتح خاء ثخذ
وسکون نون حطی وفتح طاء حطی ولام وهر بکسر هاء وشد راء قرشت وضیون بفتح
ضاد ضظغ وسکون یاء حطی وفتح واو ونون نیز هر شش عربیست بمعنی گربه سنور
وسنا وقط وخنطل گربه وهر وضیون گربه نر را گویند جمع سنور سنانیر بفتح وجمع
قط قطاط بکسر وقططة بروزن قرده وجمع خنطل خناطل بفتح وجمع هر هرر
بروزن عنب ومؤنث هرة وجمعش هرره بروزن قرده وجمع ضیون ضیاون
بفتح است کلب بفتح اول وضم ثالث واکالب بفتح وکلاب وکلابات بکسر است بمعنی سگ

بضم



بضم باء ابجد وسکون راء قرشت وضم غین ضظغ وواو وثاء ثخذ عربیست بمعنی کبک
جمعش براغیث بفتح است نمل بفتح نون وسکون وضم میم ولام وذره بفتح ذال
ثخذ وشد راء قرشت وتاء وحده هر سه عربیست بمعنی مورچه واحد نمل نملة وجمع
انمال بفتح وجمع ذره ذرر بفتح اول وشد ثانیست عالم بفتح عین سعفص وفتح لام
ومیم وعلم بفتح نیز عربیست بمعنی جهان یعنی ماسوا الله تعالی جمعش عالمون بفتح
لام وعوالم بکسر لام است

## اصل

قلت کمی راحت خوشی شرت بدی ملکت شهی
سودد سری جدت نوی کظت پری ربیت کمان

**شرح** قلت بکسر قاف وشد لام مفتوحه وتاء مصدریه وقل بضم اول وشد
ثانی نیز عربی ومصدر باب ضرب بمعنی کمی یعنی کم شدن ویاء کمی وخوشی وغیره مفید
معنی حاصل مصدر است راحت براء قرشت وحاء حطی وتاء مصدریه عربی ومصدر
باب نصر وضرب بمعنی خوشی یعنی خوشوقت شدن شرت بکسر شین قرشت و
شد راء قرشت وتاء مصدریه وشرارت بفتح نیز عربی ومصدر باب نصر وضرب
بمعنی بدی یعنی بد شدن ملکت بفتح وفتح لام وفتح کاف وتاء مصدریه وملک بحرکات
میم وسکون لام ومملکة بفتح وضم لام نیز عربی ومصدر باب ضرب بمعنی شهی
یعنی بادشاه شدن وسکون لام از جهت وزن شعر است سودد بضم سین سعفص وسکون
واو وذال نیز عربی ومصدر باب نصر است بمعنی سری یعنی سردار شدن سری بفتح
سین بی نقطه وکسر راء بی نقطه ویاء دو نقطه در پایین فارسیست جدت بکسر
جیم وشد ذال ابجد وتاء مصدریه عربی ومصدر باب ضرب بمعنی نوی یعنی
نو شدن کظت بکسر کاف وشد ظاء ضظغ وتاء مصدریه عربی ومصدر باب
نصر است بمعنی پری یعنی پر شدن معده از طعام ربیت بکسر راء قرشت وبا

حطی

حطی و فتح باء ابجد و تاء مشدده و دبت بفتح نیز عربی و مصدر باب ضرب است
بمعنی کمان یعنی بکمان   اصل   افکندن و در کمان افتادن

لادغ گزان بالغ رسا آکل خوران راتع چران
طائر پران ماضی روان جاری دوان ساعی دوان

شرح لادغ بکسر دال ابجد و غین ضظغ عربیست بمعنی گزان یعنی گزنده و آن
صفت از لدغ بفتح از باب منع بمعنی مار و کژدم زدن بود است و لفظ ان در گزان
و در رسا و غیره مفید معنی فاعلیت است بالغ بباء ابجد و کسر لام و غین ضظغ عربی
بمعنی رسا یعنی رسنده و آن صفت از بلوغ بضم از باب نصر بمعنی رسیدن است
آکل بهمزه و الف و کسر کاف و لام و اکل بر وزن نامر نیز عربی بمعنی خوران یعنی خورنده
جمعش اکله بفتحات و آن صفت از اکل بفتح و ماکل بفتح میم و سکون همزه از باب
نصر بمعنی خوردن است راتع براء قرشت و کسر تاء قرشت و عین سعفص عربیست
بمعنی چرنده جمعش رتاع بکسر و رتع بر وزن عنق و رکع و رتوع بضم است و آن
صفت از رتع بفتح و رتوع بضم و رتاع بکسر از باب منع بمعنی چرا کردن است طائر
بطاء حطی و کسر همزه منقلبه از یاء و راء قرشت عربیست بمعنی پران یعنی پرنده جمع
طیر بفتح و آن صفت از طیر بفتح و طیران بفتحتین و طیرورة بفتح از باب ضرب
بمعنی پریدن است ماضی بکسر ضاد ضظغ و یاء حطی عربیست بمعنی روان یعنی رونده
و آن صفت از مضا بفتح و مد از باب نصر بمعنی رفتن است جاری بجیم و کسر راء قرشت
و یاء حطی عربیست بمعنی دوان یعنی دونده و آن صفت از جری بفتح و جریان
بفتحتین و جریة بکسر از باب ضرب بمعنی دویدن است ساعی بسین سعفص و کسر
عین سعفص و یاء حطی عربیست بمعنی دوان یعنی دونده و آن صفت از سعی
بفتح از باب منع بمعنی دویدن و کار کردن است   اصل





جمع فریق قوم و فرقه امت و معشر فئة
طالق بله شکوی گله هجمه گله راعی شبان

شرح جمع بفتح جیم و سکون میم و عین سعفص بر وزن نامر نیز و فریق بفتح
فاء و کسر راء قرشت و یاء حطی و قاف و قوم بفتح قاف و سکون واو و میم و فرقه
بکسر فاء و سکون راء قرشت و قاف و تاء و امت بضم همزه و شد میم مفتوحه و تاء
و معشر بفتح میم و سکون عین سعفص و فتح شین قرشت و راء قرشت همه هفت عربیست
بمعنی فئة یعنی گروه و فئة بکسر فاء و تخفیف همزه مفتوحه و تاء مدوره معوضه
از یاء عین الفعل نیز عربیست بنا بر شهرت تفسیر یافت جمع و جمیع و فریق و فرقه گروه
آدمیان و فرقه گروه کمتر از فریق را گویند جمع اول جموع بضم و جمع فریق افرقاء
بفتح و مد و افرقه بفتح و فرق بضم و جمع فرقه فرق بر وزن عنب و جمع جمعش افراق
بفتح و جمع جمعش افاریق بفتح است و فرقه بمعنی معنی گذشته در ملحق پنجم از قطعه
چهارم قوم گروه مردان و زنان یا مردان تنها را گویند و آن مؤنث نیز مستعمل
و جمعش اقوام بفتح و جمع جمعش اقاوم و اقاویم و اقائم بفتح است امه و معشر و فئة
و گروه از هر حیوانی را گویند جمع اول امم بر وزن رطب و جمع معشر معاشر بفتح
و جمع فئة فئات و فئون بکسر است طالق بطاء حطی و کسر لام و قاف و طالقه با
تاء نیز عربیست بمعنی بله یعنی زن رها شده از عقد نکاح جمع اول طلق بر وزن
رکع و جمع طالقه طوالق بفتح اول و کسر رابع است و آن صفت از طلاق بفتح از باب نصر
و حسن بمعنی رها شدن زن از قید نکاح است بله بفتح باء دو نقطه در پایین و تخفیف
لام مفتوحه و اخفاء ها فارسیست شکوی بفتح شین قرشت و سکون کاف و واو
و الف مقصوره و شکوی منونه و شکاة و شکاوه بفتح و شکیة بر وزن غنیة
و شکایة بکسر نیز عربی و مصدر باب نصر است بمعنی گله کردن گله بکسر کاف عجمی

وتخفیف لام مفتوحه و اخفای هاء فارسیست هجمه بفتح هاء وسکون جیم وفتح میم وتا
عربیست بمعنی گله شتر از چهل نفر تا هرچه بالاتر یا ما بین هفتاد وصد گله بفتح
کاف عجمی وتخفیف وتشدید لام مفتوحه و اخفاء هاء فارسیست و اعی براء قرشت
وکسر عین سعفص و یاء حطی عربیست بمعنی شبان یعنی چوپان جمعش رعاة ورعیان
بضم وکسر است وآن صفت از رعی بفتح از باب منع بمعنی چرانیدن وچریدن **اصل**

**غیّ و ضلالت گمرهی بغض و عداوت دشمنی**
**تلقاء جهت قرآن نبی تبیان زبیان آیت نشان**

**شرح** غیّ بفتح غین ضطغ وشد یاء حطی و غوایه بفتح نیز وهمچنین ضلالت بفتح وضم
ضاد ضطغ وتخفیف لام والف ولام دیگر وتاء وضلال بفتح وضم ضاد وشد لام و
ضلضله بفتح واضلوله بضم وضله بکسر وضلل بفتحتین نیز عربی و مصدر است غیّ و
غوایه از باب ضرب و ضلالت ها از باب ضرب و علم بمعنی گمرهی یعنی گمراه شدن گمرهی
مخفف گمراهی و یاء آن و یاء دشمنی مفید حاصل مصدر است بغض بضم باء ابجد
وسکون غین ضطغ وضاد ضطغ و بغاضه بفتح نیز و عداوت بفتح عین سعفص و تخفیف
ذال ابجد و فتح واو و تاء و عدو بفتح و عدو بضمتین و شد واو و عداء بکسر و مد و
عدوان بضم وکسر و علوی بضم قصر نیز عربی و مصدر است بغض و بغاضه از باب حسب
ونصر وعلم وعداوه اسم مصدر و باقی مصدر از باب نصر بمعنی دشمنی یعنی دشمن
شدن تلقاء بکسر تاء قرشت و سکون لام و قاف والف ممدوده عربی و اسم مصدر ز باب
علم است بمعنی جهت یعنی برابر و قصر شاز جهت وزن شعر است و جهت بحرکات جیم نیز عربی
وجمعش جهات بکسر است بنابر شهرت تفسیر زبان شد قرآن بضم قاف و سکون راء قرشت
وهمزه والف و نون عربیست بمعنی نبی یعنی کتابی که حق سبحانه و تعالی بر پیغمبر ما صلوات
الله وسلامه علیه واله فرو فرستاده و آن صفت مشبهه بمعنی مفعول از قرء بفتح و قراءه بکسر





وقران بضم از باب نصر ومنع بمعنی خواندن نبی بکسر و ضم نون و کسر و تخفیف باء
عجمی و یاء دو نقطه در پایین فارسیست تبیان بکسر و فتح تاء قرشت و سکون باء ابجد
و یاء حطی والف و نون عربی واسم مصدر باب ضرب بمعنی بیان یعنی هویدا شدن بیان
بفتح نیز عربی و مصدر باب ضرب بمعنی هویدا شدن بنابر شهرت تفسیر زبان شد
آیت بهمزه والف منقلبه از واو و فتح یاء حطی و تاء عربیست بمعنی نشان و علامت
جمعش آیات و آی بهمزه والف وجمع جمعش آیاءی بهمزه والف ومد است **ملحق**

**صالح نکو طالح بتر کفه پله مدهن دبه**
**مقول زبان نسوه زنان غائش زیان خسران زیان**

**شرح** صالح بصاد سعفص و کسر لام و حاء حطی بر وزن مثل و امر نیز عربیست
بمعنی نیکوکار و جمعش صالحون و صلحاء و مونثش صالحه و جمعش صالحات است و آن
صفت از صلاح بفتح و صلوح بضم از باب منع و حسن بمعنی نیکوکار شدن است نکو
بکسر نون مخفف نیکو و فارسیست طالح بطاء حطی و کسر لام و حاء حطی عربیست
بمعنی شخص تبه یعنی بدکار و آن صفت از طلاح بفتح از باب نصر بمعنی بدکار شدن است
تبه بفتح تاء دو نقطه در بالا و تخفیف باء یک نقطه مخفف تباه و فارسیست کفه بکسر
و فتح کاف و شد فاء و تاء عربیست بمعنی پله ترازو و جمعش کفف بر وزن عنب
و کفاف بکسر است پله بفتح باء عجمی و تخفیف و تشدید لام فارسیست مدهن بضم
میم و سکون دال ابجد و ضم هاء و نون عربیست بمعنی دبه یعنی ظرف روغن جمعش
مداهن بفتح است و آن اسم آلت روغن بکار بردن و شاذ است و دبه بفتح دال
ابجد و شد باء ابجد و تاء نیز عربیست و تخفیف از جهت وزن شعر است و جمعش
دباب بکسر است بنابر شهرت تفسیر زبان شد مقول بکسر میم و سکون قاف و فتح
واو و لام عربیست بمعنی زبان و آن اسم آلت از قول بفتح از باب نصر بمعنی گفتن است

نسوة بكسر و ضم نون و سكون سين سعفص و واو و تاء تانيث و نساء و نسوان و نسون بكسر هر سه نيز عربيست و جمع مرأة بفتح است بمعنى زنان عائش بعين سعفص و كسره همزه منقلبه از يا و شين قرشت عربيست بمعنى زنان يعنى زيست و زندگانى كننده جمعش عائشون و مونثش عائشه و جمعش عائشات و اين صفت از عيش و معاش و معيش و معيشه و عيشوشه بفتح و عيشه بكسر از باب ضرب بمعنى زيستن است زبان بكسر و فتح زاى و تخفيف با دو نقطه در پايين فارسى و مركب از زى بمعنى زندگانى و از ان مفيد معنى فاعليت است خزان بضم خاء تخذ و سكون سين سعفص و زاء قرشت و الف و نون و بروزن بغل و فرس و قفل و عنق و خنازه و خنسار بفتح نيز هر هفت عربى و مصدر باب ضرب و علم است بمعنى زبان كردن زبان بكسر زاى فارسيست **ملحق**

**ربط و رتق بست بستن و حل و فتق بكشادنست**
**لا تبتئس اندوه مخور نفع انتفع ضر سود و زيان**

**شرح** ربط بفتح راء قرشت و سكون باء ابجد و طاء حطى و رتق بفتح راء قرشت و سكون تاء قرشت و قاف و سد بفتح سين سعفص و شد دال ابجد هر سه عربى و مصدر است اول از باب ضرب و نصر بمعنى بستن چيزها بريسمان و ثانى از باب نصر بمعنى مطلق بستن و فتح تاء ثانى و اسقاط حرف عطف از ثالث از جهت ضرورت شعر است حل بفتح حاء حطى و شد لام و فتق بفتح فاء و سكون تاء قرشت و قاف هر دو عربيست و مصدر باب نصر است بمعنى كشادن چيزها و فتح تاء از جهت وزن شعر است و حل مصدر باب ضرب است بمعنى روا و جايز بودن نيز امده و كذشت در اصل اول از قطعه يازدهم لا تبتئس بلاء ناهيه و فتح تاء قرشت و سكون باء ابجد و فتح تاء قرشت و كسر همزه و سكون سين سعفص بصيغه نهى حاضر عربيست بمعنى اندوه مخور و ان مركب از حرف نهى جازم و فعل مضارع از باب افتعال بمعنى اندوه كين شدن است





انده مخور بفتح همزه فارسى و مركب از انده مخفف اندوه و از مخور است نفع بفتح نون و سكون فاء و عين سعفص و ضر بفتح و ضم ضاد ضظغ و شد راء قرشت لف و نشر مرتب است نفع عربى و مصدر باب منع است بمعنى سود كردن ضر عربى و مصدر باب نصر است بمعنى زيان كردن

# اصل

**القطعة الحادية والثلثون فى بحر المضارع المثمن الاخرب المكفوف المقصور**

**شرح** يعنى قطعه سى و يكم در بحر مضارع اخرب مثمن مكفوف مقصور است و ان بحريست كه هر مصراعش از تقطيع مفعول فاعلات مفاعيل فاع لان حاصل شود چنانكه ناظم كفته **نظم** اى سيمبر كه هستى لب بيچاره سخت دل در هواى لعل تو خون بسته لخت لخت مفعول فاعلات مفاعيل فاع لان اين بحر دان مضارع و خوانش المجتث بخت وفى الحقيقة اين بحر از فروع مضارع است چه اصلش در فارسى هر مصراعى دو مفاعيلن فاعلاتن است و وجه تسميه اين بحر مضارع مثمن اخرب مكفوف مقصور انست كه مضارع بمعنى مشابهت دارنده است و چون اين بحر مشابهت دارد ببحر منسرح در اشتمال ركن دويم كه هر يك بر وتد مفروق چه اصل بحر منسرح مستفعلن مفعولات و بار ركن دويم كه در اين بحر فاعلاتن و در بحر منسرح مفعولات بضم تاء است هر يك مشتمل است بر وتد مفروق كه در اول فاع و در ثانى لات است لهذا مضارعش ناميده اند و چون هر بيتش از اركان ثمانيه حاصل ميشود لهذا مثمنش ناميده اند و چون در صدر و ابتداء خرم كه حذف ميم مفاعيلن است با كف كه حذف نون مفاعيلن است يكى جمع و فاعيل بمفعول كه هم وزن انست نقل شده لهذا اخربش ناميده اند چه خرب نزد عروضيان جمع شدن خرم با كف است در يك ركن و چون از فاعلاتن و مفاعيلن حشو نون ساكن لفظ تن و لن كه سبب خفيف است حذف شده

لهذا مکفوفش نامیده اند چه کف نزد عروضیان حذف حرف سابع رکنی است و چون از
عروض و ضرب نون ساکن لفظ است سبب خفیف است ساقط و ما قبلش که تای متحرک است
ساکن و فاعلاتن بفاعلان که هم وزن است نقل شده لهذا مقصورش نامیده اند چه قصر
نزد عروضیان اسقاط حرف ساکن و اسکان ما قبل است و تقطیعش چنین است میزاب
مفعول ناو ذان فاعلاتن ندا نمش مفاعیل جر و درخت فاعلان و در این قطعه شش
بیت اصل است

## اصل

میزاب ناو ذان و ندا نم شجر درخت
چون ملتجا پناه و ملک شه سریر تخت

شرح میزاب بکسر میم و یاء منقلبه از همزه و زای و الف و باء ابجد عربیست
ناودان جمعش میازیب بفتح است و از اسم آلت از ذوب بضم از باب ضرب بمعنی جاری
شدن آب است ندا بفتح نون و تخفیف دال ابجد و الف مقصوره عربیست بمعنی نم و تری جمعش
انداء بفتح و مد و اندیه بفتح است شجر بفتح و کسر شین قرشت و تخفیف جیم مفتوحه
و راء قرشت و شجراء بر وزن صحراء و شیر یاء حطی بر وزن عنبر نیز عربیست بمعنی
درخت یعنی نبات ساق دار مطلق واحدش شجره و جمع شجره اشجار بفتح است ملتجا بضم
میم و سکون لام و فتح تاء قرشت و همزه عربیست بمعنی جای پناه و از اسم مکان از التجا
از باب افتعال بمعنی پناه دادن است ملک بفتح میم و کسر و سکون لام و کاف بر وزن
صاحب و امیر نیز عربیست بمعنی شه یعنی پادشاه جمعش ملوک بضم و املاک بفتح و ملکا
بضم میم و فتح لام و مد و ملاک بضم میم و شد لام و ملک بر وزن رکع است سریر بفتح
سین سعفص و کسر راء قرشت و یاء حطی و راء دیگر عربیست بمعنی تخت جمعش اسره بفتح
بفتح همزه و کسر سین سعفص و شد راء و سرر بضمتین است

## اصل

کل و جمیع و قاطبه و جمله زان همه





شطر است و نصف نیمه جزو است و بعض لخت

شرح کل بضم کاف و شد لام و جمیع بفتح جیم و کسر میم و یاء حطی و عین سعفص
و قاطبه بقاف و کسر طاء حطی و فتح باء ابجد و تاء و جمله بضم جیم و سکون میم و فتح
لام و تاء هر چهار عربیست بمعنی همه کل بر مذکر و مؤنث هر دو اطلاق میشود و کل
و بعض هر دو بی الف و لام مستعمل است و جمله همه هر چیز را گویند و قاطبه مستعمل
نمیشود مگر در زمان حال پس گفته میشود و یجیئون قاطبه و جمیع و قاطبه هر دو صفت
است اول از قطبه بفتح و قطوب بضم از باب ضرب و ثانی از جمع بفتح از باب منع هر دو
بمعنی فراهم آوردن شطر بفتح شین قرشت و سکون طاء حطی و راء قرشت و نصف
بحرکات نون و سکون صاد سعفص و فاء هر دو عربیست بمعنی نیمه چیزی جمع شطر
اشطر بفتح اول و ضم ثالث و شطور بضم و جمع نصف انصاف بفتح و شطر بمعنی جانب
چیزی نیز آمده و گذشت در ملحق اول از قطعه پنجم جزو بضم و فتح جیم و سکون زاء
و همزه و بعض بفتح باء ابجد و سکون عین سعفص و ضاد ضظغ هر دو عربیست بمعنی
لخت یعنی پاره از چیزی جمع جزو اجزاء بفتح و جمع بعض ابعاض بفتح است لخت
بفتح لام و سکون خاء با نقطه و تاء دو نقطه در بالا فارسیست

## اصل

فیجن سداب و فوم و قثد سیر و باذرنگ
دان کدو و قرع ترا و شد ملیخ سخت

شرح فیجن بفتح فاء و سکون یاء حطی و فتح جیم و نون عربی یا یونانیست بمعنی سداب
بستانی و بری مطلقا و آن بوته ایست معروف که برگش سبز و ریزه و بد بو و مسقط
جنین و قاطع باه است و بفارسی آن را نیز گویند سداب بضم سین بی نقطه و تخفیف
دال بی نقطه و باء یک نقطه فارسیست و معربش سذاب بفتح سین و ذال ثخذ است فوم
بضم فاء و واو و میم و قثد بفتح قاف و فتح ثاء ثخذ و ذال ابجد لف و نشر مرتب است

بوم عربیست بمعنی سبز قند عربیست بمعنی بادرنگ یعنی خیار و کوچک واحدش قثاة
است بادرنگ بباء یک نقطه و سکون دال بی نقطه و فتح راء بی نقطه و کاف عجمی فارسی
خراسانیست دبا بضم دال ابجد و شد باء ابجد و الف ممدوده و دبه بفتح دال و شد
باء و تاء نیز عربیست بمعنی کدوی و می وان نوعی از قرع است واحدش دباءه و
قصرش از جهت وزن شعر است قرع بفتح قاف و سکون راء قرشت و عین سعفص عربیست
بمعنی کدو بکسر یعنی کدوی سبز که بفارسی کدو و بترکی قباق گویند واحدش قرعه
است او بضم همزه فارسی و اسم اشاره و در اشاره با نان مستعمل است پس اگر درش
در اینجا مبدل لفظ ان خالی از تکلفی نباشد شدید بفتح شین قرشت و کسر
دال و یاء حطی و دال دیگر عربیست بمعنی سخت یعنی مرد شجاع و پرقوت یا بخیل و بیهمت
و مونثش شدیده است و ان صفت بمعنی فاعل از شد بفتح شین و شد دال از باب
نصر بمعنی حمله بردن و محکم بستن و بغیره و معنی تفسیرش بر سخت صحیح است چه مرد شجاع
و پر قوت یا بخیل و بیهمت کار را سخت میکند سخت بفتح سین بی نقطه و سکون خاء
با نقطه و تاء دو نقطه در بالا مشترک در میان دو معنی مذکور و فارسیست **اصل**

**قثا خیار و سلق چقندر جزر گزر**
**نعناع پودنه است و اثاث و متاع رخت**

**شرح** قثاء بکسر و ضم قاف و شد ثاء ثخذ و الف ممدوده عربیست بمعنی خیار و ان
که مشهور است بخیار شمشیر واحدش قثاءة و قصرش از جهت وزن شعر است و خیار
بکسر خاء ثخذ و تخفیف یاء حطی و راء قرشت از لغات مشترکه میان عرب و عجم است
سلق بکسر سین و سکون لام و قاف عربیست بمعنی چقندر و چقندر بضم جیم
عجمی و ضم غین با نقطه و سکون نون و ضم ذال بی نقطه و راء بی نقطه فارسیست
جزر بفتح و کسر جیم و فتح زای و راء قرشت معرب گزر فارسیست بمعنی زردک





واحدش جزره است نعناع بفتح هر دو نون و سکون عین سعفص و الف و عین دیگر
و نعنع بر وزن جعفر و هدهد نیز عربیست بمعنی پودنه اثاث بفتح همزه و تخفیف ثاء
ثخذ و الف و ثاء دیگر و متاع بفتح میم و تخفیف تاء قرشت و الف و عین سعفص هر دو
عربیست بمعنی رخت یعنی اسباب و ما یحتاج و اثاث مطلق ما وراء النهر گویند و در این
وقت واحدش اثاثه و جمع متاع امتعه بفتح اول و کسر ثالث است رخت بفتح راء
بی نقطه و سکون خاء با نقطه و تاء دو نقطه در بالا فارسیست **اصل**

**خدعه فریب و صبر شکیب جمال زیب**
**زی و لباس کسوت و جو جد و حظ بخت**

**شرح** خدعه بضم خاء ثخذ و سکون دال ابجد و فتح عین سعفص و تاء عربیست
بمعنی فریب یعنی مکر و ان صفت از خدع بفتح از باب منع بمعنی فریب دادنست صبر
بفتح صاد سعفص و سکون باء ابجد و راء قرشت عربیست بمعنی شکیب یعنی
آرام و ان صفت از صبر بفتح از باب ضرب بمعنی شکیبائی کردنست شکیب بکسر شین
با نقطه و کسر کاف و یاء دو نقطه در پایین و باء یک نقطه فارسیست جمال بفتح جیم
و تخفیف میم و الف و لام عربیست بمعنی زیب یعنی خوبی در خلق و خلق و ان صفت
از جمل بفتح از باب حسن بمعنی خوب شدن در خلق و خلق است زی بکسر زاء و شد یاء
حطی و لباس بکسر لام و تخفیف باء ابجد و الف و سین سعفص و لبوس بفتح لام و
ضم باء و لبس بکسر و ملبس بر وزن مقعد و منبر نیز هر هفت عربیست بمعنی کسوت
یعنی انچه پوشیده شود و جمع زی ازیاء بفتح و مد و ثانی صفت از لبس بضم از باب
علم بمعنی پوشیدنست و کسوت بکسر و ضم کاف و سکون سین سعفص و واو و تاء
نیز عربی و جمعش کسی بضم و کسر کاف و قصر و فعلش از باب علم مستعمل است بنا بر
تفسیر بان شده جد بفتح جیم و شد دال ابجد و حظ بفتح حاء حطی و شد ظاء

هر دو عربیست بمعنی بخت و دولت و بزرکی جمع ثانی احظ بفتح همزه و ضم حاء و شد ظاء و احاظ بفتح همزه و تخفیف ظاء و حفاظ مکبره و حظاء مکبره و مد و حظوظ بضم است هر دو وصفست اول از باب نصر بمعنی نیکبخت شدن و دولتی شدن و از باب ضرب بمعنی در چشم کسی بزرک شدن و ثانی از باب علم بمعنی بهره مند و دولتی شدن و بخت بفتح باء ابجد و سکون خاء ثخذ و تاء قرشت از لغات مشترکه میان عرب و عجم است

## اصل

ماه شب چهارده بدر است خرمنش
هاله است دارة سابه وما هتاب بخت

شرح بدر بفتح باء ابجد و سکون دال ابجد و راء قرشت و با در مکسره دال نیز عربیست بمعنی ماه شب چهاردهم هاله بهاء هوز و فتح لام و تاء و داره بدال ابجد و فتح راء قرشت و تاء هر دو عربیست بمعنی خرمنش یعنی خرمن و سرای ماه مطلقا بی تخصیص بعض شبها بخرمن ماه شب چهارده از باب اشتباه است جمع هاله هالات خرمن بکسر خاء با نقطه و سکون راء بی نقطه فارسی و حرف شین ساکن در ان ضمیر غایب راجع بماه و بمعنی ان لحاق ش از جهة ضرورت شعر است فی بفتح فاء و ضم و تخفیف یاء حطی و بفتح و سکون یاء حطی و همزه نیز عربیست بمعنی سایه بعد از زوال جمعش افیا بفتح و مد و فیوء بضم و مد و تفسیرش بمطلق سایه از جهت وزن شعر است فخت بفتح فاء و سکون خاء ثخذ و تاء قرشت عربیست بمعنی ماهتاب

## اصل

القطعة الثانية والثلثون في بحر الخفيف المسدس المخبون المحذوف

شرح یعنی قطعهٔ سی و دوم در بحر خفیف مسدس مخبون محذوف و ان بحریست که هر مصراعش از تقطیع فاعلاتن مفاعلن فعلن حاصل شود چنانکه ناظمی کفته **نظم** ای خطت رشک مشک تاتاری میل بحر خفیف





اکر داری فاعلاتن مفاعلن فعلن کوی چون بلبلان کلذاری و تو

تنبیه این بحر کذشت در قطعهٔ دهم و درین قطعه نه بیت اصل و یک بیت ملحق است

## اصل

سکر مستی و صحو هشیاری
نصر و عون و مظاهرت یاری

شرح سکر بضم سین سعفص و سکون و ضم کاف و راء قرشت و بفتحتین و سکران بفتحتین نیز عربی و مصدر باب علم است بمعنی مستی یعنی مست شدن و یا مستی و هشیاری و یای مفید معنی حاصل مصدر است صحو بفتح صاد سعفص و سکون حاء حطی و واو عربی و مصدر باب نصر و علم است بمعنی هشیاری یعنی هشیار شدن از مستی نصر بفتح نون و سکون صاد سعفص و راء قرشت و نصور بضم نیز و عون بفتح عین سعفص و سکون واو و نون و معانة و معونة بفتح و معونة و معون بفتح میم و سکون عین و فتح واو نیز و مظاهرت بضم میم و تخفیف ظاء ضطغ و الف و فتح هاء و راء قرشت و تاء مصدریه هر هفت عربیست نصر مصدر باب نصر و عون بلغاته اسم مصدر باب افعال و مظاهرت مصدر باب مفاعله بمعنی یاری کردن

## اصل

مبرم و متقن و متین محکم
مظلم و داج و مدلهم تاری

شرح مبرم بضم میم و سکون باء ابجد و فتح راء قرشت و میم و متقن بضم میم و سکون تاء قرشت و فتح قاف و نون و متین بفتح میم و کسر تاء قرشت و یاء حطی و نون هر سه عربیست بمعنی چیز محکم یعنی سخت و استوار اول و ثانی بمعنی استوار کرده شده و ثالث بمعنی استوار شده و هر سه صفت است مبرم و متقن از ابرام و اتقان بکسر از باب افعال بمعنی استوار کردن و متین از متانه بفتح از باب حسن

بمعنی استوار شدن و محکم بضم میم و سکون خاء حطی نیز عربی و صفت از احکام
بکسر از باب افعال بمعنی استوار کردن است بنا بر شهرت تفسیر آن شد مظلم بضم میم
و سکون ظاء ضظغ و کسر لام و میم و داج بدال ابجد و الف زائده و جیم نیز محذوفه
شعریه و مُدلهم بضم میم و سکون دال ابجد و فتح لام و کسر هاء و شد میم مدغمه هر سه عربیست
بمعنی تاری یعنی چیز تاریک اول و ثالث مطلق چیز تاریک و ثانی شب تاریک را گویند و هر سه
صفت است مظلم از اظلام بکسر از باب افعال بمعنی تاریک شدن و داج از دجو بفتح
و دجور بضمتین و شد واو از باب نصر بمعنی تاریک شدن شب و مدلهم از ادلهام بکسر
از باب افعلال بشد لام بمعنی بسیار تاریک شدن و تاری فارسی و مخفف تاریک است

# اصل

وهن و هی است و نی سستی لیک
ذلّ و ذله هوان و هون خواری

**شرح** وهن بفتح واو و سکون هاء و نون و وهی بفتح واو و سکون هاء و یاء
حطی و ونی بفتح واو و سکون نون و یاء حطی و وُنِیّ بضم واو و کسر نون و شد یاء
حطی و و نیه بکسر نون و یاء بکسر و مد نیز هر هفت عربی و مصدر است و وهن از باب ضرب
و علم و حسن و وهی از باب ضرب و علم و ونی بلغاته از باب ضرب بمعنی سستی یعنی سست
شدن و اول بمعنی سست کردن نیز آمده ذل بضم ذال ثخذ و شد لام و تاء مصدریه
و ذلال بضم و فتح و مذلة بفتحتین و شد لام نیز و هوان بفتح هاء و تخفیف واو
و الف و نون و هون بضم هاء و واو و نون و مهانة بفتح نیز هر هفت عربی و مصدر است
اول و ذله و ذلال و مذلة از باب ضرب و هوان و هون و مهانة از باب نصر بمعنی خوار
یعنی خوار و خفیف شدن و اسقاط واو عطف از هوان از جهة وزن شعر است و یاء
خواری مفید معنی حاصل مصدر است

# اصل





ابهال و ضراعت است ضرع
استکانة تضرّع و زاری

**شرح** ابهال بکسر همزه و سکون باء ابجد و کسر تاء قرشت و ضراعت بفتح ضاد ضظغ
و تخفیف راء قرشت و فتح عین سعفص و تاء مصدریه و ضرع بفتح ضاد ضظغ و فتح راء
قرشت و عین سعفص و استکانة بکسر همزه و سکون سین سعفص و کسر تاء قرشت و تاء
زائده شعریه و تضرع بفتح تاء قرشت و فتح ضاد ضظغ و ضم و شد راء قرشت و
عین سعفص هر پنج عربی و مصدر است و اول از باب افتعال بمعنی بجد و جهد اخلاص
دعا کردن و ثانی و ثالث از باب منع و علم و حسن و رابع از باب استفعال و خامس
از باب تفعل بمعنی زاری یعنی خود را خفیف و خوار و فروتن کردن و الحاق تاء در استکانة
و اسقاط واو عطف از تضرع و ایراد شدن زاری از جهة وزن شعر است زاری
بزای فارسی و اثر دو اطلاق است یکی مراد و خفت و خواری و دیگری مرادف
گریه و ناله در اینجا معنی اول مراد و یاء آن مفید معنی حاصل مصدر و تفسیر ابهال
نیز بزاری بمعنی خواری مجاز است

# اصل

قسم و حلف و یمین سوگند
ذمی و اهل ذمه زنهاری

**شرح** قسم بفتح قاف و فتح سین سعفص و میم و مقسم بضم اول و کسر ثالث
نیز و حلف بفتح حاء حطی و سکون لام و فتح فاء و تاء و یمین بفتح یاء حطی و
کسر میم و یاء حطی و نون هر سه عربیست اول و ثالث بمعنی سوگند و ثانی بمعنی
یک سوگند پس تفسیر ثانی نیز بمطلق سوگند از جهة ضرورت شعر است و یمین مؤنث
مستعمل و جمعش ایمن و ایمان بفتح است ذمی بکسر ذال ثخذ و کسر میم و شد
یاء نسبت عربی و منسوب باهل ذمه است و اهل ذمه بکسر ذال ثخذ و شد میم

وتاء عربیت بمعنی زنهاری یعنی با اهل امان وایشان کفاری باشند که از مسلمانان امان خواسته اند زنهاری بکسر زای و سکون نون وهاء والف وکسر راء بی نقطه وتاء نسبت فارسیست

## اصل

یاس و حرمان قنوط نومیدی
چون تعطل بطاله بیکاری

**شرح** یاس بفتح یاء حطی و سکون همزه و سین سعفص و حرمان بکسر حاء حطی وسکون راء قرشت و میم الف و نون وحریم بفتح و حرم و حرمه و حرم و حرمه و حرمه بفتح خاء وکسر راء نیز و قنوط بضم قاف و ضم نون و واو وطاء حطی وقنط بفتحتین وقناط بفتح نیز همزه از ده عربی و مصدر است یاس و قنوط از باب نصر و ضرب و حسب و حسن و قنط وقناطه از باب علم بمعنی نومیدی یعنی نومید شدن و حرمان بلغاته از باب ضرب و علم بمعنی نومید و منع کردنست و اسقاط واو عطف از قنوط از جهت وزن شعر و یاء نومیدی و بیکاری مفید معنی حاصل مصدر است تعطل بفتح تاء قرشت و فتح عین سعفص و ضم شد طاء حطی و لام و بطاله بفتح باء ابجد و تخفیف طاء حطی و فتح لام و تاء مصدریه هر دو عربی و مصدر است اول از باب تفعل و ثانی از باب نصر بمعنی بیکاری یعنی بیکار شدن

## اصل

قرد کپی قضاعه سگ آبی
حرفه پیشه جزا سزاواری

**شرح** قرد بفتح قاف و سکون راء قرشت و دال ابجد عربیست بمعنی کپی یعنی میمون جمعش اقراد بفتح و قرود بضم و قرده بکسر اول و فتح ثانی و قرده بفتح اول و ثانیست کپی بفتح کاف و کسر و شد پاء عجمی و یاء معروف فارسیست قضاعه بضم قاف وتخفیف ضاد ضطغ و فتح عین سعفص و تاء عربیست بمعنی سگ آبی یعنی سگ آبی سگ آبی بضم سین بی نقطه و سکون کاف عجمی و لام یاء بکنقطه و یاء معروف فارسیست





حرفه بکسر حاء حطی و سکون راء قرشت و فتح فاء و تاء مصدریه عربی و مصدر باب ضرب است بمعنی پیشه یعنی کسب و کار کردن پیشه بکسر پای عجمی و یاء مجهول و اخفای هاء فارسیست جزاء بفتح جیم و تخفیف زاء و الف ممدوده یا فتح خاء حطی و تخفیف زاء قرشت و الف مقصوره هر دو عربی و مصدر باب ضرب است بمعنی سزاواری بنا بر اول بمعنی پاداش دادن عمل نیکی و بدی و قصر شد از جهت وزن شعر است و بنا بر ثانی بمعنی لایق شدن بچیزی و تفسیر هر دو لغت بسزاواری صحیح است و سزاوار بفتح سین بی نقطه و شد راء درمیان دو معنی مذکور فارسیست و یاء ان مفید معنی حاصل مصدر است

## اصل

ضرب و جلد است و عصو و هر زدن
ترکی اوردماق و هندوی ماری

**شرح** ضرب بفتح ضاد ضطغ و سکون راء قرشت و باء ابجد و جلد بفتح جیم و سکون لام و دال ابجد و عصو بفتح عین سعفص و سکون صاد سعفص و واو و هر بفتح هاء وسکون راء قرشت و واو هر چهار عربی و مصدر است اول از باب ضرب بمعنی زدن مطلق و ثانی از باب ضرب بمعنی زدن بتازیانه و ثالث و رابع از باب نصر بمعنی زدن بعصا اوردماق بضم همزه و واو اشباع و سکون راء قرشت و میم الف و قاف لفظ ترکیست بمعنی زدن ماری بمیم و الف و کسر راء قرشت و یاء حطی لفظ هندیست بمعنی زدن یعنی زدن را بزبان ترکی اوردماق و بزبان هندی ماری گویند

## اصل

ذب و دفع است و جزیه سر گزیه
قذف و رمی است و شتم و سب خواری

**شرح** ذب بفتح ذال ثخذ و شد باء ابجد عربی و مصدر باب نصر است بمعنی دفع یعنی دور کردن و دفع بفتح دال ابجد و سکون فاء و عین سعفص نیز عربی و مصدر باب منع است بنا بر شهرت تفسیر یابن شد جزیه بکسر جیم و سکون زای

وفتح تاء حطی وتاء معرب کزیت فارسیست بمعنی مالی که بطریق سرشمار از اهل ذمه گرفته میشود جمع جزی بکسر و قصر و جزی بکسر اول وسکون ثانی وجزاء بکسر و مد است سرکزیت بفتح سین بی نقطه وفتح کاف عجمی وکسر زای وفتح تاء دو نقطه در بالا وین واخفای هاء فارسیست و مرکب است قذف بفتح قاف وسکون ذال نخذ وفاء ودمی بفتح دال وثانی وسکون میم وباء حطی وشتم بفتح شین قرشت وتاء میم وشتیمه بفتح هرد و میم وسکون شین وفتح وضم تاء اول نیز و سب بفتح سین سعفص وشد باء ابجد هر پنج عربی و مصدر است اول از باب ضرب بمعنی سنکسار کردن و ثانی از باب ضرب بمعنی انداختن هر چیزی و ثالث از باب نصر و ضرب و رابع و خامس از باب نصر بمعنی دشنام دادن و چون سنکسار کردن و دشنام دادن بکسی و انداختن چیزی مستلزم خوار و خفیف کردن انکس و ان چیز است لهذا تفسیر بلازم شده بجای ملزوم خواری بفتح خاء با نقطه و واو معدوله فارسیست و بحسب اصل لغت بمعنی ذلیل و خوار شدن و استعمال در اینمقام بمعنی ذلیل و خوار کردانیدن از جهت ضرورت شعری و با ان مفید معنی حاصل مصدر است

# ملحق

عرف بوئیست و عرف نیکوئی
مسك و مشك و سرا و هر بیزاری

**شرح** عرف بفتح عین سعفص وسکون راء قرشت وفاء عربیست بمعنی مطلق بوی خواه خوش و خواه بد لکن اغلب در بوی خوش مستعمل است عرف بضم عین سعفص وسکون راء قرشت وفاء عربی و مصدر است بمعنی نیکوئی یعنی کرم و بخشش کردن مسك بکسر میم وسکون سین سعفص وکاف معرب مشك فارسیست بمعنی بوی خوش معروف وان مذکر در نزد فراء و مذکر و مونث هر دو در نزد غیر او مستعمل است پاره اش مسکه و جمعش مسك بروزن عنب است مسك بضم میم







وسکون شین با نقطه وکاف عجمی فارسیست براءة بفتح باء ابجد وتخفیف راء قرشت والف وفتح همزه وتاء مصدر تبرء و براء بفتح و مد تبرء بضم و مد نیز عربی و مصدر از باب علم است بمعنی بیزاری یعنی بیزار شدن و یاء بیزاری مفید معنی حاصل مصدر است

# اصل

القطعة الثالثة والثلثون في بحر المجتث المثمن المخبون المقصور في معرفة اوزان الفلزات

**شرح** یعنی قطعه سی و سیم در بحر مجتث مثمن مخبون مقصور و در دانستن اوزان فلزات که کانیست بحساب فارسی و ان بحریست که هر مصرعش از تقطیع مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلاتن حاصل شود چنانکه ناظمی کفته نظم

ز هجر رخ تو زده مطعنم بر سر هر صبح بار ... ز بوده چشم تو از جان بسفر او قرار
مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلاتن ... بکوی مجتث این قطعه را بکن تکرار

و وجه تسمیه این بحر کذشت در قطعه دوم و در این قطعه دو بیت است

# اصل

زر و مجیبته هشتاد و یکی و هم بتا ... چهل و شش است و زربی و هشتا
ز هفتصد است و سرب بیجه و نه آهن چهل
برنج و مس چهل و پنج است و نقره پنجه و چار

**شرح** بدانکه مراد از این قطعه فرق میان خالص و مغشوش از فلزات نه کانه است فلز در لغت هر کوهریرا کویند که از کان خیزد و در اصطلاح اجسام معدنی را کویند که هر یك از ان مخصوص با وزن مخصوصی باشد اعم از انکه متطرق بالفعل باشد یعنی بالفعل قابل کداز و حکش کبر باشد یا بالقوه یعنی با عمال مخصوصه قابل کداز و حکش کیر کردد قسم اول یعنی حکش کیر بالفعل هشت نوع است که از هفت معدن حاصل میشود شش تای از انجمله که طلا و نقره و قلعی و سرب و اهن و روی و توتیات که هر یك از معدن مخصوص

دوی‌ماده بکو که مس و روی بست هرد و از یک معدن وود و وزن مختلف اند مس از کدا جسم معدنی حاصل میشود بعضی از ان مایل بزردی کمی و اکثر ان سرخ میباشد و از نحاس مراد همین جوهر است و روی از معدن مدون کداز متکون میکرد د بجهة خود دوی انوا روی و مس دست کویند و ان مس زرد مشغا نیست شبیه بر برنج مصنوع که از با اتش و کوفتن و حکش سیاه نمیکرد د و از صفر و طالیقون همین جوهر مراد است و این انواع ثمانیه را بجهة انکه فی الحقیقة از هفت معدن حاصل میشوند اهل صناعه معادن سبعه کویند و قسم ثانی یعنی متطرق بالقوة که باعمال مخصوصه قابل کداز و حکش کرده میکرد د یک نوع است که سیماب است پس فلزات نه نوعی و معادن متطرقات هفت و از یکمعدن دو فلز خیزد که مس و روی باشد و چون اشتباه عظیم در اصناف فلزات و اسامی انها واقع شده و تا حال احدی بجهة علم استفصاد کوانها نموده و لهذا اولا اسامی هریک بترتیب شعر مذکور و ثانی اوزان انها بتفصیل مسطور میکرد د روی بضم راء بی نقطه و واو مجهول فارسیست بمعنی مس زرد و معدنی و بفارسی مس دست نیز و بعربی صفر و بیونانی طالیقون کویند سیماب بکسر سین بی نقطه فارسیست جیوه نیز و بعربی زیبق و اکثر ان فرار کویند ارزیز بفتح همزه و سکون راء بی نقطه و هر دو زاء موتوسط یاء دو نقطه دریا بین فارسیست و بعربی قلع رصاص ابیض و اکثر ان مشتری و سادس کویند ذهب بفتح ذال ثخذ و فتح هاء و باء ابجد عربیست و بفارسی زر و طلا و اکثر ان شمس و رابع کویند سرب بضم سین بی نقطه و ضم و سکون باء یکنقطه فارسیست و بعربی اسرب و انک و رصاص اسود و بترکی قرقشم و اکثر ان زحل و سابع کویند آهن بضمه و الف و فتح هاء و نون فارسیست و بعربی حدید و اکثر ان مریخ و خامس کویند برنج بکسره باء یکنقطه و کسر راء بی نقطه و نون و جیم فارسی و اسم اصطلاحی





صفر مصنوع از مس سرخ و غیر از روی توتیای معدنیست در اینجا مراد از برنج روی توتیای بسیط معدنیست که بعربی شبه و اکثر ان عطارد و ثانی کویند چه برنج از مرکبات نه از فلزات بسیطه مس بکسر میم و سین بی نقطه فارسیست و بعربی نحاس و اکثر ان زهره و ثالث کویند نقره بضم نون و سکون و کسر قاف و فتح راء بی نقطه و اخفاء هاء فارسیست بفارسی سیم نیز و بعربی فضه و لجین و اکثر ان قمر و اول کویند یعنی قالب و پیمانه که در ان هفتاد و یکدرم سیماب یعنی جیوه در اید در همان قالب و پیمانه از روی یعنی مس زرد معدنی چهل و شش درم در اید در همان قالب و پیمانه از ارزیز یعنی قلعی سی و هشت درم در اید و در همان قالب و پیمانه از ذهب یعنی طلا صد درم در اید در همان قالب و پیمانه از نقره پنجاه و نه درم در اید

# اصل

القطعة الرابعة و الثلثون فی بحر الرمل المثمن المقصور المعروف فی فن اوزان الفلزات الجنا

# شرح

یعنی قطعه سی و چهارم در بحر رمل مثمن مقصور در اوزان فلزات که انرا اسحناب الجبد که از احسنا جمل نیز کویند و ان بحریست که هر مصراعش از تقطیع سه فاعلاتن و یک فاعلان حاصل شود چنانکه رفیع المدرسی کفته

## نظم

ایکه باشد فطرت در ملک دانش پادشا — کوه پیش همت والای تو همسنگ کاه

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلان — جزو در بحر رمل این قطعه را بخوان صحیحا

و وجه تسمیه این بحر کذشت در قطعه ششم در این قطعه نیز دو بیت

# اصل

نه فلز مستوی الحجم ار چه بر کشی — اختلاف وزن دارد هر یکی بی اشتباه

زر لکن زیبق اسرب اهن ارزیز رحل

فضه نحاس اهن یکی مس شبه صد و ماه

**شرح** زر بفتح زای فارسی ذهب است بمعنی طلا زیبق بکسر زای و باء حطی و فتح وکسر باء ابجد و قاف عربیست بمعنی سیماب یعنی جیوه اسرب بضم همزه و سکون سین سعفص و ضم راء قرشت و تخفیف و تشدید باء ابجد عربیست بمعنی رصاص اسود یعنی قرقشم ارزیز بفتح همزه و سکون راء بی نقطه و هر دو زای و توسیط یاء دو نقطه در پایین فارسی و رصاص ابیض است یعنی قلعی فضه بکسر فاء و شد ضاد ضظغ و ثاء عربیست بمعنی نقره آهن بهمزه و الف و فتح هاء و نون فارسی حدید است مس بکسر میم فارسی نحاس است یعنی مس سرخ شبه بفتح شین قرشت و فتح باء ابجد و هاء عربیست بمعنی روی که توتیای معدنی روی بضم راء بی نقطه و واو مجهول و یاء دو نقطه در پایین فارسی صفر عربی فقط الیقون یوناننت بمعنی مس بست یعنی مس زرد معدنی یعنی نه کانی مساوی در حجم را چون هرگاه برکشی اختلاف وزن دارد هر یکی ع شبهه زر یعنی طلا در قالب و پیمانه مجتنب وزن لکن باشد یعنی صد درم باشد چه لام سی کاف بیست و نون پنجاه است زیبق یعنی جیوه در همان قالب و پیمانه الو باشد یعنی هفتاد و یکدرم باشد چه الف یک و لام سی و میم چهل است واسرب بمعنی قرقشم در همان قالب و پیمانه دهن باشد یعنی پنجاه و نه درم باشد چه ذال چهار و هاء پنج و نون پنجاه است و ارزیز یعنی قلعی در همان قالب و پیمانه حل باشد یعنی سی و هشت درم باشد چه حاء هشت و لام سی است و فضه یعنی نقره در همان قالب و پیمانه ند باشد یعنی پنجاه و چهار درم باشد چه نون پنجاه و دال چهار است و آهن در همان قالب و پیمانه نکی باشد یعنی چهل درم باشد چه دو باء بیست و کاف بیست است و مس یعنی مس سرخ و شبه یعنی روی توتیای معدنی در همان قالب و پیمانه مه باشد یعنی چهل و پنج درم باشد چه میم چهل و هاء پنج است و روی یعنی مس زرد معدنی در همان قالب و پیمانه ماه باشد یعنی چهل و شش درم باشد چه میم چهل





القطعة الخامسة والثلثون

والف یک و هاء پنج است

## اصل

القطعة الخامسة والثلثون فی بحر الهزج المثمن السالم

**شرح** یعنی قطعه سی و پنجم در بحر هزج مثمن سالم است و این بحر بهیئتی که هر مصراعش از تقطیع چهار مفاعیلن با نون حاصل شود چنانکه ناظم گفته

**نظم** زهی دل برده از کل لالئی روبت برعنائی شده دیوانه زنجیر زلفت عقل سودائی مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن بخوان این قطعه در بحر هزج ای نور بینائی و وجه تسمیه این بحر گذشت در قطعه بیست و دویم و در این قطعه چهار بیت اصل و سه بیت ملحقات است

## اصل

وقوف و حدس و علم و شعر و فقه و فهم دانائی
غمار و غفلة ابنوهی حدّه جوی و حده تنهائی

**شرح** وقوف بضم واو و ضم قاف و واو و فاء و حدس بفتح حاء حطی و سکون دال ابجد و سین سعفص و علم بکسر عین سعفص و سکون لام و میم و شعر بکسر شین قرشت و سکون سین سعفص و راء قرشت و بفتحتین و شعره بحرکات شین و سکون عین و تاء و شعری بکسر و ضم اول و قصر و شعور و شعوره بضم و مشعوره بفتح و مشعوراء بفتح و مدّ نیز و فقه بکسر فاء و سکون قاف و هاء و فهم بفتح فاء و سکون و فتح هاء و میم و فهامه بکسر و فتح و فهامیه بضم هر یازده عربی و مصدر است و قوف از باب ضرب بمعنی دانستن و حدس از باب ضرب و نصر بمعنی از رای و گمان خود سخن گفتن و کار کردن و علم از باب علم و شعر بلغاته از باب نصر و حسن و فقه از باب حسن و علم و فهم بلغاته از باب علم بمعنی دانائی یعنی دانستن پس تفسیر وقوف و حدس نیز بدانائی مجاز و از باب تفسیر بلازم است و یاء دانائی و انبوهی و تنهائی مفید معنی حاصل مصدر است غمار بضم و فتح غین ضظغ و تخفیف

میم و راء قرشت بر وزن فرس و رحمه نیز و خلّه بفتح خاء حطی و سکون فاء و
و تاء زائد شعر به هر پنج عربی و مصدر باب نصر است بمعنی آسودن بمعنی پر و پستا
شدن مرد و مرحله بکسر خاء حطی و تخفیف دال ابجد و تاء مصدریه و وحده بفتح واو
و سکون حاء حطی و دال ابجد و تاء مصدریه و وحد و وحاده بفتح و وحوده و
وحود بضم نیز هر شش عربی و مصدر باب علم است بمعنی تنها بمعنی تنها شدن **اصل**

**عساره مسکنت چون بؤس و فقر و عیله درویشی**
**مخاتیم و مکائل کیلها قیلوله بیزاری**

**شرح** عسار بفتح عین سعفص و راء قرشت و تاء مصدریه و عسر بضم نیز و
مسکنت بفتح میم و سکون سین سعفص و فتح کاف و نون و تاء مصدریه و بؤس
بضم باء ابجد و سکون همزه و سین سعفص و بؤس بضمتین و بئس بفتح باء و کسر
همزه و بؤسی بضم قصر و بئسی بکسر قصر نیز و فقر بفتح و بضم فاء و سکون قاف و
راء قرشت و عیله بفتح عین سعفص و سکون یاء حطی و لام و تاء مصدریه و عیل
بی تاء و عیول بضم و معیل بفتح میم و کسر عین نیز هر چهار عربی و مصدرهاست عسار
و عسر و فقر از باب حسن و مسکنت از باب نصر و بؤس بلغاته از باب ضرب بمعنی درویشی
بمعنی درویش و بیچیز شدن و اسقاط حرف عطف از مسکنت از جهت وزن شعر است
و یاء درویشی و بیزاری مفید معنی حاصل مصدر است مخاتیم بفتح میم و تخفیف
خاء ثخذ و کسر تاء قرشت و یاء حطی و میم و مکائل بفتح میم و تخفیف کاف و کسر
همزه و لام بر وزن مخاتیم نیز و اصوع بفتح همزه و سکون صاد سعفص و ضم واو
و عین سعفص و اصؤع بفتح همزه و سکون صاد و ضم همزه و اصواع بفتح و صوع
بضم و صیعان بکسر نیز هر هشت عربیست اول جمع مختوم بفتح و ثانی و ثالث جمع
مکیال بکسر و باقی جمع صاع بمعنی کیلها یعنی پیمانها و کیل بفتح کاف و سکون





یاء حطی و لام نیز عربی و تفسیر آن بنا بر شهرت و تبدیل شراح تفسیر مخاتیم و هم
عصاره دانسته اند به یافت نشده ناشی از عدم استقصا است قیلوله بفتح فاء و سکون یاء
حطی و ضم لام و واو و لام و تاء مصدریه و قیله بفتح نیز عربی و مصدر باب ضرب است
بمعنی بیرائی یعنی غلط کردن و ضعیف عقل شدن بیرائی مرکب از بی فارسی و از رای
عربی و بمعنی عقل و اعتقاد و جمعش آراء بهمزه و الف ممدوده و ارآء بفتح و مد و ارای
بفتح و ری بضم و کسر راء و تشدید یاء و رای بر وزن غنی و قلب همزه اش بالف از
جهت وزن و رعایت قافیه و یاء آخرش مفید معنی حاصل مصدر است **اصل**

**تره ضغن و ضغینه احنه حقد و حنق کینه**
**قسیمه فاره نافه طاقه و قدرت توانائی**

**شرح** تره بکسر تاء قرشت و تخفیف راء قرشت و تاء مصدریه و تر بکسر تاء
قرشت و سکون راء قرشت و تر بفتح و کسر نیز و ضغن بکسر ضاد ضظغ و سکون غین
ضظغ و نون و ضغینه بفتح ضاد و کسر غین ضظغ و یاء حطی و نون و تاء مصدریه
و احنه بکسر همزه و حقد بکسر حاء حطی و سکون قاف و دال ابجد و بر وزن فرس
و حقیده بر وزن سفینه نیز و حنق بفتح حاء حطی و فتح و کسر نون و قاف و حنق
بسکون نون هر دوازده عربی و مصدر است تره و وتر و تر از باب ضرب و ضغن
و ضغینه از باب علم بمعنی کینه ور شدن و احنه از باب علم و حقد و حقید
از باب ضرب و علم و حنق و حنق از باب علم بمعنی کینه کردن جمع تره ترات بکسر و جمع
ضغن اضغان بفتح و ضغینه ضغائن بفتح و جمع احنه احن بر وزن عنب و جمع
حقد احقاد و حقائد بفتح و حقود بضم و جمع حنق حناق بکسر و اسقاط واو
عطف از ضغن و احنه و فاره از جهت وزن شعر است قسیمه بفتح قاف و کسر سین
سعفص و یاء حطی و میم و تاء و قسم بر وزن کتف نیز و فاره بفا و الف و راء

قرشت و تاء و فاره بفتح فاء و سکون همزه نیز هر چهار عربیست اول و ثانی بمعنی بوی دان و ثالث و رابع بمعنی نافهٔ مشک طاقه بظاء حطی و قاف و تاء مصدریه و قدرت بضم قاف و سکون ذال ابجد و راء قرشت و تاء مصدریه و قدر و قداره بفتح و مقدره بفتح میم و حرکات دال و مقدار و بکسره قدوره و قدور بضم و قدران بکسره و تقدار بفتح و کسره هر یازده عربیست اول اسم مصدر باب افعال و مقدر ملبغا ته مصدر باب نصر و ضرب و علم بمعنی توانائی یعنی توانا و صاحب قوت شدن توانا بضم تاء دو نقطه و بالای فارسی و یاء ان مفید معنی حاصل مصدر است

## اصل

الا نعمت ضرر زحمت بلا هم نعمت و زحمت
کنان و کن غطا پوشش فضیحت فضح رسوائی

**شرح** الا بفتح و کسر همزه و تخفیف لام و الف مقصوره و الی بفتح و کسر همزه و سکون لام و یاء حطی و الو بفتح همزه و سکون واو نیز عربیست بمعنی نعمت یعنی و نعمت و ما الداری جمعش الاء بهمزه و الف و مد و فعلش از باب نصر مستعمل است و نعمت بکسره نون و سکون عین سعفص نیز عربی و فعلش از باب علم و نصر و ضرب مستعمل است بنا بر شهرت تفسیر یافته ضرر بفتح ضاد ضظغ و فتح راء قرشت و راء دیگر عربیست بمعنی زحمت یعنی تنگی و پریشانی و فعلش از باب نصر مستعمل است و زحمت بفتح زای و سکون خاء حطی و میم و تاء زائده شعر نیز عربی و فعلش از باب منع مستعمل است بنا بر شهرت تفسیر یافته بلا بفتح باء ابجد و تخفیف لام و الف ممدوده عربیست هم بمعنی نعمت و هم بمعنی زحمت و تصرش از جهت وزن شعر و فعلش از باب نصر مستعمل است کنان بکسر کاف و تخفیف نون اول و کن بکسر کاف و شد نون و کنه با تاء نیز و غطا بکسر غین ضظغ و تخفیف طاء حطی و الف ممدوده هر چهار عربیست بمعنی پوشش هر چیزی جمع کنان اکنه بفتح همزه و کسر کاف و شد نون و جمع کن اکنان بفتح و فعلش





از باب نصر مستعمل است و جمع غطاء اغطیه بفتح اول و کسر ثالث و فعلش از باب ضرب مستعمل و قصر و اسقاط و اد غطاش از جهت وزن شعر است فضیحه بفتح فاء و کسر ضاد ضظغ و یاء حطی و حاء حطی و تاء و فضوح و فضوحه بضم و فضاحه بفتح و فضاح بکسره نیز و فضح بفتح فاء و سکون ضاد ضظغ و حاء حطی هر شش عربیست پنج اول اسم مصدر و فضح مصدر باب منع بمعنی رسوائی یعنی رسوا کردن و یاء رسوائی مفید معنی حاصل مصدر است

## ملحق

رطب خرما و قنوان خوشه عرجون چوب آن خوشه
نخیل و لینه خرما بن چو سلا سیخ خرمائی

**شرح** رطب بضم راء قرشت و فتح طاء حطی و باء ابجد و معو بفتح میم و سکون عین سعفص و واو هر دو عربیست بمعنی خرمای تر واحد اول رطبه و جمعش ارطاب بفتح است و حبس خشک از تمر گویند بفتح تاء قرشت و سکون میم و راء قرشت واحدش تمره و جمع تمره تمرات بفتحتین و جمع تمر تمور و تمران بضم است و قنو بکسر و ضم قاف و سکون نون و واو و قنا بکسر و فتح قاف و مد نیز عربیست بمعنی آن خوشه یعنی خوشهٔ خرما جمع اول قنوان و قنیان بحرکات قاف و جمع ثانی اقناء بفتح و مد است آن خوشه بهمزه و الف مرکب از آن اسم اشاره بخرما و از خوشه و فارسیست عرجون بضم عین سعفص و سکون راء قرشت و ضم جیم و واو و نون و اهان بر وزن کتاب نیز هر دو عربیست بمعنی چوب آن خوشه یعنی چوب خوشهٔ خرما جمع اول عراجین بفتح و جمع ثانی اهن بضمتین است و آن خوشه نیز مرکب فارسیست نخیل بفتح نون و کسر خاء نخذ و یاء حطی و لام و بر وزن بغل نیز و لینه بکسر لام و یاء حطی و نون و تاء هر دو عربیست بمعنی خرما بن یعنی درخت خرما اول مذکر نیز مستعمل و جمع ثانی لین بکسر و جمع جمعش لیان بکسر است سلاء بضم سین سعفص و شد

لام والف ممدوده عربیست بمعنی سیخ خرمائی یعنی خار درخت خرما که خرمائی یعنی خرما فروش بجهة الوده نشدن دست بشرهٔ دهد واحدش سلاءة وقصرش از جهة وزن شعر است

## ملحق

جنین است و ولد بچه چو نسل و نجل زاد آمد
گذشته از سی دو کهل و شبیبه هست برنائی

شرح جنین بفتح جیم وکسر نون وباء حطی ونون دیگر وولد بفتح واو وفتح وسکون لام ودال ابجد بر وزن قفل ومثل نیز هر دو عربیست بمعنی بچه اول بچه را گویند که در شکم باشد جمعش اجنه بفتح اول وکسر ثانی واجنن بفتح اول وضم ثالث وان صفه از جن بفتح وشد از باب نصر بمعنی در پرده شد است ثانی بچه زائیده شده را گویند وان واحد وجمع هر دو مستعمل و گاهی جمع اورده میشود بر اولاد بفتح وولده والد مکسر و ولد بضم وان صفه از ولاد وولادة وولادة مکسر ومولد بر وزن مجلس از باب ضرب بمعنی زادنست نسل بفتح نون وسکون سین سعفص ولام ونسیله بر وزن سفینه نیز و نجل بفتح نون وسکون جیم ولام هر سه عربیست بمعنی زاد یعنی فرزند جمع اول انسال بفتح وجمع ثانی نجول بضم وهر سه صفت از نسل و نجل بفتح از باب نصر بمعنی زادنست زاد بزای وذال بی نقطه فارسیست کهل بفتح کاف وسکون ها ولام عربیست بمعنی مردی که سنش از سی وباسی وچهار سال گذشته باشد تا پنجاه ویکسال یا مطلق مرد پیر جمعش کهلول بفتح اول وضم ثالث وکهول وکهلان بضم وکهال بکسر وکهل بر وزن رکع ومونثش کهله وجمعش کهلات بسکون وفتح هاء است شبیبه بفتح شین قرشت وکسر باء ابجد وباء حطی وباء وتاء مصدریه وشباب بفتح نیز عربی ومصدر باب ضرب است بمعنی برنائی یعنی جوان ویالیده شدن کوذک برنائی بفتح باء یکنقطه فارسی وباء ان مفید معنی حاصل مصدر راست





## ملحق

سنام و کتر و جبله چو عرکه نام کوهان زان
فتوة شد جوانمردی بصارت چیست بینائی

شرح سنام بفتح سین سعفص وتخفیف نون والف ومیم وکتر بفتح و کسر کاف وسکون تاء قرشت وراء قرشت وبر وزن فرس وکتره بفتح نیز وجبله بفتح وضم جیم وسکون باء ابجد ولام وتاء وعرکه بفتح عین سعفص وکسر راء قرشت وباء حطی وکاف وتاء هر هشت عربیست بمعنی کوهان شتر کتر کوهان ملبند یا مطلق کوهان را گویند جمع اول اسنمه بفتح اول وکسر ثالث وجمع عرکه عرك بضم فتوة بضم فاء وضم تاء قرشت وشد واو وتاء مصدریه عربی واسم مصدر باب تفعل و تفاعل است بمعنی جوانمردی یعنی کرم وبخشش کردن بصارت بفتح وکسر باء ابجد وتخفیف صاد سعفص وراء قرشت وتاء مصدریه وبصر بفتحتین نیز عربی ومصدر باب حسن وعلم است بمعنی بینائی یعنی بینا چشم وبینا دل شدن وباء بینائی مفید معنی حاصل مصدر است

## اصل

القطعة السادسة والثلثون فی بحر المضارع المثمن الأخرب المحذوف

شرح یعنی قطعه سی وششم در بحر مضارع مثمن اخرب محذوف و از بحرات که هر مصراعش از تقطیع مفعول فاعلاتن مفعول فاعلن حاصل شود چنانکه ناظمی گفته **نظم** از مشك تو رقم زده بر صفحه قمر خواهد ز لعل تو دل بیمار نیشکر مفعول فاعلاتن مفعول فاعلن بحر مضارع امد این بحر پر گهر وفی الحقیقة این بحر از فروع مضارع است چه اصلش در فارسی هر مصراعی دو مفاعیلن فاعلاتن است و وجه تسمیه این بحر مضارع مثمن اخرب محذوف انست که مضارع بمعنی مشابهت دارنده است و چون این بحر مشابهت

ذا دو بحر منسرح در اشتمال رکن دوم هر یک بر وتد مفروق چه اصل بحر منسرح مستفعلن
مفعولات است دو بار و رکن دوم که در این بحر فاعلاتن و در بحر منسرح مفعولات
بضم تاء است هر یک مشتمل است بر وتد مفروق که در اول فاع و در ثانی لات است
لهذا مضارعش نامیده اند و چون هر بیتش از ارکان ثمانیه حاصل شده لهذا
مثمنش نامیده اند و چون در صدر و ابتدا و حشو ثالث و سابع خرم که حذف
میم مفاعیلن است با کف که حذف نون مفاعیلن است یکجا جمع و عیلن بمفعول
که هم وزن است نقل شده لهذا اخربش نامیده اند چه خرب نزد عروضیان
اجتماع خرم با کف است در یک رکن و چون از عروض و ضرب لفظ تن که سبب خفیف
ساقط و فاعلا بفاعلن که هم وزن است نقل شده لهذا محذوفش نامیده اند
چه حذف نزد عروضیان اسقاط سبب خفیف است از آخر رکن و تقطیعش چنین است
از مبل شفره و محذ مفعول فاعلاتن نشکرد مفعول ذان ذکر فاعلن و در این قطعه
شش بیت اصل و یک بیت ملحق است

لن و تن ع

## اصل

از مبل شفره و محذا نشکرده راز ذکر
پولاد انبش ضد شو اسکاف کفشکر

**شرح** از مبل بکسر همزه و سکون زای و کسر میم و باء حطی و لام و شفره
بفتح و ضم شین قرشت و سکون فاء و راء قرشت و تاء و محذا بکسر میم و سکون حاء حطی
و ذال ثخذ و الف مقصوره منقلبه از واو هر سه عربیست بمعنی نشکرده یعنی
شفره خفاف و صحاف و سراج و امثالهم جمع اول از مبل بفتح و جمع ثانی شفار بکسر
و جمع ثالث محاذی بفتح و از اسم آلت نعل و بفتح و حذاء بکسر و مد از باب نصر بمعنی
بریدن و برابر کردن است نشکرد بکسر نون و سکون شین با نقطه و کسر کاف عجمی
و سکون زاء بی نقطه فارسیست و بفتح ذال ثخذ و فتح کاف و راء قرشت

و بر وزن



و بر وزن امیر نیز عربیست بمعنی پولاد مصنوعی و معدنی مطلقا پولاد بضم باء عجمی
و واو و لام و دال بی نقطه فارسی و معربش فولاذ بذال ثخذ است انبث بفتح همزه
و کسر نون و باء حطی و ثاء ثخذ عربیست بمعنی ضد ذکر یعنی نرماهن و ضدش
مرکب از ضد عربی بمعنی مخالف و از حرف شین ساکن فارسی ضمیر غایب است راجع
بذکر و بمعنی اوست اسکف بکسر همزه و سکون سین سعفص و کاف و فاء و اسکف
بفتح همزه و فتح کاف و اسکوف بضم همزه و ضم کاف و بر وزن شداد و سکفه بر وزن
صیقل نیز هر پنج عربیست بمعنی کفشگر یعنی کفش دوز کفشگر مرکب از کفش و از کر
بفتح کاف عجمی بمعنی دوزنده و فارسیست و اسقاط واو عطف از اینها از ضرورت شعر است

## اصل

خنزیر خوک و رجس نجس هلب کاسمو
لستخان و قفش کفش و ثنا چو نثا خبر

**شرح** خنزیر بکسر خاء ثخذ و سکون نون و کسر زای و یاء حطی و راء قرشت
عربیست بمعنی خوک جمعش خنازیر بفتح است خوک بکاف عجمی فارسیست رجس بکسر
راء قرشت و سکون جیم و سین سعفص و بر وزن فرس و کتف و قذر و بفتح قاف و سکون
و فتح ذال ثخذ و راء قرشت و بر وزن فرس نیز هر هفت عربیست بمعنی چرک نجس یعنی پلید
و هر هفت صفت است رجس بلغاتها از رجس بکسر از باب علم و قذر بلغاتها از قذر بفتحه
از باب علم و نصر است و قذاره بفتح و ضم از باب حسن بمعنی پلید شدن و نجس بفتح
نون و فتح و سکون و کسر و ضم جیم و بر وزن مثل نیز عربی و فعلش از باب علم و حسن
مستعمل است بنا بر شهرت تفسیر آن شده هلب بضم هاء و سکون لام و باء ابجد
عربیست بمعنی کاسمو یعنی موی خوک کاسموی بکاف و سین بی نقطه مرکب
از کاس بمعنی خوک و از موی فارسیست لستخان بفتح تاء قرشت و سکون سین سعفص

و قذار و قذاره ع

و خاء ثخذ

ثخذ والف و نون و تسخن بفتح تاء و سکون سین و فتح خاء و تسخین بفتح تاء و سکون
سین و کسر خاء و یاء حطی نیز و قفش بفتح قاف و سکون فاء و شین قرشت سه را دل
عربیست بمعنی چکمه جمعشان تساخین بفتح و ثالث معرب کفش و سینه پیش تفسیر
تسخان نیز بکفش مجاز و تبدیل بعض از شراح تفسیر نرا بتر قیم یافت نشد تماشی
از عدم استقصا است نثا بفتح نون و فتح ثاء ثخذ و الف مقصوره منقلبه از واو
و نبا بفتح نون و فتح باء ابجد و همزه هر دو عربیست و اول مصدر باب افعال بمعنی
خبر دادن جمعش انباء بفتح و مد است و خبر بفتح خاء ثخذ و فتح باء ابجد و راء قرشت
نیز عربی و اسم مصدر باب افعال و جمعش اخبار بفتح و جمع جمعش اخابیر بفتح است
بنا بر شهرت تفسیر بان شده

## اصل

شکر است و فرج و حر از کین اند و ران
مهبل دهانش و قهبلس و ذرب ابر

**شرح** شکر بفتح و کسر شین قرشت و سکون کاف و راء قرشت و فرج بفتح فاء و سکون
راء قرشت و جیم و حر بکسر حاء حطی و تخفیف راء قرشت و حذف حاء حطی و حره بکسر حاء حطی
و تخفیف راء و تاء مدوره معوضه از حاء حطی نیز هر سه عربیست بمعنی ان یعنی عورت
اولی و ثالث عورت زن و ثانی عورت مرد و زن را گویند مطلقا جمع فرج فروج بضم و جمع
حر احراح بفتح و حرون بکسر حاء و راء است آن بهمزه و الف فارسی و اسم اشاره بعورت
معهود است کین بفتح کاف و سکون یاء و نون عربیست بمعنی گوشت اندرون
فرج زن جمعش کیون بضم و حذف گوشت از جهت وزن شعر و ران اشاره بفرج است مهبل
بفتح میم و سکون هاء و کسر باء ابجد و لام عربیست بمعنی دهان بچه دان یا بچه دان یا
سلک ذکر از ان یا مکان بچه از ان پس حذف مرجع ضمیر غایب که شین ساکن است
از جهت ضرورت شعر است قهبلس بفتح قاف و سکون هاء و فتح باء ابجد و کسر لام و سین





سعفص و ذب بضم زای و شد باء ابجد و آبر بفتح همزه و سکون باء حطی و راء قرشت
و ذکر بفتح ذال ثخذ و فتح کاف و راء قرشت و عرف بفتح عین سعفص و واو و فاء و قضیب
بفتح قاف و کسر ضاد ضظغ و یاء حطی و باء ابجد نیز هر شش عربیست بمعنی نر یعنی آلت
تناسل ذب مطلق آلت یا آلت انسان و باقی مطلق آلت را گویند جمع ذب اذب
بفتح اول و ضم ثانی و شد ثالث و از با بفتح و ذببه بفتحات و جمع ایور و بضم آیار
بهمزه و الف و ایر بهمزه و الف و ضم یاء و جمع ذکر ذکره بر وزن عنبه و مذاکیر بفتح است
نر بفتح نون و راء بی نقطه فارسیست

## اصل

خصیه خایه غانه زهار است و سره ناف
ثغره مغاک سینه و رمانه تا در سر

**شرح** خصیه بضم و کسر خاء ثخذ و سکون صاد سعفص یاء حطی و تاء و خصی
بضم و کسر خاء بدون تاء نیز عربیست بمعنی خایه تثنیه اش خصیان و خصیتان و جمعش
خصی بضم و ضم است غانه بعین سعفص و نون و تاء تانیث عربیست بمعنی موی زهار پس
تفسیرش بزهار مجاز است سره بضم سین سعفص و شد راء قرشت و تاء عربیست بمعنی
ناف جمعش سرر بر وزن رطب و سرات بضم سین و شد راء است ثغره بضم ثاء ثخذ
و سکون غین ضظغ و راء قرشت و تاء عربیست بمعنی مغاک سینه یعنی گودی بالای
سینه که میان دو چنبر گردن است مغاک بفتح میم و تخفیف غین با نقطه و کاف فارسیست
رمانه بفتح راء قرشت و شد میم و عین سعفص و تاء عربیست بمعنی تا در سر یعنی تارک
سر وان بلندی پیش سر است که در حین طفولیت نرم و متحرک است تا در بتاء دو نقطه
در بالا و راء بی نقطه مخفف تارک و فارسیست

## اصل

کابوس دراز سکاچه و ضاغوط و بیدلان
جاثوم همه ضد و هتاک پرده در

شرح کابوس بکاف و ضم باء ابجد و سین سعفص و ضاغوط بضاد ضظغ و طاء
حطی و بندلان بکسر نون و تاء حطی و حرکات دال ابجد و لام و الف و نون زائده و بفتح
نون و سکون باء و ضم دال و بندل بکسر و فتح نون و سکون باء و ضم دال نیز و جاثوم
بجیم و ضم ثاء ثخذ و میم و جنام بر وزن غراب نیز هر هشت عربیست بمعنی سکاچه یعنی
بختک و آن چیزیست که میافتد در شب بر مردمی که معلوم نمیشود بسبب آن حرکت
اطبا گویند که مقدمه صرع است سکاچه بضم سین بی‌نقطه و تخفیف کاف و فتح جیم
عجمی فارسی است مندد بضم میم و فتح نون و شد دال ابجد و ذال و هتاک بفتح ها
و شد تاء قرشت و کاف هر دو عربیست اول بمعنی پرده در یعنی ظاهر کند عیوب مردم
و رسوا کند پس تفسیر هر دو به پرده در از جهت وزن شعر است اول صفت از شدید
از باب تفعیل و ثانی مبالغه هاتک اسم فاعل از هتک بفتح از باب ضرب بمعنی پرده
دریدن و عیوب کسی را ظاهر کردنست پرده در بیاء عجمی مرکب از پرده و از در
بفتح دال بی‌نقطه و فارسیست

## اصل

منهاج و منهج و جدد و قصد راه راست
در دو شریعه و عطن و مورد آبخور

شرح منهاج بکسر و سکون نون و فتح هاء و جیم و منهج بفتح میم و سکون
نون و فتح هاء و جیم و نهج بفتح نون و سکون هاء و جیم نیز و جدد بفتح جیم و فتح دال
ابجد و دال دیگر و قصد بفتح قاف و سکون هاء و جیم نیز و جدد بفتح جیم و فتح دال
ابجد و دال دیگر و قصد بفتح قاف و سکون صاد سعفص و دال ابجد هر پنج عربیست
بمعنی راه راست جمع اول مناهیج و جمع ثانی مناهج است و قصد مصدر باب ضرب
بمعنی آهنگ کردن نیز آمده و گذشت در ملحق سیم از قطعه هفتم و رد بکسر راء و سکون
راء قرشت و دال ابجد و شریعه بفتح شین قرشت و کسر راء قرشت و یاء حطی و تاء





و عین سعفص و تاء و عطن بفتح عین سعفص و فتح طاء حطی و نون و معطن بفتح
میم و سکون عین سعفص و کسر تاء نیز و مورد بفتح میم و سکون واو و کسر راء قرشت
و دال ابجد هر پنج عربیست بمعنی آبخور یعنی جائی از کنار نهرها است که در و دخانه که
مردمان و جانوران از آن آب خورند و ورد و شریعه و مورد آبخور مردمان و مطلق
جانوران و عطن و معطن آبخور شتر و گوسفند را گویند جمع ورد اوراد بفتح و جمع
مورد موارد بفتح و جمع عطن اعطان بفتح و جمع معطن معاطن بفتح است آبخور
بضمه و الف و سکون باء یکنقطه و فتح خاء با نقطه و واو معدوله و راء بی‌نقطه فارسیست

## ملحق

زق خبک و نحی مشک چو قربه عصام بند
سن مشک کهنه باشد و صرام جرم کر

شرح زق بکسر زای و شد قاف عربیست بمعنی خبک آب یا مطلق خبک جمعش
ازقاق بفتح و زقاق بکسر زای و تخفیف قاف و زقاق بضم زای و شد قاف و نحی بکسر
و فتح نون و سکون حاء حطی و یاء حطی و بر وزن علی نیز و قربه بکسر قاف و سکون راء
قرشت و باء ابجد هر دو عربیست بمعنی مشک یعنی خبک اول مطلق خبک یا خبک روغن را
گویند جمعش انحاء بفتح و مد است و نحی بر وزن حلی و نحاء بکسر و مد است و ثانی خبک شیر
و آب را گویند جمعش قربات بکسر و بکسر تین و فتح اول و کسر ثانی و قرب بر وزن عنب
است مشک بفتح میم و سکون شین با نقطه و کاف عجمی فارسیست عصام بکسر عین
سعفص و تخفیف صاد سعفص و میم و وکاء بکسر واو و تخفیف کاف و الف ممدوده
منقلبه از یاء و شناق بکسر شین قرشت و تخفیف نون و قاف نیز هر سه عربیست
بمعنی بند مشک اول بند بالا را گویند که خبک را بآن از جای بجای حرکت دهند
[illegible] بفتح شین قرشت

نون وشنه با تاء نیز عربیست بمعنی مشک کهنه کوچک جمعش شنان بکسر صرام بفتح
صاد سعفص و شدّ راء قرشت و میم عربیست بمعنی چرم کو یعنی چرم ساز و ان مبالغه
صارم از صرم بفتح از باب ضرب بمعنی بُرّیدن و قطع کردن است چرمکو بفتح جیم عجمی فارسی
و مرکب از چرم و از کو بمعنی سازنده است

# اصل

القطعة السابعة والثلثون فی بحر المضارع المثمن الاخرب المکفوف المقصور

**شرح** یعنی قطعه سی و هفتم در بحر مضارع مثمن اخرب مکفوف مقصور است و ان
بحریست که هر مصراعش از تقطیع مفعول فاعلات مفاعیل فاعلان حاصل شود
چنانکه ناظمی گفته **نظم** ای جان ما ز ناوک چشم تو کشته کیش در سینه دل
زد کشت بلای غم تو ریش مفعول فاعلات مفاعیل فاعلان این بحر شد مضارع و
سازش تو ور دخویش و وجه تسمیه این بحر گذشت در قطعه سی ام و در این
قطعه سه بیت اصل و سه بیت ملحق است

# اصل

عقرب چه کژدم است حمه زهر نابره نیش
جعبه جفیر و قصبه همچو کنانه کیش

**شرح** عقرب بفتح عین سعفص و سکون قاف و راء قرشت و باء ابجد عربیست
بمعنی جنس کژدم و ان مونث نیز مستعمل و جمعش عقارب بفتح و مذکرش عقربان بضم
اول و ضم ثالث و تخفیف و تشدید رابع و مونثش عقربه بفتح و عقرباء بفتح و مد است
کژدم بفتح کاف عربی و سکون زای عجمی فارسی و مرکب از کژ بمعنی کج و از دم است
حمه بضم حاء حطی و تخفیف میم و تاء مدوره معوضه از یا یا واو عربیست بمعنی
نهر عقرب و مار و غیرهما جمعش حمات بضم و حمی بضم و قصر است و حروف شین ساکن
در زهرش ضمیر غایب راجع بعقرب بمعنی آن و فارسیست و الحاقش از جهت وزن
شعر است ابره بکسر همزه و سکون باء ابجد و راء قرشت و تاء عربیست بمعنی نیش





عقرب و زنبور و غیرهما و بمعنی سوزن نیز آمده و گذشت در ملحق چهار ام از قطعه سیم
جعبه بفتح جیم و سکون عین سعفص و باء ابجد و تاء و جفیر بفتح جیم و کسر فاء و یاء حطی
و راء قرشت و قصبه بفتح واو و سکون فاء و ضاد ضظغ و تاء و کنانه بکسر کاف و تخفیف
نون و الف و نون دیگر و تاء هر چهار عربیست بمعنی کیش یعنی ترکش اول مطلق ترکش را گویند
جمعش جعاف بکسر و ثانی و رابع ترکش پوستی بی چوب یا چوبی بی پوست و ثالث ترکش چرمی را
گویند جمع و فضه و فاض بکسر است کیش بکسر کاف فارسیست

# اصل

اعصار گرد باد چو نکبا کژ و شمال
باد الجنوب و صند و صبا پس دبور پیش

**شرح** اعصار بکسر همزه و سکون عین سعفص و صاد سعفص و راء قرشت
عربیست بمعنی گرد باد یعنی گرد بادی از چهار جانب میگردد و بلند شود از زمین مانند
عمودی بجانب آسمان نکباء بفتح نون و سکون کاف و باء ابجد و الف ممدوده عربیست
بمعنی باد کج یعنی بادی که بوزد از غیر جوانب اربعه جمعش نکب بضمتین و قصرش از
جهت وزن شعر است شمال بفتح و کسر شین قرشت و تخفیف میم و الف و لام و شمل بفتح
شین و سکون میم و فتح میم و لام و شامل بفتح شین و سکون همزه و فتح میم
و لام و شمل بفتح شین و فتح و سکون میم و لام و شمال بفتح شین و سکون میم و لام
و شمال بفتح شین و سکون میم و فتح همزه و تخفیف و تشدید لام و شومل بروزن جوهر
و شمول بروزن صبور و شمیل بروزن امیر نیز هر یازده عربیست بمعنی باد بالا یعنی
بادی که میوزد از جانب راست کسی که رو بقبله باشد در بلاد خراسان جمعش شمالات
بکسر است و چون مصنف خراسانی و قبله بلاد آنجا نزدیک منقطه مغرب دست
راست مستقبل آن بلاد بجانب قطب شمالی است که بلاد مرتفع است لهذا باد آنجا را
بالا کفند یعنی باد شمال باد جانب قطب شمالی باشد جنوب بفتح جیم و ضم نون و باء

ابجد عربیست بمعنی باد صند شمال یعنی بادی که میوزد از جانب چپ همان کس بمعنی
باد جانب قطب جنوبی جمعش جنائب بفتح است صند بکسر ضاد ضظغ و شدّ دال ابجد
نیز عربی و بمعنی مخالف است بنا بر شهرت تفسیر آن شده صبا بفتح صاد سعفص و تخفیف
باء ابجد و الف مقصوره عربیست بمعنی باد پس پشت همان کس یعنی باد جانب نقطهٔ
مشرق اعتدال تثنیه اش صبوان و صبیان بفتحتین و جمعش صبوات بفتحتین و اصبا
بفتح و مد است دبور بفتح دال ابجد و ضم باء ابجد و را قرشت عربیست بمعنی باد پیش
یعنی بادی که میوزد از پیش روی همان کس یعنی باد جانب نقطهٔ مغرب اعتدال **اصل**

## حمّی تب صداع و فؤاد و کباد هست
## درد سر و دل و جگر و جرح قرح دلش

**شرح** حمی بضم خاء حطی و شدّ میم و الف مقصوره منقلبه از یاء عربیست بمعنی تب
جمعش حمیات بضم خاء و شدّ میم مفتوحه است صداع بضم صاد سعفص و تخفیف
دال ابجد و عین سعفص و فؤاد بضم فاء و تخفیف همزه و الف و دال ابجد و قلاب بضم
قاف و تخفیف لام و باء ابجد و رمان بضم زاء قرشت و شدّ میم و الف و نون نیز
و کباد بضم کاف و تخفیف باء ابجد و دال ابجد لف و نشر مرتب است صداع عربیست
بمعنی درد سر و قلاب و رمان هم سر عربیست بمعنی درد دل کباد عربیست بمعنی درد
جگر و انکار بعض از شراح فؤاد را بمعنی درد دل ناشی از عدم استقصا است و فؤاد
بمعنی اصل دل نیز آمده و گذشت در اصل چهارم از قطعهٔ هشتم جرح بضم جیم و سکون
راء قرشت و حاء حطی هم دو عربیست بمعنی ریش یعنی زخم اول غیر دمل و ثانی
زخم دمل و مانند آن او گویند که از بدن بیرون و چرک از آن آید جمع جرح جروح بضم
و اجراح بفتح و جمع قرح قروح بضم است ریش بکسر رای بی نقطه و یاء مجهول
و شین با نقطه فارسیست **ملحق**





## ظهر است پشت و بطن شکم فرو پوستین
## الیه نعامه دنبه شتر مرغ و نعجه میش

**شرح** ظهر بفتح ظاء ضظغ و سکون هاء و راء قرشت عربیست بمعنی پشت و
آن مذکر مستعمل و جمعش اظهر بفتح اول و ضم ثالث و ظهور و ظهران بضم است بطن
بفتح باء ابجد و سکون طاء حطی و نون عربیست بمعنی شکم و آن مذکر مستعمل جمعش
ابطن بفتح اول و ضم ثالث و بطون و بطنان بضم است فرو بفتح فاء و سکون راء
قرشت و واو عربیست بمعنی پوستین جمعش فراء بکسر و مد است الیه بفتح همزه و سکون
لام و فتح یاء حطی و تاء و نعامه بفتح نون و تخفیف عین سعفص و فتح میم و تاء وحدت
لف و نشر مرتب است الیه عربیست بمعنی دنبه گوسفند و چربی و گوشت سرین
انسان جمعش الیات بفتح و الایا بفتح و قصر است نعامه عربیست بمعنی شتر مرغ
و آن مذکر نیز مستعمل و اسم جنس نعام بفتح است نعجه بفتح نون و سکون عین سعفص
و جیم و تاء و ضائنه بضاد ضظغ و کسر همزه و فتح نون و تاء تانیث نیز عربیست
بمعنی میش ماده یعنی گوسفند ماده جمع اول نعاج بکسر و نعجات بفتحات است و جمع
ثانی ضوائن بفتح و مذکرش ضائن بکسر و جمعش ضان بفتح و بفتحتین و ضئین
بر وزن امیر است و نعجه بمعنی ماده گاو صحرائی نیز آمده و گذشت در ملحق بیست از قطعهٔ
بیست و هشتم **ملحق** مسرد و رفش و زرغب و کیمخت و صرم چرم
## باشد درفش سرشیم و چون تیر سرشت

**شرح** مسرد بکسر میم و سکون سین سعفص و فتح راء قرشت و دال ابجد عربیست
بمعنی درفش جمعش مسارد بفتح است و آن اسم آلت از سرد بفتح از باب نصر بمعنی سوراخ کردن
است و درفش بکسر دال بی نقطه و فتح راء و سکون فاء و شین با نقطه فارسیست زرغب
بفتح زای و سکون راء قرشت و فتح غین ضظغ و باء ابجد عربیست بمعنی کیمخت یعنی ساغری

وکبیمت بکسر کاف و باء حطی وضم میم و سکون خاء ثخذ و تاء قرشت نیز عربیست بنابر شهرت تفسیر یافته صرم بفتح صاد سعفص و سکون راء قرشت و میم معرب چرم فارسیست غرا بفتح و کسر غین ضظغ و تخفیف راء قرشت و الف ممدوده منقلبه از واو عربیست بمعنی سریشم ماهی ثرط بفتح ثاء ثخذ و سکون راء قرشت و طاء حطی و ثرطئه بکسر ثاء و سکون راء و کسر طاء حطی و فتح همزه و تاء نیز عربیست بمعنی سریش یعنی سریشی که صحافان و خفافان بکار دارند سریش بکسر سین بی نقطه و یاء مجهول و شین با نقطه فارسی و معرب شریس بفتح شین قرشت و سکون راء قرشت و یاء حطی و سین سعفص و جمعش شراس بکسر است

## ملحق

الجل فراخ چشم چو اکحل سیاه پلك
اشهل تو میش چشم شهر چوز قرابه خویش

**شرح** الجل بفتح همزه و سکون نون و فتح جیم و لام عربیست بمعنی شخص فراخ چشم جمعش نجل و نجال بکسر است و چشم فراخ را نجلاء بفتح و مد گویند و آن صفت از نجل بفتحتین از باب علم بمعنی فراخ چشم شدن است اکحل بفتح همزه و سکون کاف و فتح حاء حطی و لام عربیست بمعنی مرد سیاه پلك یعنی مردی که منابت و جاهای رویدن موی پلك سیاه باشد خلقی یا عارضی باشد جمعش کحل بضم و مؤنثش کحلاء بفتح و مد است و چشم کذا الکحیل بر وزن امیر گویند و آن صفت از کحل بفتحتین از باب علم بمعنی سیاه پلك شدن خلقی یا از سرمه است پلك بکسر یاء عجمی و سکون لام فارسی است اشهل بفتح همزه و سکون شین قرشت و فتح هاء و لام عربیست بمعنی شخص میش چشم یعنی شخصی که سیاهی چشمش مایل بسرخی باشد جمعش شهل بضم است و چشم کذا را شهلاء بفتح و مد گویند و آن صفت از شهل بفتحتین و شهله بضم از باب علم بمعنی میش چشم شدن است قرابه بفتح قاف و تخفیف راء قرشت و فتح باء ابجد و تاء و قوت بروزن





اسیر نیز عربیست بمعنی خویشاوند جمع اول اقرباء بفتح و مد و اقارب بفتح و دوم جمع واحد و جمع مثنی و مؤنثش قریبه است

## اصل

القطعة الثامنة والثلثون فی بحر الرمل المثمن المحذوف

**شرح** یعنی قطعهٔ سی و هشتم در بحر رمل مثمن محذوفست و آن بحریست که هر مصراعش از تقطیع سه فاعلاتن و یك فاعلان حاصل شود چنانکه ناظم گفته **نظم** ای بگرد نصف دره خوبان خوزا منظره همچه انجم دسته کرده ماه تابان دائره فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلان هست این بحر رمل برخوان بصوت و حنجره و وجه تسمیه این بحر گذشت در قطعهٔ سیم و در این قطعه شش بیت اصل و چهار بیت ملحق است

## اصل

شمع موم و زیف و لهرج ناسره جید سره
شاذ رو خشف و غزالست و رشا آهو بره

**شرح** شمع بفتح شین قرشت و سکون میم و عین سعفص عربی مولد است بمعنی جنس موم و احدش شمعه و جمعش شمعه و شموع بضم است و موم نیز عربیست بنابر شهرت تفسیر یافته زیف بفتح زای و سکون یاء حطی و فاء و زائف بکسر همزه نیز و لهرج بفتح باء ابجد و سکون هاء و فتح راء قرشت و جیم اول و ثانی عربی و ثالث معرب نبهره فارسیست بمعنی ناسره یعنی سیم و زر بد و ناروا جمع زیف زیاف بکسر و از یاء بفتح است و اول و ثانی صفت از زیف بفتح و زیفان بفتحات از باب ضرب بمعنی ناروا شدن سیم و زر است ناسره بفتح سین بی نقطه و فتح راء بی نقطه فارسی و مرکب از ناء حرف نفی و از سره بمعنی سیم و زر خوب و رایج است جید بفتح جیم و مد یاء حطی و دال ابجد عربیست بمعنی سره یعنی مطلق چیز خوب جمعش جیاد و جیادات بکسر است و جیاید بفتح است و آن صفت از جود بضم

وفتح ازباب نصر بمعنی سنك شدنست سره بفتح سین بی نقطه وفتح راء بی نقطه و
هاء فارسی وشترکست میان این معنی ومعنی مذکور قبل هذا شادن بشین قرشت
وکسر دال ابجد وحشو بحرکات خاء تخذ وسکون شین قرشت وفاء وغزال بفتح
غین ضظغ وتخفیف زای ولام ورشا بفتح راء قرشت وفتح شین قرشت وهمزه وهما
عربیست بمعنی آهو بره اول مطلق آهو بره نر وثانی آهو بره بزرك شاخ دار
از شیر بینیاز شده را کویند جمعش شوادن بفتح وآن صفتست از شدون بضم از باب نصر
بمعنی بینیاز شدن آهو بره است از مادر وثانی آهو بره نر نوزاده یا نو براه
اوفتاده را کویند جمعش خشفه بروزن قرده ومؤنثش خشفه بحرکات خاء وسکون
شین است وثالث مطلق آهو بره یا آهو بره نوراه اوفتاده را کویند جمعش غزله و
غزلان ورابع آهو بره بزرك با مادر رونده را کویند جمعش ارشاء بفتح ومد و
تفسیر مجموع بمطلق آهو بره از جهت ضرورت شعر نیست آهو بره بضم والف وفتح با
یك نقطه وتخفیف راء بی نقطه فارسیدر مرکب از آهو واز بره است اصل

ثقبه سوراخ است ومنجل داس وبیرا کرهب
کلبتان ماشرانست وکلوب انبر ومنشار اره

شرح ثقبه بضم ثاء تخذ وسکون قاف وباء ابجد وتاء عربیست بمعنی سوراخ
نافذ مطلقا یعنی سوراخی که عقبش باز باشد جمعش ثقب بروزن قفل ورطب است
وآن صفتست از ثقب بفتح ازباب نصر بمعنی سوراخ کردنست منجل بکسر میم وسکون نون
وفتح جیم ولام عربیست بمعنی داس بی دندانه که با آن محصول را درووند جمعش مناجل
بفتح وآن اسم آلتست از نجل بفتح ازباب نصر بمعنی درو کردنست داس بدال بی نقطه
وسین بی نقطه فارسیست بیرم بفتح باء ابجد وسکون یاء حطی وفتح راء قرشت
ومیم عربیست بمعنی کلند یعنی عمود آهنی که بآن سنك وزمین را کنند وجرم





دوزنها خیمه را سوراخ کنند تا طناب از آن کذرد تا کردبر بنجار که از اده
دوسر نیز کویند کردبر بکسر کاف عجمی وسکون راء بی نقطه ودال بی نقطه و
ضم باء یکنقطه وراء بی نقطه فارسیست کلبتان بفتح کاف وسکون لام وفتح باء
ابجد وتخفیف تاء قرشت ونون عربیست بمعنی ماشه یعنی انبر بزرکی که آهنکران با
آهن کرم را از کوره در آورند ودلاکان دندان بر آورند ماشه بشین با نقطه
واختفاء هاء فارسیست کلوب بفتح کاف وشد لام مضمومه وباء ابجد وکلاب بضم کاف
وشد لام وباء ابجد نیز عربیست بمعنی انبر سر کجی که خبازان وطباخان با آن از
تنور ودیك نان وکوشت را بر آورند نزد صیدانی وبمعنی مهماز مهماز بکسر میم وسکون
هاء ومیم دیکر وزای بروزن مفعل نیز عربی جمعش مهامز ومهامیز بفتح است یعنی
آهن کرو وانضا بر حکمه بندند نزد فیروزابادی وجوهری جمعش کلالیب بفتح
منشار بکسر میم وسکون نون وشین قرشت وراء قرشت عربیست بمعنی
اره جمعش مناشیر بفتح است وآن اسم آلتست از نشر بفتح وفتحتین ازباب نصر
بمعنی بریدنست اره بفتح همزه وتخفیف وتشدید راء بی نقطه واخفاء هاء فارسیست

اصل

شیخ وفانی ونفن همه هرم پیراست وزال
خرف بونر شهله عجوزه دکر پیس وشهبره

شرح شیخ بفتح شین قرشت وسکون یاء حطی وخاء تخذ وشیخون بضم خا
نیز وفانی بفاء وکسر نون ویاء حطی ونفن بفتح یاء حطی وفاء ونون وهم بکسر
هاء وشد میم وهمه با تاء نیز وهرم بفتح هاء وکسر راء قرشت ومیم عربیست
بمعنی مرد پیر شیخ مطلقا مرد پیررا از پنجاه ویك تا آخر عمر یا هشتاد سال را کویند
جمعش شیوخ بضم وکسر واشیاخ بفتح وشیخه بکسر شین وفتح یاء وشیخه بکسر شین

وسکون باء وشیخان بکسر ومشیخه بفتح میم وکسر شین وسکون باء ومشیوخاء بفتح ومد
ومشیخاء نیز واو ومشایخ بفتح میم وکسر یاء ومؤنثش مشیخه است وگذشت در اصل
دویم از قطعهٔ نهم پس مکرر باشد فانی وبفتح وهم وهمه مرد بسیار پیر را گویند ومؤنث
فانی فانیه وجمع هم وهمه اهمام بفتح ومؤنثش نیز وجمعش همات بکسر وهمام بفتح ها
وکسر همزه است هرم مرد بسیار پیر را گویند جمعش هرمون بفتح هاء وکسر راء
وهرمی بقصر ومؤنثش هرمه وجمعش هرمات وهرمی بفتح وقصر است خیزبون
بفتح خاء حطی وسکون یاء حطی وفتح زای وضم باء ابجد وواو ونون وشهله بفتح
شین قرشت وسکون هاء ولام وتاء تانیث وعجوز بفتح عین سعفص وضم جیم
وزای ودردبیس بفتح هر دو دال ابجد وسکون راء قرشت وکسر باء ابجد ویاء
حطی وسین سعفص وشهبر بفتح شین قرشت وسکون هاء وفتح باء ابجد وراء
قرشت وشهنبره بفتح شین وفتح نون وسکون هاء وفتح باء ابجد وراء قرشت
وتاء تانیث نیز هر هفت عربیست بمعنی زال یعنی زن پیر عجوز بدون تاء
مستعمل وجمعش عجز بضمتین وعجائز بفتح عین وکسر همزه واسقاط حرف الف ازان
وازشهله از جهت وزن شعر است **اصل** زال بزای فارسیست

علو بالاسفل پستی ذیل دامن قصر کوشک
جذم وبنیان واساس اصل است وشرفه کنگره

**شرح** علو بحرکات عین سعفص وسکون لام وتخفیف واو وعلاو بضم
عین وتخفیف لام وعالیه نیز هر سه عربیست بمعنی بالای چیزی وآن مصدر
از علو بضمتین وتشدید واو از باب نصر بمعنی بلند شدن است سفل بضم وکسر
سین سعفص وسکون فاء ولام وسفول وسفاله بضم وسفله بکسر وسفال
بفتح نیز عربی ومصدر باب حسن وعلم ونصر بمعنی پستی یعنی پست ودور شدن





ذیل بفتح ذال ثخذ وسکون یاء حطی ولام عربیست بمعنی دامن یعنی آخر هر چیز
جمعش اذیال واذیل وذیول بضم است وبمعنی دامن جامه نیز آمده وگذشت در اصل اول
از قطعهٔ چهارم قصر بفتح قاف قرشت وسکون صاد سعفص وراء قرشت عربیست بمعنی
کوشک یعنی خانه یا خانهٔ از سنگ جمعش قصور بضم است جذم بکسر وفتح جیم وسکون
ذال ثخذ ومیم وبنیان بضم باء ابجد وسکون نون وفتح یاء حطی ونون واساس بفتح
همزه وتخفیف سین سعفص وسین دیگر وآس بفتح همزه وفتح سین اول واس بکسر
همزه وتشدید سین نیز هر پنج عربیست بمعنی بیخ چیزی یعنی بیخ وبنیاد هر چیزی جمع جذم
اجذام بفتح وجذوم بضم وجمع اس اساس بکسر است واصل بضاد سعفص نیز عربی
وجمعش اصول بضم واصل بهمزه والف وضم صاد وفعل آن از باب حسن مستعمل است
بنا بر شهرت تفسیر آن شده وگذشت در اصل هشتم از قطعهٔ سیم ومکرر بنا شدن بوا
که در اینجا تفسیر اساس واقع شده است شرفه بضم شین قرشت وسکون راء قرشت
وفاء عربیست بمعنی کنگره یعنی باروی قصر جمعش شرف بر وزن رطب است کنگره
بضم کاف عربی وسکون وضم کاف عجمی وتخفیف راء بی‌نقطه واخفای راء فارسیست

**اصل**

مقدم العین انما فی موق وموق ومأق وماق
کنج چشم ومؤخرش دنباله هاذن مسمعه

**شرح** مقدم العین بضم میم وسکون قاف وکسر دال ابجد ومیم وفتح عین سعفص
ویاء حطی ونون ومقدّم العین بضم میم وفتح قاف وشدّ دال المفتوحه ومیم نیز وما
بکسر قاف ویاء حطی وموق بضم میم وسکون همزه وقاف وموق بضم میم وسکون واو
وقاف وماق بفتح میم وسکون همزه وقاف وماق بر وزن مال وموقی بضم میم وسکون
واو وکسر قاف وهمزه وماقی بر وزن ماوی وامق بضم همزه وسکون میم وقاف ومقیه

بضم میم وسکون قاف وباء حطی وتاء تانیث نیز هردوازده عربیست بمعنی کنج چشم از طرف بینی جمع اول مقادیم وجمع ماقی اماق بهمزه والف وا ماق بفتح همزه وسکون میم وهمزه والف وموآق بفتح میم وتخفیف واو وماق بفتح میم وهمزه والف است موخر بضم میم وسکون همزه وکسر خاء وفتح راء وتاء تانیث واخره بفتح همزه وکسر خاء وفتح راء وتاء تانیث نیز عربیست بمعنی دنبال چشم از طرف گوش واسقاط ضمیر غایب راجع بچشم که حرف شین ساکن است بجوخه بدنبال انجهت ضرورت شعر بهت هاذل بهاء وکسر زای ولام عربیست بمعنی مرد مسخره یعنی بیهوده گو جمعش هاذلون ومونثش هاذله وجمعش هازلات ودان صفت از هزل بفتح از باب ضرب وعلم بمعنی بیهوده گفتن است ومسخره بروزن مرحله نیز عربیست بنا بر شهرت بفتح زبان شده

# اصل

## جوز کوز ولوز بادام است وعجه خایه ریز
## جوز سرطراط است پالوده مستهن پرورده

## شرح

جوز بفتح جیم وسکون واو وزای معرب کوز فارسیست بمعنی گردکان جمعش جوزات بفتح است کوز بفتح کاف عجمی وسکون واو وزای فارسیست لوز بفتح لام وسکون واو وزای عربیست بمعنی جنس بادام واحدش جوزه است عجه بضم عین سعفص وشد جیم وتاء عربیست بمعنی خایه ریز یعنی خاکینه یا کوکو جمعش عجج بروزن رطبات خایه ریز بخاء با نقطه وفتح یاء دونقطه در پایین وکسر راء بی نقطه ویاء دونقطه در پایین وزاء فارسیست سرطراط بکسر سین سعفص وکسر راء قرشت وسکون طاء حطی وراء دیگر وطاء دیگر وسرطراط بفتحتین وسریط بروزن زبیر نیز عربیست بمعنی پالوده بیاء عجمی وضم لام وواو معروف وفتح دال بی نقطه واخفای هاء فارسیست ومعربش فالوذج بفاء وذال نخذ است مستهن بضم





میم وفتح سین سعفص وشد میم ونون عربیست بمعنی پرورده یعنی حیوانی که درپرواد یعنی جای خنک بسته چاق وفربه شده باشد پرووه بفتح باء عجمی وسکون راء بی نقطه وفتح واو وتخفیف راء بی نقطه وهاء نسبت فارسی ومرکب از پرو مخفف پرواد بمعنی جای خنک واز هاء نسبت است

# ملحق

## هست منظره ومراة است وسجنجل اینه
## هست مشرط نیش وموسی دان ومحلق استره

**شرح** منظر بفتح میم وسکون نون وفتح ظاء ضظغ وراء قرشت ومنظره با تاء تانیث نیز ومراة بفتح میم وسکون راء قرشت وهمزه والف وتاء تانیث نیز هر سه عربیست بمعنی ودیجمع اول مناظر بفتح وجمع مراة مرایا ومرائی بفتح وهر سه اسم مکانست اول وثانی از نظر ونظران بفتحتین ومنظر ومنظره بفتح از باب ضرب وعلم وثالث از رؤیة بضم از باب منع بمعنی دیدن مراة بکسر میم وسکون راء قرشت وهمزه والف وتاء وسجنجل بفتح سین سعفص وفتح هر دو جیم وسکون نون ولام اول عربی وثانی معرب سجنجل رومیست بمعنی اینه جمع اول مرایا ومرائی بفتح وجمع ثانی سجاجل بفتح است واول اسم آلت از رؤیة بضم از باب منع بمعنی دیدنست مشرط بکسر میم وسکون شین قرشت وفتح راء قرشت وطاء حطی بروزن مفتاح ومبضع بکسر میم وسکون باء ابجد وضاد ضظغ وعین سعفص نیز هر سه عربیست بمعنی نیش یعنی نیشتر فصاد جمع مشرط مشارط بفتح وجمع مبضع مباضع بفتح وهر سه اسم آلتست اول وثانی از شرط بفتح از باب نصر وضرب بمعنی نیشتر زدن فصاد وثالث از بضع بفتح از باب منع بمعنی شکافتن وپاره کردن موسی بضم میم وواو وفتح سین سعفص والف مقصوره ومحلق بکسر میم وسکون حاء حطی وفتح لام وقاف هر دو عربیست بمعنی استره یعنی تیغ دلاکی جمع اول مواسی بفتح وجمع ثانی محالق بفتح است واول یا فعلی

از موس بفتح میم بمعنی تراشیدن موی و دراین وقت غیر منون و مونث نیز مستعمل
و با مفعل بضم از انباء مکبر و هذا از باب افعال بمعنی موی سر تراشیدن و دراین وقت
نزد بعضی منون نیز مستعمل است و ثانی اسم الت و حلق بفتح از باب ضرب بمعنی موی
تراشیدن است استره بضم همزه و سکون سین بی نقطه و ضم تاء دو نقطه در بالا
وراء بی نقطه و اخفای هاء فارسیست

## ملحق

پس تفث اعمالحج دان و رفث فحش و جماع
روث سرگین است لیکن فرث دان سرگین دره

## شرح

تفث بفتح تاء قرشت و فتح فاء و ثاء ثخذ عربیست بمعنی اعمالحج یعنی
افعالی که محرم در وقت که محل شود بجای آورد مانند ناخن و شارب کردن و موی
سر نهادن تراشیدن و جمره انداختن و غیرها ذکر دن و امثال آن رفث بفتح راء قرشت
و فتح فاء و ثاء ثخذ عربیست هم بمعنی فحش یعنی دشنام و هم بمعنی جماع و فعلش از باب
نصر و علم و حسن مستعمل است و فحش بضم و جماع بکسر نیز عربیست بنابر شهرت
تفسیر آن نشد روث بفتح راء قرشت و سکون واو و ثاء ثخذ و اروات بفتح نیز عربی و جمع
دوثه بفتح است بمعنی سرگین سرگین بفتح سین بی نقطه و کسر کاف عجمی فارسی و معربش سرجین
بکسر سین و کسر قاف است فرث بفتح فاء و سکون راء قرشت و ثاء ثخذ عربیست بمعنی
سرگین دره یعنی سرگینی که در و شکنبه باشد جمعش فروث بضم است سرگین دره بفتح دال
بی نقطه و تخفیف تشدید راء بی نقطه و اخفای هاء فارسی و مرکب از سرگین
و از دره بمعنی شکنبه است

## ملحق

پس فراء عیر دان غل دان و مسحل گور نر
چون زنا زیبد انده ماده جحش و تولب خر کره

## شرح

فراء بفتح فاء و تخفیف راء قرشت و الف ممدوده و بروزن فرهن نیز و عیر





بفتح عین سعفص و سکون یاء حطی و راء قرشت و ناعل بنون و کسر عین سعفص و لام
و مسحل بکسر میم و سکون سین سعفص و فتح حاء حطی و لام و یحمور بفتح یاء حطی
و سکون حاء حطی و ضم میم و واو و راء قرشت نیز هر شش عربیست بمعنی گورنر یعنی خر
وحشی جمع اول فراء بکسر و مد و افراء بفتح و مد و ثانی گاهی در خر اهلی نیز مستعمل
و جمعش اعیار بفتح و عیار بکسر و عیور بضم و عیوره بتاء و معبوراء بفتح و مد
و جمع جمعش عبارات بکسر و جمع رابع مساحل بفتح است گور نر بفتح کاف عجمی فارسی
و مرکب از گور بمعنی خر وحشی و از نر است اتان بفتح و کسر همزه و تخفیف تاء قرشت
و نون و گاهی با تاء تانیث نیز و سیداء نیز بفتح باء ابجد و سکون یاء حطی و دال ابجد و فتح
نون و تاء زائده شعر نیز هر دو عربیست بمعنی ماده خر اول ماده خر اهلی و ثانی
ماده خر وحشی را گویند جمع اتان اتن بضمه و الف و ضم تاء و اتن بضمتین و ماتوما
بفتح و مد و جمع سیداء سیدانات بفتح است جحش بفتح جیم و سکون حاء حطی و شین قرشت
و تولب بفتح تاء قرشت و سکون واو و فتح لام و باء ابجد هر دو عربیست بمعنی خر کره
اول خر کره نر و ثانی مطلق خر کره را گویند جمع جمعش جحاش بکسر جیم و فتح حاء و
جحشان بکسر و مونثش جحشه است

## ملحق

بر دعه قرطاط نیما کند پالان دان اکاف
مقود افسار است مخلاة و علیقه توبره

## شرح

بردعه بفتح باء ابجد و سکون راء قرشت و فتح ذال ثخذ و فتح عین سعفص
و تاء و برذعه بدال ابجد نیز و قرطاط بضم و کسر قاف و سکون راء قرشت و هر دو طاء
حطی و قرطان بتبدیل طاء ثانی بنون نیز هر چهار عربیست بمعنی نیما کند یعنی نکلتوی
اول نکلتوی حل و جحاز شتر و ثانی تکلتوی زین اسب را گویند جمع اول برادع
بفتح است نیما کند بفتح یاء عجمی و سکون نون و دال بی نقطه فارسیست اکاف بکسر

همزه وتخفیف کاف وفاء وکاف بکسر وضم واو نیز عربیست بمعنی پالان خر واسر جمع اول اکف بضمتین است مقود بکسر میم وسکون قاف وفتح واو وذال ابجد وقیاد بکسر نیز هردو عربیست بمعنی افسار جمعش مقاود بفتح است واز اسم الت از قود وقیاده وقیدوده بفتح وقیاد بکسر از باب نصر بمعنی کشیدنست مخلاة بکسر میم وسکون خاء تخذ ولام وتاء وعلیقه بفتح عین سعفص وکسر لام وتاء حطی وتاء هردو عربیست بمعنی توبره که بر سر ستور کنند اول اسم الت از خلی بفتح از باب نصر بمعنی کیاه تر دروید وثانی صفت از علق بفتحتین از باب علم بمعنی درآویختن یا از علو بضم وعلق بکسر وفتحتین وعلاقه بفتح از باب علم بمعنی دوست داشتن است وچون توبره دوسنه داشته شده ستور است باعتبار علیق لهذا علیقه اش نامیده است

# اصل

القطعة التاسعة والثلثون فی بحر المضارع المثمن المکفوف المقصور والاخرب

**شرح** یعنی قطعه سی ونهم در بحر مضارع مثمن اخرب مکفوف مقصور است وان بحریست که هر مصراعش از تقطیع مفعول فاعلات مفاعیل فاعلان حاصل شود چنانکه رفیع القدر گفته

# نظم

ای خط بدو دمهر خت بود مشعله | بازوی تو برای تو نور است لبمله مفعول
فاعلات مفاعیل فاعلان | هرکس که دید خط تو را خواند خوقله

ووجه تسمیه این بحر گذشت در قطعه سی ام ودر این قطعه هفت بیت اصل وچهار بیت ملحق است

# اصل

خارج برون جلیج برون حلوفه چیچله
داخل درون طبق تبر ضوضا مشعله

**شرح** خارج بخاء تخذ وکسر راء قرشت وجیم عربیست بمعنی برون چیز





دبرون شونده وانیز گویند وبمعنی ثانی صفت از خروج بضم ومخرج بفتح از باب نصر بمعنی برون امدنست برون بکسر باء بکنقطه مخفف بیرون وفارسیست جمید بفتح جیم وفتح میم وذال ابجد عربیست بمعنی یخ زحلوفه بضم زاء وسکون حاء حطی وضم لام وواو وفتح فاء وتاء عربیست بمعنی چیچله یعنی پشته از می که کودکان از بالای ان بپایین خزند یا اثار خزیدن کودکان از پشته بپایین وبمعنی ثانی تفسیرش بچیچله مجاز است جمع زحالف وزحالیف بفتح وفعلش از باب فعلله مستعمل است چیچله بفتح هردو جیم عجمی وسکون یاء عجمی وتخفیف لام واخفاء فاء فارسیست داخل بدال ابجد وکسر خاء تخذ ولام عربیست بمعنی درون اینده وانیز گویند وبمعنی ثانی صفت از دخول بضم ومدخل بفتح از باب نصر بمعنی درون امدنست طبق بفتح طاء حطی وفتح باء ابجد وقاف عربیست بمعنی تبر یعنی خوانچه که در ان چیز خورند جمعش اطباق بفتح وطباق بکسر است تبر بفتح تاء دو نقطه در بالا واظهار هاء فارسیست ضوضا بفتح هردو ضاد ضظغ وسکون واو والف ممدوده وضاضا بفتح هردو ضاد وسکون الف وهمزه والف ممدوده نیز عربیست بمعنی مشغله یعنی اواز مردمان با یکدیگر در شغل حرب وجدال وغیر ان وجمعش ووزن شعر وفعلش از باب فعلله مستعمل است مشغله بشین قرشت وغین ضظغ بروزن مرحله نیز عربیست بنا بر شهرت تفسیر بان شده

# اصل

دابوغه هندوانه بطیخ خربزه
جوز کعک وکال وقرص کلیچه لبا فله

**شرح** دابوغه بدال ابجد وضم باء ابجد وغین ضظغ با فاف مدو فتح بکسر فاء وشد جیم نیز هر سه عربیست بمعنی هندوانه بطیخ بفتح وکسر باء ابجد وشد طاء حطی وباء حطی وخاء تخذ وطبیخ بکسر طاء حطی وشد باء ابجد وباء حطی وخاء تخذ

نیز هردو عربیست بمعنی خربزه واحد اول بطیخ خربزه بفتح خاء با نقطه و سکون زاء بی
نقطه و کسر باء یکنقطه و زای با نقطه و اخفای هاء فارسی و معرب آن خربز بکسر خاء
و اسقاط هاء است کعک بفتح کاف و سکون عین سعفص و کاف دیگر معرب کاک فارسیست
بمعنی نان روغن و شیرداد خشک شبیه بلواشه که از کهنه شدن فاسد نشود کاک
بهر دو کاف فارسیست قرص بضم قاف و سکون راء قرشت و صاد سعفص و قرصه با تاء نیز
عربیست بمعنی کلیچه یعنی نان روغنی جمع اول قرصه بروزن قردة و اقراص بفتح و جمع ثانی
قرص بضم اول و فتح و ضم ثانیست لبا بکسر لام و تخفیف باء ابجد و همزه عربیست بمعنی
فله یعنی اول شیر حیوان نو زاییده که ترکی اغوز گویند فله بفتح و ضم فاء و تخفیف و تشدید
لام و اخفاء هاء فارسیست

## اصل

قنفذ خارپشت و سلحفات سنگ‌پشت
ضب سوسمار و ضفدع وزغ و غوک

**شرح** قنفذ بضم قاف و سکون نون و ضم و فتح فاء و ذال ثخذ و شبهم بفتح
شین قرشت و سکون باء حطی و فتح هاء و میم بهر دو عربیست بمعنی خارپشت
و جمع اول قنافذ بفتح و مؤنث قنفذه بضم و فتح ذال است سلحفات بضم و کسر سین
سعفص و فتح لام و سکون حاء حطی و فاء و تاء مدوره و سلحفاء بالف ممدوده
و مقصوره و سلحفاء بفتح سین و سکون لام و فتح حاء و الف مقصوره نیز هر پنج عربیست
بمعنی سنگ‌پشت نر و ماده که بفارسی کشف و لاک‌پشت نیز و بترکی تسباغه گویند
ضب بفتح ضاد ضظغ و تشدید باء ابجد عربیست بمعنی سوسمار و جمعش اضب بفتح
اول و ضم ثانی و تشدید ثالث و ضبان بکسر و ضبان بضم و مضبه بفتحات و مؤنث
ضبه است سوسمار بهر دو سین بی‌نقطه فارسیست ضفدع بکسر ضاد ضظغ و
سکون فاء و کسر و فتح دال ابجد و عین سعفص بروزن جندب و درهم نیز عربیست
بمعنی چغر یعنی وزغ نر و ماده بهری که بترکی قرباغه گویند واحدش ضفدعه و جمعش





ضفادع بفتح است چغر بفتح جیم عجمی و سکون غین با نقطه و زاء بی‌نقطه فارسیست
ولق بفتح ذال ابجد و فتح لام و تخفیف قاف معرب دله است بمعنی گربه صحرائی که
با صفهانی موسوره گویند دله بفتح دال بی‌نقطه و تخفیف لام و اخفاء هاء فارسیست

## اصل

جبهه چکاد و مفرق فرق و دماغ مغز
ام الدماغ جای وی و جمجمه کله

**شرح** جبهه بفتح جیم و سکون باء ابجد و هاء و تاء عربیست بمعنی چکاد یعنی
موضع سجود از پیشانی با مستوی میان دو ابرو تا ناصیه یعنی تا رستنگاه موی سر
جمعش جباه بکسر است چکاد بفتح جیم عجمی و تخفیف کاف و دال بی‌نقطه فارسیست
مفرق بفتح میم و سکون فاء و راء قرشت و قاف و مفرق بروزن مجلس نیز هر دو عربیست
قیاس عربیست بمعنی فرق یعنی میان سر جای جدا شدن موی جمعش مفارق بفتح است
و آن اسم مکان از فرق بفتح از باب نصر بمعنی جدا کردن میان دو چیز است و فرق بفتح
فاء و سکون راء قرشت و قاف نیز عربیست بنا بر شهرت تفسیر آن شده دماغ
بکسر دال ابجد و تخفیف میم و غین ضظغ عربیست بمعنی مغز سر جمعش ادمغه بفتح
اول و کسر ثالث است مغز بفتح میم و سکون غین با نقطه و زای فارسیست ام الدماغ
بضم همزه و تشدید میم مضمومه و تشدید دال مکسوره عربیست بمعنی جای وی یعنی جای مغز
سر و آن پوست نازکیست که مغز سر در آن قرار دارد وی بفتح واو و سکون یاء
دو نقطه در یائین فارسی و اسم اشاره بمعنی او و در اشاره با انسان مستعمل است
پس اراده آن در این مقام بدل لفظ آن خالی از تکلفی نباشد جمجمه بضم هر دو جیم
و سکون میم اول و تخفیف میم ثانی و تاء عربیست بمعنی کله یعنی کاسه سر جمعش
جماجم است کله بفتح کاف و تخفیف و تشدید لام و اخفاء ها فارسیست

## اصل

طلق و مخاض و درد زه و غبیل و شیر حمل
ادره غر و شری و جدری و نفطه آبله

شرح طلق بفتح طاء حطی و سکون لام و قاف و مخاض بفتح میم و تخفیف خاء ثخذ و ضاء ضظغ هر دو عربیست بمعنی درد زه یعنی درد زاییدن زه بکسر زای و های فارسیست غبیل بکسر غین ضظغ و سکون یاء حطی و لام عربیست بمعنی شیر حمل یعنی شیری که مادر بطفل دهد و حال آنکه او آبستن باشد و بمعنی پیشه نیز آمده و گذشت در اصل چهاردهم از قطعهٔ مثبت و نهم حمل بکسر خاء حطی و سکون میم و لام نیز عربیست بنا بر شهرت تفسیر یافته شده ادره بضم همزه و سکون دال ابجد و راء قرشت و تاء مصدریه بر وزن شفقه نیز عربی و اسم مصدر باب علم است بمعنی غر شدن یعنی دبه خایه شدن و شخص دبه زاده را بفتحتین و ماده بر وزن مضور گویند جمعش آدر بضم است غر بضم غین با نقطه و تخفیف راء بی نقطه فارسیست شری بفتح شین قرشت و تخفیف راء قرشت والف مقصوره و جدری بضم و فتح جیم و تخفیف ذال ابجد و کسر راء قرشت و شد یاء حطی و نفطه بفتح و کسر نون و سکون فاء و طاء حطی و تاء بر وزن فرحه نیز هر سه عربی شری بمعنی ورم جوششهای پهن با خارش و اضطراب که آنرا کهیر نیز گویند و شری مقصوره و ممدوده بمعنی نیشتر و راه بر شیر واقع در سلمی که موضعی است از نجد نیز آمده و گذشت در اصل چهاردهم از قطعهٔ مثبت و نهم و جدری و نفطه بمعنی آبله یعنی تفسیر اول نیز با آبله از جهت بودن است نوعی از آن است

## اصل

وضع آن بچه که آخر طهر بود و علوق
نیز آنکه واژگونه بباید بقابله

شرح وضع بضم واو و سکون ضاد ضظغ و عین سعفص و تضع بضم تا





قرشت و سکون وضم صاد و عین نیز عربی و مصدر باب منع است بمعنی آبستن شدن زن در آخر پاک شدن از حیض یعنی تفسیر به بچه مجاز است یتن بفتح یاء حطی و سکون تاء قرشت و نون عربیست بمعنی آن بچه که وارونه بیاید یعنی اول پاها برخلاف وضع طبیعی که پاها پیش پیش از دستها یعنی از رحم بیرون آید باژگونه بباء بکسر و ژای عجمی و ضم کاف عجمی و فتح نون و اخفای هاء فارسیست و قابله بقاف و کسر باء ابجد و تخفیف لام و تاء تانیث نیز عربی و صفت از قباله بکسر از باب علم بمعنی گرفتن و جمعش قوابل بفتح است بنا بر رعایت قافیه تفسیر یافته شده

## اصل

مطبوخ پخته مغرفه کفکیر و فور جوش
اثفیه دیگ پایه و طنجیر پاتیله

شرح مطبوخ بفتح میم و سکون طاء حطی و ضم باء ابجد و واو و خاء ثخذ عربیست بمعنی چیز پخته و آن صفت از طبخ بفتح از باب نصر و منع بمعنی پختن است مغرفه بکسر میم و سکون غین ضظغ و فتح راء قرشت و تخفیف فاء و تاء زائده عربیست بمعنی کفکیر جمعش مغارف بفتح است و آن اسم آلت از غرف بفتح از باب ضرب و نصر بمعنی پختنی بکفکیر بر آوردن و آب بدست بر داشتن است کفکیر بفتح کاف و سکون فاء و کسر کاف عجمی و یاء مجهول و راء بی نقطه فارسیست فور بفتح فاء و سکون واو و راء قرشت و فوار بضم فاء و ضم همزه و فوران بفتحتین نیز عربی و مصدر باب نصر است بمعنی جوش یعنی جوشیدن دیگ و آب چشمه جوش بضم جیم و واو مجهول و شین با نقطه فارسیست اثفیه بضم و کسر همزه و سکون ثاء ثخذ و کسر فاء و شد یاء حطی و تاء عربیست بمعنی دیگ پایه سنگی که دیگ را بر بالای آن گذارند جمعش اثافی بفتح اول و تشدید و تخفیف یاء و امعنی آنرا منصب گویند بکسر میم و سکون نون و فتح صاد سعفص و باء ابجد

دبلت با به بکاف عجمی و بای عجمی فارسیست طنجیر بکسر طاء حطی و سکون نا و کسر جیم و یاء حطی و راء قرشت معرب پاتیله است بمعنی تابان یعنی دیگ سر کشاده پاتیله سنگی جمعش طناجیر بفتح است پاتیله بباء عجمی و کسر تاء دو نقطه در بالا و تخفیف لام و اخفای هاء فارسیست

**ملحق**

ملاح ناخدا و قلع بر کشتی دان
مجداف بیل کشتی و مردی بود خله

**شرح** ملاح بفتح میم و شد لام و حاء حطی عربیست بمعنی ناخدا یعنی صاحب کشتی و ناخدا بنون و ضم خاء با نقطه و دال بی نقطه فارسیست و قلع بفتح دال ابجد و فتح قاف و لام و دوقل بفتح دال و سکون واو و تخفیف قاف و لام نیز عربیست بمعنی تیر کشتی یعنی تیر چوبی که در میان کشتی نصب کنند و بادبان را از آن بپا و بزند مجداف بکسر میم و سکون جیم و ذال ثخذ و مجذاف با ذال و مجداف و مجذافه با ذال نیز عربیست بمعنی بیل کشتی و آن چوبیست که بر سر آن تخته طبیقه بیل نصب کنند و بر دو پهلوی کشتی بندند و چون از حرکت دهند از بعقب فتد کشتی حرکت کند پس بنا بر این در ونسک بجای بیل لفظ پال باشد و آن اسم آلت نجد بفتح از باب ضرب بمعنی بریدن و شنا فتن است مردی بضم میم و راء قرشت و کسر دال ابجد و شد یاء حطی عربیست بمعنی خله یعنی چوب بلندی که بان رانده شود کشتی جمعش مرادی بفتح اول و شد یاء و تخفیفش از جهت وزن شعر است خله بفتح و ضم خاء با نقطه و تخفیف لام و اخفای هاء فارسیست

**ملحق**

سطر است و زبر و رقم خط و سفر جیه کتاب
تفتیش و بحث کاوش و فحص و مسئله

**شرح** سطر بفتح سین سعفص و سکون و فتح طاء حطی و راء قرشت و زبر بفتح زاء و سکون باء ابجد و راء قرشت و رقم بفتح راء قرشت و سکون قاف و میم و کتب بفتح





کاف و سکون تاء قرشت و باء ابجد و کتاب بکسر کاف و تخفیف تاء نیز هر سه عربی مصدر از باب نصر است بمعنی خط یعنی نوشتن و خط بفتح خاء ثخذ و شد طاء حطی نیز عربی و مصدر از باب نصر و جمعش خطوط و تخفیفش از جهت وزن شعر است بنا بر شهرت تفسیر آن شده سفر بکسر سین سعفص و سکون فاء و راء قرشت عربیست بمعنی کتاب یعنی نوشته شده یا جزوی از اجزاء توریة جمعش اسفار بفتح است و کتاب بکسر کاف و تخفیف تاء قرشت و باء ابجد نیز عربی و جمعش کتب بضمتین و بضم است بنا بر شهرت تفسیر آن شده تفتیش بفتح تاء قرشت و سکون فا و کسر تاء قرشت و یاء حطی و شین قرشت و بحث بفتح باء ابجد و سکون حاء حطی و ثاء ثخذ و فحص بفتح فا و سکون حاء حطی و صاد سعفص و مسئله بفتح میم و سکون سین سعفص و فتح همزه و الف و لام و سائله بفتحتین سین و همزه و سائله بسین و الف و تسآل بفتح تاء قرشت و سکون سین و همزه و الف نیز هر هشت عربی و مصدر اند و اول از باب تفعیل و باقی از باب منع بمعنی کافتن یعنی خواستن و پرسیدن جمع بحث ابحاث بفتح و جمع سائله مسائل بفتح است کافتن بکاف فارسی است

**ملحق**

منحاة رنده باشد و منقار اسکنه
مثقب مته شرک چه بود دام و فتیله

**شرح** منحاة بکسر نون و سکون نون و حاء و تاء و بر وزن منبر نیز عربیست بمعنی رنده نجاران جمعش مناحت بفتح است و آن اسم آلت نحت بفتح از باب ضرب و نصر و علم بمعنی تراشیدن است رنده بفتح راء قرشت فارسیست منقار بکسر میم و سکون نون و قاف و راء قرشت و بر وزن منبر نیز عربیست بمعنی اسکنه نجاران جمعش مناقیر و مناقر بفتح است و آن اسم آلت نقر بفتح از باب نصر بمعنی چوب کندن است اسکنه بکسر همزه و سکون سین بی نقطه و کاف فارسیست مثقب بکسر میم و سکون

ثاء ثخذ و فتح قاف و باء ابجد عربیست بمعنی متنه بخاران جمعش مناقب بفتح است
و ان اسم آلتست از ثقب بفتح از باب نصر بمعنی سوراخ کردن متنه بفتح میم و تخفیف
تاء دو نقطه در بالا و اخفای هاء فارسیست شرک بفتح شین قرشت و فتح راء
قرشت و کاف عربیست بمعنی دام صیادان جمعش شرک بضمتین و شاذ است دام
بذال بی نقطه فارسیست فخ بفتح فاء و شد خاء ثخذ عربیست بمعنی تله که بان
شکار کنند جمعش فخاخ بکسر و فخوخ بضم و تخفیفش از جهة وزن شعر است تله
بفتح تاء دو نقطه در بالا و تخفیف لام و اخفای هاء فارسیست

## ملحق

مشط است شانه قص چه نکبن منساة عصا
مرط و کسا گلیم حو ستاره قافله

**شرح** مشط بحرکات میم و سکون شین قرشت و طاء حطی بر وزن کتف و عنق
و عنل و منبر نیز عربیست بمعنی شانهٔ مو جمعش امشاط بفتح و مشاط بکسر است قص
بحرکات فاء و شد صاد سعفص عربیست بمعنی نگین انگشتر جمعش فصوص بضم و تخفیف
از جهة وزن شعر است منساة بکسر و فتح میم سکون نون و فتح سین سعفص و فتح
همزه و تاء و گاهی بحذف همزه در هر دو لغت نیز عربیست بمعنی عصا جمعش مناسی
بفتح اول و تخفیف یاء است و ان اسم آلتست از نسأ بفتح از باب منع بمعنی راندن بعصا است
و عصا بفتح عین سعفص و تخفیف صاد سعفص و الف مقصوره منقلبه از واو
نیز عربی و مونث مستعمل و جمعش اعص بفتح و اعصاء بفتح و مد و عصی بضم و
کسر اول و شد اخر است بنابر شهرت تفسیر آن شده مرط بکسر میم و سکون راء قرشت
و طاء حطی و کساء بکسر کاف و تخفیف سین سعفص و الف ممدوده هر دو عربیست
بمعنی گلیم یعنی پوشش اول پوششی را گویند که از پشم یا خز بافته و بسا باشد
که زنان بر سر افکنند جمعش مروط بضم است و ثانی مطلق پوشش را گویند جمعش





اکسنه بفتح است گلیم بکسر کاف عجمی فارسیست ستاره بفتح سین سعفص و شد یاء حطی
و فتح راء قرشت و تاء عربیست بمعنی قافله یعنی رفقای بازاینده از سفر و رونده
بسفر بقصد آن با یکدیگر مط و قافله بقاف و کسر فاء نیز عربی و صفتست از قفول بضم
از باب نصر و ضرب بمعنی باز گردیدنست بنا بر شهرت تفسیر آن شده

## ملحق
## القطعة الملحقة فی بحر المجتث المثمن المخبون المحذوف

**شرح** یعنی قطعه در بحر مجتث مثمن محذوف و این بحریست که هر مصراع
از تقطیع مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلن حاصل شود چنانکه رفیع القدر گفته

**نظم** بحر مجتث مخبون اگر شوی دانا ... بکن بناظم این از وزن باز دعا مفاعلن
فعلاتن مفاعلن فعلن ... بوزن قطعه محذوف شو چنین گویا و وجه تسمیه
این بحر گذشت در قطعهٔ پنجم و در این قطعه دوازده بیتست

## اصل

اریکه تخت و اناء بادیه ظرف و غا
جری دلیر و مصر خسته عرض کالا

**شرح** اریکه بفتح همزه و کسر راء قرشت و یاء حطی و فتح کاف و تاء وحدت
عربیست بمعنی تخت آراسته در حجلهٔ عروس یا مطلق تخت جمعش ارائک و ارائک
بفتح است اناء بکسر همزه و تخفیف نون و الف ممدوده و ظرف بفتح ظاء ضظغ
و سکون راء قرشت و غاء بکسر و ضم واو و تخفیف عین سعفص و الف ممدوده
و اغاء بکسر همزه و مد نیز هر پنج عربیست بمعنی باردان یعنی جای بار جمع اول انیه
بکسر همزه و الف و اوانی بفتح و جمع ثانی ظروف بضم و جمع وعاء اوعیه و اوعاة بفتح و قصر
انا و وغا از جهة وزن شعر است باردان به باء یکنقطه و راء بی نقطه و ذال بی نقطه
فارسی و مرکب از بار و ازدان مفید معنی ظرفیه است جری بفتح جیم و کسر راء قرشت
و یاء حطی و همزه عربیست بمعنی مرد دلیر یعنی شجاع جمعش اجراء بفتح و مد است



القطعة الملحقة السادسة عشر

وان صفتست از جرأة بر وزن جرعه و نبه و کراهة و کراهیة و جرائة بکسر جیم و فتح یاء حطی از باب حسن بمعنی دلیر شدن و حذف همزه اش از جهة وزن شعر است مرض بفتح میم و فتح و سکون راء قرشت و ضاد ضظغ عربیست بمعنی حستکی و بیماری عرض بفتح عین سعفص و راء قرشت و ضاد ضظغ عربیست بمعنی کالا یعنی متاع و ما یحتاج و هر مالی را سوای زر و سیم نیز گویند جمعش اعراض بفتح است کالابکاف فارسیست

ملحق

قشیب جامهٔ نو دان و جامه دان عیبه
بزرك برده خباء و کلیم خورد عبا

شرح قشیب بفتح قاف و کسر شین قرشت و یاء حطی و باء ابجد عربیست بمعنی مطلق چیز نو جمعش قشب بضمتین است و تخصیص بجامهٔ نو یعنی رخوت نو از جهة ضرورت شعر است و آن صفت از قشابه بفتح از باب حسن بمعنی نو شدن عیبه بفتح عین سعفص و سکون یاء حطی و باء ابجد و تاء عربیست بمعنی جامه دان یعنی جائی که جامه در آن گذارند مانند صندوق و مفرش و امثال آن جمعش عیب و عیاب بکسر و عیبات بفتح است جامه دان فارسی و مرکب از جامه و از دان مفید معنی ظرفیه است خباء بکسر خاء ثخذ و تخفیف باء ابجد و الف ممدوده عربیست بمعنی بزرك برده یعنی خیمه مرکب از وبر یعنی از پشم شتر و خرگوش یا از مطلق پشم یا از موی بزرك برده مرکب از بزرك فارسی و از برده عربی بضم باء ابجد و سکون راء قرشت و فتح دال ابجد و تاء بمعنی خیمه است عبا بفتح عین سعفص و تخفیف باء ابجد و الف ممدوده و عباده با تاء نیز عربیست بمعنی کلیم خورد یعنی پوشش کوچکی که اکثر اعراب بدوش گیرند جمعش اعبیه بفتح اول و کسر ثالث و قصر شن از جهة وزن شعر است

ملحق





نمر آب گوارنده دان ازرق صاف
ثمد غدق کم و بیش و خضار دریا

شرح نمر بفتح نون و کسر میم و یاء حطی و راء قرشت بر وزن کتف نیز عربیست بمعنی آب گوارنده یعنی زود هضم خواه شیرین باشد و خواه غیر شیرین گوارنده بضم کاف عجمی فارسیست ازرق بفتح همزه و سکون زای و رای قرشت و قاف عربیست بمعنی هر چیز صاف یعنی پاك پس تخصیص باب صاف از جهة وزن شعر است و بمعنی چیز کبود نیز آمده و گذشت در اصل بودیم از قطعهٔ ششم و آن صفت از زرق بفتحتین و زرقه بضم از باب علم بمعنی صاف شدن و کبود شدن است و صاف بصاد سعفص نیز عربیست بنا بر شهرت تفسیر بان شده ثمد بفتح ثاء ثخذ و فتح و سکون میم و دال ابجد بر وزن کتاب نیز و غدق بفتح غین ضظغ و فتح دال ابجد و قاف لف و نشر مرتب است ثمد عربیست بمعنی آب کم یعنی اندکی که ماده نداشته باشد غدق عربیست بمعنی آب بیش یعنی آب بسیار خضار و حضاره بضم خاء ثخذ و تخفیف ضاد ضظغ و فتح راء قرشت و تاء عربیست بمعنی دریا و آن معرفه غیر منصرف مستعمل است

ملحق

غدیر چو گوای بد شت و قطره مطر
عمیق ژرف بود ظهر جوی و نول غطا

شرح غدیر بفتح غین ضظغ و کسر دال ابجد و یاء حطی و راء قرشت عربیست بمعنی پاره آبی که از باران در گودالها و ابگیرهای دشت وا گذاشته باشد جمعش غدر بر وزن رطب و غدران بضم و تفسیرش بگوای بدشت مجاز است و آن صفت بمعنی فاعل از غدر بفتح و غدران بفتحتین از باب نصر و علم و ضرب بمعنی بیوفائی کردن است و چون آب مزبور از باران در حین احتیاج بیوفائی و نارسائی

کننده است اهل احتیاج الهذا غدیرش نامیده اند کواب بدشت فارسی
و مرکب از کو بفتح کاف عجمی بمعنی گودال و از آب او دشت بمعنی صحرا است قنطره
بفتح قاف و سکون نون و فتح طاء حطی و راء قرشت و تاء عربیست بمعنی پل
که از آن گذرند جمعش قناطر بفتح است پل بضم باء عجمی فارسیست عمیق
بفتح عین سعفص و کسر میم و یاء حطی و قاف عربیست بمعنی ژرف یعنی گود
جمعش عمق بضمتین و بر وزن عنب و عماق بفتح عین و کسر همزه و عماق
بکسر اهست و آن صفت از عماق بفتح و عمق بضم از باب حسن و علم بمعنی دور و دراز
شدن است ژرف بفتح زای عجمی و سکون واو بی نقطه فارسیست نهر بفتح نون و سکون
و فتح هاء و راء قرشت عربیست بمعنی جوی یعنی مجرای آب جمعش انهار بفتح و نهر
و نهور بضمتین و انهر بفتح اول و ضم ثالث نول بفتح نون و سکون واو
و لام عربی و مصدر باب نصر است بمعنی عطا یعنی عطا دادن و بخشش کردن
و عطا بفتح عین سعفص و تخفیف طاء حطی و الف مقصوره و گاهی ممدوده نیز
عربیست بنا بر شهرت تفسیر بان شده است

## ملحق

حباب کوپله باشد قراح آب معین
نقیض زاکد و ربق و شطن و رسن چو رشا

شرح حباب بفتح حاء حطی و تخفیف باء ابجد و باء دیگر و نعلول بفتح باء
حطی و سکون عین سعفص و ضم لام و واو و لام دیگر نیز هر دو عربیست بمعنی
کوپله یعنی بودهای میان خالی که بر روی آب بستد کوپله بضم کاف و واو
معروف و فتح یای عجمی و فتح لام و اخفای هاء فارسیست قراح بفتح قاف
و تخفیف راء قرشت و حاء حطی و بر وزن امیر نیز عربیست بمعنی آب خالص
غیر مخلوط بچیزی جمعش اقرحه بفتح است معین بفتح میم و کسر عین سعفص





و یاء حطی و نون عربیست بمعنی نقیض زاکد یعنی آب روان و آن صفت از معن
بفتح از باب منع بمعنی روان شدن آب است زاکد براء قرشت و کسر کاف و دال ابجد
عربیست بمعنی آب ایستاده جمعش رواکد بفتح است و آن صفت از رکود بضم
از باب نصر بمعنی ایستادن آب است ربق بکسر راء قرشت و سکون باء ابجد
و قاف و شطن بفتح شین قرشت و فتح طاء حطی و نون و رشاء بکسر
راء قرشت و تخفیف شین قرشت و الف ممدوده و ترشاء بکسر تاء قرشت
و سکون راء و شین قرشت و الف ممدوده نیز هر چهار عربیست بمعنی
رسن یعنی ریسمان اول ریسمانی را گویند که در آن حلقها باشد در
کردن ناکست بره و بز غاله بندند جمعش ربق بر وزن عنب و ارباق
بفتح و رباق بکسر و فعلش از باب نصر و ضرب مستعمل است و ثانی و ثالث
مطلق ریسمان را گویند و رابع ریسمان بلند یا مطلق ریسمان را گویند
جمع شطن اشطان بفتح و جمع رشاء ارشیه بفتح اول و کسر ثالث و قصر ش
از جهت وزن شعر است و رسن بفتح راء قرشت و فتح سین سعفص و نون نیز
عربی و جمعش ارسان و ارسن بفتح اول و فعلش از باب افعال و نصر و ضرب مستعمل
است بنا بر شهرت تفسیر بان شده

## ملحق

سنان چو سنگ فسان و لخاف سنگ تنک
رخام سنگ و نبله سنگ استنجا

شرح سنان بکسر سین سعفص و تخفیف نون عربیست بمعنی فسان یعنی
سنگی که بان کارد و شمشیر و امثال آنرا تیز کنند فسان بکسر فاء و تخفیف سین
بی نقطه فارسیست لخاف بکسر لام و تخفیف خاء تخذ و فاء عربی و جمع لخفه
بفتح لام و سکون خاء است بمعنی سنگ تنک یعنی سنگ درازه که از ولایات
بدخشان است و آن سنگ سفید تنکیست که در قدیم بسنگ کاغذ استعمالها

دارد و تفسیر جمع بمفرد از جهت ضرورت شعر است تنگ بفتح تاء دو نقطه در بالا
وضم نون وکاف فارسیست رخام بضم راء قرشت و تخفیف خاء تخذ و میم
عربیست بمعنی سنگ مرمر یعنی تفسیرش بر تنو بمعنی لخشان یعنی نرم و در لغت
لغزند کی مجاز واز باب تفسیر ملازوم است تنو بفتح نون وضم سین بی نقطه
و واو فارسیست سنکه بضم نون وسکون باء ابجد وفتح لام و تاء عربیست بمعنی
سنگ استنجاء یعنی سنگی که با ان مخرج نجو یعنی غایط و باد را پاک کنند جمعش نبکر
بر وزن رطب است واستنجا بسین سعفص و تاء قرشت و نون و جیم والف
ممدوده نیز عربیست و مصدر باب استفعال بمعنی پاک کردن بسنگ یا شستن
با بست مخرج نجو از بنا ملحق بر شهرت تفسیر یابن شده

نشف چو باشنه سنگ است وصنل کل سجیل
که سنگ سرمه طاحونه اثمد است و رخا

شرح نشف بکسر نون وفتح شین قرشت و فاء و بر وزن بغل و مثل فطر
و کتاب نیز عربی و جمع نشف بحرکات نون و سکون شین و بر وزن شفقه بمعنی
باشنه سنگ یعنی سنگ پا و تفسیر جمع بمفرد از جهت وزن شعر است سجیل بکسر
سین سعفص و شد جیم مکسوره و یاء حطی و لام معرب سنگ کل فارسیست
بمعنی کلوخ یا سنگ مطبوخ باتش جهنم و مکتوب باسما اصحاب فیل اثمد بکسر
همزه و سکون ثاء ثخذ وکسر میم و دال ابجد و رخاء بفتح راء قرشت و تخفیف
خاء حطی والف مقصوره منقلبه از واو یا یاء و بکسر فاء و فتح ظاء ضظغ و تا
نیز لفی و نشر مرتب است اثمد عربیست بمعنی سنگ سرمه جمعش اثامد
بفتح است رخا و لا فظ هر دو عربیست بمعنی سنگ طاحونه یعنی سنگ
اسیا اول مونث مستعمل و تثنیه رحوان و رحیان بفتحتین و جمعش ارح





بفتح واو رحاء بفتح و مد و ادحی بفتح اول و شد یاء و رحی بضم و کسر اول
و شد اخر و ارحیه بفتح اول وکسر ثالث و نادر است و طاحونه بطاء حطی
نیز عربی و جمعش طواحین بفتح اسیا بر شهرت تفسیر یابن شده ملحق

عصیر شیره و ماعون زکوه و رخت بیوت
سیاع کاه کل است و صعود سر بالا

شرح عصیر بفتح عین سعفص و کسر صاد سعفص و یاء حطی و راء قرشت و
بر وزن مفعول نیز عربیست بمعنی شیره انکوری و ان صفت بمعنی مفعول از
عصر بفتح از باب ضرب بمعنی فشردن و شیره کشید نست ماعون بمیم الف وضم
عین سعفص و واو و نون عربیست هم بمعنی زکوه مال و هم بمعنی رخت بیوت
یعنی مطلق اسباب و ما یحتاجی که عاریه کرده میشود مانند تیشه و تبر و
دیگ و امثال ان و زکوه نیز عربی و جمعش زکوات بفتحاتست بنا بر شهرت
تفسیر یابن شده رخت بیوت مرکب از رخت فارسی و از بیوت بضم جمع بیت
بفتح عربیست سیاع بفتح سین سعفص و تخفیف یاء حطی و عین سعفص
عربیست بمعنی کاه کل صعود بفتح صاد سعفص وضم عین سعفص و دال
ابجد عربیست بمعنی سر بالا جمعش صعد بضمتین و صعائد بفتح اول و
کسر همزه است و ان صفت از صعود بضمتین از باب علم بمعنی بالا بر شدن ملحق

نقیر ناوه ملاط است کل مبان و خشت
امام چیز زره و شمشه زازه دار بنا

شرح نقیر بفتح نون و کسر قاف و یاء حطی و راء عربیست بمعنی ناوه یعنی
یعنی ظرف چوبی کل کشی و غیره و ان صفت بمعنی مفعول از نقر بفتح از باب
نصر بمعنی چوب کند نست ناوه بنون فارسیست ملاط بکسر میم و تخفیف

لام وطاء حطی عربیست بمعنی کل بیگاه میان دو خشت که از آن اندگویند و آن
فعال از ملط بفتح و ملوط بضم از باب نصر و حسن بمعنی اندود میان خشت
کردن است امام بکسر همزه و تخفیف میم عربیست هم بمعنی درزه بمعنی ریسمان کار
بنایان که بآن راستی ابنیه را ملاحظه و بنا کنند و از زجر نیز گویند
و هم بمعنی شمشه بنایان درزه بفتح راء بی نقطه و فتح زای عجمی و عربی نیز و
اخفاء هاء فارسیست درزه براء قرشت و فتح زای و تاء عربیست بمعنی دبیر
بنایان جمعش درز است پس تفسیرش بمطلق بنا از جهة ضرورت شعر است و بناء بفتح
بفتح باء ابجد و شد نون و الف ممدوده نیز عربی و جمعش بناؤن و فعلش از باب
ضرب مستعمل است بنابر شهرت تفسیر بآن و از جهة ضرورت شعر مقصور شد ملحق

لهیق بانک حمار و خوار و بانک بقر
صهیل بانک فرس صرصر لت بانک قطا

شرح لهیق بفتح نون و کسر هاء و یاء حطی و قاف و بروزن غراب نیز عربیست
بمعنی حمار یعنی آواز خر و فعلش از باب ضرب و علم مستعمل است بانک حمار مرکب
از بانک فارسی و از حمار عربیست خوار بضم خاء تخذ و تخفیف واو و راء قرشت
عربیست بمعنی بانک بقر یعنی آواز گاو و گوسفند و آهو و تیر و فعلش از باب
نصر مستعمل است بانک بقر مرکب از بانک فارسی و از بقر عربیست صهیل بفتح صاد
سعفص و کسر هاء و یاء حطی و لام و بروزن غراب نیز عربیست بمعنی بانک فرس
یعنی آواز اسپ و فعلش از باب ضرب و علم مستعمل است بانک فرس نیز مرکب
از فارسی و عربیست صرصره بفتح هر دو صاد سعفص و سکون راء قرشت
و راء دیگر و تاء عربیست بمعنی بانک قطا یعنی آواز مرغانی که بفارسی سنگ
اشکنک و بترکی بافرغه قرا گویند و فعلش از باب فعلله مستعمل است





و قطا بفتح قاف و تخفیف طاء حطی و الف مقصوره عربی و جمع قطا قطاة است و بانک
قطاة است و بانک قطا نیز مرکب از فارسی و عربیست ملحق

نعیب بانک کلاغ و طنین بانک مگس
نباح بانک سگ و بانک کرک چیست عوا

شرح نعیب بفتح نون و کسر عین سعفص و یاء حطی و باء ابجد بروزن
بغل و غراب و تنعاب بفتح تاء قرشت و سکون نون و نعبان بفتحتین نیز عربیست
بمعنی آواز کلاغ و امثال آن و فعلش از باب ضرب و علم مستعمل است طنین
بفتح طاء حطی و کسر نون و یاء حطی و نون دیگر عربیست بمعنی آواز مگس و طشت
و فعلش از باب نصر مستعمل است نباح بضم نون و تخفیف باء ابجد و حاء
حطی و بروزن بغل و امیر و کتاب و تنباح بفتح تاء قرشت و سکون نون
نیز عربیست بمعنی آواز سگ و آهو و بز و مار و فعلش از باب فتح و ضرب
مستعمل است عواء بضم عین سعفص و تخفیف واو و الف ممدوده و عی
بفتح عین و شد یاء و عوة بفتحتین و واو و تاء و عویه بفتح عین و کسر
واو و شد یاء حطی و تاء نیز عربیست بمعنی آواز کرگ و قصرش از جهة ضرورت
شعر و فعلش از باب ضرب مستعمل است ملحق

هدیر بانک کبوتر صریر بانک قلم
ضباح بانک روبه و غوغه بانک آدمی

شرح هدیر بفتح هاء و کسر دال ابجد و یاء حطی و راء قرشت و بروزن
بغل و هدیل بلام نیز عربیست بمعنی آواز کبوتر و فعلش از باب ضرب
مستعمل است صریر بفتح صاد سعفص و کسر راء قرشت و یاء حطی و راء دیگر
عربیست بمعنی بانک قلم یعنی آواز برهم خوردن قلم خامه و فعلش از باب ضرب

مستعمل است و با نک قلم مرکب از فارسی و عربیست ضباح بضم ضاد
ضظغ و تخفیف با ابجد و حاء حطی عربیست بمعنی آواز دو باه و فعلش از باب
منع مستعمل است و عوعه بفتح هر دو واو و سکون عین سعفص و فتح عین
دیگر و تاء و عواع بفتح نیز عربیست بمعنی بانگ و وی یعنی آواز
شغال و کولک و سگ و فعلش از باب فعلله مستعملست و آوی بفتح همزه و
تخفیف واو و الف مقصوره منقلبه از یاء نیز عربی و مخفف آبن آوی و همزه و
الف منقلبه از همزه است و حذف ابن و الف منقلبه از همزه و فتح همزه از جهة
ضرورت

## القطعة الاربعون فی بحر المتقارب المثمن المحذوف

شعر

شرح یعنی قطعهٔ چهلم در بحر متقارب مثمن محذوفست و آن بحریست که
هر مصراعش از تقطیع سه فعولن با نون و یک فعل بسکون لام حاصل
شود چنانکه رفیع القدری گفته **نظم** زهی در علوم ادب معتبر
بر بحر سخن نظم نطقت گهر فعولن فعولن فعولن فعل تو
این بحر دلکش تقارب شمر

و وجه تسمیهٔ این بحر به متقارب مثمن محذوف است که متقارب بیکدیگر
نزدیک شونده است چون اوتاد و اسباب این بحر بهم نزدیک شده اند
چه هر وتد را سببی در پی است لهذا متقاربش نامیده اند و چون هر بیتش
از ارکان ثمانیه حاصل شده لهذا مثمنش نامیده اند و چون از عروض
ضرب لفظ لن که سبب خفیفست ساقط و فعو بفعل که هم وزن اوست
نقل شده لهذا محذوفش نامیده اند چه حذف نزد عروضیان اسقاط سبب
خفیفست از آخر رکن و تقطیعش چنین است وجیز و فعولن ملخص
فعولن بود مخ فعولن تصر فعل و در این قطعه دو بیت اصل و یک بیت ملحقست





# اصل

وجیز و ملخّص بود مختصر
سوی جز نعم اری الا مگر

شرح وجیز بفتح و کسر جیم و یای حطی و زای و ملخّص بضم میم و فتح
لام و شد خاء ثخذ و صاد سعفص هر دو عربیست اوّل بمعنی مختصر یعنی
سخن کوتاه و ثانی بمعنی سخن آشکار دیبن تفسیر ملخّص بمختصر مجاز است و اوّل
صفت بمعنی فاعل از وجز بفتح و وجازه بفتحتین و وجوز بضم از باب حسن
و ضرب یعنی کوتاه شدن سخن و ثانی اسم مفعول از تلخیص از باب تفعیل بمعنی
هویدا و خالص کردنست و مختصر بضم میم و سکون خاء ثخذ و فتح تاء قرشت
و فتح صاد سعفص و راء قرشت نیز عربی و اسم مفعول از اختصار از
باب افتعال بمعنی کوتاه کردن سخن است بنا بر شهرت تفسیر آن شد سوی
بکسر و ضم سین سعفص و تخفیف واو و الف مقصوره منقلبه از واو و بروزن
سماء نیز عربیست بمعنی جز یعنی غیر و بمعنی عدل مانند فانبذ الیهم علی
سواء و بمعنی وسط چیزی مانند فی سواء الجحیم و بمعنی یکسان مانند سوا
علی قیامک و قعودک نیز آمده است و آن بجمیع معانی اسم و منصوب
بر ظرفیه و مضاف بمستثنی است اگر استثنا کرده شود بآن مانند جائنی
القوم سوی زید و معرب بحسب عامل است در غیر استثنا جز بضم جیم
و زاء فارسیست نعم بفتح نون و کسر عین سعفص و نعام بر وزن سحاب
و نحم بفتح نون و فتح حاء حطی و میم نیز هر چهار عربیست بمعنی آری و آن حرف
تصدیق است و نعم بلغت اوّل بمعنی چهارپای اهلی نیز آمده و مناسبت در اصل
چهارم از قطعهٔ چهل و یکم الا بکسر همزه و شد لام و الف مقصوره عربیست

بمعنی مگر و ان حرف استثنا است و بمعنی اگر نیز آمده است و درین وقت مرکب
از حرف شرط و حرف نفی است

## اصل

کای و کاءٍ و کای و کا
و کئی بمعنی کم اند خبر

شرح کای بفتح کاف و فتح همزه و شد یاء حطی مکسوره منونه و کاء
بروزن جاء و کای بروزن رای و کا بروزن مد و کئی بروزن شئ هر پنج
عربیست بمعنی کم خبریه یعنی بمعنی بسیار است و تمییزش منصوبست در اغلب
اوقات مانند کای رجلا عندی و گاهی مجرور به من حرف جر نیز میباشد مانند
کای من قریة اهلکناها و ان اسم مبنی و از جملهٔ کنایات و صدر طلب و
مرفوع بر ابتدائیه است و تفصیل کم خبریه و استفهامیه گذشت در اصل
دویم از قطعهٔ لهمه

## ملحق

ایا و هیا وای و یا و آ
چو یا ایها ای بود ای پسر

شرح ایا بفتح همزه و تخفیف یاء حطی و الف مقصوره وای بفتح همزه و سکون
یاء حطی و یا بیاء حطی و الف مقصوره و آ بهمزهٔ مفتوحه و یا ایها بفتح یاء حطی
و الف و فتح همزه و ضم و شد یاء حطی و هاء تنبیه هر شش عربیست بمعنی ای
یعنی در وقت طلب کردن کسی گفته میشود و هر شش حرف نداست لکن ایا و هیا
از برای نداء منادای بعید وای و آ از برای نداء منادی قریب و یا اعم است
از قریب و بعید یعنی هم از برای نداء منادای قریب هم از برای نداء منادی
بعید مستعمل است ای بکسر همزه و سکون یاء دو نقطه در زیر نارسیست ملحق

القطعة الملحقة فی بحر الخفیف المسدس المخبون المحذوف فی انواع اللغات





شرح انواع بفتح همزه و سکون عین سعفص عربی و جمع نوع بفتح اللغات
بضم لام و تخفیف غین ضظغ و تاء عربی و جمع لغة بضم لام و فتح غین و تاء
معوضه از واو یا یاء است بمعنی آوازی که تعبیر میکنند بان هر قومی از
غرضهای خود یعنی قطعهٔ ملحقه در بحر خفیف مسدس مخبون محذوف در بیان
نوعهای لغتهای عربیست و این بحریست که هر مصراعش از تقطیع فاعلاتن
مفاعلن فعلن حاصل شود چنانکه رفیع القدر گفته

## نظم

| | |
|---|---|
| ای تو از جملهٔ علوم استاد | قابل هر کمال و استعداد |
| فاعلاتن مفاعلن فعلن | از من این قطعه را بکیر ز یاد |

و وجه تسمیهٔ این بحر گذشت در قطعهٔ دهم و در قطعهٔ هشت بیت در بیان
ده نوع از انواع لغت عرب مذکور است

## ملحق

نوعهای لغة ز من بشنو
اولا اصلی است همچو عماد

شرح عماد بکسر عین سعفص و تخفیف میم و دال ابجد عربی و جمع عمد
است بمعنی بنای بلند و از مونث نیز مستعمل است یعنی نوع اول از انواع
لغة عرب لغة اصلی است و ان لغتیست که در اصل لغة عربی یعنی در قدیم موضوع
بوده باشد و چنان نباشد که تازه بهم رسیده باشد یا ماخوذ از غیر لغة عرب
باشد چون عماد که بمعنی بناهای بلند است

## ملحق

پس مولد چو صفدع و طاجن
باز تسخان و طیجن ای استاد

شرح مولد بضم میم و فتح واو و شد لام و دال ابجد صیغهٔ اسم مفعول
باب تفعیل است التولید اصل چیزی پیدا کردن صفدع بکسر ضاد ضظغ و

وسکون خاء وکسر و فتح دال ابجد وعین سعفص و نیز بر وزن جعفر و جند در
درهم است و طاجن بطاء حطی وکسر جیم و نون است تستجان بفتح تاء قرشت
وسکون سین سعفص و فتح خاء ثخذ والف و نون است طیجن بفتح طاء حطی
وسکون یاء حطی و فتح جیم و نون و تبدیل شراح یاء حطی را بلام و تعویض
شرحش تو هم یافت نشد ناشی از تحریف کتاب است یعنی نوع دوم از
انواع لغة عرب لغة مولد است یعنی پیدا کرده شده و آن لغتیست که در اصل
لغة عرب یعنی در قدیم موضوع نبوده باشد بلکه تازه در هنا عرب بهم رسیده
فاما از لغة اصلی ماخوذ باشد چون ضفدع که بمعنی وزغ است و طاجن
وطیجن که هر دو بمعنی تابه است و تستجان که بمعنی چکمه است ملحق

واز معرب هست شش صنج و دلق
یلمق و قفش و طهرج استباد

شرح معرب بضم میم و فتح عین سعفص و شد راء قرشت و باء ابجد بصیغه
اسم مفعول باب تفعیل است التعریب عربی کردن کلمه که عربی نباشد صنج
بفتح صاد سعفص و سکون نون و جیم است دلق بفتح دال ابجد و فتح لام و
قاف است یلمق بفتح یاء حطی و سکون لام و فتح میم و قاف است قفش بفتح
قاف و سکون فاء و شین قرشت است طهرج بفتح تاء ابجد و سکون هاء و
فتح راء قرشت و جیم یعنی نوع سیم از انواع لغة عرب لغة معربست یعنی عربی کرده
شده است و آن لغة عجمی الاصل است که عرب آن را باعتبار تغییر حروف و
حرکات اعرابیه و دخول الف و لام و امثال آن از تصرفات استعمال و از جنس کلام
خود کرده باشد چون صنج که معرب چنگ فارسیست یعنی ساز و دلق که معرب
دله فارسی است بمعنی گربه صحرایی و یلمق که معرب یلمه فارسیست بمعنی قبا





وقفش که معرب کفش فارسیست و طهرج که معرب تهره فارسی بمعنی ناسره است یعنی
سیم زر بد و ناروا و استباد یعنی از الفاظ معرب این پنج لغة بیاد داشت ملحق

واز معجم سخی و کسوه و فرق
عدل و بعض و دوام استعداد

شرح معجم بضم میم و فتح عین سعفص و شد جیم و میم بصیغه اسم مفعول
باب تفعیل است التعجیم عجمی کردن کلمه که عجمی نباشد سخی بفتح سین سعفص
وکسر خاء ثخذ و شد یاء حطی صفة مشبهه از سخاوة باب نصر و علم و حسن است
کسوه بکسر و ضم کاف و سکون سین سعفص و فتح واو و تاء است فرق بفتح
فاء و سکون راء قرشت و قاف مصدر باب نصر است عدل بفتح عین سعفص
وسکون دال ابجد و لام مصدر باب ضرب است بغض بضم باء ابجد و سکون غین
ضظغ و ضاد ضظغ مصدر باب حسن و نصر و علم است دوام بفتح دال ابجد و تخفیف
واو و مصدر باب نصر است استعداد بکسر همزه و سکون سین سعفص و کسر
تاء قرشت و سکون عین سعفص و هر دو دال ابجد مصدر باب استفعال است یعنی
نوع چهارم از انواع لغة عرب لغة معجم است یعنی عجمی کرده شده و آن لغة
عربی الاصل است که عجم از استعمال و از جنس کلام خود کرده باشد چون
سخی که بمعنی بخشنده است و کسوة که بمعنی جامه است یعنی رخوت پوشیدنی
و فرق که بمعنی میان دو چیز است و عدل که بمعنی داد است و بغض که بمعنی جدا کردن
دشمنی است و دوام که بمعنی همیشگیست و استعداد که بمعنی اماده شدنست ملحق

نبل و شفق فرد و ربعه و نای
قرطن بیع و خفیه از اضداد

شرح نبل بفتح نون و فتح باء ابجد و لام است شفق بفتح و کسر شین قرشت

و شد فاء مصدر باب ضربست ذفر بفتح ذال ثخذ و فتح فاء و راء قرشت مصدر
باب علم است و ودیعه بفتح واو و کسر دال ابجد و یاء حطی و فتح عین سعفص و تاء
اسم مصدر باب افعال است نای بفتح نون و سکون همزه و یاء مصدر باب منع است
قراء بفتح و ضم قاف و سکون راء قرشت و همزه اسم مصدر باب افعال و جمعش
بمعنی طهر قروء بضم و بمعنی حیض اقراء بفتح و مد است ظن بفتح ظاء ضظغ و شد
نون مصدر باب نصر و جمعش ظنون بضم است بیع بفتح باء ابجد و سکون یاء حطی
و عین سعفص مصدر باب ضربست خفیه بضم و کسر خاء ثخذ و سکون فاء و یاء
حطی و تاء مصدر باب علم است اضداد بفتح همزه و سکون ضاد ضظغ و هر دو دال
ابجد جمع ضد بکسر ضاد و شد دال است بمعنی مخالف و تخفیف شف و اسقاط
حرف عطف از ذفر و ودیعه از جهت وزن شعر است یعنی نوع پنجم از انواع لغت
عرب لغت اضداد است و آن لغتی است که موضوع شده باشد از برای دو معنی
مخالف یکدیگر چون جلل که بمعنی خورد و بزرگ است و شف که بمعنی زیادتی و نقصان
است و ذفر که بمعنی بوی خوش و بوی ناخوش و ودیعه که بمعنی امانت بکسی دادن
و از کسی گرفتن است و نای که بمعنی دور کردن و دور شدن است و ظن که بمعنی
گمان کردن و یقین دانستن است و بیع که بمعنی خریدن و فروختن است و خفیه
که بمعنی نهان کردنست

## ملحق

مشترک جاریه است و عین و رجا
مترادف جنان و قلب و فؤاد

شرح مشترک بضم میم و سکون شین قرشت و فتح تاء قرشت و راء قرشت
و کاف بصیغه اسم مفعول باب افتعال است بمعنی با یکدیگر انباز کردن جاریه بجیم
و کسر راء قرشت و فتح یاء حطی و تاء است عین بفتح و کسر عین سعفص بمعنی چشم





و فتح چشمه آفتاب و مونث مستعمل است رجا بفتح راء قرشت و تخفیف جیم و الف
مقصوره و مد مترادف بضم میم و فتح تاء قرشت و راء قرشت و کسر دال و فاء
بصیغه اسم فاعل باب تفاعل است الترادف بایکدیگر هم پشت شدن و جنان بفتح
جیم و تخفیف نون است قلب بفتح قاف و سکون لام و باء ابجد است فؤاد بضم فاء
و تخفیف همزه و ذال ابجد و مذکر مستعمل است یعنی نوع ششم از انواع لغت
مشترک است یعنی شریک کرده شده و آن لغتی است که زیاده از یک معنی داشته و
از برای هر یک از آن معانی علیحده موضوع شده باشد چون جاریه که مشترک است
میانه کنیز و کشتی و غیره و عین که مشترک است میانه چشم و چشمه و آفتاب و
غیره و نوع هفتم از انواع لغت عرب لغت مترادف است یعنی پیاپی و هم پشت شونده
و آن لغتی است که از برای معنی آن لغتی دیگر موضوع شده باشد و آن دو لغت را
مترادفان و هر یک از آن دو را مرادف دیگری گویند جنان و قلب و فؤاد که
هر سه از برای یک معنی موضوع است که دلست

## ملحق

مختلف در میان عرب و عجم
جزر و جوز و طاس و طست افتاد

شرح مختلف بضم میم و سکون خاء ثخذ و فتح لام و فاء بصیغه اسم مفعول
باب افتعال است الاختلاف با یکدیگر خلاف کردن عرب بضم عین سعفص و
سکون راء قرشت و باء ابجد و نیز بروزن فرس و مونث مستعمل است و
اسم جنس عجم بفتح عین سعفص و فتح جیم و میم و نیز بروزن قفل اسم جنس است
جزر بفتح و کسر جیم و فتح زای و راء قرشت است جوز بفتح جیم و سکون واو و
زای است طاس بطاء حطی و سکون سین سعفص است طست بفتح طاء حطی و سکون
سین سعفص و تاء مبدله از سین سعفص و نیز طس بفتح طاء و شد سین و

طشت بفتح وکسر طاء و شدّ سین و تاء تانیث و جمعش طسوس بضم و طساس بکسر
وطسین بفتح و طسان بکسر و فتح طاء حطی و تبدیل سین آن بتاء قرشت یعنی
نوع هشتم از انواع لغة عرب لغة مختلف است یعنی خلاف کرده شده و آن
لغتی است که در او السنهٔ عرب و عجم بنوعی از تغییر و خلاف کرده شد است و آن
که عربی الاصل است چون جوز بمعنی گردکان که در فارسی گوز بکاف عجمی
مستعمل است و طاس بمعنی ظرف آبخوری که در فارسی بتاء دو نقطه در بالا
مستعمل است و طشت بمعنی ظرف معروف که در فارسی بتاء دو نقطه در بالا
وشین با نقطه مستعمل است

## ملحق

عسل و برد را حقیقت دان
اری و قر را مجاز دان از بسداد

شرح عسل بفتح عین سعفص و فتح سین سعفص و لام است برد بفتح باء
ابجد و سکون راء قرشت و دال ابجد است و مبتدا در اصل دوم از قطعه
ابنده حقیقة بفتح حاء حطی و کسر قاف و تاء است اری بفتح همزه و سکون
راء قرشت و یاء حطی است قر بضم قاف و شدّ راء قرشت است و مبتدا
در اصل دوم از قطعه مجاز بفتح میم و تخفیف جیم و زای است سداد بفتح
سین سعفص و تخفیف دال ابجد و دال دیگر یعنی نوع نهم از انواع لغة عرب لغة
حقیقة است و آن لغتی است که استعمال باشد در معنی اصلی خود یعنی در
معنی که بحسب اصل وضع از برای آن معنی موضوع شده چون عسل و برد
که در اصل لغة اول از برای انگبین و ثانی از برای سرما موضوع و هر یک
در معنی خود نیز مستعمل است و نوع دهم از انواع لغة عرب لغة مجاز است
وان لغتیست که بجهة مناسبتی استعمال شده باشد در غیر معنی اصلی خود





که بحسب اصل وضع از برای آن معنی موضوع شده چون اری که در اصل لغة
مصدر از باب ضرب بمعنی انگبین کردن نحل موضوع شده و حال در انگبین
مستعمل میشود بطریق مجاز و قر که در اصل لغة مصدر از باب نصر بمعنی سرد
کردن و سرد گشتن موضوع شده و حال در چیز سرد مستعمل میشود بطریق
مجاز بسداد بمعنی این دو لفظ بر استی مجاز دان

## اصل

القطعة الحادیة والاربعون فی بحر الخفیف المسدس المحذوف

شرح یعنی قطعهٔ چهل و یکم در بحر خفیف مسدس محذوف است و آن بحریست
که هر مصراعش از تقطیع فاعلاتن مفاعلن فعلن حاصل شود چنانکه
ناظمی گفته نظم ای قدت سرو گل رعنا گل ز روی تو در عرق ز حیا
فاعلاتن مفاعلن فعلن وزن بحر خفیف دان این را و وجه تسمیهٔ این
بحر گذشت در قطعهٔ دهم و در این قطعه شش بیت اصل و چهار بیت ملحق است

## اصل

فرفخ و رجله بقلة الحمقا
خرفه دان فرد و منفرد تنها

شرح فرفخ بفتح هر دو فاء و سکون راء قرشت و خاء ثخذ و رجله بکسر
راء قرشت و سکون جیم و لام و تاء و بقلة الحمقاء بفتح باء ابجد و سکون قاف
و لام و تاء و همزه و فتح خاء حطی و سکون میم و قاف و الف ممدوده و بقلة اللینة
بفتح لام و کسر و شدّ یاء حطی و نون و تاء و بقلة المبارکة بضم میم و تخفیف
باء ابجد و فتح راء قرشت و کاف و تاء نیز اول معرب پرپهن فارسیست بمعنی
خرفه و چهار باقی عربیست بمعنی خرفه یا فرفخ و رجله بمعنی خرفه و سه باقی
بمعنی کاسنی و اسقاط حرف عطف از بقلة الحمقاء و قصر حمقا از جهة وزن

شعر است خرفه بضم خاء با نقطه فارسیست فرد بفتح فاء و سکون راء قرشت
و دال ابجد بر وزن صنا و فرس و کتف و عضد و عنق و رحمن و امیر و قبود
نیز و منفرد بضم میم و سکون نون و فتح فاء و کسر راء قرشت و دال ابجد هر دو
عربیست بمعنی چیز تنها یعنی متحد جمع اول افراد بکسره و جمع ثانی منفردون و هر دو
صفت است اول بلغاتة از فرد بفتح از باب نصر و منفرد از انفراد باب انفعال
بمعنی تنها شدن

اصل

معمعانت و دفء و حر گرما
زمهریرت و برد و قر سرما

شرح معمعان بفتح هر دو میم و سکون عین سعفص و تخفیف عین دیگر و الف
و نون زائده و دفء بکسر دال ابجد و سکون و فتح فاء و همزه و دفاءة بکسره و
تاء نیز و حر بفتح حاء حطی و شد راء قرشت و حرور بضم و حرارة بفتح نیز هر
هفت عربیست بمعنی گرما معمعان و دفء بلغاتة گرمای سخت را گویند و جمع
دفء ادفاء بفتح و مد و فعلش از باب علم و حسن مستعمل است و حر بلغاتة گرما مطلق
گویند جمعش حرور بضم و احارر بفتح و فعلش از باب علم و نصر و ضرب مستعمل
است و زمهریر بفتح زاء و سکون میم و فتح هاء و کسر راء قرشت و یاء حطی و راء
دیگر و برد بفتح باء ابجد و سکون راء قرشت ودال ابجد هر سه عربیست بمعنی سرما اول
سرمای سخت را گویند جمعش زمهریرات و فعلش از باب افعلال مستعمل است
و ثانی و ثالث مطلق سرما را گویند فعل ثانی از باب نصر و حسن و فعل ثالث
از باب نصر مستعمل است

اصل

ورد گل دان و هندبا کاسنی
ارج و طیب عبق بوی بویا





شرح ورد بفتح واو و سکون راء قرشت و دال ابجد عربیست بمعنی گل سرخ
بستانی جمعش ورود بضم و وراد بکسر واو و راد بفتح و فعلش از باب حسن مستعمل است
هندبا بکسر هاء و سکون نون و فتح دال ابجد و تخفیف باء ابجد و الف مقصوره
و هندباء بکسر دال و قصر و گاهی بمد و هندب بکسر هاء و سکون نون و فتح دال
و باء نیز عربیست بمعنی جنس کاسنی بوستانی و بری واحدش هندباة بفتح دال
کسنی بفتح کاف و سکون سین بی نقطه و کسر نون و یاء دو نقطه در پایین
مخفف کاسنی فارسیست ارج بفتح همزه و کسر راء قرشت و جیم و طیب بفتح طاء
حطی و کسر و شد یاء حطی و باء ابجد و عبق بفتح عین سعفص و کسر باء ابجد
و قاف هر سه عربیست بمعنی بو یا یعنی چیز خوش بوی و هر سه صفت است
اول از ارج بفتحتین و اریج و اریجه بفتح از باب علم و ثانی از طاب بفتح طا
و الف و طیب و طیبة بکسر و تطیاب بفتح تاء قرشت از باب ضرب و ثالث از عبق
بفتح و عباقه و عباقیه بفتحتین از باب علم بمعنی خوش بو شدن بویا بضم
باء یک نقطه و واو مجهول و یاء دو نقطه در پایین و الف فارسیست

اصل

نعم و وحش چارپا و سبع
دد و جبانه دشت و دار سرا

شرح نعم بفتح نون و فتح عین سعفص و میم و گاهی بسکون عین نیز و وحش
بفتح واو و سکون حاء حطی و شین قرشت و وحش نیز هر سه عربیست بمعنی
جنس چارپای اهلی را گویند و اغلب در شتر و گوسفند با شتر تنها مستعمل
و جمعش انعام بفتح و جمع جمعش اناعیم بفتح است و نعم بفتح نون و کسر و فتح
عین حرف تصدیق بمعنی آری نیز آمده و گذشت در اصل اول از قطعه جیم
و وحش مطلق چهارپای دشتی را گویند جمعش وحوش و وحشان بضم و واحد

وحشی بفتح واو و کسر شین قرشت و شد یاء است سبع بفتح سین سعفص و ضم و فتح
و سکون باء ابجد و عین سعفص عربیست بمعنی جنس دد یعنی حیوان درنده جمعش
اسبع بفتح اول و ضم ثالث و سباع بکسر است و دد بفتح دال بی نقطه و دال دیگر فارسیست
جبانه بفتح جیم و شد باء ابجد و نون و تاء و جبان بی تاء و صحراء بفتح صاد سعفص
و سکون حاء حطی و راء قرشت و الف ممدوده نیز هر سه عربیست بمعنی دشت
یعنی بیابان جمع اول جبابات و صحراء غیر منصرف مستعمل و جمعش صحاری
بفتحات صاد و حاء و راء و الف مقصوره و صحاری بکسر راء و تخفیف یاء و صحراوات
بفتح است و دشت بفتح دال ابجد و سکون شین قرشت و تاء قرشت و دست بسین
سعفص نیز از لغات مشترکه میان عرب و عجم است دار بدال ابجد و الف و راء
قرشت و داره با تاء نیز عربیست بمعنی سرا یعنی خانه با عرصه و توابع آن گاهی
مذکر مستعمل و جمعش ادور بفتح همزه اولی و ضم همزه ثانیه و واو و ادؤر بضم واو و در
بهمزه و الف و ضم دال و دیار و دیاره و دیارات و دور بکسر دال و دوران بضم دال و سکون
واو و ادوار و ادوره بفتح است سرا بفتح سین بی نقطه و تخفیف راء بی نقطه
و الف مخفف سرای و فارسیست

## اصل

عجز است و ورک چه ردف سرین
مثل و کفو است شبه و ند همتا

شرح عجز بفتح عین سعفص و ضم جیم و زای و بر وزن مثل نیز و ردف
بکسر راء قرشت و سکون دال ابجد و فاء و کفل بفتح کاف و فتح فاء و لام نیز
هر چهار عربیست بمعنی سرین یعنی نشستگاه انسان و کفل و سایر حیوان
عجز و ورک سرین مرد و زن و عجیزه سرین زن تنها را گویند و اول مؤنث
نیز مستعمل و جمعش اعجاز بفتح است و ثانی مؤنث مستعمل و جمعش اوراک





بفتح است و ردف و کفل سرین مطلق انسان و حیوان را گویند جمع اول
رداف بکسر و جمع ثانی اکفال بفتح است سرین بضم سین بی نقطه و کسر راء بی
نقطه و یاء معروف و نون و سرون بضم سین و ضم راء و واو معروف و نون
نیز فارسی و مشترک در میان انسان و حیوان و تخصیص بعض شراح اول را بانسان
و ثانی را بحیوان از باب اشتباه است مثل بکسر میم و سکون ثاء ثخذ و لام و بر وزن
فرس و امیر نیز و کفو بضم و فتح و کسر کاف و سکون فاء و همزه و کفو بضم کاف
و سکون فاء و واو و کفی بر وزن هدی و کفاء بکسر و مد و کفئ بفتح کاف
و سکون یاء و همزه و کفیئه با تاء و کفوء بضمتین کاف و فاء و سکون واو و
همزه نیز و شبه بکسر شین قرشت و سکون باء ابجد و هاء و بر وزن فرس و امیر
نیز و ند بکسر نون و شد دال ابجد و ندید و ندیده نیز هر یازده عربیست بمعنی
همتا یعنی مانند جمع مثل امثال بفتح و جمع کفو اکفاء بفتح و مد و جمع شبه
اشباه بفتح و مشابه بفتحتین و کسر باء و جمع ند انداد بفتح و جمع ندید ندداء
بضم نون و فتح هر دو دال و مد و جمع ندیده نداند بفتحتین و کسر همزه است
همتا بفتح هاء و سکون میم و تاء دو نقطه در بالا و الف فارسیست

## اصل

ناس و انس و اناس آدمیان
پدر و مادر را آدم و حوا

شرح ناس بنون و الف و سین سعفص و انس بکسر همزه و سکون نون و سین
سعفص و انسان بکسر نیز و اناس بضم همزه و تخفیف نون و الف و سین
سعفص و بشر بفتح باء ابجد و فتح شین قرشت و راء قرشت نیز هر پنج
عربیست بمعنی آدمیان ناس و اناس جمع انس است و انس و انسان و بشر
جنس آدمیان را گویند از مذکر و مؤنث و واحد انس انسی بکسر اول و شد آخر

وانثی بفتحتین همزه و نون و کسر سین و شد یاء و جمع انثی واناثی اناسی بفتح اول و تخفیف و تشدید یاء اخر و اناسیه بتخفیف یاء و اناس بهمزه و الف امت و دانسان و بشر واحد و جمع مساویست و گاهی ثانی تثنیه و جمع اورده میشود بشر ان بفتحتین و ابشار و بفتح ادم بهمزه و الف منقلبه از همزه و فتح دال ابجد و میم و حوا بفتح حاء حطی و شد واو و الف ممدوده لف و نشر مرتب است اول عربیست بمعنی پدر اصلی ادم یعنی حضرت ادم علی نبینا و علیه السلام و ثانی عربیست بمعنی مادر اصلی ادمیان و قصرش از جهت وزن شعر است

## اصل

خس چه کاهو و سعتر اوبش
منو بنددو وخ احلفا

شرح خس بفتح خاء ثخذ و شد سین سعفص عربیست بمعنی کاهو سعتر بفتح سین سعفص و سکون عین سعفص و فتح تاء قرشت و راء قرشت و صعتر بصاد سعفص نیز عربیست بمعنی اوبش یعنی گیاه معروف که بترکی کلکیک اوتی گویند اوبش بفتح همزه و الف و کسر واو و یاء مجهول و فتح شین با نقطه و سکون نون فارسیست حلفاء بفتح خاء حطی و سکون لام و فاء و الف ممدوده و بروزن فرس نیز عربیست بمعنی دوخ یعنی علفی که در میان اب روید و از ان حصیر بافند و باصفهانی بیزر گویند و قصرش از جهت وزن شعر است و واحد او حلفاءه بفتح و واحد ثانی حلفه بفتح و کسر و فتح لام است دوخ بضم دال بی نقطه و واو معروف و خاء با نقطه فارسیست

## ملحق

مورد اس و تر و شده از حماض
حلبه شملید و کما ه هست کما

شرح اس بهمزه و الف و سین سعفص عربیست بمعنی درخت مورد واحد ش





استدانت مورد بضم میم و واو مجهول و راء بی نقطه و دال بی نقطه فارسیست حماض بضم حاء حطی و شد میم و صاد ضظغ عربیست بمعنی ترشه یعنی ریواس ترشه بضم تاء دو نقطه در بالا و ضم راء بی نقطه و واو و فتح شین با نقطه و اخفاء هاء فارسیست حلبه بضم حاء حطی و سکون لام و فتح باء ابجد و تاء عربیست بمعنی شملید یعنی شنبلیله که بر روی نان افشانند شملید بفتح شین با نقطه و سکون میم و فتح همزه و تاء و اکمو بفتح همزه و سکون کاف و ضم میم و همزه نیز عربی و جمع کموه بفتح کاف و سکون میم و همزه است بمعنی کما یعنی کبلک بزرگ سفید شیرین و تفسیر جمع بمفرد از جهت ضرورت شعر است کما بضم کاف و تخفیف میم والف مقصوره فارسیست

## ملحق

قنو بسر است و طلع بر ترتیب
خوشه غوره شکوفه خرما

شرح قنو بکسر و ضم قاف و سکون نون و واو و قناء بکسر و فتح قاف و مد نیز و کباشه بکسر کاف و تخفیف باء ابجد و فتح شین قرشت و تاء تانیث و عذق بکسر عین سعفص و سکون ذال ثخذ و قاف نیز و بسر بضم باء ابجد و سکون سین سعفص و راء قرشت و طلع بفتح طاء حطی و سکون لام و عین سعفص لف و نشر مرتب است پنج اول عربیست بمعنی خوشه خرما جمع قنو قنوان و قنیان بحرکات قاف و جمع قناء اقناء بفتح و مد و جمع عذق اعذاق بفتح و عذوق بضم است بسر عربیست بمعنی شکوفه خرما و احدش طلعه است شکوفه بکسر شین با نقطه و ضم کاف فارسیست

## ملحق

ثعلب ارزو بره و ثعالب با
صرصرانی شتر کر کوهان

کتابخانه آستان قدس رضوی
ویژه کتاب



شرح صرصرانی بفتح صاد سعفص وسکون راء قرشت وفتح صاد دیگر وتخفیف
راء قرشت وکسر نون وشدّ یاء حطی عربیست بمعنی شتر پید بختی یعنی خراسانی
ومادر عربی جمعش صراصرانیات تفسیرش بمطلق شتر ازجهة ضرورت شعر است
کَرَه بفتح کاف وفتح راء قرشت بروزن بغل وهمل ورحمة نیز عربیست
بمعنی کوهان شتر ثعلبان بضم ثاء ثخذ وسکون عین سعفص وضم لام وتخفیف
باء ابجد والف ونون وثعلب بفتح نیز هردو عربیست بمعنی روباه نر جمع ثانی
ثعالب بفتح اول وکسر رابع است وثعال بفتح ومؤنثش ثعلبة است تعال
بفتح تاء قرشت وتخفیف عین سعفص وفتح لام عربیست
بمعنی بیا وآن از فعل امر از تعالی از باب
تفاعل بمعنی بیا مد وسکون
لامش ازجهة وزن

کتبه العبد الاثم الجانی محمد حسن الگلپایگانی
بتاریخ بیست وهفتم شهر رجب الاصب سنه ۱۳۰۳

چون این نسخه شریفه المسمی بشرح نصاب بزیور چاپ آراسته گردید لهذا
از حسب فرمایش عالیجاه محمد قلی ارجمند جناب مستطاب حاجی ملا عبد الله کاشانی
با سلالة السادات العظام مخدوم مکرم معظم آقا سید حسین زنجانی
مسائله المشترکه باتمام رسانیده شد امید از ناظرین آنکه هرگاه سهو وغلطی
برخورند بر این بنده خورده نگیرند وبدعای خیر یاد فرمایند والحمد لله اولا وآخرا

٥٧٢

کتابخانه آستان قدس رضوی
ویژه کتاب

۱۲۸